

آردبیل در گذر گاه تاریخ

تالیف: بابا-صفری

جلد دوم

اردبیل

در گذرگاه تاریخ

جلد دوم

تألیف:

بابا صفری



از این کتاب یکهزار جلد با کاغذ اعلا با سرمایه
مؤلف در چاپخانه بهمن تهران بچاپ رسیده است

حق طبع و نشر مخصوص مؤلف است
و نقل مطالب آن بدون ذکر ماخذ ممنوع میباشد

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۰۲۶
مورخ ۵۲/۸/۶

مقدمه جلد اول این کتاب :

بشر بموازاات تأمین حوائج زندگی مادی ، همواره علاقمند بود و هست که از احوال پیشینیان اطلاعی بدست آورد و بچگونگی سرنوشت آنان ، تا آنجا که میسر است ، علم یابد . برای ارضای این تمایل عالی انسانی بوده است که ثبت و ضبط وقایع گذشته معمول گشته و از مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است.

ایران ، میهن عزیز ما ، کشور بس کهنسالی است و طبعاً وقایع و حوادث بسیار مهم و قابل توجهی دارد و چه بسا که هر قسمتی از خاک آن شاهد اتفاقات و پیشامدهای تاریخی میباشد . ولی چون همه آنها گردآوری نشده ، و یا حوادث طبیعی و تحولات تاریخی نوشته‌های پیشین را از بین برده است برای نسل معاصر و آیندگان ، با همه علاقه‌ایکه در این راه هست ، تحصیل اطلاعات کامل از سرگذشت اجداد خود مشکل و بلکه محال گردیده است.

اردبیل ، شهریکه مطالب این کتاب مربوط بوقایع گذشته آنست ، امروزه در گوشه دور افتاده میهن عزیز ما واقع است حال آنکه ، در طول تاریخ بسیار طولانی خود ، غالباً در مرکز دایره سیاست و اقتصاد روز کشور قرار داشته و دفعات متعدد ، حتی مسیر تاریخ ایران را عوض کرده است.

در سفر نامه‌های جهانگردان و کتابهای تاریخ ، نکات و نوشته‌های پراکنده بسیاری درباره گذشته‌های این شهر بچشم میخورد و در گفتگو با سالخوردهگان معدود عصر ما و یادداشتهائی که از روشنفکران قرن حاضر این شهر باقی مانده ، مطالب قابل توجهی راجع بدان بنظر میرسد که مجموع آنها میتواند قسمتی از وقایع تاریخی این شهر -

باستانی را بازگو نماید و اردبیلیان را از سرگذشت پدران خود و زادگاه آنان آگاه سازد.

نگارنده سالها در این اندیشه بودم که باجمع آوری آنها تاریخ مدونی برای این شهر ترتیب دهم و با تألیف مطالب پراکنده موجبات دسترسی علاقمندان را بوقایع مزبور فراهم سازم ولی طبیعت و اقتضای مشاغل مرا از نیل بدین آرزو باز میداشت.

خوشوقتم که ازچندی پیش این متقاضیات تغییر یافت و فرصتی بدست آمد که با مراجعه بکتاب و ماخذ موجود ، تا آنجا که میسر بود، مطالب مورد نظر گردآوری شده بصورت کتاب حاضر آماده تقدیم به پیشگاه ارباب فضل و دانش گردید.

تألیف کتاب ، بخصوص در باب مسائل تاریخی ، با کمبود مدارک و سختی شرایط ، کار بس مشکلی است . با اینحال بدرگاه خدای بزرگ سپاسگزارم که بیاری او این مجموعه فراهم آمد و در باره تاریخ گذشته اردبیل کتابی در اختیار علاقمندان قرار گرفت .

امید است این خدمت مختصر ، که بی گفتگو عاری از نقص و عیب نیست ، در محضر دانش پژوهان ، حسن قبول یابد و در راه آشنائی با تاریخ آن گوشه ازمیهن عزیز ما منشاء استفاده قرار گیرد.

تهران : مردادماه ۱۳۵۰ خورشیدی

بابا - صفری

مقدمه بر این جلد:

خدای بزرگ را سپاس میگزارم که بار دیگر توفیق آن عنایت فرمود تا بخش دیگری از اوضاع اردبیل را در گذرگاه تاریخ ، گرد آورده بصورت مجموعه حاضر ، بعنوان جلد دوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ» ، بحضور ارباب فضل و دانش تقدیم دارم .

جمع آوری مطالب این جلد نیز تلاش و تکاپوی بیشتری لازم داشت و مستلزم تحقیق و مراجعه ب ماخذ و پرس و جوها از ارباب اطلاع، و بالاخره استنتاجات معقول و مستدل از آنها بود و این کاری است که مادر حد توانائی خود انجام دادیم و باز قطره ای از دریای ژرف تاریخ بس طولانی این خطه باستانی و کیفیات زندگی اجتماعی ساکنان آنرا بصورت کتاب حاضر در آوردیم.

در این جلد سعی کردیم که از لحاظ جامعه‌شناسی نیز مطالبی را مورد توجه قرار دهیم و بجای آنکه تاریخ را منحصر بذکر وقایعی، مثل جنگها و گرفتاریها و دسته‌بندیها و کسورتهها، کنیم آنرا آئینه‌تمای نمای گذشته گردانیم و با ورود درس‌ن و رسوم یا مذهب و زبان مردم، گذشته‌ها را، با تمام بعد و فضا، در آن منعکس سازیم.

ما در این جلد نیز، مثل جلد اول، اذعان بنقائص داریم و آنچه را که گرد آورده‌ایم، با مقایسه با آنچه در طول تاریخ بر این شهر و مردم آن گذشته است، فهرستی بیش نمیدانیم ولی چنانکه در جلد اول گفتیم: «چه توانستیم کرد بیش از این بمنابع و مأخذ دیگری دسترسی نیافتیم و انصراف از چاپ و نشر مطالب این کتاب را نیز بعذر نقص احتمالی، گناهنا بخشودنی دانستیم و چنین بنداشتیم که اگر ما نیز این کار را نکنیم چه بسا که قسمت اعظم این وقایع از یادها برود و تاریکیهای تاریخ شهرها بیشتر گردد».

تردید نیست که این نقائص، تا آنجا که بواقعیات امور و حقایق تاریخ اثر نگذارد، مورد اغماض خوانندگان دانشمندان خواهد گرفت ولی چنانچه عیبی متوجه اصل مطالب کند صاحب‌نظران با نقد و اعلام آن بتصحیح تاریخ این گوشه از میهن ما، مبادرت خواهند فرمود و مؤلف نیز آنها را بدیده منت خواهد پذیرفت.

ما در جلد سوم نیز بخشی از کتاب را بنظریات و نقدهای ارباب فضل و اطلاع اختصاص داده‌ایم و امیدواریم، بنحویکه در این جلد، در کمال صفا و امانت، نظریات رسیده را عنوان کرده‌ایم در آن بخش نیز مقالات و نوشته‌های آنانرا، اگر برسد، درج نمائیم و در رفع اشتباهات و ایرادات کتابی که بدون در نظر داشتن سود و انگیزه شخصی، سالها برای گردآوری آن زحمت کشیده‌ایم، از یاری و مساعدت آنها برخوردار گردیم.

از خدای بزرگ مسعت داریم توفیق تألیف و نشر جلد سوم کتاب را نیز بر ما ارزانی دارد و ما را در راهی که برای روشن کردن بیغرضانه تاریخ این دیار پیش گرفته‌ایم از هر لغزش و انحراف

یا متابعت از خواهشهای نفس و بازتابهای نامطلوب آن‌مصون و
محفوظ فرماید. بمنه تعالی و کرمه .

تهران ، مرداد ۱۳۵۳ خورشیدی

بابا - صفری

تمنی : مراقبت زیادی بعمل آمد که کتاب حاضر بدون غلط چاپی
در اختیار ارباب فضل قرار گیرد ولی صدحیف که باز چند اشتباه
در آن بنظر میرسد. با کمال احترام از دارنده این نسخه تمنی
میشود که قبل از شروع بمطالعه غلطهای موجود را ، بنحویکه
در صفحه آخر یادداشت شده است ، اصلاح فرماید.

فهرست مندرجات

مطالب این کتاب نیز، غیر از مقدمه‌ای که ملاحظه فرمودید به پنج گفتار تقسیم شده است:

گفتار ششم

اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی

صفحه	امنیت
۲	داستان سجل احوال و نظام وظیفه
۷	تشکیل بلدیة در اردبیل
۱۲	ایجاد اولین خیابان و باغملی
۱۴	تغییر کلاه و لباس
۱۸	کشف حجاب زنان
۲۳	مسافرت‌های رضاشاه ب اردبیل
۲۵	تأسیس شعبه بانکملی در اردبیل
۳۳	راههای ارتباطی اردبیل
۳۴	چندعامل نوظهور و شکفت آور
۳۵	آمدن چروونها ب اردبیل
۳۸	اردبیل و سوم شهریور ۱۳۲۰
۴۱	مسافرت فرمانده لشکر اردبیل در روز دوم شهریور ۱۳۲۰
۴۳	حملة هوائی روسها ب اردبیل
۴۴	ورود ارتش سرخ ب اردبیل
۴۷	روحیه مردم اردبیل در آنروزها
۵۰	

گفتار هفتم

زبان و مذهب مردم اردبیل

فصل اول - زبان

۵۶	»	تاریخچه زبان در اردبیل
۵۹	»	نمونه‌هایی از زبان آذری
۶۲	»	زبان ترکی
۶۴	»	رواج زبان ترکی در آذربایجان قبل از سلطنت صفویان

فصل دوم - دین و مذهب مردم اردبیل

۶۸	»	دین اردبیلیان قبل از اسلام
۷۴	»	دین اردبیلیان بعد از ظهور اسلام
۷۸	»	اردبیل و مذهب تشیع
۸۱	»	خداشناسی
۸۳	»	تصوف و عرفان
۷۷	»	اختلاف علما و عرفا

گفتار هشتم

رسوم و سنن مردم اردبیل

فصل اول - اعیاد و جشنها

مبحث اول - آئین نوروز باستانی

۹۷	»	تکم و تکمچی
۱۰۰	»	توتک ، دلکوه و ایرام‌پایی
۱۰۳	صفحه	چهارشنبه‌سوری در اردبیل
۱۰۷	»	تشریفات روز چهارشنبه‌سوری
۱۰۹	»	کهراسم نوروز
۱۱۳	»	کدیده و باز دیده‌های عید
۱۱۴	»	خدر بنی

مبحث دوم - اعیاد مذهبی

۱۱۸	»	غید فطر و عید قربان
۱۲۱	»	مبعث و عید غدیر
۱۲۴	»	فصل دوم - سوگواریهای مذهبی
۱۲۵	»	شاخسوی
۱۲۷	»	طشت گذاری در اردبیل
۱۳۰	»	جنبه های معنوی طشت
۱۳۳	»	عزاداری محرم
۱۳۵	»	تشریفات حرکت یک دسته
۱۳۷	»	ناهو و مراسم شمع گذاری
۱۳۹	»	ناهورا در اردبیل

فصل سوم - رسوم و سنن مردم اردبیل در احوال شخصی

۱۴۶	»	آئین مربوط بتولد طفل
۱۴۹	»	یذی گجه و آذقویدی یا شب هفتم و نام گذاری
۱۵۱	»	اون سوئی
۱۵۲	»	بمکتب سپردن طفل
۱۵۴	»	کسب و کار و ازدواج
۱۵۵	»	خواستگاری رسمی و عقد خوانی
۱۵۸	»	شب عروسی
۱۶۳	»	مسافرتها
۱۶۶	»	بیماری و مرگ
۱۷۰	»	مجلس ختم

گفتار نهم

آثار تاریخی اردبیل

فصل اول - آثار تاریخی قبل و بعد از خاندان صفوی

۱۷۴	صفحه	آثار قبل از اسلام
۱۷۶	»	مسجد جمعه
۱۸۵	»	شاهان و پیران اردبیل
۱۸۸	»	امامزاده های اردبیل

۱۹۲	صفحه	حمامهای قدیمی اردبیل
۱۹۴	»	نارین قلعه
۱۹۸	»	کلیسای اردبیل
		فصل دوم - آثار مربوط به خاندان صفوی
۲۰۰	»	مبحث اول - بقعه شیخ صفی الدین
۲۰۴	»	گفتار پیشینیان در باره بقعه شیخ صفی الدین
۲۰۸	»	ماندلسلو و بقعه شیخ صفی الدین
۲۱۱	»	بیوتات بقعه در اواخر قرن دهم هجری
۲۱۳	»	وضع کنونی بقعه شیخ صفی الدین
۲۱۸	»	صحن اصلی بقعه شیخ صفی
۲۲۱	»	سردر شاه عباسی
۲۲۳	»	نمای خارجی رواق بقعه
۲۲۶	»	در ورودی رواق بقعه شیخ صفی الدین
۲۲۹	»	دهلیز یا راهروی رواق
۲۳۰	»	رواق
۲۳۲	»	شاه نشین
۳۳۵	»	مقبره شیخ صفی الدین
۲۳۷	»	شاه اسماعیل بزرگ
۲۳۸	»	گنبد الله الله
۲۴۲	»	حرمخانه
۲۴۳	»	سخنی در باره مدفن شاه عباس
۲۴۶	»	چینی خانه
۲۵۰	»	نامه ای از يك شاه بيك شاهنشاه
۲۵۱	»	کتابخانه بقعه اردبیل
		دست اندازی روسهای تزاری بر بقعه اردبیل و حمل کتابهای آن
۲۵۵	»	بروسیه
		فهرستی از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین که بوسیله روسها برده شده است
۲۵۸	»	
۲۶۵	»	گنجینه بقعه شیخ صفی الدین
۲۷۲	»	فرشهای بقعه شیخ صفی الدین
۲۷۳	»	فرش معروف اردبیل
۲۷۶	»	فرشهای معروف دیگر بقعه

۲۸۰	»	شهید گاه
۲۸۲	»	مسجد جنت سرا
۲۸۵	»	موقوفات آستانه شیخ صفی‌الدین
۲۸۸	»	احترام بقعه شیخ صفی و موقعیت اجتماعی آن
۲۹۱	»	وطن دوستی بنام «علی بیگ» که در تاریخ اردبیل باید به نیکی از او یاد کرد
۲۹۴	»	مبحث دوم - بقعه کلخوران

گفتار دهم

نقدها و نظریه‌های خوانندگان در باره جلد اول این کتاب

۳۰۳	»	نقدی بر کتاب «اردبیل در گذر گاه تاریخ»
۳۱۱	»	نقدی بر نقد اردبیل در گذر گاه تاریخ
۳۱۹	»	چند تذکار دیگر از طرف مؤلف
۳۲۳	»	نقد دیگری بر کتاب «اردبیل در گذر گاه تاریخ»
۳۲۹	»	نقدی از آقای دکتر واهب‌زاده
۳۳۱	»	نقدیک دانشمند روحانی
۳۴۸	»	نقدیک دانشمند ایرانی خارج از کشور
۳۵۶	»	نقدی از آقای دکتر معماری
۳۶۱	»	تذکارات اصلاحی چند صاحب نظر
۳۶۳	»	یادآوریه‌های اصلاحی از آقای نجات
۳۷۱	»	نامه‌ای از آقای غلامحسین حبیب‌الهی
۳۸۳	»	نقد آقای سید جعفر موسوی
۳۸۹	»	پایان جلد دوم
۳۹۰	»	مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است
۳۹۳	»	اسامی خاصی که در این کتاب آمده است،
۴۰۲	»	الف - اشخاص و طوایف
۴۰۷	»	ب - امکنه
۴۱۰	»	ج - کتب و مجلات
۴۱۸	»	فهرست مندرجات جلد اول
۴۲۱	»	فهرست عکسهای جلد اول
		غلطنامه

فهرست عکسها :

۶	صفحه	جمعی از عشایر خلخال در اسارت قوای دولتی
۱۰	»	مراسم اولین جلسه نظام وظیفه
۱۵	»	نمای قدیم اولین خیابان اردبیل
۲۰	»	نمونه‌ای از لباس قدیم اعیان و اشراف اردبیل
۲۷	»	اعیان و اشراف در مراسم استقبال رسمی از اعلیحضرت فقید
۲۹	»	اولیای وزارت دربار شاهنشاهی در صحن بقعه شیخ صفی
۳۰	»	آغاز ساختمان استخر در زمین نارین قلعه
۳۱	»	مراسم افتتاح شعبه بانک ملی اردبیل
۳۲	»	عکسی از اولین سری اسکناس بانک ملی ایران
۳۹	»	عکسی از یک اسکناس چروون
۴۰	»	عکسی از پشت اسکناس چروون
۷۰	»	چوپانان ناقله اصلی سیلان بالا میروند
۷۳	»	بلندی‌ایکه مسجد جمعه بر آن ساخته شده است
۸۶	»	جمعی از صوفیان در کلخوران
۹۰	»	دهانه آتشفشان سیلان
۱۷۷	»	نمایی از مسجد جمعه تاریخی اردبیل
۱۷۹	»	نمونه‌ای از گچبری و نقاشی داخلی مسجد جمعه قدیم
۱۸۲	»	در قدیمی مسجد جمعه
۱۸۴	»	دو کتیبه سنگی بر بدنه مأذنه مسجد جمعه
۱۸۹	»	بقعه امامزاده حمزه (ع)
۱۹۶	»	عکسی از نارین قلعه
۲۰۳	»	سردر قدیمی نقاره‌خانه بقعه شیخ صفی
۲۱۰	»	عکسی از صورت حساب مخارج یکروز بقعه در سال ۱۰۲۰ هجری
۲۱۶	»	نقشه عمومی ساختمای بقعه شیخ صفی
۲۲۲	»	کاشیکاری بالای سردر ورودی بقعه شیخ صفی
۲۲۷	»	سردر ورودی بنای اصلی بقعه

- ۲۳۶ » يك تابلوی نقاشی وهتری
- ۲۴۰ » عکس پنجره روبرقبعه گنبد الله الله
- ۲۴۷ » نمونه يك بشقاب چینی از باقیمانده ظروف بقعه شیخ صفی الدین
- ۲۶۹ » نمونه سعدد از ظروف بقعه شیخ صفی الدین
- ۲۹۵ » نمای شمالی بقعه شیخ جبرائیل در کلخوران
- » امیرالسلطنه حاکم اردبیل... باخادارسکی افسر روس وجمعی
- » از اطرافیان
- ۳۲۰ » جمعی از پاسانان نظمیة اردبیل درسال ۱۳۴۰ قمری که
- ۳۳۵ » رحمت الله بلیس بغضب آمده هم در آنجا دیده میشود
- ۳۴۶ » عکسی از شبستان مسجد آقامیرزا علی اکبر
- » هنگام حکومت محمد ولیخان سپهدار در اردبیل بااعظام واکابر
- ۳۵۳ » شهر در قلعه برداشته شده است
- ۳۸۱ » شادروان حاج میرزا بیوک آقا واهب زاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گفتار هشتم

اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی

یکی از مشکلات تاریخ نویسی آنست که مورخ درصدد برآید تاریخ زمان معاصر خویش را بنویسد و از وقایع دوران حکومتی ، که برمسند حکمرانی استمقرار دارد، سخن بگوید . زیرا هیچ حکومتی در دنیا پیدا نمیشود که تمام اعمال و رفتارش در طریق عدل و عقل و مصون از ایراد و نقد باشد ولی چه کسی میتواند بواقع آنها را نقد کند و از آثار نامساعدی که ، دولتها سهل است حتی بر بیان اشتباهات و خطاهای افراد عادی مترتب است ، درامان باشد؟!

از سوی دیگر نیز این کار سخت است چه ذکر محسنات هم ممکن است آیندگان را درمضان دیگری بگذارد و هرآینه بیطرفی مؤلف را در نظر آنها ، بر اثر انعام و احسان دولتها ، در معرض تخطئه قرار دهد.

برای احتراز از این هر دو موضوع است که تاریخ نویسان معمولاً از آوردن تاریخ معاصر در آثار خویش اجتناب میورزند و دیده ها و شنیده های خود را بصورت یادداشت برای مورخان آینده باقی میگذارند.

ما اگر از این سنت منطقی عدول کرده ایم نه از آنجهت است که خدای ناکرده وعده هایی دریافت داشته ایم و یا تأسفاً بدان درجه از شهامت اخلاقی رسیده ایم که وعیدها را بجان و دل خریدار گشته ایم . بلکه بدین لحاظ است که با اعمال و نحوه حاکمیت دولتها سروکاری نداریم و تنها وقایع و اتفاقاتی را ، که در اردبیل رخ داده

است، ثبت مینمائیم.

گرچه در عهد ما هیچ واقعه‌ای نمیتوان یافت که سرانجام از نحوه حکومت و طرز اعمال دولتها متأثر نباشد با اینحال چون در این جلد از کتاب نیز سعی مؤلف بر آنست که وقایع و اتفاقات را جمع آوری و ضبط کند مجالی برای تجزیه و تحلیل آنها ندارد. عبارت دیگر چون وارد در نقد اعمال حکومتها نمیشود خویشتن را مستحق پاداش و کیفری از این حیث نمیداند.

خوانندگان دانشمند در تاریخهای عمومی ایران خوانده‌اند که در اواخر سلطنت قاجار، بر اثر ضعف حکومت و نفوذ بیش از حد بیگانگان، بویژه آثار نکبت بار جنگ بین الملل اول، از قبیل هرج و مرج سیاسی، فقر اقتصادی، بیماریهای مسری و فقدان امنیت اجتماعی، ایران در وضع تأثر آوری قرار داشت و طبق قراردادیکه بین دولتین روس و انگلیس، برای تقسیم آن منعقد شده بود استقلال و تمامیت ارضی میهن ما نیز در معرض تهدید بود. در این موقعیت حساس کودتائی صورت گرفت و سرانجام حکومت قاجار منقرض گردید و فرمانده کودتا، که آنروز رضاخان میرپنج و بعدها سردار سپه نامیده میشد، در آذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی بنام رضاشاه پهلوی^۱ بتخت سلطنت نشست و سلسله پهلوی را تأسیس کرد.

تغییر سلطنت موجب تحولاتی در شئون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران گردید و در اردبیل نیز وقایعی صورت گرفت که ما برخی از مهمترین آنها اشاره مینمائیم:

در جلد اول این کتاب با اشاره بموقعیت جغرافیائی اردبیل، از سی و دو طایفه شاهسون سخن گفته رفتار نامطلوب برخی از آنها را، که غالباً کاری جز راهزنی و غارت نداشتند یاد آور شده ایم. اینان از زمانهای خیلی قدیم در اطراف اردبیل سکونت داشتند و برخی از معمرین شهر آنها را از تیره ترکانی میدانستند که امیر تیمور لنگک پس از غلبه بر ایلدرم با یزید عثمانی باسارت آورده و در اردبیل برای جلب خاطر خواجه علی سیاهپوش آزاد کرده

بود. جماعتی نیز آنها را از اولاد سلجوقیان ایرانی تصور میکنند و تاریخ قدیمتری برای آنها قائلند.

هنگامی که شاه اسماعیل صفوی بسطنت رسید برای دفع دشمنان و ایجاد ایران واحد لشکر منظم و جنگجویی بنام قزلباش ترتیب داد و دانشمندان میدانند وحدت ایران بعد از ساسانیان تاچه پایه مرهون فداکاریها و جانفشانیهای همان قزلباشها میباشد. مع الاسف بعد از آن پادشاه و مخصوصاً بعد از سلطنت شاه طهماسب اول کم کم خلق و خوی بزرگان قزلباش تغییر یافت و اینبار نه تنها خدمتی از آنها سر نزد بلکه جاه طلبی و خویشتن دوستی برخی از آنان خود بلایی برای دولت و ملت گشت. وقتی شاه عباس بزرگ پادشاه شد درصدد قطع نفوذ آنها برآمد و از جوانان عشایر لشگری بنام «شاهسون» یعنی دوستدار شاه ترتیب داد و از آن تاریخ عشایر اطراف اردبیل شاهسون نامیده شدند.

هر طایفه از آنها در ولایت اردبیل قلمرو خاصی داشت و خانی بر آن فرمانروائی مینمود. متارن کودتا و مدتی قبل از آن شهر و شهریان مانند نگین انگشتی در میان مناطق حکمرانی آنها واقع بود و جز جاده های تجارتنی، که غالباً آنها هم از دست اینان امنیت کافی نداشتند، مسافرت در سرزمینهای آنها، مال و حتی جان مسافران را در معرض خطر میگذاشت.

گرچه روح مهمان نوازی آنها همواره و اردین به «اوبه» های آنان را از ناز و نعمت ممکن برخوردار میکرد و لسی درخارج از آنها رهگذران میبایست هر آن آماده حمله سواران مسلحی باشند و دستکم دارائی و مرکوب و حتی لباس خود را نیز از دست بدهند.

بعضی از خواین رسم بالنسبه «عادلانه» ای بر پا میداشتند و با دریافت وجهی از مسافران، بنام حق «قره سورانی»، آنها را با حمایت سوارانی از افراد خود، از

۱ - رجوع شود بجلد اول این کتاب . صفحه ۱۶۰ .

۲- اوبه که درمحل بصورت «اوبا» تلفظ میشود بمعنی خانه های چادری است که شاهسونها در بیلاق و قشلاق در آنها زندگی میکردند .

قلمرو ایلی خویش عبور میدادند. با این وصف آنها اعتقاد خاصی بسادات داشتند و آنها را مصون از هرگونه تعرضی میپنداشتند. این بود که غالباً مسافران پارچه‌سبز - رنگی، بشعار سیادت، بر کمر می بستند و عمامه‌ای نیز بدان رنگ بر سر می‌گذاشتند برای آنکه خوانندگان دانشمند بدرجه اعتقاد شاهسونان بسادات پی ببرند قول کسی را مع‌الواسطه بدین شکل نقل مینمائیم: او گوید که برای تجارت با کاروانی براه افتادم. پول و حواله‌ای نیز همراه داشتم. برای حفظ آنها عمامه و «قورشاخ» سبزی در بقیچه‌ای برداشتم. چون مسافتی از شهر دور شدم قورشاخ بکمر بستم و عمامه بر سر گذاشتم و بشکل یک سید قابل احترامی درآمدم^۱.

قضا را در منزل دوم سواران مسلحی بر کاروان حمله آوردند و از کاروانیان بفرخور امکان و جوهری دریافت داشتند. یکی از آنها روی بر من کرد و گفت «سید تو هم پول بده». من با اشاره بسیادت خود استنکاف کردم ولی بر اثر اصرار وی یک قران از جیب خود در آورده بدو دادم و ناله کردم که یا للعجب چه قوم ستمکاری که حرمت سادات را نیز نگه نمی‌دارند.

کاروان براه افتاد و قریب یکفرسخ و نیم از آن محل دور شد. ناگاه چارپادار مسافران را متوجه سواری کرد که از پشت بتاخت می‌آمد. من بر خود ترسیدم که مبادا آنها مرا شناخته‌اند و کنون، برای تلافی، کسی بتعقیب فرستاده‌اند. خود را پشت بار چهارپائی پنهان کردم. نگرانی و ترس شدیدی بر من سنگینی مینمود. بسختی نفس میکشیدم و اوراد و اذکاری برای دفع شر میخواندم زیرا برمال و جان خود بیمناک بودم. اودر رسید و سراغ مرا گرفت و چون پیش من آمد گفت «سید! بیا پولت را بگیر، نفرین تو سبب دل درد شدید رفیق ما شده است». من که فرجی بعد از شدت یافته بودم نفسی براحث کشیدم و از قبول پول خود امتناع کردم و بالاخره پس از مکالمات و گفتگوهای زیاد بجای یک قران یک تومان از او گرفتم و «شفای بیمار را از جده سادات

۱ - قورشاخ اصطلاح ترکی است و بمعنی کمر بندی از پارچه میباشد که معمولاً مردها،

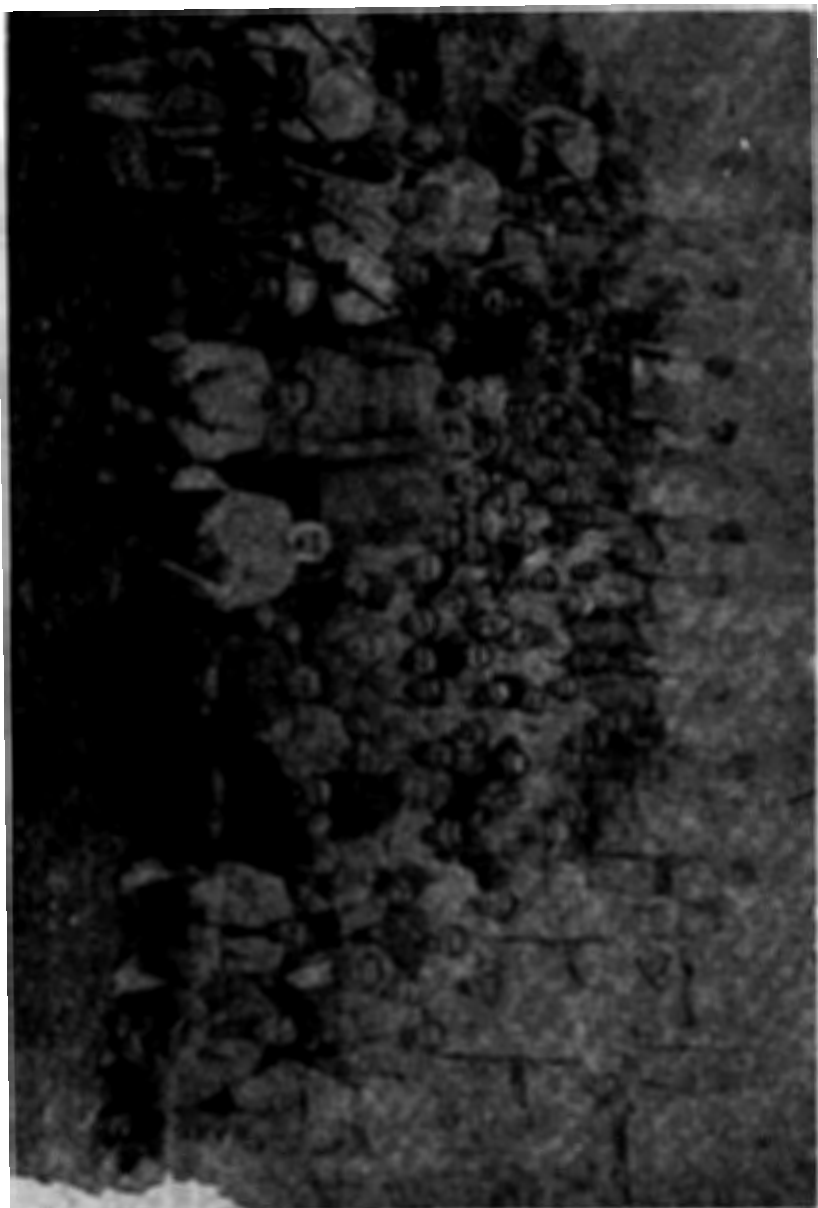
بوئزه اشخاص مسن بر کمر خود می‌بندند.

۲ - این روایت نقل از مرحوم حاج باباش صراف است.

خو استار شدم».

صفات ممتاز شاهسونان شجاعت، تحمل سختی، چابک سواری، تیراندازی و ناموس دوستی بود. زنان و دختران قبیله برای هر مردی، اعم از خان و افراد عادی آن قبیله مثل خواهر و مادر بحساب میآمدند و چون مردان غالباً در بیابان بودند از مهمانان وارد بر او به زنان پذیرائی میکردند. ازدله بازیهای بنام چشمچرانی و تجاوز بناموس دیگران، که در جوامع «متمدن!» امروزی متداول است در آنها خبری نبود. زنهای نیز مانند مردان رشادت داشتند و در اسب سواری ماهر بودند. برخی از آنها مثل مردان خوب تیراندازی میکردند. تحمل آنها در مقابل سختیها دیدنی بود. کسانی از اینان که هنگام کوچ کردن وضع حمل مینمودند بلافاصله سوار بر اسب بر اه خود ادامه میدادند.

شاهسونان، بنسبت دوری فاصله مکان از ندرگیشان از شهر، خشن تر و بی رحمت تر بودند. در پنداری اطلاعات وسیعی نداشتند و در بعضی از تیرهها، از سادگی و بی اطلاعی عبادت را مختص ماه رمضان میدانستند و چون آن ماه میرسید به پیشواز میرفتند. بدینمعنی بعد از ظهر آخرین روز ماه شعبان، دسته جمعی در بیابان میرفتند و دعا و نماز میکردند و غروب باوبهها باز میگشتند و چنین مینداشتند که ماه رمضان را با خود بمحل آورده اند. از فردایکماه روزه میگرفتند و نماز میخواندند و چون ماه تمام میشد با همان تشریفات بسمت دیگری از بیابان روی میآوردند و ماه را بدرقه میکردند. آنگاه مهر نماز را بگوشه ای می نهادند و تا رمضان آینده خود را فارغ از عبادت میدانستند. در ماه محرم از شهر روضه خوان میبردند و در سوگ شهدای کربلا عزاداری مینمودند. با اینحال شاهسونان آفتی بر شهر و شهریان بشمار میآمدند. و علاوه بر ناامن کردن راهها، در فرصتهای مناسب، بسویژه هنگام ضعف حکومتها، بشهر هجوم میآوردند و با غارت اموال و قتل نفوس مصائب و درماندگیهایی برای سکنه ایجاد میکردند. مردم اردبیل در مورد آنها ضرب المثلی داشتند و «دیرسی بلا و لوسی بلاقبر بیگ»^۱ را از زمانهای قدیم نقل میکردند. قنبریگ گویا یکی از خوانین



پس از آنکه عشایر خلخال بوسیله ارتش ایران درهم کوبیده شد جمعی از
بزرگان و بیگ‌زادگان آنها باسارت نیروی دولتی درآمد.

شاهسون بوده و در دوران حیاتش تا توانسته ساکنان روستاها را چاییده آنها را از هستی ساقط کرده بود! او هنگام مرگ وصیت کرده است که فرزندانش جنازه او را بدان قریه‌ها ببرند و ازده‌نشینان برای او استحلال کنند. کسان او برای عمل بوصیت، باجمع کثیری از سواران طایفه، همراه تابوت بروستاها روی می‌آورند و مثل لشگر قاهری، ضمن تحمیل خورد و خوراک خود و چهارپایان بر مردم، باارباب و تهدید برای قنبر بیگ «حلیت» می‌خواهند و ضرب المثل «مرد بلا، زنده بلا قنبر بیگ» را بیادگار می‌گذارند.

باید گفت که در بین خوانین شاهسون مردان مهربان و انسان دوست و کریم نیز زیاد بوده است و کتون نیز خاطره نیک بعضی از آنان در جامعه اردبیل باقی است. باری چنانکه دیدیم پس از کودتا ارتش ایران بفرماندهی امیر لشگر طهماسبی بساط آنها را درهم چید و باجمع آوری اسلحه بدان وضع نابسامان پایان داد و سران بعضی از آنها در اردبیل بدار کشید و چنان امنیتی بوجود آورد که بقول سالخورده‌گان اگر طفل هفت ساله‌ای افسار شتری را با بار طلا و جواهر بردست گرفته بهر نقطه‌ای از اردبیل حرکت میکرد از هر گونه تعرض و دستبرد مصون بود.

طبیعی است وقتی در بیابانها و نقاط دوردست چنین امنیتی باشد در داخل شهر نیز مردم ایمنی داشتند و از چپاول و غارت در امان بودند. این امنیت تا مدتی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ نیز دوام داشت و بعد از آن کم کم تزلزلی در ارکان آن مشهود گردید.

داستان سبج احوال سبج احوال که امروز بدان شناسنامه میگویند از قدیم الایام و نظام وظیفه : در ایران مامعوم نبود و اصولاً دفتر و پرونده‌ای از حیث

۱ - میرزا هلال نامی از اهالی خلخال که طبع شعر داشته سرکوبی عشایر و بدار آویخته شدن «سوزی» خان و «حسینعلی» خان پولادلورا در ابیاتی بدین ترتیب آورده است :

قضای راکه ز تقدیر فکر دیگر شد	باردبیل ورود امیر لشگر شد
بریخت خاک مصیبت فلک بسر زجفا	دو نو جوان هنرمند خاک بستر شد
امیر سبزی علی خان و دگر حسینعلی خان	ز قتلشان همه طایف شکسته شهر شد
هزار و سیصد و چهل یک ز هجرت نبوی	هلال گفت بتاریخ ثبت دفتر شد

آمار و ساکنان یک شهر و محل ، تدوین و نگهداری نمیشد بلکه در مواقع غیر مترقبه مثل قحطی و کمیابی و نظایر آنها در بعضی از شهرها جیره بندی ارزاق صورت میگرفت و برای تعیین تعداد خانواده ها صورتهائی تهیه میگردد . تاریخ تولد اشخاص معلوم نمیشد مگر در بعضی از خانواده ها ، و محل ثبت و ضبط آن نیز پشت جلد قرآن بود . شهرت اشخاص معمولاً بانام پدر یا پدر بزرگ آنها بود در اردبیل گاهی افراد خانواده های بزرگ با پسوند کلمه روسی «اوف» که در آخر نام پدر خانواده میآید ، شناخته میشدند .

از جمله اقدامات دولت ایران ، در عهد سلطنت سلسله جدید ، بتصویب رسانیدن قانون سجل احوال بود . این قانون در تاریخ بهمن ماه ۱۳۰۶ تصویب شد و از ۱۳۰۷ خورشیدی در اردبیل بمرحله اجرا درآمد و شادروان امیر تومان «سید ابراهیم اسبقی نمین» معروف به اعزاز الملك بعنوان اولین رئیس سجل احوال ، آن اداره را تأسیس نمود .

مردم اردبیل علی العموم سجل احوال را نمیشناختند و از مزایا و اثرات قانونی و اجتماعی آن اطلاعی نداشتند جز بعضی از تجار ، که بر اثر مسافرت های خارج از کشور و تماس با ملل دیگر ، از وجود و فواید آن آگاه بودند . این بود که در ابتدای امر نگرانی عمیقی در شهر پیدا شد و مردم باخوف و رجا در اطراف آن کنجکاو و احياناً شایعه سازی مینمودند . شایعات بیشتر بر مبنای خوار بار و نیازمندی های عمومی و در مرحله بالاتر راجع به نظام وظیفه بود .

چون کشور ایران در گذشته بیشتر در معرض قحط و غلا و تهاجم و بیماری قرار گرفته بود مآل اندیشی در مورد خوراك ، طبیعت ثانوی مردم گشته بود . هیچ امری خاطر اجتماعی مردم اردبیل را آنقدر مضطرب نمیساخت که عدم امکان تهیه نان سالانه . و از اینجهت بیشتر هم خانواده ها مصروف آن میشد که در فصل خرمن گندم مورد نیاز سالانه را خریداری کنند و آنرا آرد نموده در خانه نگه دارند . شایعات غالباً در اینبار ، بود و شهرت چنین داده میشد که با صدور سجل احوال میخوهند نان را جیره بندی کنند و مردان را برای خدمت نظام وظیفه ، یا بقول بعضی از پیر مردان آن زمان «اجباری قازاق» ببرند .

انتخاب نام خانوادگی نیز داستانی داشت بدینمعنی جمع کثیری از مردم عادی مفهوم آنرا نمیدانستند و مأموران ادارهٔ سجل احوال برای آنان نام خانوادگی معین میکردند و در این میان گاهی از روی مزاح و شوخی نامهای نامتناسبی را نیز عنوان مینمودند. مثلاً گویند مردپله‌وری نتوانست بمتصدی صدور سجل، نامی را بعنوان شهرت خانوادگی، تعیین و اعلام کند. متصدی از شغلش سوآل کرد و چون دانست که او بعضی اشیاء فروختنی بردوش خود از شهر بروستا میبرد نام خانوادگی «خر صحرائی» برای او نوشت.

اشخاص مطلع نیز در کش و قوس تعیین نام خانوادگی درمی‌ماندند زیرا بر مبنای شهرت سابق، که گفتیم معمولاً نام پدر خانواده بود، هر کسی علاقه داشت که بدان عنوان شناسنامه بگیرد و نام پدر یا جدش را با «ی» نسبت یا پی افزود «زاده» نام خانوادگی خویش قرار دهد لیکن چون آن نامها در بیشتر خانواده‌ها مشابه بود از اینرو کلماتی مثل «اصل»، «مقدم» و نظایر آنها بر نام خانوادگیها اضافه میشد و اسباب ناراحتی صاحبان آنها میگردد.

نظام وظیفه را هم امر مخوف و حیرت‌آوری برای مردم میگفتند زیرا در آن عهد گردنکشانی مثل «اسماعیل آقا سمیتقو» در کردستان، «میرزا کوچکخان جنگلی» در گیلان، «شیخ خزعل» در خوزستان و سران یاغیگر بعضی از ایلات و عشایر، در کنار گوشه‌های ایران، سربطغیان برداشته مشکلاتی برای دولت فراهم کرده بودند شایعات بر این مبنی بود که جوانها را میخوانند بدینوسیله بخدمت نظام ببرند و برای جنگ با آنها بسیج کنند.

امروز که تقریباً نیم قرن از آن تاریخ میگذرد و ملت ایران از حیث دانش و تفکر فاصلهٔ بسیار زیادی با وضع راکد و ابتدائی آن عهد دارد هنوز نظام وظیفه کار سختی برای جوانان و خانواده‌ها تلقی میشود و مشمولین و کسان آنها گاهی اقدامات ناروایی برای معافیت از این خدمت ملی و میهنی می‌نمایند در حالی که نه جنگی در پیش است و نه یاغی و گردنکشی وجود دارد.

آنروز نیز خانواده‌ها در تکاپو بودند و بوسایل مختلف، از توشیه و پول و وساطت



عکسی از مراسم اولین جلسه نظام وظیفه عمومی اردبیل، شادروان سطورت السلطنه علی بهادری حاکم اردبیل در کنار فرمانده فوج در وسط عکس دیده میشود .

تاگریه و زاری، درپیش اولیای دولت متشبت میشدند و بهترین کار در وهله اول ریش و سیبیل گذاشتن بود. بدین معنی جوانان مثل مردان معمر ریش و سیبیل خود را بلند می کردند و باسرهاى تراشیده قیافه مردان بالنسبه سالخورده بخود می گرفتند و موفق بقبولانیدن تاریخ تولد دورتر و سن بیشتری معنی بالاتر از سن مشمولیت نظام وظیفه میشدند. بموازات صدور شناسنامه مقدمات تأسیس اداره نظام وظیفه عمومی نیز فراهم میشد و صورت اسامی مشمولان از روی دفتر سجل احوال بر مبنای تاریخ تولد آنها تهیه میگردد.

مراسم اولین دوره سربازگیری که در اوایل پائیز ۱۳۰۷ صورت گرفت از وقایع دیدنی اردبیل بود. گوئی غبار تأثر و اندوه بر بیشتر خانوادهها پاشیده شده بود. ابتدا اسامی جوانان متولد ۱۲۸۴ خورشیدی بردیوارها نصب و آگهی احضار آنها در کوی و بازار الصاق گردید. مردم همه سواد نداشتند. این بود که هر بیسوادی شخص باسوادی را پیدا میکرد تا صورت اسامی را بخواند و بدین وسیله او را از بودن اسم خود یا فرزند و کسانش در آن صورتها آگاه سازد.

سرانجام تاریخ حضور فرخوانده شدهها سر رسید و حیاط عمارت حاج صادق در محله حسن آباد، که محل استقرار اداره نظام وظیفه بود و وسعت زیادی داشت مملو از جوانان و مادران و پدران گردید. چشمها همه از گریه سرخ بود و نگاهها عموماً استرحام آمیز. مأمور نظام وظیفه صورتها را میخواند و مشمولان حاضر را بگوشه ای از حیاط جمع می نمود. برای آنکه ناراحتی مردم تاحدی بر طرف و از اندوه مشمولان و اولیای آنها کاسته شود دسته موزیک فوج قهرمان بافاصله های معین آهنگهای شاد اجرا میکرد. طولی نکشید که آنان را بطرف سربازخانه بردند و مادران و خواهران و نزدیکان نیز با چشمهای اشک آلود آنها را بدرقه کرده بناچار راه خانهها را درپیش گرفتند.

۱- در اوایل سلطنت رضاشاه کبیر و حتی در دهسال اول سلطنت او ساختن اردبیل يك هنگ بود و آنرا فوج می گفتند. فوج اردبیل فوج یازده قهرمان خوانده میشد و بعد از آتریاد همدان شهرت و افتخارات وسیعی داشت.

در آن روز نیز فرزندان بعضی از اغنیا و متنفذین شهر احضار نگشتند و یا با اخذ معافیت پزشکی موجب گفتگو هائی بین مردم، بویژه خانواده هائی شدند که فرزندان آنها بدان شکل بخدمت نظام رفته بودند .

تشکیل بلدیہ پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی دولت ایران آغاز بیک در اردبیل : رشته کارهای عمرانی کرد و پیش از همه بتأسیس ادارات بلدیہ بر مبنای ضوابط معینی اقدام نمود . مرحوم محسنی مینویسد که در سال ۱۳۰۳ دستور تشکیل آن بحکمران اردبیل ، که در آن تاریخ شادروان ابوالحسن خان زند فرمانده پادگان اردبیل بود، رسید و او با آشنائی که بروحیه اصلاحی و صداقت و صحت عمل مرحوم حاج میرزا بیوک آقا و اهب زاده داشت او را بریاست افتخاری بلدیة اردبیل انتخاب کرد و این مؤسسه از اول مهر ماه ۱۳۰۳ شروع بتسطیح و تمیز کردن کوچه ها و سنگ فرش آنها نمود .

یکی از کارهای شهرداری جدیدالتأسیس تشکیل خیریه برای نگهداری فقرا بود زیرا فقر عمومی و تلفات بیماریها و آثار قحطی های گذشته گروهی از ساکنان شهر و اطراف را از هستی ساقط و جمعی از اطفال را یتیم و بی سرپرست نموده بود ولی اعتبار مالی برای این کار وجود نداشت و شهرداری دارای آنچنان عواید کافی نبود . از این رو با همت ابوالحسن خان و تلاش و کوشش حاج میرزا بیوک آقا همه ماهه مبالغی از حقوق صاحبمنصبان نظامی کسر و وجوهی نیز از تجار و نیکوکاران جمع آوری میگردد و مخارج نگهداری عده ای از درماندگان فراهم میشد .

چندی نگذشت که ابوالحسن خان احضار شد و شادروان سید محمود خان امین بجای او فرمانده ساخلو و حاکم ولایت گردید . او هم مرد پاک طینت و نجیب بود و بکارهای شهر و امور خیر عیال قلمندی زیادی نشان میداد . تجار و اصناف از اقدامات او و شادروان حاج میرزا بیوک آقا به نیکوترین وجهی استقبال کرده چنین ترار دادند که در مقابل هر بار روغنی که از شهر خارج میشود پنج قران و در برابر هر بار حبوباتی که صادر میگردد دو قران عوارض بپردازند . از آن تاریخ برای این قبیل صادرات جواز وضع شد و بدین طریق منبع درآمدی برای برپانگه داشتن خیریه بوجود آمد

و آن مؤسسه در يك سال سه هزار تومان ، که در آن تاریخ مبلغ قابل توجهی بود ، اعتبار بدست آورد و در حدود یکصد نفر از افراد مستحق را نگهداری کرد .

مؤسسين خيريه فقط بنگهداری آنها اکتفا نکردند بلکه چهل نفر از پسران جمع آوری شده را که استعداد تحصیل داشتند بمدرسه فرستادند و دختر شادروان شیخ عبدالله مجتهد سرابی را برای تعلیم دختران بخدمت گماردند و بموازاات آن برای زنان کار آمد ابزار پشم ریزی و برای مردان سالم نیز کارگاههای فرش بافی بوجود آوردند و از حاصل دسترنج آنها مبالغی هم بصورت سرمایه برای خود آنها پس انداز نمودند .

در یکی از شبهای زمستان ۱۳۰۳ برف زیادی بارید و بقول مرحوم محسنی بیش از یکمتر و نیم برف بر زمین نشست . در نتیجه آمد و شد بشهر مشکل گشت و بر اثر نیامدن گوسفند از روستاها گوشت کمیاب گردید . امین که از این وضع ناراضی بود و کمیابی گوشت را بر اثر تبانی قصابها تصور می نمود آنها را احضار کرده شلاق زد . حاج میرزا بیوک آقا که بعلت امر آگاه بود حاکم را متوجه اوضاع جوی و بسته بودن راهها نمود و از آنها وساطت کرد اما امین وساطت او را نپذیرفت حال آنکه فردای آن روز بنا بخواهش کسان دیگری قصابها را آزاد ساخت . این امر بر حاج میرزا بیوک آقا گران آمد و از ریاست افتخاری بلدیة کناره گرفت و استعفاى او موجب کشمکش های جدیدی در شهر گردید .

محسنی می نویسد که نایب الصدر و طرفداران او میخواستند میرزا ابراهیم ارباب را رئیس بلدیة کنند ولی حاج میرزا بیوک آقا و دیگر آزادیخواهان از میرزا آقا خان حبیبی طرفداری میکردند . دید و بازدیدها آغاز شد و تبلیغات در باب اعمال و رفتار گذشته آن دو ، البته بطور محدود و در مجالس خصوصی ، آغاز گشت و سرانجام حبیبی شهردار شد و از اول فروردین ۱۳۰۴ آغاز بکار کرد .

در موقفت حبیبی ، بازاریان اردبیل ، که از آزادیخواهان پشتیبانی میکردند ، اثر زیادی داشتند و اصولاً آنها از کودتای حوت ۱۲۹۹ حمایت و طرفداری جدی مینمودند زیرا از وضع نابسامان گذشته ناراضی بودند و تغییر وضع را تحولی در طریق اصلاح کارها و پیشرفت مملکت مینداشتند و از این رهگذر در سوم اسفند ۱۳۰۳ برای

تجلیل از آن مراسمی برپا داشتند و در آن روز که مصادف با بعثت پیامبر بزرگ اسلام بود آذین‌بندی و چراغانی مفصلی کردند و با نقل و نبات از مردم پذیرائی نمودند. امین نیز رژه‌ای در بازار ترتیب داد و در میان احساسات پر شور مردم سخنان امیدبخشی ایراد کرد. غیر از او میرزا عباس محسنی (شالمان اوف) هم سخنرانی نمود و ترجمان احساسات همشهریان گردید.

باری مأموریت امین مدت زیادی طول نکشید و غلامعلیخان سرهنگ بجای او بعنوان حکمران و فرمانده پادگان وارد شد. در دوران ریاست شادروان حاج میرزا بیوک آقا در بلدیة طرحهایی برای عمران شهر تهیه گشته بود که بتدریج بعد از وی بمرحله اجرا درآمد و اهم آنها کشیدن خیابان و ایجاد باغ ملی و گردشگاه عمومی بود.

ایجاد اولین خیابان از وقایعی که میتوان در این بخش از آن سخن گفت و **باغ ملی اردبیل**: ایجاد اولین خیابان در اردبیل است. این شهر بطوری که قبلانیز گفته‌ایم از شهرهای مهم تجارتي بود و در شبانه‌روز کمتر لحظه‌ای میگذشت که صدای زنگهای شتران شنیده نشود و شترهای حامل بار در کوچه‌ها و گذرگاهها در حرکت نباشد. بنابراین اردبیل شهر آبادی بود و تجارتخانه‌ها و کاروانسراها و عمارات بسیار جالب و گران‌قیمتی داشت، عماراتی که نظیر آنها در پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر کمتر دیده میشد. طبیعی است که شهری بدین عظمت و با آن وضع ورود و خروج مال التجاره، کوچه‌ها و معابر زیادی داشت و برای نظافت آنها کوشش میگردید و شبها نیز با فانوسهایی که بر سر درهای خانه‌ها و نقاط مختلف بازار نصب بود روشن نگاه داشته میشد. النهایه این معابر بیشتر متناسب با اوضاع و مقتضیات روز بود و وسیعترین آنها برای عبور دو یا سه کاروان شتر بمحاذات هم، یا حرکت يك ارابه یا درشکه بوجود آمده بود و برای عبور ماشین و کامیون که کم‌کم بدین شهر نیز می‌آمدند، استعداد نداشت.

۱- این خانه‌ها و آینه‌کاریها و نقاشی‌های داخل آنها بسیار دیدنی بود و درو پنجره بعضی از آنها از روسیه آورده میشد. در تاریخ تنظیم این کتاب پنجره‌ها و درهای بعضی از این خانه‌ها بمبالغ گزافی خریداری میشود و جزو آثار گرانها بتهران حمل میگردد.

از سوی دیگر نیز بدان علت که شهر همواره در معرض هجوم و غارتگری عشایر بود معابر بصورت کوچه‌های پیچ و خم‌دار احداث گشته و شرایط طوری منظور شده بود که هنگام چنین حملاتی با بستن اول و آخر آنها، يك كوچه طولانی حالت يك دژ كوچك بخود میگرفت و نفوذ مهاجمین در آنها متعذر میگردد. قابل توجه است که در عهد شاه عباس هم کوچه‌ها بهمین شکل بوده و «پی‌ترو دولواله» که همراه آن پادشاه باردیبل آمده در سفرنامه خود، آنجا که سخن از شهر میگوید، بدین موضوع اشاره میکند.

دستور احداث خیابان در سال ۱۳۰۷ خورشیدی بمرحله اجرا درآمد و نقشه آن چنان تصویب شد که دروازه تبریز بخط مستقیم به دروازه آستارا وصل گردد و از «تابارقاپوسی» تا «زنجیر»^۱ خیابان وسیعی بنام خیابان پهلوی باز شود.



نمای قدیم اولین خیابان اردبیل در فصل زمستان

این کار نیز با عدم رضایت مردم مواجه گردید زیرا منازل و خانه‌هایی از آنان ویران میشد و قسمتی از بازار، بویژه مسجدی بنام «سرچشمه» نیز در مسیر آن قرار میگرفت. با این حال تخریب ساختمانها آغاز گشت و خانه‌ها و مغازه‌هایی که در نقشه

۱- دروازه‌ای را که بطرف جاده تبریز بود چون در قلمرو محله طوی یا «تابار» قرار داشت تا بارقاپوسی و دروازه شهر بطرف آستارا را، بدان جهت که از طرف اداره گمرک زنجیری بر آن بسته میشد «زنجیر» میگفتند.

قرار داشتند درهم کوبیده شد .

امروزه با پیدایش ماشین‌های عظیم راه‌سازی و بیل‌های «هیدرولیک» گشودن يك خیابان و خراب کردن خانه‌ها، حتی بریدن کوه‌ها امر آسانی شده است ولی در آن ایام فقط بیل و کلنگ و بازوان عمله‌ها بود که می‌بایست آن همه آبادی را ویران نماید و خاک و خاشاک آنرا بوسیلهٔ چهارپا و گاری به بیرون شهر منتقل سازد . لذا باز شدن خیابان مدت بالنسبه زیادی بطول انجامید و چون قدرت مالی و اقتصادی مردم نیز تعریفی نداشت و آثار و قایع دردناکی، که قبل از آن تاریخ این شهر بخود دیده بود، هنوز کمابیش برجای بود، از اینرو عمران آن سالهای ممتدی طول کشید . در این امر عامل دیگری نیز مؤثر بود و آن اینکه مرکز دادوستد کلی، مثل شهرهای دیگر ایران، بازار بود و در خیابان خرید و فروش نمیشد و اگر کسی مغازه‌ای را نیز آمادهٔ این کار می‌نمود مشتری و خریداری، بویژه در فصل زمستان، پیدا نمیکرد .

مسئلهٔ مسجد نیز قابل توجه بود زیرا خراب کردن مسجد در آن عهد کار نامعقولی بشمار می‌آمد و دولت جانب احتیاط را از این حیث رعایت می‌نمود . این بود که مسجد را در وسط خیابان گذاشتند و دور آنرا بشکل دایره‌ای برای عبور و مرور در آوردند . مؤمنین و اهل محل نیز بنای آنرا نو کردند و با سنگ و آجر مسجد هشت ضلعی زیبایی، که دور تا دورش پنجره بود، ساختند . این بنا در سال‌های اخیر بدستور «مهام» نام استاندار آذربایجان شرقی شبانه ویران گردید و جای آن بعدها بمیدانی مبدل شد که در تاریخ تنظیم این مجموعه میدان ۲۵ شهریور خوانده میشود .

بموازات ایجاد این خیابان باغ ملی نیز در سمت غربی نارین قلعه احداث گردید . محل آن بیشه‌زاری بود که «حصارلی باغ» خوانده میشد . در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، زمانی که شادروان حاج بیوک آقا و اهب‌زاده رئیس بلدیة بود، این باغ بوسیلهٔ آقای غلامحسین حبیب‌الهی از صاحب آن، مرحوم حاج حبیب خوئی، برای بلدیة خریداری گردید و بعدها باهمت شادروان سرهنگ غلامعلی خان ، فرماندار و فرمانده وقت پادگان اردبیل بصورت باغ زیبایی درآمد .

زمین این باغ نسبت باطراف گودتر بود از اینرو در قدیم آب‌نهری که از محلهٔ

شاه باغی، برای پر کردن خندق میگذشته گاه و بیگاه در آن ریخته و آنرا بصورت مردابی در آورده بود ولی در عهدی که باحادث باغ اقدام شد از آن باتلاق اثری نبود. باغ ملی، که مردم عامی آنرا «ملت باغی» میگفتند، با سبک زیبائی ساخته شده بود. درختان افاقیا بانهالهای دیگری که از جنگل آورده در کنار جویها و گذرگاههای آن کاشته بودند توأم با گلپهای رنگارنگ و معطری که در کرتهها کاشته میشد صفای خاصی بدان میبخشید. نردههای چوبی محکمی که بر ننگ آبی رنگ شده بود حد شرقی آنرا در مجاورت خیابان تشکیل میداد و مخصوصاً در گاه بزرگ چوبی آن، با عظمت خاصی که داشت، در نظر بیننده جلوه گری می نمود. بر صفحه هلالی بالای این درگاه صورتهای برجسته و مجسمه مانندی بشکل ملائکه بالدار نصب و بطرز جالبی رنگ شده بود و اشعاری که بطور منبت بر دور طاق هلالی آن قرار داشت نمونه ای از این هنر زیبا بشمار می آمد.

از آنجا که نوپردازی کور کورانه در عهد ما بیش از واقع بینی رواج دارد بجای آنکه آن باغ زیبا را بشکل اولیه خود نگهدارند و برصفا و طراوتش بیفزایند در دو سه سال اخیر بابریدن درختها، آنرا از شکل «باغ ملی» بصورت «پارک عمومی!» در آوردند و کلاغ وار نه تنها کبکش نکردند از زاغ بودنش نیز باز داشتند^۱.

در جنگ بین الملل دوم، زمانی که هنوز کشور ما مورد تجاوز همسایگان شمالی و جنوبی قرار نگرفته بود، باغ ملی عصرها مرکز تجمع بازاریان و فرهنگیان و جوانان بود زیرا در آن زمان در اردبیل رادیو معدود بود و جز در چند خانواده هنوز داشتن آن معمول نبود. حاج آقا نام مجاهد، که از یاران قدیم حاج بابا خان بود، «بوفه» باغ ملی را در اجاره داشت و دورحوض بزرگ وسط آن میز و صندلی گذاشته باچای و بستنی از مشتریان پذیرائی می نمود. یکدستگاه رادیو نیز در کنار بساط خود گذاشته بود و یک ساعت بغروب مانده که چراغهای برق روشن میشد^۲ ایستگاه رادیو

۱- معروف است این کار را شهرداری برای آن کرده است که همسر فرماندار وقت از صدای چند کلاغی که بر بالای درختان آن لانه داشته اند آسایش خاطر پیدا کند! ...
 ۲- در آن زمان دستگاه و وسایل ایجاد برق در ایران زیاد نبود و در شهرهایی مثل اردبیل چون مصرف روزم نداشت لذا موتور برق تقریباً یک ساعت بغروب مانده بکار می افتاد.

«برلین» را که بزبان فارسی برنامه پخش میکرد، میگرفت. ساکنان اردبیل آن روز، باصطلاح معمول «ژرمنوفیل»^۱ بودند و از فتوحات برق آسای آلمانیها در اروپا ابراز خوشوقتی میکردند. از اینرو هر روز جمع کثیری برای شنیدن اخبار جنگ بدانجا می آمدند و گاه علناً نیز ابراز احساسات میکردند و فی المثل وقتی گوینده رادیو، بدروغ یا راست میگفت که امروز سپاه آلمان بیست فروند هواپیمای متفقین را سرنگون نمود یا فلان لشکر آنها را از کار انداخت اینان بر آن موفقیت کف میزدند. شنیدنی است که روز اول تیرماه ۱۳۲۰ احساسات آن جماعت مبدل بیأس و ناراحتی گردید زیرا در آن روز گوینده آن رادیو خبر حمله آلمانیها را بروسیه شوروی اعلام داشت. شنوندگان این خبر از آن جهت ناراحت شدند که جنگ را در دووجهه علیه موفقیت آلمانیها دریافتند و نیز نگرانیهایی از حیث کشیده شدن دامنه نبرد بایران تصور نمودند. مع الاسف تصور آنها تحقق یافت و شصت و چهار روز بعد میهن ما باشغال نظامی روس و انگلیس، و بعدها آمریکا، درآمد و بساط کافه باغ و رادیو نیز برچیده شد.

در ضلع غربی باغ ملی ساختمانی با تالارهای بزرگ بعنوان باشگاه احداث شده بود که بعدها مقر فرمانداری شهرستان شد و کنون نیز این بنا در اختیار آن مقام است و در قسمتی از آن هم خانواده او زندگی میکند.

تغییر کلاه یکی از اقدامات دوران سلطنت رضا شاه پهلوی تغییر لباس و لباس: لباس در ایران بود. ایرانیان از زمانهای قدیم طرز لباس پوشیدن خاصی داشتند و طبعاً خوانندگان دانشمند داستان دو نفر ایرانی در پاریس را که نویسنده مشهور فرانسوی بنام «مونتسکیو»^۲ آورده است میدانند. خلاصه آن چنین است که دو نفر ایرانی با آن لباسهای قدیمی پاریس میروند. برای

۳- «فیل» در این موارد يك كلمه خارجی است و اصل آن یونانی و بمعنی طرفدار و دوستدار میباشد. در زمان جنگ بعضی از ایرانیان علاقه بانگلیسیها داشتند و «آنکلو فیل» خوانده میشدند. برخی هم از آلمانیها طرفدار میگردند و «ژرمنوفیل» گفته میشدند. جمعی نیز که از روسها جانبداری می نمودند «روسوفیل» بودند.

۱- فیلسوف و ریاضی دان معروف فرانسه در قرن ۱۷ صاحب کتاب معروف روح -

القوانین. داستان مزبور عنوان کتابی است بنام «Lettres Persanes».

پشم با دست بافته می‌شد. و هنری که در رنگ آمیزی و نقش و نگار آنها بکار میرفت تحسین انگیز بود.

پارچه لباسها در طبقات ثروتمند ماهوت و فاستونی اعلا بود و بناهای «لاستی گوتون» و «ذره دار» خوانده می‌شد ولی طبقات پائین از فاستونی معمولی و یا پارچه‌های وطنی و بیشتر از شال لباس تهیه می‌کردند. شالی که با آن لباس میدوختند پارچه‌ای بود که در محل یا قراء اطراف با پشم می‌بافتند و مرغوبترین آنها را «برده توخونما» می‌گفتند که بانخهای تاییده و نازک و غالباً از پشم شتر تهیه می‌کردند و بهترین آنها را از «اجارود» و گاهی از خلخال می‌آوردند. اطو کشیدن معمول نبود ولی در اواخر بعضی از طبقات اعیان با اطوی زغالی، در خانه‌ها لباسهای خود را اطو می‌کردند. رنگ زدن کفش «واکس» هم عمومیت نداشت.

دولت که میخواست ملت را در مسیر تمدن جدید قرار دهد اقدام خود را از اصلاح وضع ظاهر افراد آغاز کرد^۱ و در وهله اول امر بتغییر کلاه داد و بمردم ابلاغ گردید که بسر گذاشتن هر نوعی کلاهی جز کلاه پهلوی ممنوع میباشد. کلاه پهلوی از مقوا و بشکل استوانه‌ای که روی آنرا پارچه می‌کشیدند، ساخته میشد و در قسمت جلو لبه‌ای داشت که بر بالای پیشانی قرار میگرفت.

تغییر کلاه در فرمانداری و از طبقه اعیان شهر آغاز گردید بدین معنی قبلاً بانان دستور دادند که هر کسی چنین کلاهی برای خود تهیه کرده بفرمانداری بفرستد آنگاه يك روز همه را بدان جا دعوت کردند و پس از سخنرانی فرماندار، کلاهها را در سینی آورده با کلاههای آنان عوض نمودند.

این يك اصل کلی است که هر کار جدیدی که در عادات و سنن افراد دگرگونی بوجود آورد، تا روزی که خود آن عادت شود، نظم و راحتی گذشته را دستخوش تزلزل می‌نماید بویژه آنکه جنبه تحمیل داشته باشد. این بود که در کنار و گوشه ایرادهائی بر این کار اظهار می‌گردید و مخصوصاً لبه آن مانع سجده در نماز گفته میشد.

۱- این قبیل شالها را روی زمین می‌بافتند و لذا برده توخونما می‌گفتند.

۲- طبق تصویب نامه مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۰۶ هیئت دولت.

جمع دیگری که خیلی دل آزرده بودند آنرا کلاه عیسویان میگفتند و چون مظهر عیسویت در نظر مردم اردبیل روسها و ارمنی‌ها بودند لذا بعضی‌ها بدان عنوان کلاه روس و ارمنی میدادند.

طولی نکشید که خود این کلاه نیز موضوع تغییر جدید قرار گرفت و اصولاً مسئله تغییر لباس بمیان آمد. بدین معنی بجای کلاه پهلوی، «شاپو» بشکل اروپائیان تجویز گردید و بجای عبا، گیمه، سه تیره، آرخالیق و نظایر آنها پوشیدن «کت» و شلوار و «پالتو» مقرر شد و در این میان روحانیان نیز در ردیف عامه قرار یافتند و جز مجتهدین مسلم، دیگران مجبور به برداشتن عمامه و عبا و پوشیدن کت و شلوار و بسر گذاشتن شاپو گردیدند.

اجتهاد عالیترین مرحله روحانیت در مذهب شیعه است و کمتر کسی میتواند بدان مرحله برسد. از اینرو در اردبیل جز دوسه نفر که آن درجه داشتند بقیه در وضع ناراحت کننده‌ای قرار گرفتند و زندگی آنها بمعنی واقعی کلمه مختل و تأثر آورشده. پیرمردی که پنجاه سال با آن لباس در اجتماع زندگی کرده و با عبا و عمامه در منبرها برای مردم وعظ یا در محرابها با آنها نماز خوانده بود بیکبار می‌بایست تغییر وضع بدهد و باکت و شلوار و شاپو ملبس گردد و بدین شکل بوظایف دینی خود مبادرت نماید. عجب آنکه مأموران اجرا نیز هیچگونه روح گذشت و مماشات نداشتند و بمصداق ضرب‌المثل معروف بجای کلاه سر می‌آوردند.

نتیجه این شد که این دسته غالباً خانه نشین شدند و تبلیغات دینی و اقامه نماز جماعت در مساجد بی‌توجه تعطیل افتاد.

بموازات این کار بود که عزاداری مذهبی هم قدغن گردید و چنانکه در جای خود گفته‌ایم مراسم آن از عاشورای سال ۱۳۱۰ ممنوع شد.

قبل از این تاریخ هم بعضی از پادشاهان در صدد تغییر لباس ایرانیان برآمدند و اولین آنها از خود اردبیل یعنی شاه اسماعیل اول بود. او لباس کوتاه اروپائیانرا، که در آن تاریخ «ونیز» بها بتن میکردند، چون دست و پاگیر نبود پسندید و سربازان خود را بدان ملبس گردانید تا در میدانهای جنگ حرکات بدنی آنها از آزادی بیشتری بهره‌مند شود.

او میخواست لبادهای بلند مردم را نیز با آنها عوض کند ولی عمرش کفاف نداد.
کشف حجاب موضوع تغییر لباس مخصوص مردان نبود و در اندک فاصله‌ای
 زنان نیز مجبور به کشف حجاب گردیدند. معمولاً زمان چنین بود

که زن جز در پیش محارم صورت و بدن خود را از دیگران پوشاند و بدین وسیله عفت و عصمت خویش را از نامحرمان محفوظ دارد. بدین جهت وقتی از خانه بیرون می‌آمد چادر مشکی، که در اردیبهل بدن «چارشاب» (چادر سفید) می‌گه‌تنند بر سر می‌انداخت و تمام سر و بدن خود را با آن می‌پوشانید و بر روی خود نیز پارچه‌ای بنام روبند میکشید. روبند معمولاً سوراخ‌های کوچک و تورمانندی در مقابل چشمها و دهان داشت تا دید و تنفس کسی که آنرا بر صورت می‌انداخت از آن طریق میسر گردد. بعضی از خانمهای متجدد بجای روبند «پیچه» میزدند و پیچه قطعه‌ای مستطیل شکلی بعرض پیشانی بود که از موی دم اسب می‌بافتند و بابتندی که در پشت سر می‌بستند آنرا مثل لبه کلاه بر بالای پیشانی قرار میدادند و چادر را از روی آن بر سر می‌انداختند بنحویکه چشمهای صاحب آنو گاهی قسمتی از صورت او نیز از زیر آن دیده میشد.

جوراب مثل امروز معمول نبود بجای آن (چاخچور) پیامیکردند و چاخچور چنانکه در جای دیگر هم گفته‌ایم پاپوشی بود که از پارچه مشکی میدوختند و مثل جوراب تا زیر زانو می‌پوشیدند. برخی از بانوان هم چاخچور بلند تا کمر تهیه میکردند و مخصوصاً در زمستان از آن استفاده مینمودند. لباسها در زیر چادر دیده نمیشد از این روسعی بیشتر بر آن بود که چادر از پارچه خوب و زیبا تهیه شود و روبند و پیچه نیز وضع و شکل آبرومندی داشته باشد.

موضوع کشف حجاب امر تازه و خلق الساعه‌ای نبود که آنروز و بیکبار در اجتماع ایران عنوان گردید. بلکه قبل از آن تاریخ نیز جسته‌گریخته بگوش میرسید و طبقاتی که در هر دور دعوان روشنفکر بخود میگیرند بویژه بانوانی که بر اثر مسافرت بخارج یا حشرونشر باخارجیان با طرز زندگی زنان در جوامع اروپائی آشنائی داشتند ترك حجاب را برای نسوان ایران لازم میدانستند و برای استخلاص آنها از چادر تلاش زیادی بعمل می‌آوردند. لیکن شرایط محیط امکان تحقق بدین آرزوها نمیداد و كوشش آنها در حالت انتقاد در محیطهای كوچك و اجتماعات خانوادگی

تجاوز نمی‌کرد با اینحال آنان از پای نمی‌نشستند و بقول خویش برای بیداری افکار جامعه از هروسيله‌ای استفاده مینمودند و یکی از آن وسایل شعر و موسیقی بود.

میرزاده عشقی یکی از کسانی بود که در باب رفع حجاب چکامه معروفی ساخت و بانو قمر الملوک وزیری خواننده معروف نیمقرن پیش ایران آنرا در دستگاه «شور» خواند^۱ و برای تحریک شنوندگان این بیت از آنرا که:

«زنان کشور مازنده‌اند و در کفند که این اصول سیه‌رختی و سیه‌بختی است»

در نغمه حجاز و بالحن بسیار مؤثری ادا کرد.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ کشف حجاب زنان نیز جزو اصلاحات اجتماعی منظور گشت و در دیماه ۱۳۱۴ خورشیدی بمرحله اجراء درآمد. این کار روز ۱۷ دیماه با تشکیل مجالس جشنی در سراسر ایران عملی شد و در اردبیل نیز چنین مجلسی در فرمانداری برگزار گردید و از یکجمله قبل از تجار و رؤسای ادارات و محترمین شهر برای شرکت در آنجا همراه بانوانشان دعوت بعمل آمد.

رؤسای ادارات غالباً محلی نبودند و چون همسران آنها در اردبیل بستگانی نداشتند از این حیث چندان ناراحتی احساس نمی‌کردند ولی زنان محلی، که بر مبنای عادت یا تربیت مذهبی دل‌بدان نمیدادند، با قیدی هم که از کسان و همشهریان خود داشتند ناراحت بودند و برخی از آنان خود راتحت فشار شدیدی احساس مینمودند.

تهیه لباس متناسب با این مجلس نیز فکر آنها را بخود مشغول میداشت زیرا لباسی که يك بانو از زیر چادر میپوشید نه چنان بود که بتوان با آن در يك مجلس رسمی شرکت نمود و چون زنان ایران تا آن زمان سابقه شرکت در چنین مجالسی نداشتند اصولاً نمیدانستند که در چنین مجلسی چه لباسی باید برتن کنند و باچه آدابی در آنها شرکت نمایند. این بود که اکثراً بپالتوروی آوردند و چون زمستان بود شال‌گردنی نیز بر سر بستند و باقیمافه‌های گرفته و شرمگین در مجلس شرکت کردند.

وضع مجلس دیدنی بود. در بیرون عمارت یعنی باغ‌ملی، دسته‌موزیک فوج قهرمان آهنگهای شاد مینواخت و خدمتگزاران فرمانداری مشغول پذیرائی بودند ولی سکوت ناراحت‌کننده‌ای بر مجلس حکومت داشت و مردان، جز رؤسای چند

اداره که همسرانشان در محل نبودند ، پیاپی سیگار میکشیدند و هر لحظه منتظر آن بودند که تشریفات پایان برسد و بانان اجازه مراجعت داده شود.

ابتدا فرماندار نطقی ایراد کرد و درباره کشف حجاب ورهائی زنان از ظلمت و نیز اثرات تصمیم دولت در جهت رشد اجتماعی ملت مطالبی گفت و سخنانش با دست زدن حاضرین پایان یافت . فرمانده نظامی نیز مطالبی در این باره اظهار داشت و آنگاه ظرف شیرینی را برداشته بقصد پذیرائی جلوی حاضرین گرفت این کار هم برای زنان اردبیل ، که تا آنروز جز از دست شوهران و محارم خود چیزی نگرفته بودند ، ناگوار بود و لذا هر يك از آنان در حالیکه سر بزیر انداخته از خجالت سرخ شده بودند یکعدد شیرینی برداشته در بشقاب جلوی خود گذاشتند.

امروز نمیتوان و نباید بانوان آنروز اردبیل را ملامت نمود زیرا آنها میبایست بیکبار خرق عادت کنند و لباسی را که قرنها با آن انس و الفت داشتند رها سازند و این بر مبنای قوانین روانشناسی کار سهلی نیست .

چون با این يك مجلس کشف حجاب عملی نمیشد طبق برنامه ای تشکیل چنین جلساتی را در منزل هر يك از رؤسای ادارات و تجار و اشراف مقرر داشتند و کم کم علاوه بر طبقات پیشین از افراد دیگر نیز دعوت نمودند . بموازات این اقدام بر سر کردن چادر در کوچه و بازار نیز برای زنان ممنوع گردید و بانوان مجبور شدند که بدون حجاب بدر آیند . وضع اقتصاد خانواده ها اجازه نمیداد که آنها لباسهای جدید متناسب با وضع تازه تهیه نمایند از اینرو غالباً چادر های مشکی خود را بشکل روپوشی بنام «مانتو» در آوردند و با چادر قدیاشال گردن نیز سر و گردن خود را بستند . مأمورین آنرا نقض غرض پنداشته شروع به برداشتن و ضبط آنها کردند .

حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ بانوان را در برخی از نقاط ایران منجمله در اردبیل بدوران چادر و حجاب رجعت داد و در تاریخی که ما این مجموعه را گرد میآوریم زنان اردبیل مثل گذشته ها از چادر و حجاب استفاده میکنند با این تفاوت که از روبند و پیچه و چاخچور اثری نیست و جورابه های نازک و کفش های کف بلند آخرین «مد» پای پوش آنها میباشد.

مسافرت‌های رضاشاه

رضاشاه کبیر نسبت بسلاطین سلف، از جهت مسافرت
باستان‌ها و شهرستان‌ها روش مطلوبی داشت و هرگاه

باردبیل:

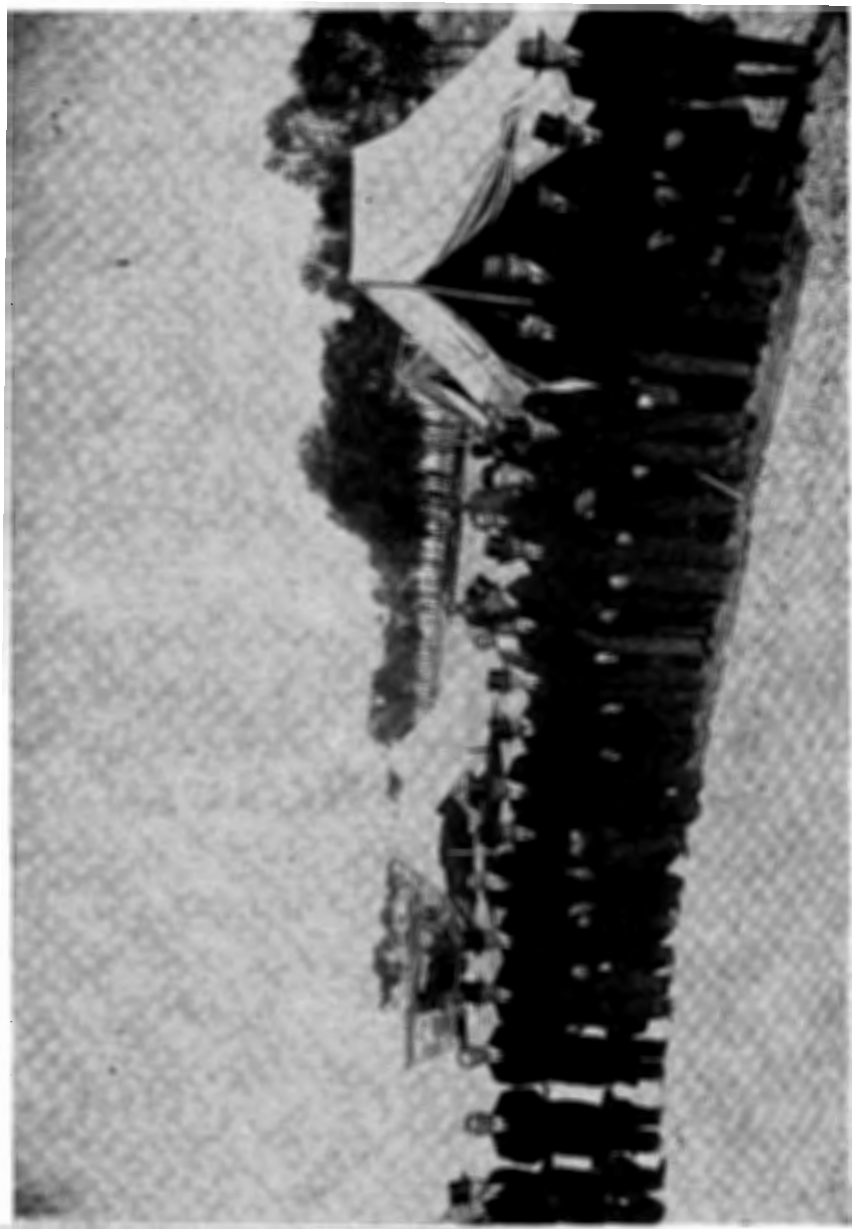
و بیگانه‌ی بیک منطقه از کشور مسافرت مینمود. سفرشاه زمینی بود و با «اتومبیل» صورت میگرفت و اثرات ثمربخشی از حیث عمران و آبادی برجای میگذاشت. او مرد باهوش و دقیقی بود و اصل را در کارها در بهتر انجام دادن آنها میدانست از این رو با کوچکترین تعلل و تسامحی که در اجرای برنامه‌ای مشاهده میکرد درصد بازخواست برمی‌آمد و چون در جوامعی مثل ایران در امور اداری و حتی، بنظر مؤلف، در روشهای تربیتی دوران قبل از بلوغ، تنبیه معقول بیش از تشویق مؤثر است از این رو آثار خیری عاید مردم و مملکت میشد.

از مدتها قبل از مسافرت شاه راهها تعمیر و مرمت میشد. شهرداریها تحرکی مییافتند، متصدیان امور بتلاش و کوشش وسیعی برمیخاستند و عموماً سعی بر آن داشتند که کارها مورد ایراد قرار نگیرد و مقام و منصب آنها محفوظ بماند.

رضاشاه پنج بار، بعد از کودتا، باردبیل سفر کرد. اولین آنها در عهد نخست‌وزیری و در خرداد ۱۳۰۴ صورت گرفت و چهار بار دیگر در دوران سلطنت. در هر پنج سفر سکنه اردبیل بازدن طاق‌های نصرت با استقبال رفتند. دانش‌آموزان مدارس بالباسهای مرتب در مسیر شاه‌صفها بستند و سرودهایی را که از ماهها پیش تعلیم مییافتند با آهنگهای مهیج خواندند.

شاه در خانه شادروان امیرتومان منزل میکرد. این خانه در بیرون دروازه تابار بوسیله خود میرزا علیخان امیرتومان ساخته شده بود و مرکب از اندرونی و بیرونی زیبایی بود و شاه در قسمت بیرونی که تالارهای مجللی داشت اقامت می‌نمود.

امیرتومان فرزند امیرحسنخان و برادرزاده میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود. در عهد قاجار با درجه میرپنجی مأمور اردبیل شد و در این شهر بمنصب امیرتومانی رسید و در آنجا اقامت گزید. با آنکه در اردبیل اعیان و اشراف زیاد بودند و خانه‌های زیبا و مناسبی داشتند و حتی برخی از آنان موجباتی برای اقامت شاه در خانه‌های خود فراهم میکردند ولی خود شاه علاقمند بود که در این خانه اقامت کند و علت آنرا بعضی از



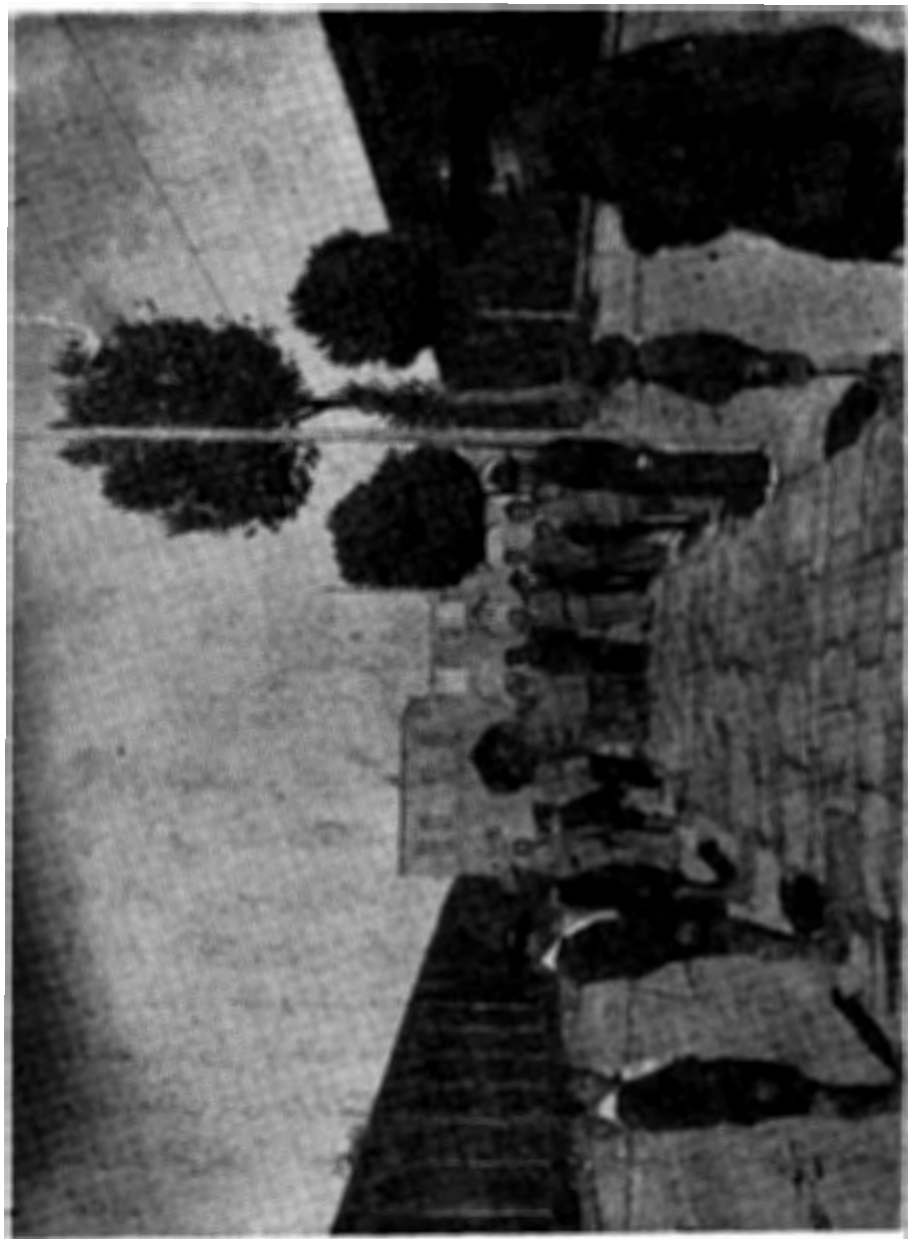
اعیان و اشراف اردبیل بالباس رسمی در انتظار استقبال از رضاشاهند .

معمربین حسن برخوردار امیر تومان با رضا شاه، در زمانی که او بعنوان رضا خان با دسته پیرمخان باردبیل آمده بود، توجیه میکردند^۱.

ورود رضا شاه باردبیل در مسافرت اول بعد از سلطنت با نگرانی خاطر توأم بود زیرا ولیعهد بیمار بود و دکتر «بالایان» نامی که از طرف دربار برای معالجه از خارج دعوت شده بود، بیماری او را حصبه تشخیص داده بود. در آن تاریخ حصبه مرض سختی بود زیرا دواهایی که امروزه بنام «آنتی بیوتیک» مورد استفاده است وجود نداشت. روز دوم ورود شاه بود که تلگرام چراغعلی خان پهلوی نژاد از وزارت دربار بدست اعلیحضرت رسید و بهبود ولیعهد مژده داده شد و آثار خوشحالی با دریافت این خبر در بیانات شاه که در برابر تجار و اشراف شهر ایراد کرد، مشهود گردید.

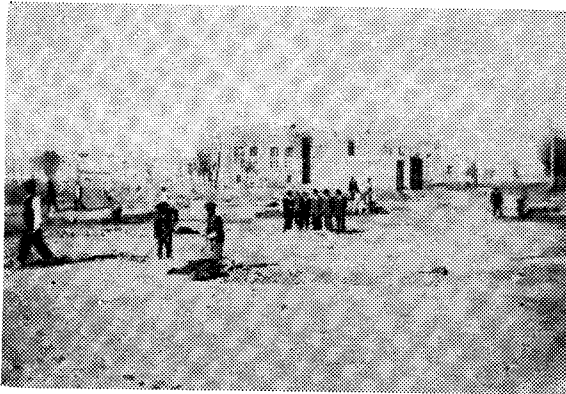
توضیح آنکه رضا شاه هر وقت باردبیل می آمد بزرگان شهر را بحضور می پذیرفت و از اوضاع منطقه سوآلاتی میکرد. آن روز نیز تجار و اعیان شهر در راهروهای حیاط بزرگ قسمت بیرونی خانه امیر تومان بصف ایستاده بودند. شاه از برابر آنها میگذشت و در مقابل بعضی از صفها ایستاده سوآلاتی می نمود. وقتی بصف روحانیان رسید از شادروان آقا میرزا علی اکبر سوآل کرد و از خبر فقدان او متأسف شد و چون جلوی صف تجار رسید با لحن نصیحت مآبانه اشاره به پیشرفتهای صنعت و تجارت در کشورهای دیگر کرد و اشتغال بتجارت گندم و جو را کار کهنه و بی ثمری خواند و سرمایه گذاری در کارهای تولیدی را موجب ازدیاد در آمد و پیشرفت تجارت و آبادی منطقه و کشور توجیه کرد.

برنامه سفر شاه معمولاً چنین بود که از راه سراب وارد اردبیل میشد و یک شب و دو روز و گاهی دو شب در این شهر توقف می نمود آنگاه از راه مشگین و اهر مراجعت میکرد. در ضمن توقف از سربازخانه، نارین قلعه و بقعه شیخ صفی الدین بازدید می نمود. رضا شاه مثل «آتریاد» همدان بفوج ۱۱ قهرمان اردبیل علاقه خاصی داشت و فرمانده اولیه آن، شادروان سرهنگ «کلبعلی خان» را دوست میداشت.



اولیای وزارت دربار درصحن بزرك بقعه شیخ صفی الدین، اندکی قبل از تشریف فرمائی رضاشاه ققید

کلبعلی خان اصولا از ایرانیان ساکن قفقاز بود. زبان فارسی را بخوبی نمیدانست و در سفر شاه گزارش نظامی را بزبان ترکی معروض میداشت. افسر مهربان و نجیب و با هوش و پرکار بود. نظم و انضباط فوجش همیشه مورد رضایت شاه قرار داشت و این رضایت با عنوان «خیلی خوب» بهنگام «سان» و «رژه» فوج ابراز میشد. شنیدنی است که سربازان نیز مثل فرمانده خود بازبان ترکی «یاشاسون رضا شاه» بدین رضایت شاه پاسخ میدادند.



آغاز ساختمان استخر و گردشگاه عمومی، در وسط زمین نارین قلعه سابق،
در فروردین ۱۳۳۲.

اطاقهای سابق قلعه، باطاقهای ضریبی، در زیر این محل اکنون هم باقی است.

آخرین سفر رضاشاه در سال ۱۳۱۵ اتفاق افتاد و در این مسافرت و لیعهد نیز شاه را همراهی مینمود. رضاشاه در این سفر هنگام بازدید از نارین قلعه دستور داد آنرا خراب کنند و در جای آن عماراتی برای ادارات بسازند. قلعه بفاصله کوتاهی خراب شد و با خاک و خشت آن خندقهای اطراف پرگردید و جای هر یک از ادارات مشخص شد ولی تا حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ جز چند ساختمان نیمه تمام اقدامی برای احداث بنای ادارات بعمل نیامد و بعد از استقرار مجدد امنیت در ایران، کم کم عمارات فعلی در آن محدوده بناشد و ما در جای دیگر راجع بدین قلعه بتفصیل سخن گفته ایم.



مراسم افتتاح شعبه بانک ملی ایران دادریدیل



عکسی از پشت و روی اولین « سری » اسکناسهای بانکملی ایران

تأسیس شعبه بانك- بانك ملی ایران در سال ۱۳۰۶ تأسیس شد. قبل از ملی در اردبیل: آن بانك شاهی، که بر طبق امتیاز خاصی از طرف اتباع انگلیسی در ایران فعالیت داشت، امور بانکی را عهده دار بود. این بانك در اردبیل شعبه نداشت و کارهای بانکی بوسیله صرافها صورت میگرفت. پول رایج بازار نقره بود و بسه شکل يك قرانی، دو قرانی و پنج قرانی ضرب میشد. پول- خرد نیز از نیکل و بعدها از برنز و مس بود و باشکال يك شاهی (پنج دینار)، دو شاهی (ده دینار) و ده شاهی (پنجاه دینار) جریان داشت. سکه طلا هم فراوان بود و بیشتر باسم اشرفی خوانده میشد لیکن مثل دیگر متاع خرید و فروش میگردد نه آنکه با آن متاع دیگری خریداری شود.

پول اسکناس در اوایل خیلی کم بود اما رفته رفته مقدار آن زیادتر میشد و کم کم جای مسكوك نقره را میگرفت. صرافها پولهای نقره را در کیسه‌هایی که مخصوص آنها، از مدقال یا گو نیهای محکم دوخته میشد، میریختند و کیسه‌ها را معمولاً صدتومانی ترتیب میدادند و چون وزن هر قران يك مثقال بود از این رو هر کیسه یکپهزار مثقال وزن میداشت. برات و حواله نیز معمول و صرافها با دریافت کارمزدی بعنوان طرفهای خود در ولایات دیگر حواله صادر میکردند.

بانك ملی ایران در سال ۱۳۱۵ اولین شعبه خود را در اردبیل دایر کرد و این اقدام با حسن استقبال در بین مردم بویژه تجار و بازرگانان مواجه شد. افتتاح شعبه با مراسم خاصی صورت گرفت و با ترتیب مجلس جشنی از رؤسا و بازرگانان و معاریف شهر در خانه حاج امین، که برای آن اجاره شده بود، گشایش یافت.

این شعبه بتدریج از پر معامله‌ترین شعبات بانك ملی در سطح کشور گردید زیرا با ترقی قیمت محصولات کشاورزی و دامی، که تنها منبع درآمد اقتصادی این شهر است، داد و ستد آن رونق یافت و صادرات فرآورده‌های مزبور بدیگر نقاط ایران، بانك ملی اردبیل را در مسیر فعالیت‌های بیشتری قرار داد.

راههای ارتباطی اردبیل : پیش از سلطنت رضاشاه، برای ارتباط اردبیل با شهرهای اطراف، راه شوسه بمفهوم امروزی وجود نداشت چه وسیله نقلیه غالباً چهار پا بود و در حمل و نقل کالا از شتر و در مسافرت اشخاص از کجاوه و اسب و قاطر استفاده میشد و گاهی ارابه نیز که با اسب کشیده میشد و بنام روسی «فیرقون» معروف بود مورد استفاده قرار می گرفت. در شهر چندین دستگاه درشگه و کالسکه عمومی و شخصی هم وجود داشت و مسافران و صاحبان آنها گاه و بیگاه برای مسافرت در خارج از شهر از آنها استفاده میکردند. راه و معبر اینها هم همان بود که برور ایام و اعصار در زیر پای چهارپایان محکم گشته عرض بیشتری بخود گرفته بود.

مسافرت‌های رضاشاه بدین شهر سبب گردید که راه تبریز و اردبیل را مرمت کنند و آنرا برای حرکت ماشینها مستعد گردانند. و نیز بین اردبیل و مشکین، بویژه با بردن قسمتی از کوه در محلی بنام «دوجاق»، جاده‌ای بوجود آوردند. طریق مظفری که در جلد اول بچگونگی احداث آن اشارتی شده است از قدیم راه ارتباطی اردبیل و آستارا بشمار می آمد ولی آن نیز راه باریک و پرپیچ و خمی بود. بین آستارا و بندر پهلوی نیز جاده ماشین رو وجود نداشت و رفت و آمد از طریق دریا صورت میگرفت.

بدین جهت اردبیل از حیث جاده‌های ارتباطی سریع‌السير تقریباً شهر بن بستی شده رفت و آمد ماشین بدان با صعوبت و سختی صورت میگرفت و احداث چنین راههایی ضرورت داشت. این بود که از اوایل سلطنت رضاشاه بچنین کاری مبادرت شد و اقداماتی برای راهسازی بین اردبیل و شهرهای اطراف بعمل آمد و در این ضمن احداث راه کناره بین آستارا و پهلوی نیز مورد توجه قرار گرفت.

گویند که در ساختمان راه مزبور مساعی شادروان حاج میرزا محمد حسین شریعت نایب‌الصدر اردبیل بیش از دیگران مؤثر افتاده و مشارالیه در سفری که در سال ۱۳۰۸ خورشیدی بتهران داشته است ضمن تحصیل اجازه شرفیابی لزوم احداث چنین راهی را بعرض شاه رسانیده است. نایب‌الصدر در این شرفیابی موضوع عمران دشت

مغان را نیز عنوان نموده ولی موجبات آبادی این دشت زرخیز تا این اواخر فراهم نگردیده بود .

در اواخر سلطنت رضاشاه نظر بتلفاتی که در گردنه معروف حاج امیر در راه آستارا بر اثر سقوط ماشین و کشته شدن مسافری رخ میداد راه دیگری از طریق قریه «ننه کران» بجاده رشت و آستارا انتخاب گردید و زیرسازی آن نیز شروع شد ولی باپیش آمدن سوم شهریور ۱۳۲۰ امکان تکمیل آن فراهم نگشت و رفته رفته مسیر آن نیز از بین رفت .

در عهدیکه کشور ما بامشکلات داخل و خارج دست بگریبان چندعامل نوظهور بود در ممالک اروپائی علم و صنعت با سرعت پیش میرفت و شگفت آور : اختراعات و اکتشافات جدیدی که مؤثر در شئون مختلف

زندگی مادی و معنوی بشر بود صورت میگرفت و حیات فردی و اجتماعی انسانها وارد مراحل تازه تری میگشت . در آن هنگام که تحریم تنباکو در ایران مهمترین مسئله اجتماعی روز بود اختراع برق مراحل کمال خود را می پیمود و یا در ایامی که ملت ایران در راه مبارزه بادیواستبداد جانفشانی میکرد هواپیمائی بمقیاس قابل ملاحظه ای آماده بهره برداری میشد. در آن زمان که «سمیتقو» در غرب ایران بلوایی براه انداخته بود انگلیسی ها هلیکوپتر میساختند و در آن هنگام که کلاه و لباس پدران ما شکل جدید بخود میگرفت تلویزیون پا بمرحله وجود میگذاشت...

جهان غرب با سرعت روبترقی میرفت و ایران بلا دیده در کش و قوس زندگی نابسامان و ابتدائی دست و پامیزد. درماندگی بحدی بود که اثرات آن حتی در شرایط کنونی نیز بیش و کم بچشم میخورد و زعما و مسئولان اداره امور کشور را در راه رسیدن بیک حد مطلوب، که بنام تمدن بزرگ نامگذاری شده است، بتکاپوی بیشتری و امیدارد .

اردبیل نیز، مثل نقاط دیگر ایران ، در آن روزگار از علم و صنعت جدید بهره و اطلاعی نداشت و زندگی فردی و اجتماعی درمداری که قرنها معمول بود دور میزد.

آنچه بنام ماشین در این شهر وجود داشت آسیای موتوری معروف به «اوت دگیرمانی»^۱ بود که یکنفر بنام «ستاروف» از روسیه آورده گاه و بیگاه گندم آردمینمود^۲ و برترین کتاب موجود از فقه و اصول و منطق و فلسفه قدیم و تاریخ نادر و نظایر آن‌ها تجاوز نمی‌کرد.

در چنین محیطی ورود و ظهور برخی از محصولات صنایع جدید، مثل «اتوموبیل»، چراغ برق، «راديو» و غیره عوامل حیرت آوری بود که اعجاب همگان را برمی‌انگیخت.

اتوموبیل چندی بعد از کودتا باردبیل آمد و با وضع خود اردبیلیان را سخت متعجب گردانید. اتوموبیل‌های آنروز شبیه کالسکه بود و مردم این شهر قبلاً با کالسکه آشنائی داشتند. آنچه موجب حیرت آنان میگشت فقدان ظاهری نیروی محرکه بود زیرا بزعم آنان نیروی محرکه کالسکه و درشکه و نظایر آنها جز اسب و چهارپا چیز دیگری نمیتوانست باشد حال آنکه هیچیک از آنها در آن هیولا دیده نمیشد. این بود که بعضی از عامیان، بویژه روستائینان از دیدن آن سخت متعجب بودند و وقتی «آفتافامیل»^۳ را بدیگران تعریف میکردند میگفتند که «ناهوت یورنه سامان ایکی گوزی وار دورت ایاغی، چغیروب قاچار»^۴.

چراغ برق نیز موضوع شگفت آوری برای مردم بود. نخستین موتور برق در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در اردبیل نصب گردید و تأسیسات آن با سرمایه مخصوصی بوجود آمد. قدرت موتور آن محدود بود و لذا بیشتر بکوچه های مرکزی شهر برق میداد. مردم بطرز استفاده از آن درخانه‌ها آشنائی نداشتند و از اینروزها

۱ - «اوت» در ترکی بمعنی آتش و «دگیرمان» بمعنی آسیاست. چون آن آسیا بان نیروی محرکه آتشین کار میکرد آنرا آسیای آتشی میگفتند.

۲ - گاه و بیگاه از آنجهت بود که مردم بدان عادت نداشتند و گندم‌های خود را در آسیاهای آبی آرد میکردند و چنین می‌پنداشتند که آسیای موتوری رمق گندم را میگیرد و طعم نان را عوض میکند.

۳ - دهاتی‌ها اتوموبیل را بشکل آفتافامیل تلفظ میکردند.

۴ - یعنی نه‌علف می‌خورد و نه‌گاه. دو چشم دارد و چهارپا. داد میزند و میدود. ۱۰۰

آنها خاموش میکردند.

در نخستین روزها اهالی شهر بتماشای آن میرفتند و سخت در حیرت بودند که چگونه این چراغ بدون نفت و کبریت روشن میشود زیرا آنها، بجز کسانی که در شهرهای بزرگ ایران و روسیه آنها دیده بودند، تصویری که از چراغ داشتند همان چراغهای نفتی لوله‌دار بود که باریختن نفت در مخزن و گذاشتن فتیله‌ای در آن آماده بهره‌برداری میکردید و با شعله آتش و چوب کبریت روشن میشد. مردم تعجب میکردند که چگونه آنهمه چراغ بیکبار روشن و خاموش میشود و نیز شیشه‌های آنها بچه‌سان در برابر برف و باران مقاومت کرده نمی‌شکند حال آنکه لوله‌های چراغهای معمولی بابرخورد با کوچکترین قطره آب ترك برداشته می‌شکند.

رادیو و سینما هم که در عهد سلطنت رضاشاه در اردبیل پیدا شدند، از عوامل اعجاب‌انگیز زمان بشمار می‌آمدند. اردبیلیان قبل از رادیو «گراموفون» را بیشتر دیده و با آن و طرز کارش آشنائی داشتند. ابتدا رادیو را هم مثل آن می‌پنداشتند ولی از سخن گفتن و پخش برنامه‌های متنوع آن احساس حیرت میکردند و میتوان گفت که حق هم داشتند. در سیزده سال پیش هنگامی که رادیوها سفر فضائی «یوری گاگارین» اولین بشر کیهان‌نورد را اعلام کردند سراسر جهان در حیرت و تعجب فرو رفتند و چهار سال قبل که «آرمسترانگ»^۲ اولین فرد انسانی پا در سطح کره ماه می‌گذاشت مردم در برابر تلویزیونها غرق بهت و اعجاب بودند. آنروز نیز اردبیلیان بتماشای رادیو ابراز علاقه میکردند و آن را امر خارق‌العاده‌ای تصور مینمودند و هرگز باور نمی‌کردند که کسی مثلاً در تهران سخن بگوید و در آن واحد گفته‌های او بدون کوچکترین ارتباط ظاهری در شهر آنها نیز شنیده شود.

اولین سینما در سال ۱۳۱۰ در اردبیل تأسیس گردید و فیلمهای صامت آن زمان در معرض دید مردم قرار گرفت ولی بر اثر اعتقادات مذهبی و تلقینات صوری در اوایل

۱ - گاگارین يك افسر روسی و اولین انسانی بود که در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۴۰ خورشیدی از جو زمین خارج شد و پس از يك دور گردش بزمین بازگشت.

۲ - آرمسترانگ آمریکائی اولین بشر بود که در تاریخ ۳۰ تیرماه ۱۳۴۸ در سطح

چندان از آن استقبال نشد با این حال چون زمان بهترین عامل تغییر وضع جوامع انسانی است بتدریج اذهان بیشتر آمدگی یافت و کم کم بر تعداد سینماهای شهر نیز افزوده شد. آمدن «چروونها» اخراج ایرانیان مقیم روسیه از شوروی نیز یکی از بار دایمل : وقایع دورانی است که در این گفتار از آن بحث میشود.

قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، رابطه بازرگانی بالنسبه وسیعی بین شهرهای ایران، بویژه آذربایجان، و آن کشور برقرار بود و چنانکه در جاهای دیگر نیز اشاره کرده ایم اردبیل مرکز مهم صادرات و واردات آن روز بشمار می آمد. بر اثر این رابطه جمعی از ایرانیان، بعنوان تاجر یا کاسب و حتی کارگر در شهرهای مختلف قفقاز سکونت داشتند و با حفظ تبعیت ایرانی خود در آنجا بتجارت و کسب و کار مشغول بودند.

در آن عهد رفتن از ایران بروسیه و مراجعت بایران کار آسانی بود و گاهی اتفاق می افتاد که کسی در یک سال چندین بار مثلاً از اردبیل بیادکوبه رفته برگردد. ساکنان قفقازیه و عمال دولت تزاری نیز با آنان بد رفتاری نمی کردند و چون خطری از جانب آنها متوجه سیاست و اقتصاد خود نمیدیدند مانع رفت و آمد آنها نمیشدند. سیاست مرزهای بسته دولت شوروی کم کم در این رفت و آمدها محدودیت هائی بوجود آورد و سرانجام بجهت رعایت مقتضیات سیاسی و داخلی، که از اختیارات خاص هر دولت است، اخراج ایرانیان ساکن قفقاز و شهرهای دیگر مورد تصویب آن دولت قرار گرفت و بدانها اعلام گردید که یا بتابعیت دولت شوروی در آیند و یا در مهلت معینی بکشور خود بازگردند.

میگویند در ضمن این اعلام عکس سه مرغ را نیز بدانها ارائه میدادند که اولی مرغ سالمی بود ولی دومی شاه پرها و دمهای خود را از دست داده سومی کاملاً لخت و پر کنده نقاشی شده بود و چنین تعبیر میشد که هر کس در مهلت مقرر حرکت کند هر چه مال و منال دارد متعلق بدو خواهد بود. چنانکه تأخیری در خروج از موعد کند مقداری از آنها را از دست خواهد داد و سرانجام در صورت امتناع لخت و عور از آن کشور اخراج خواهد شد مگر آنکه بتبعیت شوروی در آید.

جمع کثیری از ایرانیان ساکن آن کشور دست از کار و کسب خود کشیدند و



عكسى از يك اسكناس دهه چروونى، روسيه شوروى. بزير نويس پشت اسكناس در صفحهٔ بعد آورده شد.



عکسی از پشت اسکناس ده چروونی روسیه . آنچه درباره این اسکناس از نظر يك ایرانی قابل توجه است آنست که در پشت آن (گوشه سمت راست بالا) بفارسی ولی ، باحروف لاتین هم نوشته شده است ؛ « DAH CERVONS » یعنی ده چروون .

راه وطن در پیش گرفتند و از مرزهای مختلف منجمله آستارا وارد ایران شدند و بسوی شهر و دیاری که از آن بودند روانه گردیدند و تعداد زیادی هم به اردبیل آمدند . این عده را در آن تاریخ بنام مهاجر میخواندند ولی چون آنها با خود اسکناسهای روسی آورده بودند و آن اسکناسها «چروون» خوانده میشد از این رو خود این جماعت را نیز در اردبیل چروون می گفتند .

براستی هم وضع آنها باشکل آن سه مرغ انطباق داشت و آنهایی که اوایل امر آمدند اثاثیه و دارائی زیادی آوردند و کسانی که دیرتر از همه رسیدند امکان مالی نامطلوبی داشتند . دولت ایران وضع آنها را از لحاظ سیاسی و امنیت بدقت تحت نظر داشت تا آنجا که این قبیل واریسی ها برای اکثر آنان تولید زحمت و تکدر خاطر می نمود با این حال باز کسانی در بین آنها پیدا شدند که بشکل ستون پنجم در آمدند و در موقع حمله روسها بایران با ارتش سرخ همکاری کردند .

اردبیل و سوم شهریور
کسانی که با تاریخ عمومی آشنائی دارند سوم
شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی را در سر نوشت کشور

: ۱۳۲۰

کهنسال ایران و حتی در تاریخ جهان نقطه عطفی میدانند و درباره آن سخنان زیادی در کتابها و مقالات خوانده اند . در آن روز کشور ایران، در عین بی طرفی، مورد تهاجم دو همسایه قوی خود از شمال و جنوب قرار گرفت و قسمتی از مملکت ب زیر اشغال نیروهای مسلح روس و انگلیس درآمد .

خلاصه مطلب از این قرار است که بعد از جنگ جهانی اول، که در آن آلمان شکست خورده بود، متعصبین نژاد ژرمن، بویژه در خود آلمان ب فکر تلافی و انتقام افتادند و حزب تندروئی بنام « نازی » بوجود آوردند . این حزب در اندک مدتی با تهییج احساسات ملی قدرت و وسعت زیادی یافت و سرانجام حکومت آن کشور را در دست گرفت و با رهبری شخصی بنام « آدولف هیتلر »، که دشمنانش او را دیوانه دانسته اند، نیروی مسلح بزرگی برای آلمان ترتیب داد و با کمک آن بر کشورهای اطریش و چکوسلواکی تجاوز کرد .

پیشرفت روز افزون نظامی آلمان دولتهای اروپا و منجمله انگلیس و فرانسه را

بفکر مقابله انداخت و آنها نیز بموازات تقویت نیروهای خود، پیمانهای اتفاق و همکاریهای نظامی با هم منعقد ساختند و تدابیر جنگی وسیعی، مثل احداث خط دفاعی «ماژینو» در فرانسه، بعمل آوردند.

لهستان در شرق آلمان برای راه یافتن بدریا بندری بنام «دانتزیک» در کنار دریای بالتیک را در اختیار داشت و راه باریکی از داخل خاک آلمان آن کشور را با بندر مذکور مربوط میساخت ولی آلمانها همواره بدین امر اعتراض داشتند و بندر دانتزیک و دالان مربوط بدان را از آن خود میدانستند.

در سال ۱۹۳۸ میلادی هیتلر بیهانه آزاد ساختن آن قسمت از خاک مورد ادعا، فرمان برای اشغال لهستان صادر کرد و سپاهیان آلمان با یک حمله برق آسا ظرف ۱۷ روز ارتش لهستان را از پای در آوردند. در این موقع انگلستان و فرانسه بحمايت از لهستان برخاستند و ایتالیا نیز از آلمان طرفداری نمود. بدین ترتیب آتش جنگ جهانی دوم روشن گردید و قشون آلمان کشورهای اروپای غربی را اشغال کرد و دولت انگلستان را، که بعلت موقعیت جغرافیائی دور از مرکه جنگهای زمینی بود، از طریق هوا تحت فشار گذاشت.

روسها ابتدا با آلمانها رابطه خوبی داشتند و حتی با توافق با آنها قسمت شرقی لهستان را نیز باشغال خود در آوردند ولی این رفاقت دیری نپائید و سپاه آلمان، چنانکه گفته ایم، در اول تیرماه ۱۳۲۰ بروسیه حمله کرد و چون دولت آمریکا هم از تسلط نازیها به اروپا بیمناک بود آن نیز بطرفداری از انگلیس و فرانسه وارد میدان گردید. ژاپن هم در مقابل این امر با آلمان متحد شد.

روسها روشی را که در اوایل قرن نوزدهم، هنگام حمله ناپلئون، علیه او بکار برده بودند تکرار کرده عقب نشینی نمودند. قشون آلمان تا نزدیک پایتخت پیش آمد و در قفقاز نیز تا استالینگراد رسید. نقطه اخیر برای هر دو طرف اهمیت خاصی داشت زیرا اگر نازیها بدریای خزر میرسیدند هندوستان، مستعمره آن روز انگلستان، بخاطر می افتاد و رشته حیاتی بریتانیای کبیر، که در آن ایام آفتاب در قلمرو حکومت آن غروب نمیکرد، گسیخته میشد و چون ژاپوניה هم بطرفداری از آلمان وارد جنگ شده

بودند از راه جنوب در هند بآلمانها میرسیدند و بدین طریق قسمت اعظم قاره آسیا را تهدید می نمودند .

حمله آلمان بروسیه آن کشور را در ردیف متفقین، یعنی فرانسه و انگلستان و آمریکا قرار داد و موجب آن گردید که غنی ترین آنها، یعنی آمریکا، با دادن سلاح جبهه شرقی را تقویت کند و آخرین نوع جنگ افزار خود را، که مقتضی میدانست، در اختیار ارتش شوروی بگذارد .

اروپا تحت اشغال آلمان و ایتالیا بود و راهی برای رسانیدن این وسایل بروسیه در آن قاره وجود نداشت . ترکیه نیز در مجاورت میدان جنگ قرار داشت و عبور دادن آنها از آن کشور مشکل می نمود . طریق هندوستان و افغانستان نیز طولانی و صعب العبور بود و رسانیدن وسایل بجبهه جنگ وقت زیادی لازم داشت . این بود که تنها راه سهل و آسان ایران بنظر رسید و چون دولت ایران از قبول حمل تجهیزات آمریکائی بروسیه از طریق راه آهن سرتاسری، بمنظور حفظ بی طرفی، خودداری نمود اشغال این کشور مورد توافق متفقین قرار گرفت .

مسافرت فرمانده لشکر اردبیل در روز دوم
برای حمله بایران روسها و انگلیسیها از ماهها
قبل تدارک می دیدند و در مرزهای این کشور بمرکز
شهر یور : نیرو و نقل و انتقالات نظامی می برداختند . دولت

ایران با پیش بینی های لازم، از مدتها قبل اقدامات احتیاطی بعمل آورده بود و پادگان مستقر در اردبیل را از تیب به لشکر توسعه داده، تیمسار سرتیپ «قادری» نامی را بفرماندهی لشکر ۱۵ این منطقه منصوب داشته بود .

نگارنده در آن تاریخ با سمت دبیری در دبیرستان پوراندخت اردبیل مشغول تدریس داشت . اوایل تیر با تلفن باداره فرهنگ احضار شده باطاق رئیس فرهنگ راهنمایی گشت . موضوع صحبت تدریس خصوصی بیک دختر خانمی بود که آقای رئیس با احترام خاصی از او و خانواده اش ذکر می نمود و او دختر فرمانده لشکر بود که در تهران در چند ماده از دروس تجدیدی شده و در اردبیل قصد فراگرفتن آنها را داشت .

تیمسار در آن هنگام در ارتش ایران انگشت شمار بود و فرمانده لشکر بعد از مقام سلطنت بزرگترین فرد مقتدر منطقه بحساب می‌آمد از این رو رئیس فرهنگ رضایت او را در وضع اداری خود مؤثر می‌دانست و توصیه‌های خود را بصورت خواهش ادا میکرد .

از فردای آن روز دخترخانم شانزده ساله تیمسار، با دو نفر گماشته، هر روز ساعت ۹ صبح، بمدرسه می‌آمد و تا نیم ساعت بظهر باتفاق دو نفر از دانش‌آموزان خود مدرسه، که آنها هم در آن مواد تجدیدی شده بودند، درس میخواند .

روز پانزدهم مرداد ساعت درس فرارسید ولی دوشیزه قادری غائب بود : او نزدیکی‌های ساعت یازده بمدرسه آمد و کارتی از پدرش مبنی بر قدردانی همراه حق‌التدریس ایام گذشته بنگارنده داد و بعنوان اینکه هوای اردبیل سرد شده است و قصد دارند آن روز بتهران بروند خداحافظی نمود : حیرت آور بود که با این وصف فردای آن روز او بمدرسه آمد و انصراف پدرش را از مسافرت اعلام داشته مشغول تحصیل گشت : اما صبحه خداحافظی باردیگر روز یکشنبه دوم شهریور ۱۳۲۰ تکرار گردید و هنگامی که نگارنده نزدیکی‌های ظهر از دبیرستان بیرون می‌آمد ماشین سواری مشگی رنگ تیمسار قادری که حامل خود او و خانواده اش بود بطرف جاده تبریز حرکت می‌نمود .

حمله هوایی روسها شب دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ در حالی که سکنه اردبیل، مثل همیشه بخواب رفته بودند، در سه

باردبیل:
فرسخی شهر یعنی آن طرف مرز ایران و شوروی، همانند همه مرزهای شمالی و غربی مین ما، ستونهای نظامی با تجهیزات کامل آماده دریافت فرمان حمله بودند .

ساعت چهار بعد از نیمه شب این لحظه منحوس فرارسید و نیروهای مسلح انگلیس و روس از هوا و زمین و دریا بایران هجوم آوردند و قسمتهای وسیعی از خوزستان و کرمانشاه و آذربایجان و خراسان را اشغال کردند . درست است که در جنگها و کشمکشهای نظامی سرباز و تجهیزات و نقشه‌های جنگی از ضروریات امر است ولی نباید کتمان کرد که موضوع فرماندهی بالاتر از آنها قرار دارد و لیاقت و

کاردانی فرماندهان بزرگ بوده است که در جنگها آنها را به پیروزی رسانیده است ؛ مع الاسف در آن روز لشکر اردبیل فرمانده نداشت و حتی رئیس ستاد و فرمانده پادگان شهر و رئیس بهداری لشکر نیز شبانه با تغییر لباس از شهر خارج شده بودند و لذا شهر نه تنها حالت غیر دفاعی داشت بلکه سر بازها نیز در سر بازخانه، در برابر آتش مسلسل هواپیماها بلا دفاع بودند و تعداد زیادی از آنها بدین جهت جان خود را از دست دادند .

در ساعت چهار صبح، که سکوت مطلقى بر فضای شهر حکومت داشت، بناگاه صدای گوش خراش و وحشت آور هواپیماهای روسی بیکبار در شهر پیچید و همه را از خرد و کلان، پیرو جوان از خواب بیدار کرد ؛

اردبیل تا آن روز در معرض حمله هوایی قرار نگرفته بود و حتی مردم شهر جز دو سه بار هواپیما در آن منطقه ندیده بودند از این رو با همه سرگشتگی بحیاطها و پشت بامها آمدند و بتمشای آنها ایستادند ؛

اولین هواپیما در جنگ بین الملل اول و از راه قفقاز بفضای اردبیل آمده بود ؛ آن روز نیز مردم برای تماشا ایستاده حیرت زده بدان، که موجب تعجب همگان بود، نگاه میکردند و از پرواز انسان در فضا سخت تعجب نموده هر يك از آنان عقیده و درك خود را بنحوی بر زبان می آوردند. شنیدنی است که طبق اظهار یکی از معمرین^۱ شادروان کربلای شفیع تقی زاده از معاریف بازار آن روز بادیدن هواپیما در آسمان گریه میکرده مرتباً می گفته است «یا صاحب الزمان بداد ما برس . عفت و حرمت زنان و دختران سر برهنه ما در خانهها ، بوسیله این نامحرمان از بالامورد دید و هتک قرار گرفته است » ؛

در اوایل سلطنت رضاشاه نیز يك هواپیمای ایتالیائی بسر اثر گم کردن راه باردبیل آمده در قطعه زمین همواری بر بالای «قره بایر» که تقریباً درشش کیلومتری جنوب غربی شهر است، بزمین نشسته بود. این هواپیما بنزین نداشت و چون در اردبیل

نیز بنزین موجود نبود برای آوردن آن از تهران و نیز کسب اجازه پرواز از دولت چند روزی در آنجا ماند. مردم دسته‌دسته از شهر بتماشای آن می‌رفتند و از اینکه جسمی با آن هیکل می‌تواند در هوا پرواز در آید ابراز تعجب می‌کردند.

بار سوم دو هواپیمای ترکیه در هوای مه‌آلود و بارانی اردبیل بر بالای شهر دیده شدند ولی جز معدودی بدیدن آنها توفیق نیافتند. این واقعه در بهار ۱۳۱۸ خورشیدی صورت گرفت. در آن سال دولت ترکیه، دوست و هم‌پیمان ایران^۱ بقصد شرکت در جشن عروسی ولیعهد ایران یکدسته از هواپیماهای خود را بتهران فرستاده بود: این دسته‌هنگام مراجعت بر اثر بدی‌هوا راه را گم کرد و یکی دو فروند از آنها نیز در نزدیکی‌های مرز سقوط نمود^۲.

یکی دوبار نیز هواپیماهای ارتش ایران بعنوان تمرین از تبریز بار دبیل آمده و کشتی در فضای آن زده بودند.

هواپیماهایی که بشرح فوق در این شهر دیده شده بودند حالت جنگی نداشتند و لذا مردم از وضع حمله هوایی و طرز حفاظت خود در مقابل آنها بی‌اطلاع بودند. اولیای وقت نیز که می‌بایست آنان را در مسیر تعلیمات و اطلاعات قرار دهند تا آن تاریخ هیچگونه اقدامی نکرده بودند و بعقیده بعضی حتی خود ارتشیان محل نیز بقدر کافی با آن آشنائی نداشتند چنانکه سربازان را نیز در محوطه سر بازخانه در مقابل آنها در حال صف نگه داشته بلا تعلیم گذاشتند. در نتیجه اکثریت ساکنان شهر با لباس خواب از رختخواب بیرون آمده در پشت بامها و حیاط خانه‌ها آنها را تماشا می‌کردند:

۱- در آن تاریخ دولتهای ایران، ترکیه، عراق و افغانستان بموجب پیمان سعدآباد با همدیگر اتحاد داشتند ولی وقتی ایران در سوم شهریور مورد تجاوز قرار گرفت قدمی جلو نگذاشتند و عجب آنکه تجاوز انگلیسیها بصفحات غرب ایران هم از کشور عراق صورت گرفت.

۲- کسانی تصنیف‌هایی از قول کشته شدگان این سانحه ساختند که مفهوم آنها این بود: «کاش بایران نمی‌آمدم و در غربت نمی‌مردم. خاک ایران بر من وطن شد. پیراهن خون آلودم کفن شده».

تعداد آنها زیاد نبود و چه بسا که از ده دوازده فروند تجاوز نمی نمود. زمان حمله نیز طولانی نشد و شاید بیش از ۲۵ دقیقه طول نکشید زیرا شهر بلا دفاع بود و کوچکترین عکس العملی در مقابل آنها دیده نمی شد.

تماشاگران آنها را متعلق بایران میدانستند و این وضع را بعنوان تمرین هوایی خلبانها توجیه میکردند و عجب آنکه استواری از ستاد لشکر نیز که ساعتی بعد، از کوچه می گذشت و به سرکار خود می رفت با اطمینان کامل آنها را از ارتش ایران می دانست. تنها یکی از تجار روشنفکر ابراز نگرانی میکرد زیرا از قول فرزنداناش بیان می داشت که زیر بالهای هواپیماها علامت ستاره سرخ بوده است.

او این مطلب را با احتیاط تمام و بچند نفر از محارم اظهار میکرد زیرا از کار آگاهان شهر بانی، که در آن دوره مأمورین بیرحم و خطرناکی بشمار می آمدند، حساب می برد و در صورت صحت قول فرزنداناش هواپیماها را متعلق بروسها می دانست و از اثرات ناگوار حمله بایران ابراز نگرانی می نمود.

آفتاب دمید و روز آغاز گشت. کسبه و بازاریان

ورود ارتش سرخ
بارد بیل :
مثل روزهای عادی ولی با نگرانی، کار و کسب
خود را شروع کردند. کارمندان ادارات نیز در
سرکار خود حاضر شدند ولی کار نمی کردند زیرا

دو نفر سه نفر باهم در اطاقی جمع شده در گوشه دربارۀ هواپیماها باهمدیگر سخن می گفتند. آنان بظاهر آنها را ایرانی می دانستند ولی چون محرمی می یافتند صحبت از حمله بسربازخانه و قتل سربازها میکردند. شنیدنی است که علی زاده نام تبریزی، که در آن ایام رئیس آگاهی شهر بانی بود، در آن گیرودار، در خیابان وجلوی مغازه ها قدم میزد تا مردم از این مقوله سخن نگویند ولی در همین احوال چند هواپیمای اکتشافی روسی با ارتفاع بسیار کم از بالای شهر و سربازخانه گذشتند و تعداد زیادی اوراق چاپی ریختند که در آنها از طرف روسها بزبان فارسی و ترکی بمردم اطمینان داده شده و ضمن اعلام دوستی، از رهائی مردم ایران از یوغ تسلط نازیها، سخن رفته بود. این امر واقعیات را روشن ساخت و حمله روسها بایران در اندک زمانی با

حیرت و بلا تکلیفی در شهر بیچید . استواری بنام جلیل خان وطن دوست که مأمور دژبان لشکر بود با چند سرباز بگاراژها می‌رفت تا هر آینه کامیون و ماشینی برای انتقال سربازان و لوازم آنها پیدا کند . مقصد سربازها عقب نشینی بطرف ارتفاعات «نیر» و «صائین» بود و چون وسیله نبود آنها پای پیاده و بطور آشفته در آن راه پیش می‌رفتند .

این وضع نیز بر اضطراب مردم می‌افزود و مخصوصاً خانواده‌هایی را که فرزندان در خدمت سربازی داشتند مضطرب می‌ساخت . خدا چنین روزی را هرگز برای این کشور و این ملت پیش نیاورد . سرگشتگی و درماندگی غیر قابل توصیفی بر شهر و شهریان حکومت می‌کرد .

اصولاً ترس زائیدهٔ جهل انسان بر نتیجهٔ امور است و حتی ترس از مرگ هم برای آنست که انسان از سرنوشت روح و جسم خود بعد از آن بی‌اطلاع می‌باشد . مردم از وضع زندگی خود برای يك ساعت بعد بی‌اطلاع بودند و هیچکس نمی‌دانست که کار بکجا خواهد انجامید و لذا بیم و اضطراب شدیدی بر آنها سنگینی می‌کرد .

جماعتی، بویژه از متمکنین ، دست زن و بیجهٔ خود را گرفته بر وستاها می‌رفتند تا در حملهٔ زمینی روسها بشهر آسیبی نه بینند. گروهی از بازاریان متاع دکانهای خود را بر پشت خود و فرزندان و کسان خود بار کرده بخانه یا جای امنی منتقل می‌نمودند تا از دستبرد و غارت محفوظ دارند . کسانی با عجله ب فکر تهیهٔ نان و خواربار بودند. عده‌ای مات و مبهوت دست از کسب و کار خود کشیده راه خانه‌ها در پیش گرفته بودند. در این میان سوار بر اسبی از راه نمین بتاخت بشهر درآمد و در سر راه خود در کوی و برزن داد میزد که روسها آمدند، قریه‌ها را آتش زدند . اینک در کنار شهرند و . . . بدین ترتیب بدروغ هول و هراس وصف ناپذیری در مردم ایجاد نمود .

هنوز ظهر نشده بود که تانکهای روسی وارد شهر گردیدند و از نقاط مختلف، بطرف سربازخانه و نیز عمارت سالاریه، که محل استقرار ستاد لشکر بود، روی آوردند . نگارنده همراه یکی از دوستان، لباس کهنه‌ای پوشیدیم بدان تصور که کمونیستها ما را «بورژوا» ندانند (!) و بتمشای آنها رفتیم . وقتی جلوی عمارت

سالاریه رسیدیم دو تانک رادر طرفین در و روبروی بنا دیدیم . دریچه‌های بالای آنها باز بود . دریکی از آنها یک نفر از مهاجرین روسی، که تا دیروز در تازه میدان اردبیل لباس فروشی میکرد، هفت تیری بدست گرفته بزبان ترکی خطاب بچند نفری که مثل ما تماشا آمده بودند، سخنرانی می نمود و از خیانت عمال دولت ایران و ظلم و جور آنها نسبت ب مردم، که بقول او الهام از «نازیسم» و «کاپیتالیسم» می گرفت ، مطالبی بیان می داشت و در بالای تانک دیگر یک نفر سالدات روسی با کلاه کاسک سر از دریچه در آورده از آن گوینده مراقبت میکرد .

از يك ساعت قبل از ورود تانکها جمعی از اهل محل برای تماشا بطرف سربازخانه رفته بودند . چون کسی از آنها جلو گیری نمیکرد وارد سربازخانه شده با جسد عده‌ای از سربازان ، که در حمله هوائی صبحگاهی آماج تیرهای مسلسلها قرار گرفته بودند، مواجه شدند و برای تهیه وسایل دفن و کفن آنها مبادرت کردند . بعضی از آنها هم مجروحین را یاری داده بباستن زخمها آنها را برای رسیدن بخانه‌ها یا رفتن بروستاهای محل سکنای خود کمک نمودند .

مقارن ورود تانکها بسربازخانه کسانی از محلات اطراف شروع ببردن خواربار و روغن و حبوبات از سربازخانه کردند و این کار تابدان جاکشید که برخی دست بردن پتو وملافه نیز باز کردند و مخصوصاً فرشهایی را که چند روز پیش ارتشیان بقصد استفاده درموقع مبادا از مساجد آورده بودند بیغما بردند .

درسربازخانه واقعه غیر مترقبه‌ای اتفاق افتاد و یکی از هواپیماهای اکتشافی روسی بوسیله یکی از تانکهای خود آنها سرنگون گردید . بدین معنی اولین تانکی که بسربازخانه رسید هواپیمائی را از دور در حال پرواز بطرف خود دید و بتصور آن که هواپیما متعلق بآرتش ایران است بطرف آن آتش گشود . تیر بهدف اصابت کرد و هواپیما سقوط نمود و چند روز بعد بدنۀ متلاشی شده آن بوسیله کامیون بروسیه حمل گردید .

حوالی ساعت دو بعد از ظهر بود که نیروی زمینی روسها وارد شهر شد . پیشاپیش آنها تانکها و زره پوشهای زیادی بود که پشت سرهم از راه آستارا و نمین

و خیابانهای مختلف شهر بطرف چهارراه پهلوی می آمدند . بر سر چهارراه افسری از آنها ایستاده و بر طبق نقشه جامع اردبیل که در دست داشت تانکها و زره پوشها را بجهت مختلف راهنمایی میکرد .

آنگاه نوبت به پیاده نظام رسید و در حدود دو ساعت عبور آنها از خیابان طول کشید . آنها بسر باز خانه می رفتند و دور محوطه آن استقرار می یافتند جمعی نیز بمحل نارین قلعه سابق و کنار و حتی بستر خشک رود بالخلو آمده در محوطه وسیعی که در جلوی پل داشکسن بود مستقر گشتند ولیکن روی ملاحظات جنگی هنگام غروب همه آنها از شهر خارج شدند و شب را در حالی که شهر را در محاصره داشتند، در بیابان ماندند .

ساکنان اردبیل که قبل از ورود آنها مضطرب و بیمناک در خانهها مانده بودند، کم کم بیرون آمده بتماشا ایستادند . برخی از افسران و سربازان روسی نیز که اهل قفقاز و آشنا بزبان ترکی بودند، و بعلت توقف صفها برای چند دقیقه در کنار خیابان می ایستادند ، با آنان شروع بصحبت و گفتگو میکردند . گروهی از آنان نیز سراغ تیغ ریش تراش «دوامالچیک» آلمانی و ساعتی ظریف اروپائی را می گرفتند و ساعتی کار کرده را که بعضی افراد سودجو از مع دست باز نموده عرضه می کردند خریداری مینمودند . پول آنها «روبل» بود و هر روبل بجای يك تومان حساب می شد .

باهمه این احوال بهت و نگرانی واضطراب در
 قیافهها مشهود بود و کمتر کسی حوصله داشت که
 اردبیل در آن روزها : بتواند حتی با دوست و رفیق خود صحبت
 کند . حق هم با آنها بود زیرا ده ساعت پیش
 زندگی آرام و اطمینان بخشی داشتند و هرگز تصور نمی کردند که در زمانی بدان کوتاهی
 حوادثی بدین بزرگی رخ خواهد داد و سپاه بیگانه زادگاه و میهن آنها را تحت اشغال
 در خواهد آورد . درست است که يك «دفیله» و «رژه» نظامی با آن ساز و برگ و

تجهیزات کامل برای تماشاگر اردبیلی جالب و دیدنی بود ولی آن صحنه وقتی میتوانست شادی آفرین و روح پرور باشد که همه آنها خودی و از آن کشور و ملت مامی بود. از این رو مردم قلباً احساس اندوه میکردند و قدمهایی را که سربازان روسی بر زمین می زدند لگدهای دردناکی می دانستند که استقلال و وطن را پایمال می نمود. آنها آن همه سلاح و جنگ افزار و نیرو را در زمین و هوا می دیدند و آنگاه بیاد لشکر از هم پاشیده شهر خود و وضع سرگردان نظامیان خویش، که در بیابانها پراکنده بودند، افتاده غم و اندوه می خوردند.

استقلال يك کشور برترین ناموس مردم آن کشور است. با آن که در آن روز سربازان روسی کوچکترین صدمه ای ب مردم عامی شهر ن زدند و با آن که آنها بر مبنای تعلیمات قبلی یا نجابت ذاتی، یا بمنظور زدودن تلخی تجاوز خود بخاک ایران از دلهای مردم، با آنها بخنده و مهربانی روبرو می شدند ولی آیا خنده و مهربانی يك سپاه اشغالگر می توانست دلهای اندوهبار سکنه اردبیل را شاد و خرسند گرداند؟... چنان که هر آینه خنده و مهربانی های سپاهیان نازی نمی توانست مثل دلهای مردم «او کراین» را خرسند سازد.

باری آن روز شایع بود که ارتش ایران در گردنه «صائین» و دامنه های سبلان موضع گرفته و از تهران نیروی بزرگی با تجهیزات کامل آمده است. این بود که بعضی از جوانان با هم محرمانه بگفتگو نشستند و چنین قرار گذاشتند که فردا بالباس دهقانی راه آن منطقه را در پیش گیرند و از بی راهه بدان جارفته برای دفاع از میهن سلاح بردارند. ولی وقتی شب آنهایی که در خانه ها را دیو داشتند پیچ آن را گشودند عبور سپاهیان روس را بطرف زنجان و قزوین از خبر گزارها شنیدند.

شب چهارم شهریور ۱۳۲۰ شوم ترین و وحشتناکترین شبهای اردبیل در نیم قرن اخیر بود. نگارنده در تمام عمر خود شبی مخوف تر و دردناکتر از آن شب بخاطر ندارد. هوا تاریک، چراغها خاموش، سکوت مطلق صحنه دردناکی

مخوف ترین شبهای
نیمقرن اخیر
در اردبیل :

وجود آورده بود . شهر مسئول و نگهبانی نداشت . در کوچه‌ها و معابر جنبیده‌ای بچشم نمیخورد .

حتی صدای سگ و جغد نیز شنیده نمی‌شد . در خانه‌ها مردان و زنان بزحمت بچه‌ها را در خواب می‌کردند و سپس با هول و اضطراب برای روزهای نامعلوم آینده بگفتگو می‌نشستند . هر آن در انتظار وقوع حوادث اندوهباری بودند . صدای پای سوسکی بقدر حرکت فیل در میان درختان انبوه جنگل ترس و وحشت بوجود می‌آورد و بهم خوردن دوبرگ در روی درخت توجه همه را بخود جلب می‌نمود . پرده‌هایی که، برای جلوگیری از تابش نور بخارج ، جلوی پنجره‌ها گرفته شده بود مانند حصارهای محکم زندانها بر انسانها سنگینی میکرد و حیاطهایی که هر شب محل نشستن و هواخوری اهل خانه بود مثل ظلمات داستانی اسکندر، در نظرها مجسم می‌شد .

سئوالات مبهم ولاجوابی، بقدر فهم و شعور هر کس، در صفحه ضمیر آنها خود نمائی میکرد ! شب چگونه خواهد گذشت ؟ صبح کی می‌رسد ؟ فردا چه خواهد شد ؟ قشون مهاجم با مردم چگونه رفتار خواهد کرد ؟ وضع دفاعی سپاهیان ایران چه شکلی بخود خواهد گرفت ؟ دولت مرکزی چه اقدامی خواهد نمود ؟ آلمانی‌ها، که ایرانی‌ها این همه نسبت بدانها علاقمند بودند، چه عکس‌العملی نشان خواهند داد ؟ وضع خواربار چه حالی بخود خواهد گرفت ؟ نظام ازهم گسیخته جامعه آرام و زحمتکش اردبیل کی و چگونه ترمیم خواهد یافت و بالاخره تکلیف ما برای فردا و فرداها چیست ؟

شب بآرامی گذشت و حادثه‌ای رخ نداد . روز سه شنبه چهارم شهریور با طمأنینه و آرامش ظاهری ولی توأم با نگرانی مردم آغاز گردید . سپاه روس، که دیروز از شهر بدر رفته بود، بار دیگر بدان در آمد و کوچه‌ها و خیابانها پر از صف‌های سرباز شد . بیشتر آنها لشکریان تازه نفسی بودند که عقب داران سپاه محسوب می‌شدند . زیرا شایع بود آلهائی که دیروز آمده بودند بطرف میانه و زنجان حرکت کرده‌اند .

نزدیکیهای ظهر سخنانی که فرمانده سپاهیان روس در باغملی ایراد کرده بود بین مردم پخش شد و اندک آرامشی بوجود آورد.

در آن ایام شخصی بنام «حسنعلی شهروزی» فرماندار اردبیل بود. او بواسطه وضع حمل همسرش نتوانست قبل از ورود روسها از شهر بدر رود و بناچار ماندگار شد و مثل دیگر مردم از خانه اش، که قسمتی از ساختمان فرمانداری بود، بدر نیامد. فرمانده روسی روز دوم ورود بدیدن او رفت و حوالی ساعت ده صبح باتفاق وی در ایوان عمارت فرمانداری، خطاب بمردمی که در باغ جمع شده بودند، سخنرانی کرد. او روسها را برادران ایرانیان خواند و علت این حمله را خنثی نمودن فعالیت ستون پنجم آلمانیهای نازی در ایران قلمداد نمود. زیرا آنروزها شایع بود که افسران برجسته آلمان بصورت مهندس و «تکنیسین» در ایران خدمت مینمایند و در صددند ایران را بصورت پایگاهی علیه متفقین در آورند.

او از مظالم نازیها در اروپا و نیز در خاک شوروی سخنها گفت و حمله آنها را بروسیه تجاوز کارانه خواند و برای آنکه مردم را از چنان تصویری نسبت بتجاوز خود آنها بایران بدور دارد افزود که ارتش سرخ برای جنگ بایران نیامده است بلکه برای آن دست بدین کار زده است که دشمن مشترک بشریت، یعنی نازیها را، از این خاک بیرون کند و شماها را از شر آنها برهاند.

او بدنبال این سخنان، که بلحن دوستانه ای ادامیکرد، از مردم خواست بازار و دکانها را باز کنند و کار و زندگی روزانه خود را از سر گیرند. از کارمندان ادارات نیز خواهش کرد که بر سر کار خویش بروند و بر طبق قوانین و مقررات اداری ایران کارهای خود را انجام دهند.

بعد از او فرماندار نیز سخنانی در مورد لزوم باز کردن دکانها و بازار بیان کرد و کارمندان اداری را موظف بحضور در ادارات دانست.

این گفتارها بویژه سخنان فرماندار، که در حال نماینده رسمی دولت بود و مردم از ماندن وی در شهر خبر نداشتند، در تسکین خاطرها مؤثر شد و کم کم بعضی از دکانها، مثل نانوائیها، که مایحتاج عمومی می فروختند کار خود را با احتیاط از فردای آنروز از سر گرفتند.

روز سوم ورود روسها، یعنی پنجم شهریور، اعلانی در معابر و بازار و خیابانها بر دیوارها الصاق شده بود که در آن فرمانده سپاه روس بسربازان ایرانی اخطار کرده بود سلاحهای خود را در سربازخانه روسها تحویل دهند. افسران ایرانی خود را بمقامات روسی معرفی کنند. اهالی شبها از روشن کردن چراغ در خانهها و معابر خودداری نمایند و پشت پنجرهها پرده بگیرند تا نور بخارج نتابد. کارمندان ادارات سرکار خود حاضر شوند و کسبه و تجار مثل سابق بکسب و کار خود پردازند. لحن عبارات اعلان تند بود و با جمله امر میدمم آغاز شده بود و نشان میداد که از طرف يك قشون فاتح بیگانه صادر شده است و از اینجهت باز تکدر خاطرهارا بیشتر گردانید.

همانروز دو سرباز روسی و يك ایرانی از طرف روسها تیرباران شدند. آنها شبانه بدزدکی وارد انبار مشروبات «باندروول» دار اداره دارائی شده مبادرت بسرقت کرده بودند.

روسها در این دو روز در سمت جنوب غربی سربازخانه باعجله باند موقتی برای فرود هواپیما ساختند و از روز سوم، که از خطر حمله هوائی اطمینان یافتند، کم کم تعدادی از هواپیماهای جنگی خود را بدانجا منتقل کردند. دوسه روز بعد هنگامی که این هواپیماها بقصد مراجعت بروسیه از آن فرودگاه برخاستند یکی از آنها در آسمان دچار نقص فنی گردید و خلبانش آنرا بروی باند هدایت نمود ولی پس از نشستن بشدت آسیب دید و سرنشینان آن نیز کشته شدند. روسها جنازههای آنها را با موزیک و تشریفات نظامی از وسط شهر عبور دادند و در کنار قبرستان معروف به «پشت باغ کلانتر» بخاک سپردند و در موقع دفن آنها جو خه احترام تیرهائی بهوا شلیک کرد.

در این چند روز راهها بسته بود و هیچ مسافری نمیتوانست از اردبیل بتهران و تبریز برود چنانکه هیچ مسافری هم از آن شهرها بار دبیل نمیآمد. روسها قبل از ورود بار دبیل سیمهای تلفن بین آستارا و اردبیل را قطع کرده بودند و بهر نسبت که بسمت

تهران پیش میرفتند این وسیلهٔ ارتباط را نیز قطع مینمودند. آنها کامیونهای را که در گاراژهای اردبیل بود با خود بروسیه بردند ولی صاحبان آنها پس از عادی شدن اوضاع بمطالبهٔ آنها از طریق دولت برخاستند و گویا پس از پایان جنگ بین الملل دوم از این حیث غرامتی بدست آوردند.



چون از این زمان تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، که رضاشاه کبیر از سلطنت مستعفی و ولیعهد قانونی جانشین او شد، حادثهٔ قابل ذکری در اردبیل اتفاق نیفتاد از اینرو این گفتار را در اینجا پایان میدهم و مطالب مربوط به اردبیل را در عهد سلطنت دومین پادشاه سلسلهٔ پهلوی در جلد سوم کتاب میآوریم.

گفتار هفتم

زبان و مذهب مردم اردبیل

فصل اول - زبان

تاریخچهٔ زبان
در اردبیل:

قبل از مهاجرت آریاها بفلات ایران، مردمی در این سرزمین زندگی میکردند که بومی محل بودند و بزبان مخصوصی سخن میگفتند لیکن تاریخ، مثل خود آنها، از چگونگی آن زبان نیز بی اطلاع است. چون مهاجرت آریاها آغاز گشت آنان در برابر اینان پایداری نتوانستند و حکومت آریاها را گردن نهاده بتدریج آداب و رسوم و زبان آنها را بهر حال پذیرفتند.

در باب نخستین تیره‌های آریائی، که در نواحی اردبیل و آذربایجان سکونت یافته‌اند، وهمچنین تاریخ استقرار آریاها در فلات ایران، مورخان اختلاف نظر دارند. مؤلف ایران باستانی، باستناد نوشته‌های مورخان خارجی، آمدن آریاها را بدین نواحی از بیست تا چهارده قرن قبل از میلاد میداند^۱ ولی تحقیقات دیگری که در این زمینه صورت گرفته است حکایت از آن دارد که پنجهزار سال پیش قوم معروف «اورارتو» در این ناحیه، یعنی منطقه‌ایکه در جنوب کوه‌های قفقاز از ارمنستان تا کردستان و خلخال و سراب (در شرق و جنوب اردبیل) واقع است، زندگی میکردند.

۱ - ایران باستانی. تألیف شادروان حسن پیرنیا. تهران. مطبعهٔ مجلس. ۱۳۰۶

این دسته از محققان اورارتوها را شاخه‌ای از نژاد آریا میدانند و معتقدند که آنها اولین جماعتی بوده‌اند که با ذوب آهن و تغلیظ آن فولاد ساخته‌اند و کوره فولاد سازی آنها، که چندی است در ارمنستان کشف شده است، هم اکنون مورد مطالعه و بررسی باستان‌شناسان میباشد.

گرچه بررسی این کوره فولادسازی، که بمنزله یک سند و مدرک تاریخی است؛ و یا مطالعه در استخوانهای کسانی از آن قوم، که در کاوشها بدست آمده است، دانشمندان امروزی را بدرجه تمدن و علم و صنعت پنجهزار سال پیش اورارتوها و از نژاد آریائی بودن آنها آگاه میسازد ولی تأسفاً مدرک و سندی در دست نیست که بطور قطع اینان را از زبان آنها مطلع گرداند.

اگر تاریخ‌نویسان و دانشمندان، بعلت گذشت زمان زیاد و فقدان مدارک و آثار، از زبان اورارتوها اطلاعات کافی و کامل ندارند در عوض بزبانهایی که آریائی‌های قرون بعد در ایران بدانها سخن میگفته‌اند تاحدی آشنائی دارند و بطور کلی آنها را زبان آریائی میخوانند و چون خود آریاها را در فلات ایران، از چهارده قرن پیش از میلاد، بدستجاتی نظیر مادها، پارسها و پارتها تقسیم مینمایند زبانهای باستانی رانیز، با آنکه در اصل وریشه یکی بوده است، بسه شکل پارسی قدیم، اوستائی و پهلوی منقسم میدانند و بیشتر زبانهای کنونی ایران را شاخه‌های دگرگونه گشته آنها میندازند.

پارسی قدیم بیشتر مخصوص پارسی‌ها و هخامنشی‌ها، پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان بود و زبان اوستائی بوسیله مادها بکار میرفت که محل استقرار آنها آذربایجان و قسمتهای دیگری در مغرب و شمال غربی ایران کنونی بود.

زبان اخیر از آنجهت که اوستا، کتاب دینی زردشت، بدان نوشته شده است بزبان اوستائی معروف گشته است. زیرا چنانکه قبلابم گفته‌ایم این پیامبر ایران باستان از آذربایجان و با احتمال قریب بیقین از مغان اردبیل و دامنه‌های کوه سبلان^۱ برخاسته و بقول «دارمستتر»، ایران شناس معروف فرانسوی، کتاب خود را بزبان مردم محل

که همان زبان مادها بود، ترتیب داده است.^۱ با این بیان میتوان گفت که زبان اوستائی قدیمترین زبان آریائی است که احیاناً اردبیلیان باستان بدان سخن میگفته‌اند . چون مادها شکست خوردند زبان پارسی ، بر اثر تسلط هخامنشیان ، در آذربایجان نفوذ یافت ولی ساکنان این منطقه باز زبان پیشین خود را حفظ کردند و حتی در عهد سلوکیها و اشکانیها و ساسانیها نیز بزبان آذری ، که همان زبان مادی آمیخته با لغاتی از زبان بومیان پیشین بود ، سخن میگفتند^۲.

در اینکه ریشه زبان آذری از کجاست اختلاف نظر است . شادروان احمد کسروی آنرا نیمزبانی از فارسی دانسته ولی مؤلف «دائرةالمعارف اسلامیة ایران و همگی شیعة امامیه اثنی عشریه» این گفته را باستناد تحقیقات زبان شناسان اروپائی رد کرده نوشته است که «آنان بروفق دلایل علمی وحسی ریشه زبان آذری رابریشه ترکی رسانیده‌اند»^۳.

این گفتار خود محتاج تأمل است زیرا آنچه ما در تواریخ خوانده‌ایم آمدن ترکها بایران بعد از برافتادن سلسله ساسانی آغازگشته وتوطن آنها بخصوص در صفحات آذربایجان دوسه قرن بعد از استقرار اسلام در این سرزمین صورت گرفته است حال آنکه زبان آذری قبل از اسلام نیز در این خطه رواج داشته است . ما چون از تحقیقات زبان شناسان اروپائی اطلاع نداریم برای آگاهی خوانندگان دانشمند نوشته آن دائرةالمعارف را در اینجا آوردیم ولی آنچه خود از رباعیات باقیمانده آن زبان درمییبیم آنها را از لغات ترکی بدور میدانیم .

حمله اعراب به آذربایجان و سکونت طویفی از آنها در اینحدود ، کم کم زبان عربی را در محیط اردبیل توسعه داد ولزوم ادای فرایض دینی بعربی نیز سبب رشد و رواج روزافزون آن زبان گردید و بتدریج که کتابهای دینی و ادبی بدان زبان تألیف یافت احتیاج بفرآگرفتن آن بیشتر شد و رواج رسم الخط عربی در روابط

۱ - ایران باستانی . ص ۷۵ .

۲ - آذری زبان باستان آذربایگان . سیداحمد کسروی . تهران . چاپ سوم . ۱۳۲۵ .

۳ - دایرةالمعارف اسلامیة ایران . عبدالعزیز صاحب جواهر . جلد ۱ . ص ۳۹ .

اجتماعی هم شیوع آنرا زیاد تر گردانید تا آنجا که بقول مورخان در قرن دوم هجری اکثر مردم اردبیل بزبان عربی آشنائی داشتند و جمعی نیز بدان زبان تکلم مینمودند در قرون بعد بر اثر اتفاقات تاریخی و از جمله ظهور پادشاهانی در مشرق ایران، که بزبان فارسی رشد و توسعه میدادند، بتدریج آن زبان نیز در این حدود اثر گذاشت و در عهد اتابکان آذربایجان زبان فارسی کم کم در میان بعضی از ساکنان این منطقه شایع گشت ولی نتوانست زبان عامه گردد زیرا زبان آذری همچنان نفوذ و قدرت خود را حفظ کرده و تا قرن ششم هجری «آذری زبان آنجا بوده» است.^۱

با اینحال مورخان مینویسند با آنکه زبان آذری زبان عامه مردم این سامان بوده مع هذا در امور اداری و دینی، قبل از اسلام از زبانهای پارسی و پهلوی و بعد از تسلط اعراب از زبان آنها استفاده میشده است چنانکه امروز نیز عامه مردم آذربایجان بترکی سخن میگویند ولی در امور دینی از زبان عربی و در کارهای اداری و حتی مکاتبات شخصی از زبان فارسی استفاده میکنند.

نمونه‌هایی از زبان امروزه زبان آذری بکلی متروک گردیده و جز نمونه‌هایی که از بعضی از رباعیهای منتسب بحضرت شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه آذری :

باقی مانده است اثری از آن زبان در دست نیست و از لغات و افعال و مصادر و صرف و نحو آن زبان نیز اطلاعات کامل و کافی موجود نمیشد.^۲

مؤلف کتاب «زندگانی شاه اسماعیل اول» نوشته است که «زبان مردم اردبیل در عهد شیخ صفی‌الدین لهجه آذری بود. آذری زبانی است بین کردی و طالشی یا کردی و مازندرانی و شبیه بهر سه. بطوریکه امروز بسیاری از کلمات آن برای مردم طالش و کردها مفهوم است».

این مؤلف از قول صاحب صفوة الصفا نقل میکند که وقتی شیخ صفی‌الدین با فرزندش سیدصدرالدین موسی در موردی سخن میگفت بدین عبارت بگفته‌اوجواب داد «کار نموده‌بی کار تموم بی»^۳. کسروی در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایگان»

۱- آذری زبان باستان آذربایگان. سیداحمد کسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵.

ص ۱۳.

۲- یعنی کار نمانده بود کار تمام بود.

این داستان را از قول مؤلف صفوة الصفا چنین آورده است که «شیخ صدرالدین خلدالله بر کتبه فرمود که از شیخ سوال کردم و قتیکه بحضرت شیخ زاهد رسیدی از دل خبر داشتی؟ شیخ قدس سره فرمود بزبان اردبیلی - کار بمانده کار تمام بری - یعنی ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد و امانده بود»^۱. آنگاه کسروی اضافه میکند که زبان اردبیل و همگی آذربایجان آذری بود لیکن هر شهر تفاوتی از حیث لهجه باشهرهای دیگر داشت.

در کتاب «سلسله النسب صفویه» دو بیتی هائی از زبان آذری ضبط شده که منتسب به شیخ صفی الدین میباشد و ماچند نمونه از آنها را در اینجا میآوریم:

دیره کین سر بسودای تو کیچی دیره کین چشم چو خونین اسره ریچی
دیره سر باستانه اچ ته دارم خوه نه واجی کوور بختی چو کیچی

یعنی: دیری است که این سر بسودای تو سرگردان است، دیری است که این چشم همچو خون اشگ میریزد.

دیری است که سر باستانه تو دارم، خدا نگفته است که کوور بختی را چنین سرگردان کنی.

بنه درده ژران از بوجینم درد رنده پاشان برم چون خاک چون گرد
مرگ ژیرم بمیان دردمندان بور ره باویان بهمراهی شوم برد

یعنی بگذار درد همه دردمندان بر جان حزین من باشد و خاک پای قدمهای ایشان باشم. حیات و م ماتم در میان دردمندان باشد که ایشان همراه و رفیقان من در معرفت حقایق عالم توحید میباشند.

صمیم صافیم کنجان نمایم بدل درده ژرم تن بی دوایم
کس بهستی ره نبرده باویان از به نیستی چو یاران خاک پایم

یعنی صفی صافدل هستم و راهنمای طالبان گنجهای اسرار حق میباشم. با اینهمه دلم دردمند است و تنم بی درمان زیرا که هیچکس بعجب و پندار بعالم وحدت

۱- آذری زبان باستان آذربایگان. سید احمد کسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵.

و حقیقت راه نبرده و من از بی یقینی و فروتنی خاکپای درویشانم.
 از این زبان هنوز کلماتی در زبان اردبیلیان دیده میشود مثل «درده ژر» که بصورت «درده جر» استعمال میشود و در مورد کسانی بکار میرود که زرد و ضعیف و لاغر و مریض احوال باشند^۱. همچنین کلمات دیگری مثل «وریان» بمعنی بند آب و «کوشن» بمعنی کشتزار و برخی دیگر که هم اکنون در زبان اردبیلیها معمول میباشد. چنانکه گفتیم این زبان تا قرن ششم هجری و حتی مدتی بعد از آن نیز در این حدود معمول بود و بیشتر مورخانی که در آن عهد در باره اردبیل و آذربایجان سخن گفته اند زبان مردم این سامان را آذری نوشته اند با این تفاوت که زبان مردم اردبیل نسبت بجاهای دیگر سخت و برای دیگران ناآشنا تر و غیر قابل فهم بوده است. تا آنجا که یاقوت حموی که در سال ۶۱۷ هجری اردبیل را دیده است نوشته است که آنان بزبان آذری سخن گویند و جز خودشان کسی آنرا نمی فهمد.

امروزه در اردبیل و آذربایجان کسی بزبان آذری آشنائی ندارد ولی بقول مؤلف «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال» بخش شاهرود خلخال با ۳۵ پارچه قریه بدان زبان تکلم مینمایند^۲.

علاوه بر آذری زبان ارمنی نیز در این شهر رواج داشته است. این موضوع را «ابو اسحق ابراهیم اصطخری» مؤلف کتاب مسالك و ممالك در قرن چهارم هجری نیز تصریح کرده مینویسد «مردمان اردبیل زبان ارمنی دانند».

آشنائی اردبیلیان بزبان ارمنی در آن عهد يك امر عادی بوده است زیرا صرف نظر از آنکه حدود ارمنستان آنروز تا نزدیکهای این ولایت کشیده میشد سکونت جمعی از این جماعت مسیحی در اردبیل و روابط صمیمانه مردم با آنان نیز، دانستن چنین زبانی را ایجاب میکرد. بعلاوه موقعیت جغرافیائی و بازرگانی این شهر نیز آشنائی مردم را بزبانهای رائج آنروز ضروری میساخت. چه اردبیل بطوریکه گفته ایم،

۱ - پسوند «ژر» بصورت «جر» در موارد دیگر هم استعمال میشود مثل «سوته جر».

یعنی طفل شیرخواره.

۲ - کتاب «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال». تألیف محمد محقق. تهران. چاپ اتحاد. ص ۳۲.

مرکز تجارت آذربایجان بود و بر سر شاخه‌ای از جاده معروف ابریشم قرار داشت و چون بازرگانان نواحی مختلف ایران و ماورای ارس در آنجا مقیم بودند، آشنائی بزبانهای آنان را بر مردم این شهر تا حدی لازم میساخت و تا نیم قرن پیش هم که آرامنه در اردبیل سکونت داشتند مردم بزبان آنها آشنا بودند .

زبان ترکی : زبان ترکی‌ره آورد ترکان است که با نفوذ تدریجی آنها در این منطقه کم کم رائج گشته است . آمدن ترکان بایران بعد از اسلام صورت گرفته است. در عهد اشکانیان و ساسانیان طوایف ترك نژاد برای بدست آوردن مراتع و چراگاه از مشرق بسمت ایران پیش می‌آمدند ولی با اقتداری که دولتهای اشکانی و ساسانی داشتند اجازه ورود بسایران نمی‌یافتند . چون ساسانیان منقرض شدند و خلافت بغداد نیز در شرق روضه‌نهاد قبایل ترك بداخل ایران نفوذ کردند و با کثرتی که داشتند حکام محلی را مرعوب خود ساختند و حتی دست سلاح برده بجنگ ایستادند و سرانجام باغلبه بر حکمرانان، خود بحکومت نشستند و مثل سلجوقیان سلسله‌هائی بوجود آوردند .

از آن بعد مزره‌های ایران بروی آنها باز شد و طوایف ترك بهر قسمتی از این ملك که خواستند راه یافتند. آذربایجان و بویژه ناحیه اردبیل، بر اثر مراتع کم نظیری که داشت ، بهترین محل برای پرورش دامهای آنان شد^۱ و ولایت اردبیل محل هجوم و استقرار عشایر ترك گردید . اینان در نقاط مستعد نشیمن کردند و حتی برای خود دیه و قریه ساختند و چون حکومت مرکزی در دست آنان بود نسبت بیومیان و ساکنان محلی تفوق و برتری یافتند.

قابل توجه است که اردبیلیهای دیرجوش آنروز ، سالها و بلکه قرن‌ها ، از اختلاط با ترکان احتراز داشتند و آنانرا بیگانگانی می‌پنداشتند که به پشتیبانی دولت ترك نژاد سلجوقی بدین منطقه آمده سکنی گزیده بودند . حتی قرن‌ها بعد نیز که

۱ - اردبیل تا دریای خزر دوازده فرسخ ، تا جنگل پنج فرسخ ، تا قشلاق مغان ده فرسخ و تا بیلاق سبلان چهار فرسخ فاصله دارد و این یکی از امتیازات طبیعی آن شهر است و شاید در دنیا از این حیث منحصر بفرد باشد زیرا هیچ شهری را نمیتوان یافت که با این موقعیت و بدین آسانی و فاصله کمتر به بیلاق و قشلاق و جنگل و دریا راه داشته باشد.

سلجوقیان از حکومت بر کنار گشته و مغولها در ایران فرمانروا بودند باز سکنه اردبیل ترکان را از خود نمی دانستند و آنها را نژاد و مردمی غیر از خویش تصور میکردند. این گفته بر مبنای حکایات متعددی است که ابن بزاز در صفوة الصفا آورده و در آنها امتیاز محلیها و ترکان را ناخود آگاه متذکر شده است. مثلاً در یکی از حکایات گفتار «حاجی عادل» نامی را که از شخصیتهای آنروز اردبیل بوده است در بساب مسافرتش از قول «نظام الدین زرگر اردبیلی» چنین آغاز میکند که حاجی عادل گفت «نوبتی با جماعت ترکان همراه بودیم ...» و در حکایات دیگر از آمدن «جماعتی از ترکان» نزد شیخ صفی الدین یا دعوت «جماعتی از ترکان» از شیخ قدس سره برای رفتن به «قراء آنها» سخن میگوید و نظایر آنها ...

طبیعی است که این فاصله بین ترکان و بومیان، که ابن بزاز اینان را تاجیک مینامد، نثر زبان طرفین را نیز در میان هم دیگر مشکل میساخت و برخلاف کسبه و سوداگران، که برای رفع نیازمندیهای خود در مرادها و معاملاتی جملات و عباراتی از زبان یکدیگر فرامیگرفتند، توده های عادی زبان طرف دیگر را نمیدانستند یا لااقل بومیان محلی چون احساس احتیاج نمیکردند از زبان ترکان مهاجر اطلاع نداشتند. عدم اختلاط اردبیلیها با قبایل ترك یکنوع مقاومت منفی در مقابل خودخواهیها و احیاناً ظلم و ستم آنها بود ولی بعد از آنکه ترکان خوش نشین^۱ خوی شهرگیری و تمدن یافته ترکتازها و ترك بازیهای خود را کنار گذاشتند انس و الفتی با آنان پدید آمد و کم کم احترام متقابل از هر دو طرف بظهور رسید و در این کار مخصوصاً آزادی ترکان قزلباش رومی^۲ بوساطت خواجه علی سیاهپوش بیش از همه مؤثر واقع شد.

بطوریکه در جلد اول این کتاب گفته ایم امیر تیمور گورکان پس از شکست دادن «ایلدرم بایزید» سلطان عثمانی، جمعی از بزرگان طوایف ترك زبان عثمانی و

۱ - خوش نشین اصطلاحی است که در اردبیل بطوایف چادر نشین اطلاق میشود زیرا

آنها در هر جا که خوش باشد چادرهای خود را نصب مینمایند.

۲ - از آنجا که قرنهای متمادی ترکیه امروز و شامات و غیره در قلمرو حکومت روم

شرقی بمرکزیت قسطنطنیه بوده است ایرانیها سکنه آنها را رومی میخواندند.

شامات را اسیر کرده بسمرقند می برد . هنگامیکه باردبیل رسید برای استراحت چند روزی در این شهر توقف نمود و بنا بر خواهش خواجه علی سیاهپوش نوّه شیخ صفی - الدین ، که در خانقاه اردبیل در مسندجدش ارشاد خلاق مینمود ، آنها را آزاد کرد .
جمعی از آنان که عنوان قزلباش یافته بودند در این حدود سکونت گزیدند و کم کم نفوذ و قدرتی یافتند .

احترام و ارادت زاید الوصف اینان نسبت بخاندان صفوی و حقیقتاً اسرای آزاد شده در مقابل رأفت و مهربانیهای اردبیلیان بیش از هر چیز در ابراز محبت بومیان نسبت بدیگر ترکان و تلطیف رفتار ترکان نسبت بتاجیکان مؤثر گشت و موجبات آمیزش و اختلاط آنها را فراهم آورد . از این زمان گسترش زبان ترکی در اردبیل آغاز گشت و کم کم در بین عامه رسوخ یافت و زبان رایج مردم گردید .

بعضی ها چنین پنداشته اند که شاه اسماعیل صفوی
این زبان را رواج داد و آنرا زبان مردم آذربایجان
قبل از سلطنت صفویان: نمود ولی این گفته ها هر آینه بدون توجه بتاریخ

بیان شده است زیرا در زمان او بیش از یکصد سال از آزادی و توطن قزلباشها در آن نواحی میگذشت و در این مدت آنها از حیث نفوذ و نفرات و سعت بیشتری یافته و با آمیزش باترکانی ، که قبل از آنها در این حدود زندگی میکردند ، نسبت ببومیان فزونی قابل ملاحظه ای بدست آورده بودند و لذا وقتیکه شاه اسماعیل قیام کرد زبان ترکی بین مردم آذربایجان شایع بود و عامه نیز بدان سخن میگفتند .

با اینحال خود شاه اسماعیل هم بزبان ترکی گرایشی داشت زیرا صرف نظر از آنکه قسمت بزرگی از سپاه و فرماندهان و مهربان و کارگزاران حکومتش از قزلباشها و ترکان بود خود نیز از بطن مادر ترک نژاد (دختر اوزون حسن آق قویونلو) بدنیا آمده بود .

او با آنکه بزبان فارسی آشنائی داشت با اطرافیانش بترکی سخن میگفت و

بقول مورخان زبان درباریش نیز ترکی بود و حتی مقامات و مناصب کشوری و لشگری هم اسامی ترکی داشت.

شاه اسماعیل اشعاری نیز بترکی سروده و دیوانی که بدیوان خطائی معروف است از خود باقی گذاشته و اینک نمونه‌ای از آن اشعار :

منیم هم دین و ایمانیم	علیدور	منیم بستنده کی جانیم	علیدور
منیم روضه رضوانیم	علیدور	گجه گوندوز گزهرم روضه سنیده	
منیم بلبل خوشخوانیم	علیدور	حسن ایله حسینون باغچه سنیده	
منیم دریای عمانیم	علیدور	منم بیر قطره سو شاهون یولوندا	
منیم حنان و منانیم	علیدور	حاجیلر حج ایدر حنان و منان	
منیم دفتر و دیوانیم	علیدور	منه بود دفتر و دیوان گره کمز	
بیان علم قرآنیم	علیدور	یوزنک مصحفینه بنده خطائی	

شیخ صفی الدین هم بترکی اشعاری سروده است ولی ابن بزاز درصفوة الصفا مینویسد که او ترکی را مثل عربی و فارسی در مکتب آموخته است. متانت اشعار او هم حکایت از آن دارد و ابیات زیر نمونه‌ای از اشعار ترکی او میباشد:

ای رونق بهار و چمن گل موسن نه سن ؟

ای اختیاری الدن آلان بیل موسن نه سن !

دور یوزونده سبزه خطون گوره ن دیر

ریحان موسن بنفشه و سنبل موسن نه سن؟

۱ - ترجمه آنها بفارسی چنین است : این روحی که در بدن من است علی است . دین و ایمان من علی است . شب و روز در باغ (مهر) اوقدم میزنم زیرا روضه رضوان من علی است . در باغ ولایت حسن و حسین ، بلبل خوشخوان من علی است . من درمقایسه با علی مثل يك قطره آبم ولی علی دریای عمان من است . حاجیها حنان و منان را حج میکنند ولی حنان و منان من علی است . این دفتر و دیوان سلطنت برای من لازم نیست زیرا دفتر و دیوان من علی است . خطائی بنده مصحف روی اوست ، بیان علم قرآن برای من علی است . (توضیح : شاه اسماعیل در اشعاری که میسروده «خطائی» تخلص میکرده است .)

خوش جنگجو گلور گوزیمه قاش و کیپر یگون

ای گوزلری حرامی قراول موسن نه سن؟

ای کو گلگون خرابه سی آهولراویناقی

دیوانه لریاتاقی مگر چول موسن نه سن؟

افغان و آه دور گجه گوندوز ایشون صفی

قمری موسن بو باغده بلبل موسن نه سن؟

کسانی که از لحاظ ادب بزبان ترکی آشنا باشند میدانند که این ابیات چقدر ادیبانه است و در طراز اشعار بزرگترین شعرائی میباشد که بدان زبان شعر سروده اند.^۲ باری زبان ترکی از آن عهد در آذربایجان ماندگار شد و چنانکه گفتیم زبان عامه گردید و امروزه نه تنها مردم اردبیل بلکه همه آذربایجان بدان زبان سخن میگویند.

در سالهای قبل از جنگ بین الملل دوم، دولت ایران با توجه ببعضی اشکالات اجتماعی و سیاسی، که هر آینه تکلم آذربایجانیان بزبان ترکی سبب احتمالی آنها تصور میشد، در صدد برآمد زبان فارسی را در آذربایجان رواج دهد و لسی بجای آنکه از یک طریق منطقی بدین کار اقدام کند و فی المثل با طرح برنامه های اساسی از کودکستان و دبستان شروع نماید، کارمندان ترك زبان و محلی ادارات را بشهرستانهای دیگر منتقل ساخت و بجای آنها کارکنان فارسی زبان از ولایات دیگر بدانجا آورد.

۱ - آذری یا زبان باستان آذربایگان . کسروی . تهران . ۱۳۰۴ .

۲ - ترجمه ابیات فوق بفارسی چنین است: ای رونق بهار و چمن آیاتو گل هستی یاچه هستی؟ ای آنکه اختیار دیگران را از دست میگیری نمیدانی چه هستی! هر کس که در دور صورت تو سبزه خط ترا می بیند میگوید آیا تو بنفشه و ریحان و سنبل هستی یا چه هستی؟ مژگان و ابروی تو جنگجوی خوشی بچشم من میآید . ای آنکه چشمهایت مثل حرامی راهزن است آیاتو قراول هستی یا چه هستی؟ ای خرابه دل من که جست و خیز گاه آهوان و خوابگاه دیوانگان شده ای مگر تو بیابان هستی یا چه هستی؟ ای صفی شب و روز کار تو آه و فغان است مگر تو در این باغ قمری و بلبل هستی یا چه هستی؟

یادداشت : مؤلف کتاب مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال این اشعار را بنام صفی خلخال ضبط کرده است.

این کار چون نسنجیده و حساب نشده بود نه تنها در نشر زبان فارسی اثری نکرد بلکه کار مردم را هم از جهت روابط اداری آنها با مؤسسات دولتی، مشکل گردانید و چون مأموران فارسی زبان مجبور بمرآوده باسکنهٔ محلی بودند، بجای آنکه دیگران را وادار بتکلم بزبان خود کنند، بناچار خود زبان ترکی یاد گرفتند.

وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از طرف سپاه روس و انگلیس موجب بهم خوردن این برنامه گردید و هر کسی بجای خود بازگشت.

در عهدیکه ما بجمع آوری این کتاب مشغولیم اردبیلیان عموماً بترکی سخن میگویند ولی خواندن و نوشتن آنرا نمیدانند زیرا زبان آنها رسم الخط و الفبای خاصی ندارد و حتی کلمات و افعال آن بازبان ترکی ایکه در قفقاز و ترکیه رائج است یکسان نمیباشد.

مکاتبات مردم کلاً بزبان فارسی صورت میگیرد و مؤلفات دانشمندان نیز بدان زبان تألیف میشود. شعرا، جز آنهاییکه در رثاء و تعزیت پیشوایان مذهبی شعر میگویند، اشعار خود را بزبان فارسی میسرایند. برنامهٔ تحصیلات در مدارس نیز، مثل همه جای ایران فارسی است و در نتیجه اکثریت قریب باتفاق کسانی که سن آنها امروزه بین ۱۰ تا ۲۰ سال است بدان زبان آشنائی دارند و توسعهٔ ارتباطات و مسافرتها بین این شهر و مناطق فارسی زبان، دیگران را نیز با زبان فارسی مأنوس ساخته است تا آنجا که مسافران غیر آذربایجانی از لحاظ تفهیم مطالب خود بزبان فارسی احساس ناراحتی نمیکنند و چون صنعت «توریسم» توسعه یافته است بعضی از کسبه کلمات و جملاتی نیز بزبان انگلیسی میدانند.

فصل دوم

دین و مذهب مردم اردبیل

مورخانانی که در باب مادی‌مطالعاتی کرده اند عموماً متفق القولند
دین اردبیلیان
که آذربایجان کنونی در تاریخ قدیم جزو قلمرو آن قوم آریائی
قبل از اسلام : بود و اینان پس از آنکه باین نقطه از فلات ایران آمده‌اند
بومیان را از آنجا رانده یا مطیع خویش ساخته‌اند و بساط حکومت و فرمانروائی
گسترده در این سامان توطن اختیار کرده‌اند.

جای تأسف است که از آن قوم در این خطه آثاری باقی نمانده ، یا بدست
نیامده است^۱ تا محققان را بدرجه تمدن و زبان و مذهب و دیگر شئون اجتماعی آنها
راهنمائی کند و از این رهگذر اطلاعات قابل توجهی در اختیار علاقمندان بگذارد.
از این جهت نظریاتی که در این باره وفی‌المثل در باب مذهب آنان بیان شده چه بسا
که بر مبنای نیروی اندیشه صورت گرفته یا هر آینه بر استنتاجات شخصی مبتنی بوده
است.

رویه‌مرفته مورخان معتقدند که مادها مذهب «هرمزد» پرستی داشتند و این
هرمزد همان است که بعدها در کیش زردشتی بنام آهورامزدا و خالق نیکیها تعریف
گشته است. دانشمندان مذکور ، که دارمستتر ایران‌شناس فرانسوی از جمله آنهاست
و اوستا کتاب دینی زردشتیان را ترجمه کرده است^۲ ، چنین می‌پندارند که روحانیان

۱ - کاوشهایی از این حیث در این منطقه صورت نگرفته است.

۲ - ایران باستانی . حسن پیرنیا . تهران ۱۳۰۶ . ص ۴۲۸.

آئین مادها، یعنی مغها، دین شایع را بخرافات و ترهات و جادوگری و ساحری آلوده بودند زردشت برای اصلاح آن بپاخواست^۱ و شروع بدعوت مردم باصول واقعی دین نمود.

ما در جلد اول این کتاب راجع بزردشت و بعثت و دعوت‌های اولیه اش سخنانی گفته‌ایم و در اینجا نیازی بتکرار آنها نمی‌بینیم فقط برسبیل یادآوری می‌گوئیم که در دوران قبل از ظهور زردشت، مرکز تربیت روحانیان دینی در مغان اردبیل بود و سبب تسمیه آنجا به «مغان» هم سکونت مغها در آن خطه گشته است. زردشت نیز که بگفته مورخان یکی از روحانیان آئین هورمزد بود بزعم قوی از این نقطه برخاسته در صدد پیراستن مذهب از اوهام و خرافات برآمده است و با ارائه اوستا مردم را بآئین خویش فراخوانده است. اما مغها بمخالفت باوی قیام کرده عرصه را بر آن روحانی صدیق تنگ نموده‌اند و او از ترس جان یا بامید پیشرفت امر تبلیغ، بمشرق ایران و توران مهاجرت کرده و سرنوشتی را که بر او مقدر بوده است پیدا کرده است.

آنچه از این گفتار نتیجه می‌گیریم اینست که ساکنان باستانی اردبیل، که از طایفه ماد و بازماندگان بومیان اولیه بوده‌اند، بقول مورخان، مذهب هورمزد پرستی داشته‌اند بعد که زردشت قیام کرده^۲ و در دشت مغان و اردبیل و دامنه‌های سبلان و سپس در اطراف دریاچه «ارومیه» بتبلیغ احکام دین پرداخته جمعی از مردم بدان آئین گرویده‌اند. ولی چون مغهای دیگر بمخالفت باوی برخاسته‌اند کیش او در آن ناحیه پیشرفتی نکرده است.

ما از آئین هر مزدپرستی اطلاعی نداریم ولی از این نوشته مورخان که گفته‌اند زردشت آن دین را از باطیل و اوهام زدود نتیجه می‌گیریم که اگر چنین باشد و آئین زردشت همان دین اصلاح شده مردم باستان شود در آن صورت باید قبول کرد که دین

۱- ایران باستانی . حسن پیرنیا . تهران ۱۳۰۶ . ص ۴۲۸ .

۲- Williams Jakob گفته است که زردشت در ۶۶۰ قبل از میلاد بدنیا آمده و در

۵۸۷ قبل از میلاد درگذشته است (تاریخ ادیان . دکتر علی اکبر ترابی).

مذکور مثل آئین زردشت مبتنی بر ثنویت بوده و در مقابل هورمزد که آفریننده نور و نیکیها بوده است بوجود خبیثی نیز اعتقاد داشته اند که خالق بدیها و تاریکیها



چوپانان برای چرانیدن گوسفندان خود تا نزدیک قلّه اصلی سبلان بالا میروند.

بوده است و زردشت پس از آنکه آن دین را از خرافات پاک ساخته این دو منشاء

قدرت را بنامهای «اهورامزدا» و «انگره می نیو» یا اهریمن معرفی کرده است.

مؤلف تاریخ ادیان نوشته است آریاها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در

شرق دریای خزر زندگی میکردند و به پندار و گفتار نیک پای بند بودند. آتش را مقدس

میشمردند و فرزندگان آنرا آذربان میگفتند. آئین آنها مزدائی و خدای بزرگ در دین آنها اهورامزدا بود. بعد از آهورامزدا «میترا» الهه نور «و آناهیتا» ربه النوع آب و گیاه را بزرگ میداشتند. پرستش آتش و تجلیل از آن، از عهد زردشت ببعده اهمیت زیادی پیدا کرد.^۱ همین آریاها بودند که کم کم بفلات ایران سرآزیر گشتند و در این فلات منجمله در اردبیل و آذربایجان جای بومیان را گرفتند.

بعضی از مورخان اسلامی ایران چنین پنداشته‌اند که زردشت از شریعت ابراهیم (ع) استفاده کرده و حتی کتاب او نیز بخشی از صحف ابراهیم میباشد. این دسته نوشته‌اند که قبل از زردشت ایرانیان بت پرست بودند. بعد از زردشت آتش پرست شدند. عبدی بیگ در تکملة الاخبار^۲ این مطلب را چنین آورده است که «چون سی سال از سلطنت گشتاسب گذشت از دهشت که بزردشت مشهور است دین گبری عیان کرده دعوی پیغمبری کرد و کتاب زند ظاهر ساخت که از آسمان آمده، حال آنکه در کتاب لغات فرس زند را نوشته‌اند که کتاب گبران و استاواستارا که هر دو تعبیه زنداست. و نوشته‌اند که زند و پازند و کتاب است از صحف ابراهیم. پس آنچه از آسمان آمده صحف ابراهیم باشد نه زند. غایتش بعضی احکام زردشت از روی صحف ابراهیم علیه السلام جمع کرده زند نام نهاده باشد.

در تاریخ جلالی نوشته است که زردشت ازدهی بود که در اوغان آذربایجان واقع است. شرف ملازمت الیسع نبی دریافت. پیش از آن دین فرس دین ضالی و بت

۱ - تاریخ ادیان. دکتر علی اکبر ترابی. تهران. چاپ تابش. ۱۳۴۱. ص ۱۱۸.

۲ - خواجه عبدی بیگ نویدی زین العابدین علی بن عبدالمؤمن بن صدرالدین شیرازی معروف بعبدی بیگ از درباریان عهدشاه طهماسب بوده است. در اواخر عمر در اردبیل سکونت کرده با استفاده از کتابخانه شیخ صفی کتابهایی تدوین نموده است که از جمله آنها تکملة الاخبار میباشد. این کتاب در ۹۶۷ هجری بنام شاه طهماسب نوشته شده است و یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه دارد. تکملة الاخبار بچاپ نرسیده ولی از نسخه خطی آن چند نسخه عکسبرداری شده است که یک نسخه آن نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران میباشد. عبدی بیگ مجموعه دیگری بنام صریح الملك دارد که نسخه خطی آن متعلق بکتابخانه ملی ایران است.

پرستی بود و چون زردشت بایران آمد دین گبری آورده گشتاسب و سپاه او و اکثر اهل ایران اوغان زردشت نموده دین گبری پذیرفتند. و مجمع موغان آتشکده بود و موغان را که بو او (موغان) یابی و او (موغان) توان نوشت جمع مغ است و در لغات فرس مغ را نوشته اند که گبر آتش پرست باشد بر ملت ابراهیم علیه السلام و گویند بر ملت زردشت بود که وی پیغمبر آتش پرستان بود. و این بیت عنصری بمثال آورده اند:

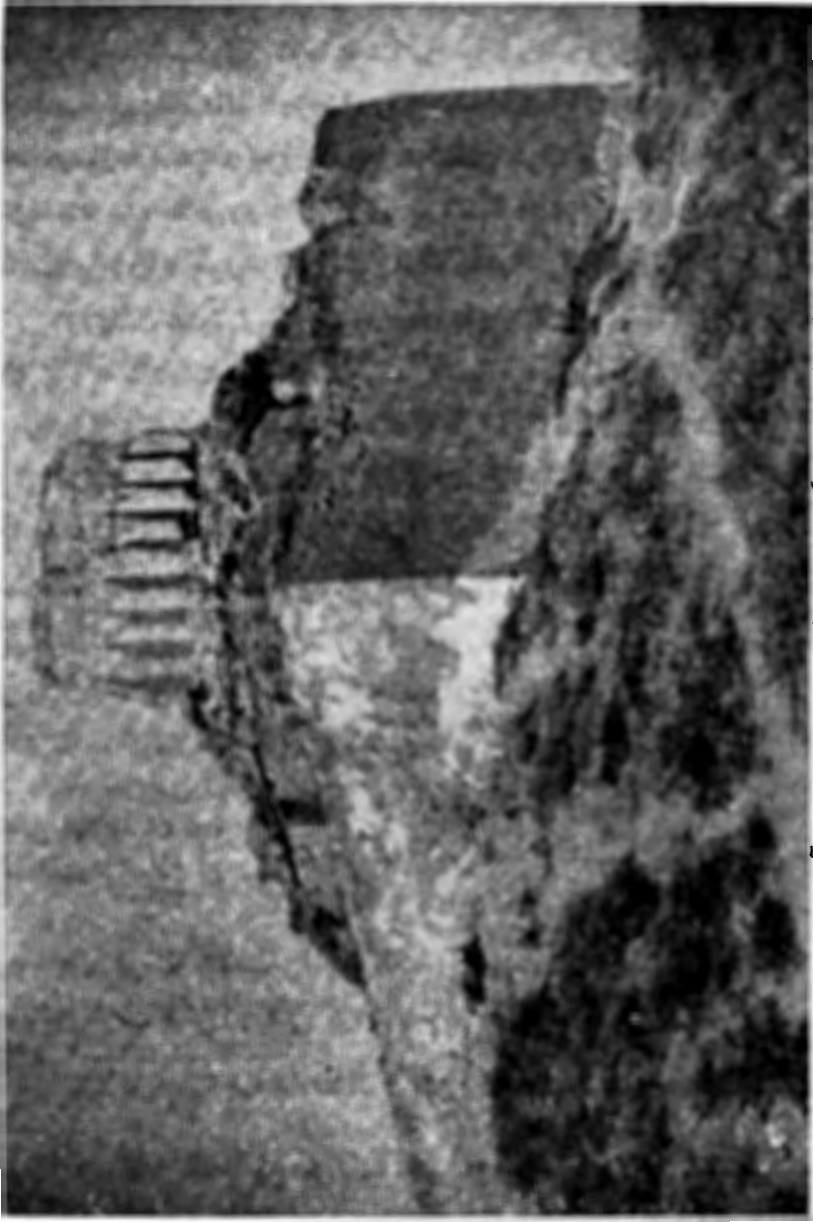
چو شب رفت و بردشت پستی گرفت

هوا چون مغ آتش پرستی گرفت

مجملاً آن دین از موغان آذربایجان بیرون آمد و آتشکده هارا بر افروختند چه پیش از زردشت نیز محراب عجم آتش بود. و از زمان هوشنگ این رسم مانده بود بلکه از زمان قابیل بن آدم. و پادشاهان فرس محراب از آتش داشتندی...».

گویا در عهد نویسنده آن کتاب، یا در زمان تألیف تاریخ جلالی، فرس با عجم فرق داشته است زیرا در عبارات فوق آن دو از هم ممتاز آمده و فرس یا فارس بت پرست و عجم در دین آتش پرستی معرفی گشته است.

باری طبق نوشته مورخان پس از آنکه زردشت در توران کاری از پیش نبرد نزد «ویشتاسب» پادشاه باختر رفت و بعد از آنکه او را بآئین خود در آورد دین او بسرعت در شرق و غرب رواج یافت و چنانکه میدانیم این کیش قبل از سقوط ایران بدست اعراب دین رسمی ایران بود و طبعاً مردم اردبیل نیز بآن دین متدین بودند و آتشکده‌هایی برای پرستش اهورامزدا داشتند اما اکنون از این آتشکده ها اثری باقی نیست زیرا ساختمان آنها با گل و خشت و چوب بوده و بر اثر برف و بارانیکه بیش از هزار سال بر آنها ریخته شده است منهدم گشته ازین رفته اند. با اینحال سکنه اردبیل بلندئی را که مسجد جمعه تاریخی در داخل شهر بر بالای آن قرار دارد جای آتشکده بزرگ این سامان میدانند و این گفته را زبان بزبان از گذشتگان خود نقل مینمایند. عجب آنکه امروز نیز وقتی انسان بر بالای آن بلندی میایستد و ارتفاع آنجا را از اطراف می بیند و آنرا باوضع طبیعی زمینهای مجاور مقایسه میکند این گفته را نزدیک بواقع درمییابد.



مرفوف است این بلندی ، که مسجد جمعه قدیمی شهر سرروی آن دیده می شود ،
آتشگاه قدیم اردبیل بوده است .

برای اطلاع آندسته از خوانندگان این کتاب، که مطالعاتی در باره دین زردشت ندارند، اجمالا میگوئیم که بنا بر نوشته «دین کرت»، از کتب معروف زردشتیان، زردشت میگفت که عالم از دواصل ناشی شده است روشنائی و تاریکی. این دواصل با هم در منازعه هستند و فیروزمندی و شکست نصیب هر دو میگردد. از این رو عالم بدو قسمت شده لشگر روشنائی یا خوبی و لشگر تاریکی یا بدی. سرسلسله قسمت خوبیها هر مزدا یا «آهورامزدا» و سالار لشگر بدیها اهریمن یا «انگره می نیو» است. زردشت به شش وجود مجرد^۱، مثل چهار ملائکه^۲ درجه اول دین اسلام^۳، قائل بود که بنام «امش سپنتان» معروفند^۴ و بجمعی وجودهای مجرد درجه دوم با اسم «یزت» یا ایزد و یزدان نیز اعتقاد داشت که یاران و کمک کنندگان آهورامزدا بودند. برای اهریمن نیز یاری دهندگانی تصور مینمود و آنها را «دائوا» یاد میخواند. بعقیده او آهورامزدا خالق نیکبها و اهریمن آفریننده بدیها بود و از این جهت است که کیش اورا ثنوی میگویند زیرا بدو خالق و دو خدا اعتقاد داشت. او در کشمکش بین آندو فتح و فیروزی نهائی را از آن آهورامزدا میدانست و برای رستگاری انسان در دنیای بعد از مرگ، مساعدت به آهورامزدا را با عمل سه اصل پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک ضروری میشمرد^۴.

دین اردبیلیان بعد از ظهور اسلام: باری پس از آنکه اردبیل بدست سپاه عرب گشاده شد دین اسلام جانشین آئین گذشته گشت و بطوریکه در جای خود گفته ایم اولین مسجد جامع اسلام این شهر در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری بوسیله «اشعب بن القیس الکندی» ساخته شد و اعتقاد بوجود خدای یگانه جانشین ثنویت کیش زردشتی گردید. مردم در اندک زمانی با حکام قرآن و اصول

۱ - این شش وجود عبارتند از: بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد.

۲ - این چهار ملائکه جبرائیل، میکائیل، اسرائیل و عزرائیل نامیده میشوند.

۳ - Amesha - spenta.

۴ - اقتباس از ایران باستانی. حسن پیرنیا. تهران. ۱۳۰۶. قسمت اول از مبحث

دیانت جدید آشنائی یافتند و اهل عطا، که وعاظ و مبلغین موظف اسلامی بودند، آنان را بوظایف و تکالیف شرعی آگاه ساختند.

بدیهی است که در بدو ظهور اسلام و حتی در عهد خلفای راشدین، هیچیک از مذاهب مختلفهٔ تسنن و تشیع بمفهوم امروزی وجود نداشت و همهٔ مبلغین سه اصل اساسی اسلام یعنی وحدت خدای بزرگ، نبوت انبیاء بخاتمیت حضرت محمد (ص) و واقعیت روز باز پسین را بیان میداشتند ولی بعدها که انشعابات از حیث فروع پدیدار گشت و مذاهب اربعهٔ تسنن یکی بعد از دیگری پیداشد بعقیدهٔ مؤلف ریاض السیاحه^۱ «سکنهٔ خراسان و آذربایجان بطریقهٔ ابوحنیفه سلوک میفرمودند مگر مدینهٔ چند». مردم اردبیل، بطوریکه مورخان دیگر نوشته‌اند، در آئین شافعی و ظایف دینی را بعمل می‌آوردند و تازمان شیخ صفی، و حتی مدتی بعد از وی نیز، اکثراً بدین مذهب بودند تا جائیکه در نوشته‌های بعضی از مورخین اشاراتی دیده میشود که هر آینه خود شیخ را هم در آن مذهب پنداشته‌اند.

پیشوای مذهب شافعی «محمد بن اردیس» است که در سال یکصد و پنجاه هجری در شهر «غزه» متولد گشته است. بعضی از مورخان نوشته‌اند که او از ارادتمندان صمیمی حضرت علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان او بود و کسانیرا که نسبت بآنان حرمت نگه نمیداشتند لعن و نفرین مینمود. او شعری هم در این باره سروده است که آغاز آن چنین است:

و شلبیه و فاطمة الزکيه	اذافی مجلس ذکر و اعلیا
فهذا من حدیث الرافضیه	یقال تجاوزا یا قوم عنه
یرون الرفض حب الفاطمیه ^۲	برئت الی المهیمن من اناس

۱ - ریاض السیاحه . تألیف حاج زین العابدین شیروانی . چاپ سنگی گلپهادر اصفهانی .

۱۳۳۸ . ص ۱۵ .

۲ - مناسک حج در مذاهب پنجگانهٔ اسلام . صدرالدین محلاتی شیرازی . تهران .

۱۳۵۱ . چاپ ۲۵ شهریور .

ترجمهٔ آن چنین است : هنگامیکه در مجلسی از علی «ع» و دوشیر بچهٔ او و فاطمهٔ پاک و نیکو کردار یاد میشود مردم میگویند از این بیان سرفنظر کنید زیرا اینها از گفته‌های رافضی است. من از مردمی که رفض را در دوستی فاطمه میدانند بخدای بزرگ و مهیمن پناه میبرم .

حضرت علی (ع)، کسانیرا که بطرفداران او و اولادش «رافضی»^۱ می‌گفتند سخت نکوهش نموده و بلعن و نفرین آنها پرداخته است و دارندگان چنین فکری راجاهل خوانده است.

خوانندگان دانشمند میدانند که اولین تاریخ وقایع کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی (ع) و یارانش در روز عاشواری سال شصت و یک هجری را نیز شافعی نوشته است و اینکار او هم ناشی از ارادت وی بحضرت علی (ع) و اولادش بوده است.

باری مذهب تشیع که زمینه آن بعد از رحلت حضرت رسول (ص) فراهم شده بود بدست حضرت امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان تأسیس شد و رسمیت یافت. این مذهب همواره با مخالفت دستگاه خلافت و عمال حکومت عباسی مواجه بود و از رشد و نفوذ آن جلوگیری میشد. معهذا ایرانیان که بحضرت علی (ع) و فرزندان و جانشینان وی ایمان و اعتقاد مخصوص داشتند کم و بیش و درخفا بتعالیم ائمه اثنی عشری عمل میکردند و درهرشهر و دیاری جمعی از شیعیان، ولو بتعداد قلیلی، پیرو آن مذهب بودند و در اردبیل نیز چنین بود.

حضرت جعفر بن محمد (ع) از دانشمندان بزرگ عهد خود بشمار می‌آمد و طبق نوشته مورخان در آن زمان کسی در عالم اسلام از حیث علم و دانش بپایه او نمیرسید. کورت فریشلر آلمانی در کتاب «امام حسین و ایران» مینویسد که این شخصیت بزرگ روحانی تنها در علم دین تبحر نداشت بلکه در علم ریاضی و شیمی نیز سرآمد دانشمندان روزگار خود بود و حتی حساب «اینفی نی ته زیمال»^۲ را میدانست. و در توضیح گفته خود در باره این قسمت از ریاضیات اضافه کرده است که اولین بار این علم در یونان قدیم و قرن‌ها قبل از میلاد مسیح (ع) بوسیله «ارشمید» عنوان شد ولی بعد از آن در تاریخ از کسی نامی دیده نمیشود که راجع بدان علم

۱- رفض برون درس درافت بمعنی ترك کردن و انداختن و قبول نکردن چیزی می‌باشد ولی سنیها در قدیم پیروان علی «ع» و شیعیان را رافضی میخواندند.

۲- درمأخذ مورد استفاده حساب Infinitesimal به علم «جفر» ترجمه گشته است.

اشارتی کند جز جعفر بن محمد (ع) که آنرا تدریس نیز مینمود. آنگاه یادآور میشود که بعد از ایشان نیز از این علم خبری در کتابها دیده نمیشود مگر در عهد کپلر و کپرنیک که از علمای بزرگ ریاضی در قرون جدید بوده اند. فریشلر مینویسد که در عهد ما فهم و درک این علم حتی برای دانشجویان رشته های ریاضی دانشگاههای دنیا کار سختی است و جز برای بعضی از اساتید برجسته ریاضی دریافت آن مشکل میباشد. این نویسنده درباره اطلاعات عمیق و ریشه دار امام ششم در علم شیمی نیز سخن میگوید و از قول «جابر بن حیان» دانشمند معروف شیمی آن زمان اضافه میکند که او، یعنی جابر بن حیان، میگفت من هر چه در این علم دارم از جعفر بن محمد (ع) فرا گرفته ام.^۱

این تنها قضاوتی نیست که در مورد علم و دانش امام ششم شیعیان از طرف دانشمندان غیر مسلمان شده است بلکه در عصر ما با رونقی که علوم مادی یافته و با دیدیکه علما نسبت بجهان و اجتماعات بشری پیدا کرده اند دور از عالم تعصب از آنشخصیت روحانی بعنوان يك دانشمند و نابغه بزرگ علمی نام میبرند^۲. چنانکه اخیراً مرکز تحقیقات اسلامی «استراسبورگ»^۳ مطالعات دامنه داری تحت عنوان «مغز متفکر جهان شیعه» در باره حضرت صادق (ع) بعمل آورده^۴ و چگونگی نبوغ فکری و احاطه کامل او را بر قوانین و نظریه های در زمینه های هیت، فیزیک، شیمی و روانشناسی، بنحویکه در قرن ما شایع و مورد قبول است، منتشر ساخته است و حق

۱- کتاب «امام حسین و ایران». کورت فریشلر آلمانی. ترجمه ذبیح الله منصوری.

تهران. ۱۳۵۱.

۲- شیعیان این نبوغ ودهارا برای همه ائمه اثنی عشری قائلند و آنرا بنام علم امامت مینامند ولی محققین مرکز تحقیقات اسلامی که مسیحی هستند و اعتقاد باسلام و تشیع ندارند نبوغ فکری حضرت صادق (ع) را در ردیف نبوغ دانشمندان بزرگ جهان قلمداد میکنند.

۳- از شهرهای معروف فرانسه در مرز آلمان است. دانشگاه قدیمی معروفی دارد و اولین چاپخانه را «گوتمبرگ» در آن شهر بکار انداخته است و اکنون مرکز تحقیقات اسلامی اروپایی غربی در آنجا متمرکز میباشد.

۴- این مطالعات بوسیله آقای ذبیح الله منصوری ترجمه و در مجله خواندنیها (سال ۳۳)

بتاریخ بهمن و اسفند ۱۳۵۱ چاپ شده است.

آنست که شیعیان برای بهتر شناختن پیشوای مذهبی خود آنها را مطالعه نمایند.^۱ انسان وقتی این نوشته‌ها را در باب علم و دانش امام ششم شیعیان میخواند و آنها را با مطالبی که شادروان احمد کسروی در کتاب خود بنام «بخوانند و داوری کنند» مقایسه میکند به ضعف و سطحی بودن نوشته‌های اخیر پی میبرد و گفته‌های او را ناشی از غرض یا عدم اطلاع و دسترسی نویسنده آن بآخذ معتبر میداند و آرزو میکند که کاش کتابهایی مثل نوشته فریشر یا نشریه مرکز تحقیقات اسلامی استراسبورگ در زمان حیات کسروی انتشار مییافت و خود وی این نوشته‌های مستدل و مستند را میخواند و در باره مطالبی که در کتاب خود در مورد ائمه شیعه آورده و بعضی کارهای نا مساعد کسانی از شیعیان را بحساب آنها گذاشته است داوری مینمود.

اردبیل و مذهب باری در اردبیل نیز با آنکه مذهب شایع آئین شافعی بود تشیع: باز کسانی بخاندان حضرت علی (ع) ارادت میورزیدند و هر وقت مقتضیات زمان برای ترویج آن کیش مساعد میگشت به تبلیغ تشیع میپرداختند. چنانکه در عهد حکومت مرزبان محمد سالاری چنان شد و چون آن پادشاه از دیلمان گیلان و بر مذهب تشیع بود^۲ زمینه پیشرفت این مذهب بیش از پیش فراهم گشت. این مقتضیات تا سال ۳۷۹ هجری بسیار مساعد بود و شیعیگری هیچگونه مانع و مخالفی نداشت ولی «در آن سال طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق از پادشاهان سلجوقی سلطنت رسید و قدغن کرد که در قلمرو سلطنت او نباید اسم علی (ع) در اذان بر زبان آورده شود. از آن بعد در تمام ولایات که جزو حوزه سلطنت طغرل بیگ بن میکائیل

۱- در جوامع تشیع نحوه تبلیغات درباره پیشوایان مذهب طوری بوده است که پیروان آنها جز از مصائب و سرگذشت‌های اندوهبار انسان اطلاعات کاملی از رهبران خود ندارند و از مقامات علمی و تعالیم عالی انسانی آنها در مجموع بیخبر میباشند تا جائیکه شاید بتوان گفت که شخصیهائی مثل حضرت صادق (ع) در بین طرفداران خود نیز ناشناخته مانده است زیرا همه فضائل و کمالات آنها تحت الشعاب مصائب آنها قرار گرفته است.

۲- دائرة المعارف اسلامیة ایران و همگی شیعه. جزء اول. ص ۳۴.

بود بردن نام علی (ع) در اذان ممنوع شد و طغرل بیگ هر کس را که تظاهر بشیعه بودن کرد کشت و در تمام قلمرو سلطنت اوشیعیان مجبور شدند که تقیه بکنند و آنهائیکه نمیتوانستند تقیه کنند بقتل رسیدند یا اینکه جلای وطن کردند و بجائی رفتند که جزو قلمروی سلطنت آن مرد نباشد»^۱.

بعد از سلاجقه کم کم این تعصب ضعیف گشت و در اردبیل، بانفوذ و قدرتی که فرزندان شیخ صفی الدین بدست آوردند، شیعیگری رواج یافت و شیخ جنید و شیخ حیدر صفوی، جد و پدر شاه اسماعیل اول، در زمان خود بحمايت از آن مذهب برخاستند و خود شاه اسماعیل نیز، پس از آنکه براریکه قدرت تکیه زد، آنرا مذهب رسمی ایرانیان گردانید. از آن تاریخ مردم این شهر مذهب تشیع اختیار کردند و کنون نیز بدان مذهبند.

گرچه بعضی از نویسندگان، مثل مؤلف «ریاض السیاحه» نوشته اند که شاه اسماعیل باضربات شمشیر مذهب شیعه دوازده امامی را در ایران رواج داد و هر مسلمانی را که دارای مذهب شیعه نبود یا نمیخواست شیعه شود بقتل رسانید اما این نوشته صحیح نیست و در رد آن همین بس که عده ای از افسران و سربازان او اهل سنت و جماعت بودند و از او مستمری میگرفتند و پیوسته باوی بسرمیبردند^۲.

مورخان اردبیلیان را، بویژه در عهد صفویه، نسبت بمذهب تشیع سخت متعصب نوشته اند اما نه بدان معنی که با دارندگان مذاهب دیگر سختگیر باشند. بلکه شیعیان اردبیل در عین آنکه در انجام وظایف دینی تعصب خاصی داشته اند با دارندگان مذاهب دیگر بالطف و رأفت مدارا مینمودند و در حق آنان احترام متقابل را رعایت میکردند و اینکار علاوه بر رشد فکری و واقع بینی روحانیان بزرگ، معلول موقعیت مهم اقتصادی و تجارتي این شهر نیز بود. زیرا مخالفت با دارندگان مذاهب دیگر منتهی بقطع مراودات بازرگانی میشد و سکنه این شهر هرگز راضی بدین کار نمی بودند.

۱- نقل از «شاه اسماعیل» از زندان استخر تا تخت سلطنت. ترجمه ذبیح الله منصورى. مجله خواندنیها. شماره ۲۹. سال ۳۲ مورخ دیماه ۱۳۵۰.

۲- شاه اسماعیل صفوی. اقتباس ذبیح الله منصورى. مجله خواندنیها. تهران. شماره

غیر شیعیان نیز با توجه بدرجهٔ تعصبات مذهبی در حفظ حرمت مقدسات دینی مردم مراقبت تام داشتند و حتی مسیحیان از تهیه و صرف علنی مشروبات الکلی خودداری مینمودند .

از پیروان مذاهب دیگر بیش از همه ارمنی ها در این شهر زندگی میکردند و محلهٔ مخصوصی داشتند که بنام آنها ارمنستان خوانده میشد و این محله، که کلیسای کهنه و متروک ارمنیها نیز در آن واقع است ، امروز نیز بهمان نام معروف است . ارمنی های اردبیل رویهم رفته مردم نیک فطرتی بودند و بادیگران با مهربانی و احترام زندگی میکردند . شغل بیشتر آنها تجارت و صنعتگری و طبابت بود . در اواخر حکومت قاجار و بازمین رفتن موقعیت خاص تجارتمی اردبیل ، آنها نیز از این شهر مهاجرت کردند و امروزه هیچ ارمنی در اردبیل زندگی نمیکند و بندرت فرزندان بعضی از آنها تیکه در کلیسای اردبیل مدفونند برای زیارت قبر پدران خود بدین شهر مسافرت مینمایند . لیکن در فصل تابستان بویژه در شهر یورماه جمع زیادی از ارمنی های آذربایجان و نقاط دیگر برای استفاده از آبهای گرم اردبیل چندروزی به «سرعین» میروند .

کلیمیان هم در اردبیل بیشتر بودند و بشغل تجارت اشتغال داشتند . در بازار سرای بزرگی بود که به «کاروانسرای جهودها» شهرت داشت و تمام حجرات طبقات بالا و زیرین آن برای تجارت در دست اینان بود . کسان دیگری از آنان نیز طبابت میکردند و امروز سالخوردگان اردبیل از خدمات پزشکی «جهود آقاجان» و دیگران یاد میکنند .

غیر از مسیحی و کلیمی ، گرجی و هندی و حتی چینی نیز در این شهر زندگی و تجارت میکردند و همه در اجرای وظایف مذهبی خود آزادی کامل داشتند . امروزه از هیچیک از این طبقات در این سامان خبری نیست و فقط ساکنان پنج قریه از محال و یلکچیج بمرکزیت «عنبران» مذهب شافعی دارند و از احترام دیگر مسلمانان شیعی مذهب اینحدود برخوردارند .

در تاریخ اردبیل ، بویژه در چند قرن اخیر ، جنگ و کشتاری بنام اختلاف

مذهبی دیده نمی‌شود و یانگارنده از آنها بی اطلاع مانده است اما اختلاف بین علمای شریعت با پیروان طریقت مثل همه جا وجود داشته و در قرون ممتدی بین آنان ناسازگاری بوده است.

برخی چنین می‌پندارند که چون در عهد صفویان اهل طریقت از مقام و موقعیت خاصی بهره‌مند بودند شاید نسبت به علمای روحانی رعایت حال نمی‌نمودند و لذا روحانیان از این امر ناراضی گشته در فرصتهائی که پیش می‌آمد بتلافی آن برمی‌خواستند. طبیعی است که بفرض صحت چنین تصویری، نمیتوان آنرا دلیلی برای این اختلاف دانست مگر آنکه خدای ناکرده اصحاب طریقت را در انجام تکالیف شرعی بکلی بیگانه و یا رهبران شریعت را از روح واقعی اسلام بی اطلاع بپنداریم. آنچه محقق است اینست که اختلاف عالم و عارف مختص باردیبل و دوران بعد از صفوی نبود و درازمنه و امکان‌پذیر دیگر نیز غالباً بین آنان اختلافاتی پیدا شده و حتی کشمکشهایی هم رخ داده است.

ذکر علت آن اختلافات خارج از موضوع کتاب ماست^۱ اما از آنجهت که اردیبل در ادوار مختلف از مراکز مهم تصوف و عرفان بوده است بطور اجمال بدان طریقت نیز اشارتی مینمائیم:

از روزیکه بشر بوجود آفریننده‌ای برای جهان توجه یافته خداشناسی: همواره در این صدد بوده است که او را کما هو حقّه بشناسد و بکنه و حقیقت کبریائیش پی‌برد. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم که از نخستین ادوار زندگی انسان، حتی در کلانهای^۲ اولیه، کشف علت جهان، که برای مردم کم رشد

۱- در کتاب ریاض السیاحه علت این اختلاف چنین آمده است که «قبل از ظهور شاه اسماعیل قاطبه سکنه ایران اهل سنت و جماعت بودند و خلق خراسان و آذربایجان بر مذهب ابوحنیفه عمل مینمودند اغلب ساکنان عراق و فارس طریق شافعی را می‌پیمودند و بعضی سکنه جبال و مازندران یزیدی بودند. چون پادشاه دین پناه خروج نمود و قلاع و بقاع ایران بگشود به نیروی شمشیر صوفیان اهالی ایران از مذهب آبای خویش گذشتند و داخل سلك امامیه و مذهب اثنای عشری گشتند این معاندت از آنجاست و این عداوت از آن زمان برخاست، ص ۲۳.

۲- کلان Clan اصطلاح جامعه‌شناسی است و مراد از آن جامعه‌های بسیار کوچک و محدود ابتدائی انسان میباشد.

آنروز عبارت از محیط محدود زندگی و محسوسات آن بود، و پی بردن به سبب خلقت و تکوین و تطور عالم، قسمت اعظم اندیشه او را تشکیل میداد؛ و هنگامی که وی از حوائج جسمانی فراغتی مییافت درباره محیط و چگونگی تغییرات و علت آنها بتفکر میپرداخت.

طبیعی است که رشد مغزی و فکری انسان، در ادوار مختلف تاریخ، کیفیت تصورات او را در باره مبدا و موضوع و نحوه تفکرش تغییر داده و علتی که فی المثل در پنجاه قرن پیش برای ایجاد اشیاء و محیط زندگی بنظر لازم میآمده با خدائیکه در ده قرن قبل بعنوان خالق جهان توجیه میشده فرق کلی یافته است. و شاید از این رهگذر بوده است که هگل^۱ دانشمند معروف آلمانی گفته است «بسا پیشرفت انسانیت خدا بیشتر ظاهر میگردد».

اگر کوشش بشریت را، در راه خداشناسی، در دوران رشد دماغی وی طبقه بندی کنیم بطور کلی بسه طریقه مهم میرسیم:

نخست روش عقلی که حکما و فلاسفه از آن پیروی کرده با دلایل و استدلالهای منطقی با اثبات واجب الوجود پرداخته اند. طبیعی است که این امر خاص دانشمندان بوده است که بچنین مبدهائی اعتقاد یافته اند و گرنه هر کسی را اثبات وجود خدا و شناختن واقعی او از این راه میسر نگشته است. وانگهی فلاسفه و حکما نیز همه مثل سقراط و افلاطون و ارسطو واقع بین نبوده اند بلکه در میان آنها کسانی مثل سوفسطائیان^۲ و ایده آلیستها^۳ و آته ایستها^۴ هم پیدا شده اند که حتی واقعیت وجود اشیاء عالم را نفی یا اساساً مبدا آفرینشی بنام خدا را انکار کرده اند.

۱ - «هگل Hegel» فیلسوف معروف آلمان در قرن ۱۹ و ۲۰ و از طرفداران مشرب علوم است.

۲ - سوفسطائیان جماعتی از فلاسفه بودند و با طرز استدلالهایی که داشتند غالباً در خلاف جهت حقایق نتیجه میگرفتند.

۳ - ایده آلیستها بآندسته از فلاسفه گفته میشود که اصالت را بجای حقایق خارجی در ذهن و اندیشه میدانند.

۴ - Athéists - عنوانی است برای انکار کنندگان خدا و ترجمه آن منکرین خدا میباشد.

دسته دوم پیروان شریعتند. اینان در هر دوره و زمانی از دینی تبعیت کرده با انجام تشریفات که پیام آوران الهی تشریح فرموده‌اند وظایف عبودیت خود را در برابر خالق بجای آورده‌اند. اینها خدا را از طریق کتب آسمانی می‌شناسند و با تعالیمی که از رهبران دینی می‌گیرند تمایلات معنوی خود را در اعتقاد بمبدأ آفرینش ارضاء مینمایند.

جماعت سوم اهل طریقتند که معتقدند خدا را با صغری و کبری تصوف و عرفان: منطقی و تعالیم و احکام تشریحی نمیتوان شناخت بلکه آن ذات مقدس را فقط از راه دل میتوان دریافت و با کشف و شهود است که میتوان بدور رسید. پاسکال در اینباره جمله معروفی دارد و میگوید «دل دلیلی دارد که عقل را بدان راه نیست»^۱.

بعضی از اینان، که بعناوین صوفی و عارف شناخته میشوند، بنوعی وحدت وجود اعتقاد دارند و از این رهگذر خود را جزئی از وجود کلی تصور مینمایند. روشنتر بگوئیم اینها چنین می‌پندارند که درازل روح انسان جزئی از هستی مطلق بود و در عالم ملکوت قرار داشت ولی بر اثر خطائی که از اوسرزد از آن مبدأ عالی دور گشت و از عالم بالاترینی یافته در زندان مادی بدن محبوس گردید.

بگمان اینان در جهان هیچ مصیبتی برای انسان بالاتر از این جدائی نیست و برای جبران آن خطا شخص باید ریاضت بکشد و از لذایذ دنیوی پرهیز کند تا روح خود را پاک سازد و آنرا آماده وصل با اصل خویش گرداند. ملای روم که خود از عرفای نامی جهان است این جدائی را از زبان «نی» تشریح میکند و سوز و گداز عارف را از اینجهت سبب حزن و اندوه او و قابل ترحم دیگران بیان مینماید و در اول کتاب خود چنین میگوید:

« بشنوا زنی چون حکایت میکند

و ز جدائیها شکایت میکند

۱ - فیلسوف عارف مسلك و ریاضی‌دان معروف فرانسه است که در قرن ۱۷ میزیست. آن گفتار او بزبان فرانسه چنین است:

Le Coeur a des raisons que la raison ne les connait pas.

کز نیستان تا مرا بریده‌اند
 از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 هر کسی کو دورماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش
 هر که او از همزبانی شد جدا
 بی‌نوا شد گرچه دارد صدنوا»

این ابیات زمینه ذهنی يك صوفی و عارف واقعی را در باب مبدء و جدائی خود از آن بیان مینماید و مولوی در ابیات دیگر یکبار در این داستان سروده است ما را از واقعیت هستی و نخستین مقام و مرتبه انسان غافل میداند و با تأکید باینکه روح را باید از آلاشیهای مادی پاک کرد تا او را شایسته درك اصل نمود ، بصراحت میگوید :

« آینهات دانی چرا غماز نیست
 زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست
 آینه کز رنگ و آرایش جداست
 پر شعاع نور خورشید خداست
 روتوزنگار از رخ او پاک کن
 بعد از آن آن نور را ادراک کن»

باری مرد حکیم که از راه عقل خدا را میشناسد گاهی بظاهر خود را مستغنی از تشریفات دیانت می‌پندارد و این از نظر شریعت گناهی بشمار می‌آید . زیرا از نظر انسان متشرع ، عبودیت در برابر خالق و بجای آوردن وظایف دینی ، اساسی‌ترین و وظیفه هر فرد است و بهترین وسیله اظهار این بندگی نیز قبول قول انبیاء و اجرای تشریفات مقرر در باب عبادت میباشد .

اما عارف ، که در اصل خود را جزئی از خدا میدانند و مثل حسین بن

منصوراً گفتار «انا الحق» بر زبان میآورد یا چون بایزید بسطامی «سبحان ما اعظم شأنی» میگوید و یا مانند ابوالقاسم جنید بصراحت ادعا میکند که «لیس فی جبتی سوی الله» غالباً در این اندیشه است که خویشتن را از آرایش نفس اماره برهانند و با اصل خود پیوند یابد. از این رو گاهی «سربجیب تفکر فرو میبرد» و زمانی در «عالم خلسه» وجود مادی خود را فراموش میکند و معتقد است که در این راه «جان شود زنده چون بمیردتن» و همواره مترنم این بیت است که:

«حجاب چهرهٔ جان میشود غبارتم

خوش آندمی که از این چهره پرده برفکنم»

ما یکبار نیز یادآور شده‌ایم که نباید از صوفی و عارف واقعی، مفاهیم مبتدلی در ذهن داشت و عرفا و صوفیان را درماندگان ژولیده و پشم آلودی تصور نمود که بوظایف دنیوی و انسانی خویش پشت پازده خود را از غوغای زندگی بکنار کشیده‌اند. طبعاً در بین صوفیان نیز چنین کسان بی بندوباری، چنانکه در هر صنف و دسته‌ای هست، زیاد میتوان یافت لیکن تصوف و عرفان واقعی با اعمال و رفتار این قبیل افراد انطباق ندارد و تنبلی و گوشه‌گیری و سربرار اجتماع گشتن غیر از ریاضت برای تزکیهٔ نفس و آماده ساختن روح بمنظور وصول بحق است. چهل روز روزه گرفتن و روزی بایک بادام و یک جرعه آب افطار کردن تن آسائی و گوشه‌گیری نیست^۲ بلکه امر بس سخت و طاقت فرسائی است که از عهدهٔ هر کسی بر نمیآید. نفس انسان مانند اسب سرکشی است که جلو گرفتن از آن کار مشکل و دشواری میباشد و پشت پا زدن بخواستهای آن همه‌جا بعنوان جهاد اکبر تعریف گشته است. از این نظر میتوان گفت که عرفا مردان بااراده‌ای بوده‌اند که از آنهمه لذت‌دنیوی چشم پوشیده و وصول بحق را تنها هدف و مطلوب خود قرار داده‌اند در عین حال وظایف زندگی اجتماعی را نیز بنحو کاملی بانجام رسانیده‌اند.

۱ - معروف به حلاج که در سال ۳۰۶ هجری بامر حامد بن عباس وزیر عباسیان بقتل

رسید. جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند.

۲ - طیفور بن عیسی بن آدم از عرفای بنام قرن دوم هجری است.

۳ - اشاره بحالات شیخ صفی‌الدین است.



جمعی از عرفای اردبیل در مقابل درودی بینه شیخ جهس ایل در کلخجوران

اختلاف سخن از اختلاف ارباب شریعت با پیروان طریقت مارا و ادار
علماء و عرفا : بتوضیح مختصری در آن باب مینماید زیرا ممکن است همه
 خوانندگان این کتاب ، در این قسمت مطالعاتی نداشته و ابهاماتی پیدا کنند، و آن
 اینست که در طول تاریخ اسلام غالباً بین علمای شریعت با سالکان طریقت تیرگی هائی
 رخ داده و گاهی دامنه اختلافات بتکفیر دسته اخیر و حتی قتل آنها کشیده شده است.
 در چگونگی این اختلاف و وسعت محیط آن نیز علم و دانش و عقل و درایت
 علما و نحوه رفتار و عملکرد عرفا دخالت انکارناپذیری داشته است . هر چه روحانی
 شرعی عالمتر و آشنا تر بروح دیانت بوده و عارف نیز مقتضیات اجتماعی زمان را
 مورد توجه قرار داده است این اختلاف بحداقل ممکن رسیده ولی در موارد دیگر،
 بویژه هنگامی که العیاذ بالله علاقه به تفوق اجتماعی و ریاست و مال نیز برای طرفین
 پیدا شده ، به برخوردهای اسف آوری منتهی گشته است .

در صدر اسلام علم و عرفان با هم توأم بوده و شاید یکی دوقرن این روش ادامه
 داشت ولی از زمان خلافت عباسیان ، بخصوص از زمان حکومت هرون الرشید بعد،
 که مطالعات فلسفی در جهان اسلام معمول گشته، چنین انشعابی پیدا شده و عالم و عارف
 از هم متمایز گردیده است.

در اختلاف بین این دودسته طرز رفتار و عملکرد صوفیان نیز بمقیاس وسیعی
 اثر داشته است . عارفی که دلخانه خدا ساخته با حکام الهی گردن می نهد طبعاً بتکالیف
 شرعی خود هم عمل مینماید ولی برخی از آنان پیدا شده اند که آیه شریفه «فَاعْبُدُوا رَبَّكُمَا
 حَتَّىٰ أَتَيْكُمُ الْيَقِينُ» را مستمسک قرار داده چنین گفته اند که چون در مورد حضرت
 باریتعالی بمرحله یقین رسیده اند دیگر وظیفه ای از حیث عبادت ندارند.

علمای شرعی بر این گفته ایراد کرده یقین را غیر از آن دانسته اند که عرفا
 مدعی آنند و این گفته را برسبیل سوآل عنوان نموده اند: مگر هر کسی که دست در دست
 مرشدی داد یا با او را و اذکار خاصی ، که گاه نیز خود مریدان از معنای آن بی اطلاعند،
 چند روزی بذکر پرداخت میتواند درباره خدای متعال به «یقین» برسد و بدین عنوان

از تکالیف شرعی مستغنی گردد؟ مگر بزرگترین عارف اسلامی، بعد از شخص پیغمبر (ص) حضرت علی (ع) نبود که در مکتب نبوی، هم از طریق شریعت و هم از راه شهود و اشراق به «یقین» رسیده بود. با اینحال هیچ عبادت شرعی از او فوت نگردید و هنگام نماز چنان محو عظمت و جلالت کبریائی میشد که از خود و «ماسوی الله» بیخبر میگشت. تا آنجا که سرانجام نیز در محراب عبادت شربت شهادت نوشید.

در اینجا است که بعضی از دانشمندان بین صوفی و عارف فرق گذاشته عارف را صوفئی دانسته اند که دل «خانه خدا» سازد و طریقت را متمم شریعت بدانند.^۱ زمان هر چه بما نزدیکتر شده سیاست نیز در اختلاف بین آنها دخالت یافته و قدرت و ضعف حکومتها در ضعف و شدت آنها مؤثر بوده است. ولی در عهدیکه ما زندگی میکنیم از این اختلافات اثری دیده نمیشود زیرا سطح علمی اکثریت روحانیان شرعی، بمقتضای تحولات علمی و فنی جهان، بالاتر گشته و تعصبات سابق مبدل بنوعی همزیستی و حتی اخوت گردیده است. خانقاههای طریقت بدون مزاحمت دایر است و عالم و عارف در همه نقاط با محبت و واداد در کنار هم زندگی میکنند.

باری صوفیان قدیم اردبیل عارفان خداشناسی بودند و با فضیلت عرفان در اردبیل: و تقوی زندگی میکردند و در عین حال، که دل از مطامع دنیا شسته بکنج سلامت نشسته بودند، اصول شریعت را نیز چراغ راه هدایت خود قرار داده با خلوص عقیدت بدانها عمل مینمودند. همین شیخ صفی الدین، که امروز عرفان و صوفیگری اردبیل بانام او در ذهن دانشمندان متداعی میگردد، در عین سلوک در طریقت، عالم بعلم شریعت نیز بود. قرآن و احادیث اسلامی را تفسیر و تعلیم میکرد. مثل يك عالم روحانی در مسجد جامع شهر نماز جماعت میخواند. بادیات عصر خود مانند يك دانشمند ادبی آشنائی کامل داشت. عالیترین مضامین معنوی را در قالب کلمات و اشعار نغز فارسی و آذری و ترکی بیان مینمود و مانند محترمین وقت با سلاطین و بزرگان نشست و برخاست داشت. در عین حال چهلها روز نیز بقصد عبادت و توجه بخدا از دنیا میبرید و در خلوتی می نشست. قائم اللیل و صائم- النهار میشد تا با ریاضت دادن به تن، جانش بیش از پیش زنده گردد و در راه

۱- گنجینه اولیاء یا آئینه عرفان. تألیف معصوم علیشاه. تهران. ۱۳۳۸.

وصل باصل آماده‌تر شود .

در جلد اول این کتاب گفته‌ایم که تصوف و عرفان با شیخ صفی‌الدین در اردبیل پیدا نشده و این منطقه از زمان او دارالارشاد نگشته است بلکه قرن‌ها قبل از وی نیز اردبیل از این حیث شهرت و موقعیت مهمی داشت و صوفیان بزرگواری که از مفاخر پویندگان راه حق بوده‌اند در این شهر زندگی کرده و رهروان زیادی تربیت نموده‌اند که شیخ صفی‌هم یکی از آنها بوده است و آنچه از تواریخ برمی‌آید اینست که توجه معنوی کسانی مثل ابو الفرج اردبیلی بوده است که روح سرگشته اسحق بن جبرائیل کلخورانی را مجذوب خود کرده و استعداد درونی ویرا برای درک حقایق معنوی ، از قوه بفعل آورده است . چنانکه عنایت عارف و الامقام دیگر، یعنی ام‌الربانی خواهی که کمال‌الدین عربشاهی اردبیلی نیز پدرش امین‌الدین جبرائیل را منقلب ساخته او را بطریق عرفان هدایت نموده است.

در باب اینکه چرا اردبیل در طول قرن‌ها منشاء عرفان و تصوف بوده هیچ اشارتی در کتاب‌ها نرفته یا الاقل بنظر نگارنده نرسیده است. لیکن در مقالات صفوة الصفا جمله‌ای هست که ممکن است در رفع این مجهول تا حدی ما را یاری کند و آن اینست که ابن‌بزاز مؤلف آن کتاب در اتفاقات دوران جوانی شیخ صفی‌الدین مینویسد که او «بکوه سبلان بیشتر میرفت زیرا مردان خدا آنجا بیشتر بودند».

کوه سبلان چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم از قدیم‌الایام جنبه قدسیتی بین ساکنان این حدود داشت و نه تنها در عهد اسلام حتی قرن‌ها قبل از آن نیز زیارتگاه مردم بود. تا آنجا که بعقیده بعضی از مورخین فریدون وقتی بسلطنت برگزیده شد در دامنه‌های این کوه عبادت میکرد و زردشت نیز نخستین بار در دامنه‌های آن کوه بتبلیغ احکام دین پرداخت .

در جلد اول، در دوره اسلام هم اخباری از مورخان قدیم آوردیم و گفتار حمدالله مستوفی را بنقل از عجائب‌المخلوقات نوشتیم که حضرت رسول (ص) نیز بودن قبری از قبور انبیاء را در بالای آن کوه بیان فرموده و به جاری شدن چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت در آن اشارت کرده است.

جمعی از متفکرین معتقدند که محیط طبیعی انسان در چگونگی رشد معنوی



اینجا دهانه آتشفشان خاجوش سیلان است که هزاران سال است بیک استخر بسیار بزرگ
و باعق نابینا میبل گشته است.

و زمینه های ذهنی او اثر قابل توجهی دارد و مشاهده و تماشای آن ، توجه آدمی را بیک قدرت قاهر لایتنهای و لایزال جلب مینماید. در این باب بعضی ها تا آنجا پیش رفته اند که از قوه بفعل در آمدن استعداد معنوی بعضی از انبیای بنی اسرائیل را هم در نتیجه زندگی آنها در دشتها و کوهستانهای قابل توجه فلسطین میدانند و از این رهگذر جمع دیگری حدیثی را نیز قبول مینمایند که بموجب آن لحظه ای فکر در باره جهان و خلقت آن ، که بدون تردید تعقل در باره آفریننده آن است ، برتر از عبادت ثقلین میباشد .^۱

ما متأسفیم که در باره عرفای اردبیل، که قبل از شیخ صفی الدین یا بعد از انقراض صفویه ، در این شهر بارشاد مریدان پرداخته و در عالم عرفان و صفا مقامات والائی یافته اند، وسیله تحقیق نیافتیم و از شخصیت کسانی مثل همین شیخ ابو الفرج اردبیلی که از مریدان شیخ جنید بغدادی بوده است ، یار کن الدین محیی اردبیلی ، که از شیخ شهاب الدین سهروردی پیروی میکرد و شیخ صفی الدین در مزار او بذکر و فکر میپرداخت، آگاه نشدیم و حتی از زمان حیات و ممات آنها نیز اطلاعات صحیحی بدست نیاوردیم . چنانکه پیر ابو سعید را هم که قبر او زیارتگاه شیخ صفی بوده است از جهة هویت کاملانشناختیم و در این آرزو، که کاش شرح حال همه آنها را میدانستیم و این بخش از کتاب را از آنجهت کاملتر میساختیم، ناکام ماندیم . چه غالب آنها شخصیتهای بزرگواری بوده اند و مقامات معنوی قابل توجهی داشته اند و حتی بنا بنوشته بعضی ها ، برخی از آنها صاحبان کشف و کرامات نیز بوده اند . کتاب صفوة الصفا در باره پیر عبد الملك ، که کنون نیز قبرش در وسط مسجدی بهمان نام باقی است ، مینویسد که شیخ صفی الدین در مراجعت از یک سفر ، شی دیر وقتی یشهر رسید و نتوانست بخانه خود برود لذا در مسجدی، که مشهور به شیخ عالم ربانی پیر عبد الملك ره . است ، در آمد . مزار پیر جنب مسجد بود و پنجره ای بمسجد داشت . مؤذن مسجد ، که در خانه اش خوابیده بود ، پیر را در خواب دید که او را از بودن چنان مهمانی در مسجد آگاه میکرد و بدو دستور میداد بمسجد رفته از او پذیرائی

کند. مؤذن از خواب بیدار شد ولی بتصور آنکه رؤیای صادقه نیست سربالین نهاد و بخواب رفت. باردیگر پیر را در خواب دید و تأکید او را دریافت و از خواب پرید. لیکن ب فکر آنکه خواب رحمانی نیست دوباره خوابید. برای سومین بار پیر بخواب وی آمد و از اینکه او در پذیرائی از مهمان قصور مینماید ویرا مورد عتاب قرار داد. مؤذن در مقابل اصرار پیر عذر آورد و گفت که چیزی ندارد تا از مهمان با آن پذیرائی کند. شیخ در جواب بعسل و کره ای که وی در صندوقچه داشت اشاره کرد. مؤذن از خانه بدر آمد و بمسجد در آمدولی باا کراه. چون هوا تاریک و سرد بود از مهمان عذر خواست که چیزی ندارد تا از وی پذیرائی کند اما شیخ بگفته پیر در باب عسل و کره اشاره کرد و مؤذن از گفته خود شرمند گردید.^۱

ما در باره شناسائی این مشایخ طریقت، که صوفیان عهد شیخ صفی الدین از آنها ببرزگواری یاد میکنند، تلاش زیادی کردیم و از بعضی از همشهریان خود، که در سلسله های گوناگون عرفان و تصوفند، پرس و جوها نمودیم ولی اطلاعاتی که بتوان آنها را بامستندات تاریخی در این کتاب آورد بدست نیاوردیم و از حالات اقطاب دیگری مثل پیر «گنجه بگول»، «پیر میندیشین»، «پیر احمد»، «شیخ مجدالدین کاکلی» که همدرس و بحث شیخ عطار بوده است و... دهه اتن از بزرگان عرفان و مردان حق، که فقط نامی از آنان در صفوة الصفا باقی است، آگاهی نیافتیم و چنانکه گفتیم حتی تاریخ حیات و مرگ آنها را نیز ندانستیم. در مورد بعضی نیز که اطلاعاتی بدست آوردیم باختلافات فاحشی درباره آنها بر خوردیم. مثل شیخ ابو ذرعه اردبیلی که از عرفای معروف قرن چهارم و دهه اول قرن پنجم هجری بود و قاضی ابوسعید صاحب کتاب الانساب ضمن اشاره ببعضی از بزرگان اردبیل در باره او مینویسد «منهم ابو ذرعه عبدالوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی کان شیخاً زاهد اُمامت بفارس یوم الاحد الخامس من رجب سنه ۴۱۵»^۲. در حالیکه گفته قاضی ابوسعید بانوشته حدائق-

۱ - اقتباس از مقالات صفوة الصفا. چاپ سنگی. بمبئی. بخط مرحوم میرزا احمد

تبریزی. ۱۳۲۹ قمری. (این داستان بعنوان نمونه ای از گفتار پیشینیان نقل شد).

۲ - خود قاضی ابوسعید بسال ۵۰۶ هجری در مروتولد گشته و در سال ۵۶۲ در همان شهر در گذشته است و کتاب الانساب وی که در سال ۱۹۱۲ میلادی در بیروت چاپ شده در شرح حال علماء و بزرگان اسلام است و از این حیث یکی از مدارک قابل توجه تا قرن ششم هجری میباشد.

الطرائق موافق است با حاشیه‌ایکه میرزا احمد تبریزی بر کتاب صفوة الصفا نوشته فرق دارد .

حدائق الطرائق که بسال ۱۳۱۸ هجری با چاپ سنگی در تهران طبع شده است پس از ذکر مطالب قاضی ابوسعید اضافه میکند که شیخ ابوذرعه «مرد عالم و زاهدی بود . سفر بسیار کرده عمر طولانی نمود . در راه حجاز و مدینه با شیخ عبدالله بن خفیف همراه بود و او را مجذوب خود نمود . سرانجام بشیر از آمد و در آنجا اقامت کرد» . ولی میرزا احمد تبریزی در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۹ کتاب صفوة الصفا ، که خود وی آنرا با خط خویش نوشته و در بمبئی بچاپ رسانیده است ، آورده است که «شیخ ابو ذریعه همان است که در وقت ورود حضرت رضا علیه و آباءه الصلوة والسلام به نیشابور ، جلو و مقابل حضرت را باز کرده و از زحمت ازدحام مردم حفظ مینمود» . در حالیکه حضرت رضا (ع) در سال ۲۰۳ هجری قمری بدرود زندگی فرموده است . در بعضی مأخذ نیز تاریخ فوت او را ۳۱۵ نوشته اند و او را از معاریف عرفان در اواخر مائهٔ چهارم هجری دانسته و شیخ ابو عبدالله خفیف از شیوخ معروف قدیم فارس را از شاگردان او شمرده اند و این شخص اخیر همان است که شیخ عطار او را در تذکرة الاولیاء «مقرب احدیت ، مقدس صمدیت ، برکشیده در گاه و برگزیده اله ، محقق لطیف و قطب وقت خوانده است» .

شیخ صفی الدین هم در آرامگاه ابوذرعه در فارس داستانی دارد و آن چنان است که هنگام مسافرت وی بشیر از مردم محل معتقد بودند که هر کس شب در مقبرهٔ او بخوابد صبح را زنده در نمی یابد . شیخ صفی الدین قصد بیتوته در آنجا کرد . دیگران او را منع کردند ولی او بدین عذر که ابوذرعه همشهری است و گزندی بدو نمیرساند شب را در آنجا خوابید . مؤلف صفوة الصفا گوید صبح مردم با کفن و حنوط آمدند که صفی الدین را غسل و کفن کنند ولی او را زنده یافتند .

این داستان يك نکته را مورد توجه قرار میدهد و آن اینکه آیا واقعاً چنین وقایعی در چنان مکانهایی ، بدان شکل‌هایی که نوشته اند ، صورت وقوع می یافته است یا نه ؟ اگر صورت نیافته چرا و چگونه عنوان شده ، آنها نه در مورد ابوذرعه ، بلکه

موارد زیاد و بسیار زیاد دیگر؛ و اگر جواب مثبت باشد آیا دلیل و علت آنرا صرفاً باید در تلقین دانست یا علل و جهات معنوی دیگر دارد؟..

بهر حال مطالب فوق ما را از تحقیق در شرح حال و کیفیت احوال عرفای بزرگ این شهر باز نمیدارد و در جلد سوم این کتاب، در قسمتی که از علما و عرفا سخن بمیان آمده است، بخشی نیز بمعرفی برخی از شناخته شدگان آنها اختصاص یافته است.



گفتار هشتم

رسوم و سنن مردم اردبیل

در گفتار دوم جلد اول این کتاب یادآور شده‌ایم که آداب و رسوم و سنن اقوام نیز از مآخذ تدوین تاریخ ملل و اجتماعات بشری است و بادقت و مطالعه در آنها میتوان بمراحل تمدن و مبانی تاریخ ملل و جماعات پی برد.

از این نقطه نظر است که ما گفتاری را نیز بدین موضوع اختصاص داده‌ایم تا بااطلاع از آنها، از کیفیات روحی و نحوه زندگی گذشتگان اردبیل آگاهی یابیم. رسوم مذکور، خوب یا بد، نماینده قومیت و نشانه ملیت مردمی است که از قدیمترین ایام در این محیط زندگی کرده‌اند و اکنون نیز مظاهری از آنها کم و بیش باقی می‌باشد.

ولی صدحیف که تمدن بظاهر خیره کننده غرب آنها را تهدید بزوال مینماید و جوانان عهد ما^۱، که در جریان تحولات عظیم زندگی اجتماعی دوران مسافرت بکرات آسمانی، سرگشته و حیران مانده‌اند، سرپیچی و پشت‌پسازدن بدین رسوم کهن را نمایشگر ترقی و تعالی و پیشرفت درجه تمدن خود میدانند. مدنیتی که اگر از لحاظ اخلاقی اینچنین پیش برود نهایتش بابدایت توحش^۲ یکسان خواهد بود و در اندک زمانی بشریت رابه بربریت و وحشیگری دورانهای اولیه پیدایش خودخواهد رسانید.

۱ - مقصود ما تنها جوانان اردبیل نیست بلکه نسل جوان معاصر است.

۲ - منظور از توحش بی بندوباری و عدم اطاعت از اصول و روشهای بررسی شده و منظمی است که سعادت جامعه و بالمآل آسایش افراد را تأمین مینماید.

با اینهمه سعی ما بر آنست که تا آنجا که میسر شود رسوم و سنتهای معمول در گذشته اردبیل را در این کتاب بیاوریم تا آیندگان را از چگونگی آنها آگاه سازیم و نیز دانش پژوهانی را که ممکن است درصدد بررسی خصوصیات قومی گذشتگان این محیط باشند بقدر امکان یاری دهیم .



فصل اول - اعیاد و جشنها

مبحث اول - آئین نوروز باستانی در اردبیل

تکم و تکمچی: از سنن تاریخی مردم اردبیل بجای آوردن مراسم جشن نوروز باستانی است. تشریفات برگزاری این جشن، نسبت بنقاط دیگر ایران، تاحدی مفصل و وسیعتر بوده است و با آمدن «تکمچی»ها آغاز میگشته است.

«تکم» (ت - ک - م) شیطانکی بود که بشکل حیوان چهار دست و پا از تخته میساختند. طول آن تقریباً ۲۵ سانتی متر و دستها و پاهایش متناسب با این بدن و قابل حرکت بود. آنرا با پارچه‌های رنگارنگ و تکه‌های آینه بطرز زیبایی میآراستند و در زیر شکم برانتهای چوب نازکی متصل میساختند. این چوب از سوراخی که در وسط صفحه تخته‌ای تعبیه شده بود میگذشت و با آسانی در آن سوراخ بالا و پائین میرفت.

تکمچی، یعنی صاحب تکم، صفحه تخته را بطور افقی در یک دست نگه میداشت و با دست دیگر انتهای چوبی را که تکم بر آن نصب شده بود در زیر تخته بالا و پائین میرد و بدین طریق مجسمه چوبی در روی تخته بحرکت در میآمد و دستها و پاها وزیر شکمش با برخورد بر آن تخته صدائی بوجود میآورد که چون «ریتم» و آهنگ مخصوصی داشت مثل صدای ضرب برای انسان خوش آیند بود. تکمچی با این حرکت دست و آهنگ و صدای تخته، آوازاها و تصنیفهایی نیز میخواند و از راه

چشم و گوش تماشاگران را محظوظ میساخت و چون تکم مخصوص نوروز بود تصانیف و آوازاها نیز همواره در بارهٔ بهار و عید سروده میشد و جنبهٔ بشارتی برای پایان رسیدن زمستان و آمدن بهار داشت. مطلع آنها در این اواخر غالباً چنین بود:

بهار آمد بهار آمد خوش آمد

سيزون بوتازه بايراموز مبارك^۱

این اشعار گاهی جنبهٔ انتقاد داشت و لبهٔ تیز این انتقاد هم در دوره‌های گذشته متوجه زنانی بود که بجای خانه‌داری بیشتر بمهمانی و گردش میرفتند و بزبان محلی عنوان «گزه‌گن آروادلار» بخود می‌گرفتند.

تکمچی‌ها تقریباً از يك ماه به عید مانده پیدا میشدند و بدرخانه‌ها می‌آمدند و رسیدن بهار و نوروز را مژده میدادند. مردم هم نسبت بآنها با مهر و محبت رفتار میکردند و بقدر امکان با دادن پولی آنها را دستگیری مینمودند.

در نقاط دیگر ایران، مخصوصاً در تهران که سکنهٔ کنونی آن از مهاجرین قسمتهای مختلف کشور تشکیل یافته، بجای تکم «حاج فیروز» معمول است. و آن چنین است که کسانی صورت و دست و پای خود را بادودهٔ بخاری سیاه میکنند و پیراهن و شلوار قرمزی میپوشند و کلاهی بهمین رنگ بر سر میگذارند و در حالیکه دایره زنگی‌ای بدست دارند در معابر و خیابانها جلوی مردم میرقصند و هدیه درسیافت میدارند.

حاج فیروز، در اصل عنوان نوکران و بردگان سیاه پوستی بوده است که بعضی از ثروتمندان و اشراف ضمن سفر حج از مکه با خود می‌آوردند و آنان درماندگانی از مردم آفریقا بودند که برده‌فروشان، در موسم حج بمکه آورده در معرض فروش میگذاشتند و چون ایرانیان سیاهان آفریقائی را کمتر دیده بودند قیافهٔ آنها در نظر اینان عجیب جلوه میکرد. بویژه آنکه آنان هم با حرکات و رقصهای مخصوص، خاطر صاحبان خود را شاد میداشتند تا از آزار و اذیت آنان مصون مانند. از اینجاست که اینعهده از نوازندگان دوره‌گرد، یعنی حاج فیروزها، خود را

۱ - مفهوم مصرع دوم چنین است «این عید تازه شما مبارك باشد».

بدان شکل می‌آریند و آن حرکات را انجام می‌دهند تا بیشتر جلب توجه کنند.
تکمچی‌های اردبیل فقط در ایام نوروز می‌آمدند و در مواقع دیگر سال دیده
نمیشدند حال آنکه حاج‌فیروزها در ایام دیگر نیز مشاهده میشوند ولی روزهای عید
تعداد آنها بیشتر می‌گردد.

تاریخ پیدایش تکم و وجه تسمیه آن ناپیداست. برخی آنرا از کلمه «تکه»،
که در بعضی از نقاط آذربایجان بمعنی بز نر^۱ بکار می‌رود، وضیرملکی «م» مرکب
میدانند بدون آنکه بتاریخ پیدایش آن اشاره کنند ولی چون بز، در تاریخ تطورات
جوامع بشری، مثل سگ و گاو و بعضی حیوانات دیگر حرمت و قدسیتی داشته
است این تصور در ذهن قوت مییابد که شاید تکم يك امر کاملاً باستانی و هر آینه مظهر
«توتم»^۲ جوامع قدیمه بشری باشد که در چنین موقعیت مهم با آن شکل و حرمت
مخصوص جلوه‌گر میشود و مثل يك مبشر بزرگ مژده سپری شدن زمستان و فرارسیدن
بهار را بانسان میدهد بویژه آنکه خود کلمه تکم هم، اگر بصورت ساده و رسم خاص
تعبیر شود، در زبانهای معمول اینحدود معنائی ندارد و بمجموعه آن مجسمه چوبی و
پایه و تخته آن اطلاق می‌گردد.^۳

بهر حال تا گذشته‌های نزدیک با آمدن تکمچی‌ها جنب و جوش چشمگیری پیدا
میشد و شهر حالت عید بخود میگرفت. پارچه فروشها، خیاطها، کفشدوزها و ...
مشتری زیادی پیدا میکردند و برخی از آنها که در ایام عادی کارهای کمتری داشتند در
این روزها گاهی تا نیمه‌های شب تلاش مینمودند. روستائیان از راههای دور و نزدیک

۱- بز در زبان کنونی آذربایجان «کچی»، (با کسر اول) نامیده میشود.

۲- جامعه‌شناسان می‌گویند در زمانهای بسیار قدیم، که بشر بصورت «کلان» یعنی
جامعه‌های ابتدائی بسیار کوچک، زندگی میکرد معتقد بیک روح نامرئی بود که معناً بر آن
جامعه تسلط داشت و خیر و شر جامعه در دست او بود. آنرا توتم میگفتند و در هر جامعه چیزی
یا حیوانی را مظهر آن روح تصور میکردند و آنرا محترم میداشتند.

۳- برای نگارنده امکان تحقیق در این مورد ممکن نگردید. امید است جامعه‌شناسان
دانشمندی که اینقبیل تحقیقات سنتی هدف علمی آنها میباشد، بررسی درباره تکم را نیز وجهه
همت خود قرار دهند.

برای خرید عید بشهر میآمدند. زنان آنها، که بالباسهای بلند و رنگینی توأم بامتانیت و وقار جلوۀ خاصی بکوجه و بازار میدادند، غالباً مشتریهای پارچه فروشان و کفاشها بودند ولی مردها بیشتر شیرینی و خشکبار و «یه میس»^۱ میخریدند.

بقالها و آجیل فروشها تخته بندی دکانهای خود را تجدید میکردند و خو آنچه های اجناس را بطرز زیبایی میچیدند و بسا پارچه ها و شمعهای رنگین و چراغهای گوناگون محوطۀ دکان را مزین میساختند. قنادها شیرینی های زیادی تهیه مینمودند و میوه فروشها باصندوقهای ماهی و مرکبات و میوه های دیگر، که بوفور برای فروش عرضه میکردند، نه تنها مغازه ها را پر مینمودند حتی قسمتی از معابر و بازار را هم میگرفتند. هر کسی ظروف مسین را برای سفید کردن بسفیدگر میداد و برای میمنت بک کوزه آب نو خریداری مینمود و این دو جزو شکون خانواده های این شهر بود.

توتک، دلکه و کدبانوها، درخانه ها شروع بخانه تکانی و رخت شوئی مینمودند و تمام اطاقها و درودیوار را اگر دگیری میکردند. همه خانه های بایرام پایبی: شهر در عرض مدت تقریباً پانزده روز بکلی نظیف و تمیز

میشد. در هیچ خانه ای لباس نشسته باقی نمی ماند. هر کسی بقدر وسعت مالی خود لباسها و کفشهای فرزندان خود را نو میکرد و از چند روز قبل از عید آنها را آماده میساخت.^۲ صنعت «پلاستیک» سازی معمول نبود و لذا اسباب بازیهای بچه ها معمولاً از گل ساخته میشد. در کارگاههای سفال سازی، بویژه در قریۀ داشکسن^۳، که مردمش شهرت و تخصص در این کارها داشتند، از ماهها پیش شروع بساختن «توتک» و «دولکه»^۴ میکردند و از این وسایل بمقدار زیادی فراهم نموده برای فروش بمغازه ها میدادند.

توتک مجسه ای از گل بود که بشکل حیوانات اهلی، و بیشتر بصورت قوچ

۱- یه میس لفظ ترکی است و بمعنی خودا کی میباشد و معمولاً روستائیان آنرا به کشمش و سبزه میگویند.

۲- این قسمت از رسوم اکنون نیز باقی است.

۳- قریه ای است در یک کیلومتری جنوب شرقی اردبیل.

۴- واورا در این کلمه ها بصورت U فرانسه تلفظ می کنند و Tutak و Dulkah.

و گوسفند، میساختند و پس از آنکه آنها را در کوره‌های مخصوص می‌پختند بارنگهای سفید، قرمز، زرد و الوان گوناگون دیگر، بطور زیبا و دلنشینی رنگ می‌کردند. برخی از آنها از لحاظ هنر بسیار با ارزش بود و بقیمتهای بالنسبه زیادی فروخته میشد. دو پای عقب توتک غالباً بهم چسبیده و بشکل «سوتک» درمی‌آمد و برای بچه‌ها سوت زدن با آنها نشاط‌انگیز بود^۱.

دلکه ظرف استوانه شکل و تقریباً گلدان مانند کوچکی بود و دو دسته و پایه‌ی زیبائی داشت و کمرش هم اندکی تنگتر از طرفین آن ساخته میشد و ارتفاعش گاهی تا یک و جب (۲۰ سانتی‌متر) میرسید. آنرا نیز مانند توتک از گل میساختند و پس از پختن بشکل جالبی رنگ می‌زدند و بارنگهای گوناگون گل و بوته‌های زیبائی در سطح خارجی آن نقاشی می‌کردند.

توتک را غالباً پدران و مادران برای بچه‌های خود می‌خریدند و لسی دلکه را بیشتر نزدیکان دیگر در چهارشنبه سوری به بچه‌ها هدیه میدادند. بدینمعنی که روز چهارشنبه آخر سال، وقتی بچه‌ها بیدار عمه و خاله و خواهرانی که در خانه شوهر بودند میرفتند بدریافت یک دلکه، که توی آن نیز پراز نقل و خشکبار و تخم مرغ رنگ کرده‌گاهی مبلغی پول خرد بود، نایل میگشتند.

یکی از مراسم زیبای اردبیل، در ایام نوروز، فرستادن شام برای ارحام بود که امروز متروک گشته و جز بندرت دیده نمیشود. این شام که در اصطلاح محلی بدان «بایرام پای» ، یعنی سهم و حصه عید، میگفتند همواره از طرف کسان دختری، که بعروسی بخانه شوهر رفته بود، فرستاده میشد و اختصاص بیک سال و دو سال داشت بلکه هر قدر آن دختر و خانواده پدری او در قید حیات بودند و استطاعت مالی داشتند این رسم حفظ میشد و قطع آن بدین و بدشکون تعبیر میگردید.

سابقه تاریخی این رسم معلوم نیست ولی میتوان علت آنرا چنین تعبیر نمود که در قدیم مصرف برنج، یعنی پختن پلو، در این شهر خیلی معمول نبوده و روزی عمومی را گندم تشکیل میداد و از اینجهت برنج در این منطقه کمیاب و پلو نیز یکنوع غذای اعیانی محسوب میگشت. ایام عید چون بهترین روزهای مردم بود از اینرو

۱- شاید لفظ توتک در ابتدا سوتک بوده است که تحریف گشته و بدان شکل در آمده است.

غذای آن نیز اعیانی میشد و چون پدران و مادران، بر اثر حد اعلای عظوفت و همبستگی خانوادگی، مایل بودند از این غذای عالی، که آنها تهیه و مصرف مینمایند، سهم دخترانشان نیز که بخانه بخت رفته‌اند، مثل دیگر فرزندان متعلق باین خانواده رعایت شود، لذا بدین شکل این رسم را معمول داشته‌اند: طبیعی است که این بیان يك نظریه است و ممکن است در برقراری این رسم علل دیگری منظور بوده است.

باری این رسم چنان بود که تقریباً از بیست روز قبل از عید تا وقتی که چهارشنبه آخر سال برسد در یکی از شبها، از طرف هر يك از خانواده های پدری، یعنی از طرف پدر و آن‌عده از برادران، عموها و دایی‌ها که خانه و زندگی مستقل داشتند شامی تهیه میشد و بخانه آنها ارسال میگشت این شام عبارت از پلو بود و از قدیم اللایام مرغ آب‌پز ساده یا سرخ شده، کوکو، قیمة گوشت و ماهی‌دودی آب‌پز خورش آنرا تشکیل میداد.

شام را در مجموعه‌های مسی بزرگی می‌چیدند. مقدار آن، با توجه با افراد خانواده‌ایکه به آنجا فرستاده میشد، کم و زیاد میگردد. پلو را در دوری های چینی میکشیدند و هر يك از چهار خورش یاد شده را در ظرفهای جداگانه در مجموعه میگذاردند و روی آنها سرپوشهای مسین سفید شده تمیزی قرار میدادند. بر روی مجموعه هم روپوش مخملی یا ترمه یا زری بسیار زیبایی، که بشکل دایره و باریشه های طلائين و سیمین جالبی دوخته شده بود، می‌کشیدند. حمال مجموعه را بر سر میگذاشت و بعد از غروب آفتاب بخانه ارحام مورد نظر میرد. معمولاً یک نفر نیز او را با فانوسی، که در جلو میکشید، همراهی میکرد. حمال غذاها را در خانه‌ایکه برده بود میگذاشت و مجموعه و روپوش و سرپوشها را با خود بر میگردانید.

رسم بر این بود که صاحب خانه‌ای که بدانجا شام میرد مبلغی بصورت انعام بحمال بدهد و این هدیه بمنزله حق الزحمه او محسوب میشد و چون مبلغ آن چندین برابر حق الزحمه عادی يك حمال بود از اینرو حمالها با ذوق و علاقه از بردن شام استقبال میکردند و چه بسا که مشتریهای ثابت سنواتی پیدا مینمودند و خود نیز در مراجعت بخانه خویش سهمی از آن شام را دریافت میداشتند.

گاهی اتفاق میافتاد که از يك خانه چندین شام فرستاده میشد و آن در صورتی

بود که چند دختر یا خواهر یا دختر برادر و دختر خواهر در خانه‌های شوهر بودند و برای هر يك از آنها این تشریفات رعایت می‌گردید. گاهی شامی را که يك خانه می‌فرستادند در دو یا سه مجموعه می‌چیدند زیرا تعداد افراد آن خانواده بیشتر بود و يك مجموعه تکافو نمی‌کرد. بعضی خانواده‌ها هم پیدا می‌شدند که پلو را با ديك می‌فرستادند.

دخترانیکه انتظار رسیدن چنین مائده مطبوعی را داشتند در آن شب، که قبلاً از آن خبردار بودند، شام تهیه نمی‌کردند و بعضی از آنها، برای آنکه در پیش کسان شوهر سر بلند باشند، از آنان برای صرف شام دعوت مینمودند.

خانواده‌هایی که شام عید می‌فرستادند متناسب امکانات مالی خود، و مقام و منزلت کسی که برای او شام فرستاده میشد، تحفه‌ای نیز بنام خلعت همراه شام ارسال می‌کردند. این خلعت معمولاً طاقه پارچه‌ای بود که در بقچه‌ای قرار داشت و در کنار مجموعه شام، یا بوسیله راهنمای فانوس کش، برده میشد و از طرف فرستنده بگيرنده اش هدیه میگشت.

ساعات اول شبهای نزدیک عید کوچه و بازار اردبیل جلوه خاصی بخود میگرفت و پشت سر هم حماها بچشم می‌خورند که مجموعه‌های رنگین بر سر گذاشته چپ و راست در حرکت بودند.

آخرین مهلت فرستادن چنین شامی یکشب قبل از شب چهارشنبه آخر سال بود و بعد از آن روز بندرت حمالی دیده میشد که حامل چنین تحفه‌ای باشد.

چهارشنبه سوری چهارشنبه آخر سال را چهارشنبه سوری میخوانند ولی سابقاً در اردبیل آنرا «گل چهارشنبه» می‌گفتند زیرا همه خانه‌ها مثل گل در اردبیل: گل تمیز گشته و برخلاف چهارشنبه ماقبل که به «گل چهارشنبه» معروف بود زیبا و شادی آفرین میشد.

۱- «گل» kuI «با حرف ك بمعنی خاکستراست و چهارشنبه ماقبل چهارشنبه آخر سال را که هنوز نظافت و خانه‌تکانی تمام نشده بود چهارشنبه خاکستر گرفته میخواندند. این توضیح نیز لازم است که در زبان ترکی گل را « Gul » تلفظ میکنند.

دوسه روز بچهارشنبه آخر سال مانده بعضی از ده نشینان ، بته‌های خشک خار و گون بشهر می‌آوردند و سر هر کوی و برزنی برای فروش عرضه میکردند. کسان دیگری هم که برای مراسم آتشبازی شب چهارشنبه موشک ، ترقه و نارنجکهای کاغذی ساخته بودند آنها را در معرض فروش میگذاشتند و مردم بقدر ذوق و استطاعت مالی خود از آنها خریداری میکردند . وسیله فلزی دیگری نیز بنام «آچار» معمول بود و آهنگران بمقدار کافی از آن میساختند .

آچار در زبان ترکی بمعنی کلید است . آهنگران در وسط طولی يك تکه میله کلفت آهنی بطول تقریبی هشت یاده سانتی متر سوراخی بعمق يك تا يك و نیم سانتی متر بوجود می‌آوردند و آنرا شبیه کلیدهایی میکردند که وسط آنها خالی باشد و از اینجهت آنها آچار میگفتند. هر آچار میخی بقطر سوراخ خود همراه داشت و باقطعه نخ یا تسمه‌ای بسوراخ حلقه مانندی که در انتهای دیگر آچار تعبیه گشته بود، بسته میشد. بچه‌ها و جوانان زرنیخ و گوگرد را در سوراخ آچار میریختند و میخ را روی آن قرار میدادند و در حالیکه وسط نخ یا تسمه را در دست داشتند آنها ، از آنطرف که میخ قرار داشت، بامهارت خاصی برسنگ میزدند . در نتیجه این ضربه ماده متحرکه در داخل آچار منفجر میشد و صدائی ایجاد میکرد . گاهی هم خود آچار متلاشی میشد و صد مات و وحشتناکی برای صاحب خود یا تماشاگران بوجود می‌آورد . در چهل سال پیش کبریت ارزان بود و یکنوع آن در این ایام هر پنج قوطی به يك شاهی فروخته میشد از اینرو آچاربازان آچارهای خود را با ماده‌ایکه بر سر کبریت بود پرمیکردند و احتیاجی بتهیه مواد دیگر نداشتند.

نارنجک کاغذی یا دستی را هم، که در محل با اسم «بمب» میخواندند ، بازرنیخ و کلرات می‌ساختند بدینطریق که زرنیخ طلائی و کلرات پتاس را ، هر يك جداگانه، درهاون میکوبیدند . آنگاه در وسط صفحه کاغذی چند عدد سنگریزه ، بدرشتی يك نخود ، میگذاشتند و از هر يك از این کوبیده‌ها جداگانه مقداری در آن میریختند و بانر می و آرامی کاغذ را تا کرده بصورت گلوله‌ای در می‌آوردند و کاغذهای دیگری هم بر آن می‌پیچیدند و سرانجام آنها را با نخ محکم می‌بستند . وقتی این بمب بر زمین

زده میشد زرنیخ و کلرات ، با فشاریکه سنگ ریزه ها ایجاد میکرد ، محترق گشته گاز حاصل در داخل آن ، گلوله کاغذی را منفجر میساخت و صدای آن سبب شادی و تفریح میگشت.

موشک ، که در اردبیل آنرا فشنگ میگفتند ، کاغذ محکمی بود که بشکل لوله تو خالی و باریکی در میآوردند و داخل آنرا با کوبیده باروت سیاه و خاکستر چوب بید پر کرده قسمت بالای لوله را می بستند و خود لوله را بر ترکه بسیار نازک و سبک و غالباً بر قطعه ننی باریک نصب مینمودند و با فتیله ایکه در قسمت پائین آن ، که تنگتر از خود لوله بود ، میگذاشتند موشک را آتش میزدند . شعله باروت با فشار از لوله کاغذی خارج میشد و موشک را در هوا بالا میبرد .

اشخاص با استعداد و ماهر فشنگهای رنگین و زیبا میساختند و گاهی در زیر کلاهکی ، که از کاغذ بر سر آن میگذاشتند ، هفت ترقه ای قرار میدادند و وقتی موشک بکلی میسوخت ترقه در آسمان آتش میگرفت و با صدائی که در آن بالا ایجاد میکرد وسیله تفریح مردم میگردد.

هفت ترقه هم مقداری زرنیخ طلائی بود که کوبیده آنرا در وسط کاغذی ریخته آنرا لوله میکردند و سپس هفت بار تا نموده با نخ محکمی می بستند و با فتیله ایکه در انتهای آن قرار میدادند آنرا آتش میزدند . زرنیخ بر اثر آتش منفجر میشد و صدائی که چند بار از آن بر میخواست اطرافیان را خوشحال میساخت . ترقه هم شبیه آن بود ولی بجای آنکه هفت قسمت شود فقط یک قسمت داشت.

اینها وسایل آتشبازی در گذشته های نزدیک بود ولی آدام اولسه آریوس از وسایل دیدنی دیگری در اینباره یاد میکند که مادر صفحه ۱۳۲ جلد اول این کتاب آنها را از قول وی آورده ایم.

باری چون ظهر روز سه شنبه آخر سال شمسی میگذشت در کوچه و بازار صدای بمب و ترقه آغاز میگشت و چون آفتاب غروب میکرد و شب چهارشنبه سوری میرسید از هر نقطه صدای انفجار بر میخواست . رسمیت جشن امشب چنین بود که اندکی بعد از غروب خورشید ، بوته های گون و خار را در پشت بام یا حیاط خانه آتش میزدند و

بعد از آن شروع با استفاده از وسایل دیگر آتشبازی میکردند. دود و شعله از همه جا زبانه میکشید و آسمان پر از فشنگهائی میشد که برنگهای گوناگون در جهات مختلف در حرکت بودند. مرتباً صدای بمب و هفت ترقه و آچار بود که از اطراف شنیده میشد و باصطلاح گوش فلک را کر میساخت. همه افراد خانواده از روی آتش می پریدند و طبق شعار عمومی زردی خود را بدان میدادند تا مثل آتش سرخ و سالم گردند. این مراسم تقریباً یکساعت و نیم از شب گذشته پایان میافت و وقت صرف شام فرا میرسید. در همه خانه‌ها برای شام پلو پخته میشد ولی خورش آنها بسته به سنت خانوادگی فرق میکرد و بیشتر همان خورشهائی بود که در «بایرام پایی» معمول بود. عدول از این سنتها ممکن نبود و پشت پا زدن بر آنها به بیخانمانی و بدبختی تعبیر میگردد.

بعد از صرف شام سفره چهارشنبه سوری گسترده میشد. در این سفره هر خانواده بر طبق رسم خود شیرینی، خشکبار، آجیل و غیره میچید و باشمعهای رنگین، که در آن زمان ساختن آن مخصوص اردبیل بود، سفره را منور و مزین مینمود^۱ و بتدریج از آنچه در سفره چیده شده بود صرف میشد.

آنچه در این مراسم اهمیت داشت حفظ سنت و رسوم خانوادگی بود و هر خانواده کوشش داشت آنچه را که اجداد آنها بجای میآورده اند انجام دهند تا از نکبت و ذلتی، که در نتیجه برهم خوردن آن رسوم متوجه افراد خانواده میشد، برکنار بمانند.

شب چهارشنبه سوری فالگیری نیز دیده میشد و بدو گونه مختلف از طرف پسران و دختران صورت میگرفت. بدیمنعی که دخترها در اوایل شب پشت درخانه‌های خود میایستادند و از لای در سخنانی را که رهگذران میگفتند بعنوان فال تعبیر و تفسیر میکردند و این رسمی است که امروزه در تهران و جاهای دیگر ایران نیز کم و بیش

۱- از سی سال پیش که جمع زیادی از این شهر به تهران مهاجرت کرده اند ساختن این نوع شمع را در تهران رواج داده اند چنانکه درست کردن نخودچی درشت در مغازه‌های آجیل فروشی راهم اردبیلیان تهران آورده اند. سابقاً در تهران طرز درست کردن آنرا نمی دانستند و نخودچی ریزی با پوست برای فروش عرضه میکردند.

رواج دارد. اما پسرهای جوان این امر را با «قورشاخ آتماخ»^۱ صورت میدادند و آن چنین بود که جوانان کمربندهای پارچه‌ای یا دستمال خود را، از پنجره اطاق همسایه یا کسان خود، بدون اطاق می‌انداختند. صاحبخانه، بدون آنکه درصدد شناختن هویت آنان بر آید، مقداری آجیل یا شیرینی بردستمال یا گوشه کمر بند می‌بست و بطرف صاحب آن می‌انداخت.

این کار بیشتر بوسیله جوانهایی صورت میگرفت که دخترانی را دوست میداشتند و بآرزوی وصلت با آنان، برای «قورشاخ آتماخ» بخانه آنها میرفتند و با این نظر در باره آنچه که بدستمال یا کمر بند آنها بسته میشد تعبیرات و تفسیراتی مینمودند.

تشریفات روز
بر طبق سنت دیرینه صبح روز چهارشنبه آخر سال باید همه اطاقها روشن باشد و بدین منظور یکی از اعضای خانه، و چهارشنبه‌سوری: معمولاً پدر خانواده، صبح زود در زیر هر سقفی از خانه شمعی روشن مینمود. آنگاه کوزه تازه‌ای را که خریده بودند از آب پر کرده قطراتی از آنرا در هر گوشه‌ای از گوشه‌های اطاقها میریخت. این کار چنین توجیه میشد که دیگر حشرات گزنده در آن اطاق‌ها پیدا نمیشود و ساکنان خانه در تابستان از این حیث در امان میمانند.

رسم عمومی بر آن بود که همانگونه که شب چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند، صبح چهارشنبه هم از روی آب جاری بگذرند. سابقاً در شهر نهرهای متعددی جریان داشت که، علاوه بر مشروب ساختن باغچه‌های حیاطها، آسیاها را نیز بکار میانداخت و آرد مورد حاجت مردم را فراهم میساخت. این بود که صبح زود بیشتر مردها، و مخصوصاً جوانها، برای پریدن از روی آب بکنار نهرها میرفتند و چون پریدن از آنها درجائی میسر میشد که عرض نهر کمتر باشد و این موقعیت نیز همواره در کنار آسیاها و جائی که آب وارد ناوها میگشت ممکن میگردد از اینرو اطراف آسیاها ازدحام و کثرت بی سابقه‌ای بوجود می‌آمد. این قسمت از نهر به

۱- قورشاخ کمر بند پارچه‌ای را گویند و آتماخ بمعنی انداختن است.

«نو - اوستی» یعنی روی ناومعروف بود و در این روز میعادى برای دیدار دوستان و آشنایان بشمار میآمد. هر کسی بادوستان خود روبوسی میکرد و چهارشنبه سوری را تبریک میگفت.

جوانان غالباً هفت ترقه و نارنجك همراه میآوردند و ساعتی با صدای آنها خود و دیگران رامشغول میکردند. لباس و کفش و کلاه نوبتن داشتند. دلها نیز پراز صفا و صمیمیت بود و اگر هم کسی کدورتی از دیگری در دل داشت در این روزها خود را از این عوالم بدور میداشت و آشتی کنان دلتنگی های گذشته را بکنار می گذاشت.

دراویش و مداحان پارچه سفیدی در کوجه های عمومی، کنار دیوارها، پهن میکردند و بشقابى پراز نقل سفید با کلابدانی پراز کلاب در آن می نهادند و با آهنگهای شادی آفرین قصیده های زیبایی میخواندند. عابرین هم پولهایی در آن سفره می انداختند و بدین طریق بانان هدیه میدادند. نوازندگان دوره گرد بادف و سورنا در کنار آسیاها یعنی در نو اوستی ها، مردم را سرگرم مینمودند. تقریباً تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته این مراسم برپا بود.

عفت عمومی مانع از آن بود که زنها هم در این مراسم شرکت نمایند ولی بعضی از آنها، بویژه زنان نازا، به قبرستانها یا دباغخانهها میرفتند تا بقول خودشان «چله خود را قطع کنند».

ما با آنکه مفهومی از چله در ذهن خود داریم ولی چون بقول روانشناسان مفهومی تاریک و مبهم است تعریف آن نمیتوانیم همینقدر میگوئیم که مثلاً دختران دمبخت چله را امری میدانستند که معنأ مانع ازدواج آنان میشد و اگر آنرا قطع میکردند در آرزوی خود توفیق مییافتند و این یادگار همان افکار بسیار کهنی است که اجداد انسانهای کنونی بعضی ارواح و موجودات مودی را مانع انجام مقاصد خود میدانستند. اینان بر روی سنگ هر قبری یکدانه کشمش می گذاشتند و گاهی برخی از آنان در داخل تابوت مردگان دراز می کشیدند و در دباغخانهها از آب متعفن تغارها بر سر و روی خود میریختند و با پنجه گرگی را که بعضی از شیادها قبلا فرام کرده بودند بر سر و روی خود میکشیدند.

چهارشنبه‌سوری بیش از همه سبب خوشحالی کودکان بود زیرا آنها لباس و کفش نو پوشیده جیبهای خود را با نخودچی کشمش یا نقل و خشکبار پر میکردند و خلاصه روز خوشی را میگذرانیدند.

يك رسم عمومی نیز آن بود که مردم اشیاء امانتی دیگران را قبل از چهارشنبه‌سوری بصاحبان آنها مسترد می‌داشتند و این خود يك رسم خوبی برای بازگرداندن ظروف و اشیائی بود که در عرض سال، بعنوان امانت؛ از خانه‌ای بخانه دیگر میبردند.

در بعضی از خانواده‌ها رنگ کردن تخم مرغ پخته نیز جزو سنتها بود بدینمعنی تخم مرغها را در چتیه‌های رنگین و نقش‌دار می‌پیچیدند و در ظرفی می‌چیدند و پراز آب کرده روی آتش می‌گذاشتند. تخم مرغها ضمن آنکه پخته میشدند نقش و رنگ پارچه را هم بخود می‌گرفتند و بصورت تحفه خوبی برای دادن بچه‌ها در می‌آمدند. در برخی دیگر از خانواده‌ها تهیه گندم بریان معمول بود و از رسوم خانوادگی بشمار می‌آمد.

از اینهمه رسوم که در مورد چهارشنبه‌سوری بود امروزه آتش چهارشنبه‌وشام آن باقی است و در سالهایی که دولت تهیه و فروش ترقه و بمب و موشک را منع نکند مثل سالهای گذشته از آنها نیز کم و بیش دیده میشود.

فاصله بین چهارشنبه‌سوری و نوروز یکنوع دوران فترت بود
مراسم نوروز: و معمولاً بانوان درخانه کارهای نظافت را تکمیل می‌کردند و مردان نیز مشغول خرید و فروش لوازم عید میگشتند تا بالاخره نوروز فرا میرسید. جشن نوروز، برخلاف چهارشنبه‌سوری که تقریباً مخصوص جوانان و توأم با سروصدا بود، باطمأنینه و وقار خاصی برگزار میشد.

در ساعت تحویل سال، اگرچه نیمه شب هم بود، همه افراد خانواده بیدار گشته سرسفره تحویل می‌نشستند. حتی کودکان خردسال، پیران فرتوت و بیماران را نیز دست‌ورو می‌شستند و لباس تمیز برتن کرده برسر تحویل مینشانیدند.

سفره تحویل یکی دوساعت قبل از لحظه تحویل گسترده میشد و اولین چیزیکه در آن قرار میدادند قرآن مجید بود. در این سفره علاوه بر هفت سین، شیرینی،

میوه ، آجیل و خشکبار هم میگذاشتند و آینه ، سکه طلا یا نقره ، سماق و برنج و گندم از لوازم این سفره بشمار میآمد. ظرف پر از آب ، که ماهی تحویل در آن شناور بود در کنار سبزی زیبایی که از مدتها پیش سبز کرده و در این روز با روبان رنگینی بطرز زیبایی می آراستند ، جلوه خاصی بر این سفره می بخشید . گلدان گل ، گلابدان- حاوی گلاب معطر هم در گوشه ای از سفره بچشم میخورد . عاطفه شدید خانوادگی مردم این شهر آنها را و امیداشت که در این ساعات عزیز ، عزیزان از دست رفته خود را نیز یاد کنند و غالباً عکس آنها را در کنار سفره جای دهند .

در این سفره بتعداد افراد خانواده شمع رنگین میگذاشتند . ج جای یکی از آنها برچشم سرمایی دودی بود ، که آنرا پخته و جزو یکی از هفت سینها در سفره می نهادند و تقریباً ده دقیقه قبل از ساعت تحویل سال همه آنها را روشن میکردند . هفت سین هفت چیز خوراکی بود که اول آنها با حرف سین شروع میشد . این هفت سین معمولاً « سرمایی ، سینه مرغ ، سیب ، سنجد ، سیر ، سرکه و سبزی » بود و گاهی بعضی خوردنیهای دیگر نیز که اول نام آنها سین داشت جایگزین بعضی از اقلام آنها میگشت.

عدد هفت از اعداد مرموزی است که از قدیم در بین مردم معمول بوده است و حتی مذاهب نیز از آن متأثر گشته اند. امتیاز سین بر حروف دیگر نیز مثل عدد هفت حالت رمز و ناشناخته ای دارد و معلوم نیست که اگر رسم الخط فارسی ، مثل لاتین برای حرف «ث ، س ، ص» يك شکل میداشت برگزیدن خوردنیهای دیگری که حرف اول آنها ممکن است با «ث» یا «ص» باشد مجاز میبود یا نه ؟ وانگهی سین را بر حروف دیگر چه امتیازی است ؟

در این باب بعضی معتقدند که در قدیم بجای هفت سین هفت سین معمول بوده است مثل شیر ، شربت ، شهد و نظایر آنها ولی بمرور ایام سین به سین تغییر یافته است. باری قبل از ساعت تحویل همه وضو می گرفتند و در لحظاتی که سال در شرف تجدید بود سکوت مطلق حکمفرما میشد و لحظه ای فرا میرسید که هر کس توجه خاصی بمبدأ پیدا کند و با خضوع و خشوع تمام ، سلامت و سعادت و کامیابی در سال جدید را از خدای بزرگ بخواهد . قبل از این دقایق حساس کسانی نیز آیاتی از قرآن

مجید تلاوت میکرد و عموماً دعائی را که بنام دعای تحویل معروف گشته است میخواندند و آن دعا اینست:

«یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال». آنچه در این دعا، مثل دعا‌های دیگر مسلمین، قابل توجه است همبستگی‌های اجتماعی و علاقه مردم با سایش دیگران است و لذا دعاها عموماً بلفظ جمع بر زبان جاری میشد و بهبود حال همه مورد درخواست دعا کننده قرار میگرفت. چون سال تحویل میشد اولین کار با باز کردن و نگاه کردن قرآن مجید و بوسیدن آن آغاز میگشت و در این مراسم بطور کلی از حیث نوبت رعایت تقدم سن میگردد. بدین معنی که ابتدا پدر و بزرگ خانواده بعد مادر و آنگاه فرزندان بنسبت سن قرآن را زیارت میکردند و این کلام الهی را واسطه استجاب دعا و نیل بآرزوها قرار میدادند پس از آن بخوردن هفت سین، بترتیبی که در بالا گفته شد، میرداختند. هر کسی ابتدا تکه کوچکی از گوشت پخته سر ماهی، بعد سینه مرغ، سپس سیب و... میخورد و از سماق و برنج و گندمی هم که در سفره بود یکی دودانه صرف میکرد، آب و آینه هم نظر مینمود و سکه را در دست گرفته نگاه میکرد. پیدا شدن خرخاکی^۱ در لحظات تحویل یمن و شکون خوبی داشت و بفال نیک گرفته میشد و بنظر اردیلبیان بشارتی از سعادت و سلامت و شادکامی همراه می‌آورد.

بعد از این تشریفات اولین فرد ممیز، از حاضرین در سفره، که سنش کوچکتر از دیگران بود گلابدان بدست گرفته پیش مسن‌ترین آنها، مثلاً پدر، با ادب می‌نشست و ضمن ریختن چند قطره گلاب بدست او، دست ویرا می‌بوسید و تجدید سال را تبریک میگفت. متقابلاً آن شخصیت بزرگ هم از روی او می‌بوسید و در حق وی دعای خیر میکرد. آنگاه این فرزند کوچک در حضور دوم شخص مسن، مثلاً مادر، می‌نشست و بهمین ترتیب گلاب داده تبریک میگفت. بعد از او بشخص سوم و چهارم... بهمان قرار ادای احترام مینمود. پس از آنکه عرض تبریک او بآخر میرسید نفر دیگری که بزرگتر از او و کوچکتر از دیگران بود بدین کار قیام

۱ - خرخاکی حشره خاکستری رنگ است و در سالهایی که هوا در موقع تحویل خوب باشد از زیر خاک درآمده در اطاقها برآید میافتد. اردیلبیان بدان «میراملی» میگویند.

میکرد ... بهمین قرار همه افراد خانواده ، جز رئیس که در جای خود نشسته بود ، برخاسته بهمه تبریک میگفتند و اگر بعضی از آنها در سال گذشته دیگران را از خود رنجیده خاطر کرده بودند از او پوزش میخواستند و بدینطریق زنگار کدورتها را نیز در سر تحویل سال از دلها میزدودند.

اگر این خانه متعلق ببزرگترین فرد آن خانواده و محل سکنای او بودبفاصله کمتری از تحویل سال، اولاد و احفاد و کسان او، که خانه وزندگی مستقلی داشتند برای زیارت او و عرض تبریک میآمدند . و قبل از آنکه سفرهٔ تحویل برچیده شود ادای احترام میکردند و بدین ترتیب دیدوبازدیدهای عید آغاز میگشت.

اردبیل از قدیم الایام شش محله داشت و چنانکه گفته ایم بنامهای «طوی یا تابار، اوچدکان ، پیر عبدالملک ، گازران یا اونچی میدان ، سرچشمه یا قبلان و عالی قاپویا شیخ قباغی» نامیده میشدند. ^۱ برای آنکه مردم در دیدوبازدید عید دچار زحمت و سرگشتگی نشوند در نیمقرن اخیر بر این قرار گذاشتند که روز اول عید مخصوص دیدوبازدید محارم نزدیک باشد و نیز از کسانی که یکی از نزدیکان خود را در سال گذشته از دست داده اند ، بعنوان «عیدنو» دیدن کنند . از روز دوم هر روز مخصوص یک محله و شعبات آن میشد بدینطریق که یکروز ساکنین محله طوی از قسمت حیدری در خانه های خود مانده آماده پذیرائی میگشتند و روز دیگر ساکنان محله گازران از سمت نعمتی بدین کار مبادرت مینمودند و بهمین ترتیب

این روزها شهر اردبیل بسیار دیدنی و تماشائی میشد بخصوص وقتی که هوا هم آفتابی میبود. دسته های مردم با خانواده و اطفال خود بدیدار کسان خویش میرفتند تقریباً پنج ششم سکنه شهر بحرکت در میآمدند و همه با سرووضع تمیز و لباس تازه و جالب در کوی و برزن ششمین محله ای که نوبت آن بود براه میافتادند ، کوجهای این محله از نصف شب جارو کشی و آب پاشی میشد و هر کسی بقدر امکان خود، خانه خویش را آماده پذیرائی از کسان و دوستان خود میساخت.

لبهای همه پراز خنده بود ، احترام و صفا و شادی از سروروی همه میباریدو مجموع این مراسم یک درس آموزنده علمی از مفهوم و معنای یک زندگی سالم

اجتماعی برای بچه‌ها و جوانان بشمار می‌آمد. درسی که هیچک از مظاهر تمدن جدید نمیتواند جایگزین آن گردد. تمام کدورتها و دشمنی‌ها در این ایام از بین می‌رفت و دلها نیز مثل خانه‌ها از زنگار غم و غصه و کینه پاک می‌گردید و بزرگترین دشمنی‌ها با يك رويوسي از بين ميرفت. صدحيف که این رسوم پراچ انسانی تضعیف گشته آداب و سنن ملی مادستخوش تهدید تمدن جدید قرار گرفته است.

تمدن ملی ما یادگار دهها و بلکه صدها نسل از مردان و زنان و اندیشمندان و دانشمندان این مرز و بوم است که با توجه بشرایط محیط طبیعی بوجود آمده و با سازگاری با روحیه مردم، قرنهای ممتدی در مقابل آنهمه حوادث گوناگون تاریخ پابرجا مانده است. حیف است که با ایجاد تزلزل در ارکان آن ارکان قومیت و ملیت خود را متزلزل گردانیم و رشته معنوی جامعه کنونی یا آینده را با گذشتگان خود منقطع سازیم.

دید و بازدیدهای باری بمطلب خود برمیگردیم و یادآور می‌شویم که در آنروزها عید: محلات دیگر شهر بصورت تعطیل درمی آمدند و هر کس که در محله منظور، یعنی محله‌ایکه نوبت پذیرائی آن بود، دوستان و آشنایانی داشت بدیدار آنها می‌رفت. وسیله پذیرائی چای و شیرینی و میوه بویژه روی خندان و روح شاد و پاک بود. درخانه‌های این محله ناهار احتیاطی هم تدارک دیده می‌شد تا کسانی که راهشان دور است ناهار را در آنجا صرف نمایند.

دراویش و مداحان نیز برشور و شوق مردم می‌افزودند. آنها درسنواتی که ایام عید هوا خوب و آفتابی بود پارچه‌های سفیدی، مثل چهارشنبه سوری، در کوچه‌ها و کنار دیوارها می‌گسترند. گلابدان و سبزی و نقل در آنها می‌گذاشتند و قصابید و مدایح خوبی با آواز دلپذیر درشأن نوروز و مدح حضرت علی (ع) می‌خواندند زیرا معتقد بودند که امام اول شیعیان روز عید نوروز بخلافت ظاهری نشسته است. مردم نیز با رضا و رغبت مبلغی بعنوان هدیه و عیدی در آن پارچه می‌انداختند.

پرداخت عیدی فقط برای دراویش نبود بلکه این رسم در مورد هر مهتری نسبت بکهنتران رعایت می‌شد و هر کسی بقدر امکانات مالی و موقعیت خانوادگی بکوچکتران، بویژه کودکان و مستخدمین خانواده، عیدی می‌داد.

فردا که نوبت محله دیگر بود این مراسم بهمان شکل در آنجا تکرار میگشت و شش روز تمام کوجهها و معابر پراز شادی و نشاط، خانهها پراز شیرینی و خشکبار و دلها مملو از صفا و مهربانی بود.

در خلال این ایام بعضی از کسبه بنام آنکه «ساعت خوش است» قفل دکانها و مغازههای خود را برمیداشتند و برای میمنت شمعی در آن روشن میکردند و لسی نانوائیها و قصابیها، که مورد احتیاج عمومی بودند، از روز دوم عید کار خود را آغاز مینمودند.

رسم دیگری نیز در بیشتر خانوادههای طبقه سوم معمول بود خدرنبی: و به نام «خدرنبی» شهرت داشت. این رسم مخصوص زمستان بود و در شب جمعه ای که در هشت روزه «چارچار» قرارداد است برگزار می شد.

اردبیلیان شب یلدا را بلندترین شبها می دانستند و در آن شب در کنار کرسی داستانهای از یلدا و گذشتهها نقل میکردند و برخلاف معمول امروز، که در آن شب غالباً هندوانه میخورند، آنها بیشتر سبزه و مغز گردو یا نخودچی کشمش میخوردند و در بعضی خانوادهها ماست نیز تهیه میکردند. شعرای ترک زبان نیز در مدح دل دادههای خود از طول و تاریکی این شب استفاده کرده در وصف زلف یار از آن استعاره مینمودند:

دیر لر ایلده بیر یول کن ظهور ایلر شب یلدا

عجب سردور که بیر آیدا ایکی یلدا دو تاز لفون^۱

در شب خدرنبی بیشتر خانوادهها «قوت» تهیه میکردند و قوت، بروزنخود عبارت از آرد گندم بریان بود و گاهی آرد نخودچی و آرد عدس بوداده هم بدان اضافه مینمودند. قوت را معمولاً باشکر یا کوبیده قند قاطی کرده میخوردند ولی در زمانهای قدیم که قند و شکر گران بود آنرا با دوشاب یعنی شیر کوشمکش مخلوط نموده تناول میکردند.

۱- ترجمه آن بفارسی چنین است «گفته میشود که شب یلدا در سال یک بار ظهور می کند این سر عجیبی است که در یکماه دوزلف تو مثل دو یلدا بلند و سیاه میباشد». ماه اگر چه بظاهر بمعنی زمان است ولی در عین حال تشبیهی از صورت زیبای مخاطب بماه آسمانی می باشد.

قدمای این دیار تصور میکردند که حضرت خضر پیغمبر (ع)، که بزعم متشرعین آخرین فرد انسانی خواهد بود که تا قبل از دمیدن صور اسرافیل زنده خواهد ماند، در آن شب بهمه خانواده ها سر میزند و قووت راتبرک مینماید و نشانه این کار هم آن است که جای «قمچی» آنحضرت بر روی قووت میماند. از اینرو آنها قووت را در مجموعه یاسینی میریختند و آنرا در گوشه‌ای گذاشته میخواستند و چون صبح از خواب بر میخاستند برای تماشای جای قمچی حضرت خضر بطرف سینی قووت میرفتند و غالباً این علامت را هم بر روی قووت می دیدند.

بعضی ها، جای قمچی را کار پدر و مادر یا بزرگ خانواده می دانستند که نیمه شب یا صبح زود با انگشت رسم می کردند و یا اگر در خانه قمچی بود آنرا بر روی قووت گذاشته بر می داشتند. با اینحال کسان ساده لوحی هم آنرا از خود حضرت خضر می پنداشتند.

قدمای اردبیل برای زمستان حسابهایی داشتند بدینمعنی چهل روز اول اینفصل را «چله بزرگه» و بیست روز بعد از آنرا، که به آخر بهمن ماه منتهی می شد، «چله کوچک» می گفتند. چهار روز آخر چله بزرگ را با چهار روز اول چله کوچک، یعنی روزهای هفتم تا پانزدهم بهمن را «چار چار» میخواندند و شب جمعه ایراکه در این هشت روز بود، بطوریکه گفتیم «خدر نبی» می نامیدند.

آنان چله بزرگ را بمعنی واقعی زمستان می دانستند و لی چله کوچک را از حیث سرما و بارندگی سختتر از آن تصور می کردند و در سالهاییکه در چله بزرگ بارندگی کمتر می شد از قول چله کوچک آنرا تمسخر کرده چنین می گفتند که «برادر بزرگم بی غیرت از آب درآمد. من کاری میکنم که تلافی آنرا هم در میآورم». با اینحال خود اردبیلیان ضرب المثلی در مورد چله کوچک داشتند و معتقد بودند که «چون رو ببهار میرود هیچ کاری نمیتواند». سختترین قسمت زمستان، هم از جهت سرما و هم از حیث بارندگی، چار چار بود و حساب آنروزها را مردم بخاطر نگه میداشتند.

هفته اول اسفند را «چله بچه» می گفتند و شب اول آنرا بنام «کرد اوغلی احمد»

۱- تازیانه‌ای را که اسب سواران برای راندن اسب در دست میگیرند در ترکی قمچی

میشناختند و در باره آن داستانی بدین سان داشتند :

احمد نامی از يك خانوادۀ كرد ، ساکن یکی از دهستانهای اردبیل جوانی قوی هیکل و بلند بالائی بود . روز آخر بهمن ماهی، که هوا خوب و آفتابی بود او برای انجام کاری به بیابان می‌رود . ناگهان هوا تغییر کرده برف و سرمای شدیدی آغاز میشود و شدت سرما و طوفان بدانجا می‌رسد که احمد از راه رفتن باز میماند و بر زمین افتاده بی‌حس میگردد . پدر و مادر و کسانی که بجستجوی او سر به بیابان میگذارند و چون همه جا پرازی برف بوده است از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفته باز میگردند و دست از حیات او شسته درسوگ و اندوه وی شب را بروزمی آورند. فردا باردیگر بجستجوی وی به بیابان میروند و سرانجام او را زنده از زیر برف پیدا میکنند و از اینکه نمرده است همه در تعجب میمانند .

احمد شرح حال خود را چنین بیان میکند که وقتی تاب و توانم در برابر سرما از دست رفت بی‌حس بر زمین افتادم. نیمه‌های شب بحال آمده احساس گرمائی کردم نخست آن گرما را از نفس خود تصور کردم ولی بعد دریافتم که آن حرارت از خود زمین است. این گفتار احمد بعدها مبنای این تصور شد که در آن شب «بزمین نفس می‌آید» .

موضوع نفس آمدن بزمین از قدیم الایام و در نقاط دیگر ایران نیز معروف بوده است. بزعم مردم آن زمان زمین از پائیز رو بسردی میگذارد و در زمستان بکلی سرد میشود ولی از اول اسفند کم قشرهای خاک حرارتی پیدا میکند و در اول سال حالت طبیعی خود را بازیابد. آنان این حرارت تدریجی را در سه مرحله میدانستند یکی در شب اول اسفند دومی در چهارم اسفند و سومی روز یازدهم اسفند و در یک دویستی آنرا چنین میگفتند :

چهارم حوت	جمره ثانی	جمره اول	افتد آخر دلو
جمره ثالث	افتد اردانی ^۱	یازده روز	چون گذشت از حوت

۱- بعقیده قدما در جمره اول زمین گرم می‌شود و در جمره ثالث گیاهان گرم می‌شوند و برگ و شکوفه می‌دهند .

روز هفتم اسفند را اردبیلیان بنام «قاری کولگی»^۱ میخواندند و در این باره چنین میگفتند که پیرزنی شتری داشت چله‌های بزرگ و کوچک گذشت و شتر وی حالت جفتگیری نیافت^۲. شتر در آن زمان سرمایه بزرگی بود و لذا عدم جفتگیری آن اندوه و صفت ناپذیری برای پیرزن بوجود آورد. او آنروز دست بدعا برداشت و از اینکه زمستان، بدون آنکه شتر وی آماده جفتگیری شود، سپری می‌گردد استغاثه نمود. دعایش مستجاب گشت و برف شدیدی توأم با سرمای سخت باریدن گرفت و شتر او نیز باردار شد.

هفته روز بعید نوروز مانده را، که بیشتر روز دوازدهم اسفند میشود، در اردبیل «وعده یلی»^۳ میگفتند و معتقد بودند که در این روز بادموسمی می‌وزد و قضارا چنین بوده است و در آنروز در این سامان بیشتر «گرمیج» و گاهی «مه» میوزد^۴. پیشینان چنین می‌پنداشتند که اگر در آنروز گرمیج بوزد میوه زیاد ولی محصول زراعت کم میشود و اگر مه بوزد سردرختی کم اما محصول زراعت بیشتر می‌گردد. بعد از این ایام نوبت به چهارشنبه‌سوری و نوروز میرسد و ما پیش از این در آن باره سخن گفتیم. اکنون باعیاد مذهبی میپردازیم و گوئیم:

۱- «قاری» بزبان ترکی یعنی پیرزن و «کولک» همان طوفان است که در فارسی به صورت کولاک استعمال میشود.

۲- چهارپایان برخلاف انسان، بیشتر در فصل معینی حالت جفتگیری پیدا می‌کنند و شتر از جمله آنهاست که فقط در زمستان و سرمای سخت آن چنین حالتی پیدا میکند.

۳- «یل» با کسر حرف اول در زبان ترکی به باد گفته میشود و وعده یلی یعنی بادموسمی.

۴- برای دانستن مه و گرمیج بصفحه ۷ جلد اول مراجعه فرمائید.

مبحث دوم - اعیاد مذهبی

اردبیلیان ، بطوریکه گفتیم ، عموماً بدین اسلامند و خوانندگان دانشمند می-
دانند که اسلام دو عید بزرگ دارد که بنام «فطر» و «قربان» نامیده میشود .
عید فطر در پایان ماه رمضان و اولین روز شوال برگزار میگردد و عید قربان
یا اضحی دهمین روز ذیحجه میباشد . غیر از این دو عید ، که از نظر اسلام اعیاد
رسمی هستند ، ایام دیگری نیز مثل تولد حضرت پیغمبر (ص) و بعثت آنحضرت به نبوت ،
عید محسوب میشود لیکن شیعیان سالروز ولادت دوازده امام راهم عید میدانند و در آن
روزها به نحوی اظهار مسرت و شادی میکنند .

**عید فطر و عیدین ، یعنی فطر و قربان ، در اردبیل مثل نوروز تشریفاتی
عید قربان :** ندارد و دید و بازدیدهای آنها مخصوص مصیبت دیدگان می باشد.

بدینمعنی کسانی که قبل از آن عیدها یکی از افراد خانواده خود را از دست داده اند در
آنروز در خانه میمانند و دوستان و آشنایان برای همدردی نزد آنها میروند و تسلیت
خاطر می دهند و بدینوسیله از غم و اندوه آنها ، که طبعاً در چنین روزهایی بیشتر متأثر
و پریشانحالند ، اندکی میگاهند . در این مراسم صاحبخانه با چای و قهوه از واردین
پذیرائی میکند . بعضی از مردم نیز برای تبریک بخانه برخی از روحانیان سرشناس و
یا نزد بزرگان خانواده خود میروند و اگر در مسجد یا محل دیگری نماز عید برگزار شود
کسانی در آن شرکت مینمایند .

عید فطر در سالهای گذشته بیش از امروز رونق داشت زیرا عموم کسانی که
استعداد روزه گرفتن داشتند ماه رمضان را روزه می گرفتند و شبها در مساجد بعبادت

می پرداختند و شب عید را هم در مسجد می ماندند یا صبح آن روز بمسجد می آمدند و چون از قطعیت عید اطمینان می یافتند با خرمائیکه بعضی از مؤمنین سبیل می کردند روزه خود را می شکستند و پس از برگزاری نماز عید بخانه های خود بازمی گشتند .

اختلاف در عید فطر از قدیم الایام بین مسلمین بویژه شیعیان معمول بوده است . طبق دستور شرع اسلام هر مسلمان بالغ و سالم باید تمام ماه رمضان را روزه بگیرد و ماه رمضان از رؤیت هلال آن ماه تا رؤیت هلال شوال است . اما رؤیت هلال در مواعقی که هوا ابری باشد میسر نمیشود و از این حیث مردم دچار بلاتکلیفی میگردند زیرا شرعاً روزه گرفتن در روز عید حرام است و از طرفی خوردن روزه بدون عذر شرعی نیز مجاز نمی باشد و اینست که روزه داران در گذشته بلاتکلیفی سختی از این حیث پیدا می کردند .

گاهی اتفاق می افتاد که در قسمتی از یک منطقه ، مثلاً در شهر ، هوا ابری و در قسمتی از دهستانهای آن صاف باشد . در این صورت علما و روحانیان بر طبق قوانین شرع از ساکنان آنها استماع شهادت می کردند و رؤیت هلال را از کسانی که مدعی مشاهده آن بودند استعلام می نمودند و در اینجا بود که بعضی از آنها شك و تردید می یافتند و دوتیرگی در شهر پیدامیشد زیرا گروهی از مردم بفتوای این عالم روزه خود را می خوردند و گروه دیگری که از روحانی دیگر پیروی می کردند، بدین عنوان که رؤیت هلال بر او مسلم نگشته است، روزه دار می ماندند .

امروزه با پیدایش رادیو و توسعه وسایل ارتباطی بین نقاط مختلف کشور رفع این مخطور گشته و رادیو و تلویزیون از این حیث جانشین آخسوند و مجتهد محلی گردیده است .

عدم امکان رؤیت هلال در ماه ذیحجه نیز اتفاق می افتاد و بدین طریق در عید قربان هم ظاهراً اختلاف نظری پیدامی شد ولی چون ذبح قربانی در روزهای نهم و یازدهم آن ماه هم مجاز است و از طرفی قربانی و نماز آن جنبه استحباب دارد از اینرو مشکل بزرگی مثل عید فطر بوجود نمی آورد .

متمکنین اردبیل ، بویژه کسانی که سالهای پیش بمکه رفته بانجام مناسک حج

توفیق یافته‌اند در عید اضحی قربانی می‌کنند و گوشت آنرا بین فقرا قسمت می‌نمایند. رسم بر اینست که از این گوشت سهمی برای اقربا اختصاص می‌دهند و قسمت هر يك از آنها را در بشقاب و سینی تمیزی گذارده روی آن روپوش زردوزی می‌کشند و بخانه آنان می‌فرستند. باقی گوشت را هم قسمت بقسمت کرده برای فقرا و مستحقان در نظر می‌گیرند. قصاب نیز پوست و رودهٔ قربانی را بعنوان دستمزد ذبح برمی‌دارد اما بعضی از مقدسین تمام گوسفند را متعلق بفقرا میدانند و از این رو دستمزد قصاب را هم نقداً می‌پردازند و پوست و روده را فروخته پولش را نیز بین فقرا تقسیم می‌کنند و این کار چنانکه آدام اوله آریوس هم نوشته در قرن هفده میلادی نیز معمول بوده است.^۱ تشریفات مذهبی بزرگ این دو عید، بطوریکه اشاره کردیم برگزاری نماز است و این نماز ترتیبات و اذکار خاصی دارد و معمولاً در بیابان یا جای بی‌سقف با جلال و شکوه خاصی خوانده می‌شود.

در این نماز دو منظور اساسی بچشم می‌خورد. یکی عبادت پروردگار و دیگری موعظه بر بندگان. امام باطماًئینهٔ خاصی آیات قرآن و دعاهای مخصوص را میخواند و با نه قنوت در دو رکعت نماز جنبهٔ عبادت را پایان می‌رساند. آنگاه بالای منبر می‌رود و خطبهٔ مخصوصی را، که یادگار قرون اولیهٔ اسلامی است، عنوان می‌کند و پس از توضیح وظایف دینی و دنیوی مسلمین و فلسفهٔ روزه و حج، آنها را با طاعت از او امر الهی، بخصوص پرداخت زکوة و دستگیری از درماندگان دعوت می‌نماید و جالب توجه آنست که آیاتی هم که در نماز قرائت میشود بیشتر در باب زکوة می‌باشد. شکوه و جلال این خطبه از جهات دیگر نیز قابل توجه است زیرا واعظ، بر خلاف موارد دیگر، باید سر با بایستد و بر شمشیری که در دست می‌گیرد تکیه کند^۲ و در مقام ظاهری شارع اسلام احکام الهی را ابلاغ نماید. این وضع گویای آن است که خطیب اسلامی، در عین آنکه باید يك دانشمند دینی باشد، مثل يك سرباز و مجاهد اسلامی حتی در موقع خطابت نیز نباید شمشیر از خود دور سازد و همواره آمادهٔ

۱- جلد اول این کتاب. صفحه ۱۲۷.

۲- اگر شمشیر میسر نباشد بر عصا باید تکیه کند.

مجاهدت در راه اسلام باشد. ولی امروزه آیا بفرسفته تأسیس این سنت دینی توجهی می‌شود؟!

مبعث و عید باری بطوریکه گفتیم غیر از اعیاد دوگانه فوق تولد و مبعث
غدییر: حضرت رسول (ص) و میلاد ائمه اثنی عشر راهم عید می‌دانند
و نیز عید غدیر خم را جزو اعیاد مذهبی بشمار می‌آورند .

مبعث روزی است که پیامبر اسلام از جانب خداوند متعال به نبوت برگزیده شده و اساس دیانت اسلام بانزول اولین وحی الهی پی‌ریزی گشته است . غدیر خم نیز در هیجدهم ذیحجه بیاد روزی جشن گرفته می‌شود که با اعتقاد شیعیان آنروز پیامبر اسلام بسال دهم هجری هنگام مراجعت از سفر حجی که به « حجة الوداع » معروف است در راه ای بدن نام، که بین مکه و مدینه است ، ضمن يك سخنرانی بزرگ خبر از مرگ خود داد و حضرت علی (ع) را ، که علاوه بر شجاعت و رشادت جنگی ، مردی دانشمند و با تقوی و مسلمانی عابد و معصوم بود بجان‌نیشینی خود برگزید . حضرت علی پس رعمو و داماد خود پیغمبر بود و نیز هنگامی که بین مهاجران و انصار عقد اخوت بسته میشد حضرت رسول او را برادر خود انتخاب کرد ولیکن اعتقاد راسخ او باصول دیانت علت اصلی این انتخاب وی بجان‌نیشینی پیغمبر گردید . در اردیبهل این روز را روز سادات میخوانند و برای احترام و عرض تبریک بخانه سادات میروند .

سوم شعبان که روز ولادت حضرت حسین بن علی (ع) است از جمله اعیاد مذهبی در اردیبهل می‌باشد . در این روز و همه اعیاد مهم مذهبی بازار و مغازه‌ها با کشیدن پارچه‌های رنگین بر سردر دکانها و روشن کردن چراغهای رنگارنگ آذین‌بندی میشود ولی چراغانی و آذین‌بندی مفصل مخصوص روز پانزدهم شعبان است که میلاد حضرت حجة بن الحسن (ع) امام دوازدهمین می باشد . امام دوازدهم بعقیده شیعه اثنی عشری از سال ۲۶۶ هجری غیبت فرموده^۱ است و این وجود مقدس همان است که در ادیان و مذاهب سابق نیز بعنوان مهدی منتظر آخرین امید خدا پرستان برای دفع ظلم و فساد و اصلاح اجتماع ظهور او مورد انتظار بوده است .

۱- غیبت صغری در سال ۲۶۶ و غیبت کبری بسال ۳۲۸ هجری اتفاق افتاده است .

شیعیان معتقدند که این امام، روزیکه جز خدا کسی را بر آن علم نیست، ظهور خواهد کرد و دیانت اسلام را از خرافات خواهد زدود و بشریت را از ظلم و جور نجات خواهد داد. گویا همین اعتقاد سبب آن شده که دولت تزاری روس، در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، برای مقابله با سیاست دولت انگلستان در ایران، در صدد دخالت از طریق دیانت برآمده سید علی محمد نام طلبه شیرازی ساکن نجف اشرف را بادهای مهذویت انداخت و در سال ۱۲۶۰ هجری فتنه باب را در ایران بوجود آورد. «دالگورکی» مأمور سیاسی دولت روس در ایران، که عامل مهمی در این بازی بوده است ضمن یادداشت‌هایی که از خود باقی گذاشته است سیاست دولت تزاری را در این باره به تفصیل نوشته است و چگونگی اقدامات عمال روس را در برهم زدن زندگی ساده آن سید بیچاره بیان داشته است.^۱

بهر حال شیعیان اردبیل امام دوازدهم را حی و غائب می‌دانند و معتقدند پس از آنکه بامر خدا ظهور کرد دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. اینان مثل دیگر شیعیان نیمه شعبان را که روز تولد آنحضرت است، بنحو بسیار زیبایی جشن می‌گیرند و بازار و خیابانها را سه شبانه روز چراغانی میکنند و بانقل و شیرینی از هم‌دیگر پذیرائی

۱- اعتضاد السلطنه در کتاب فتنه باب، که در ۱۳۳۳ در تهران چاپ شده، مینویسد: سید علی محمد پس از تبعید و حبس سرانجام در محضر علمای تبریز دعوت بمباحثه گردید و از او، که خود را «باب علوم الهی» معرفی می‌کرد، سؤالاتی در زمینه علوم عقلی و نقلی و اعتقادی شد که بقول اعتضاد السلطنه در جواب همه سؤالات درماند و حتی صرف فعل ماضی «قال» را که صیغه‌های غائب آنرا هم نظام‌العلمای تبریزی در آن جلسه بیان کرد، نتوانست و لذا دولت وقت بفتوای علما در سال ۱۲۶۶ هجری او را به قتل رسانید.

باب بعد از خود «میرزایحیی» فرزند «میرزا عباس نوری» (مازندرانی) را جانشین خود نمود ولی «میرزا حسینعلی» برادر ناتنی میرزایحیی خویشان راجانشین باب دانست و با برادر خود از در اختلاف درآمد و این اختلاف تا آنجا پیشرفت که درغذای هم‌دیگر سم ریختند و باهم دشمنی آغاز کردند. عمه آنها که از سوابق اطلاع داشت بنصیحت میرزا حسینعلی برخاست و چون او بسخنان وی تسلیم نشد عمه اش از سوابق او پرده برداشت. سرانجام دولت آنانرا از ایران تبعید کرد و میرزا حسینعلی با عنوان «بهاءالله» در معیت ۷۳ نفر از اتباعش به شهر «عکا» رفت و فرقه بهائیکری را بوجود آورد و میرزایحیی هم بالقب «صبح ازل» یا ۲۷ نفر از یارانش در جزیره قبرس مستقر شد و فرقه ازل را تشکیل داد.

می نمایند .

سابقاً بعضی از متشرعین متعصب چون عید نوروز را یادگار جمشید و بگفته خود رسمی از آتش پرستان میدانستند جشن و شادی آنروز را بدانجهت برگزار مینمودند که معتقد بودند خلافت صوری حضرت علی (ع) در سال ۳۵ هجری در آنروز آغاز گشته است ولی امروزه این فکر بکلی از بین رفته و عموم طبقات نوروز را بعنوان بزرگترین جشن ملی برپا می دارند .



فصل دوم

سوگواریه‌های مذهبی

سوگواریه‌های مذهبی هم در اردبیل تشریفات و مراسم خاصی دارد و بررسی آنها ما را با آداب و سنن و تاریخ این شهر آشنا میسازد.

اردبیلیان که پیرو مذهب تشیع هستند بوجود دوازده امام قائلند و این‌عده را با خود پیغمبر اکرم (ص) و یگانه دختر او فاطمه زهرا (ع) که همسر حضرت علی (ع) و مادر ائمه دیگر است چهارده معصوم میخوانند و چون امام دوازدهم را در حال حیات میدانند از اینرو بیاد درگذشت آنها سیزده روز در سال عزا دارند.

وفیات ائمه نیز مثل میلاد آنها از حیث مراسم تفاوت دارد و در اردبیل معمولاً روز رحلت حضرت رسول (ص)، که با شهادت امام حسن (ع) در یکروز تلقی میشود، و نیز ایام شهادت حضرت علی و فاطمه (ع) و بعضی از امامها را تعطیل میکنند ولی بجز ایام محرم، که تشریفات خاصی از جهت سینه‌زنی و دسته راه انداختن دارد، در سایر ایام عزا در مساجد جمع میشوند و از گفتار و عاظ بهره مند میگردند و یا در مجالس روضه‌خوانی که در بعضی از خانه‌ها تشکیل میشود شرکت مینمایند.

روضه‌خوانی در منازل، امروزه تقریباً متروک شده و لسی سابقاً خیلی معمول بود و متعینین چند روزی در سال چنین مراسمی در خانه‌های خود بر پا میداشتند. بیشتر این روضه‌خوانیها صبح‌زود برگزار میشد و از واردین ابتدا با چای و کلوچه پذیرائی میگشت و آنگاه و عاظ و روضه‌خوانیها شروع بوعظ و مرثیه‌خوانی میکردند. گاهی نیز بجای صبح‌ها طرف عصر این مجالس را تشکیل میدادند.

کلوچه ایکه برای روضه خوانیهای صبح پخته میشد خمیرش را با شیرو کره تهیه میکردند و گاهی مختصری زنجبیل نیز بر آن میافزودند و روی آنرا با زرده تخم مرغ رنگین میساختند. شکل آن غالباً بیضی بود و بهر شخصی نصف آنرا بایک استکان چای شیرین میدادند. شیرین تر از چای ولذیذتر از کلوچه ترتیب زیبای پذیرائی و احترامی بود که نسبت بشرکت کنندگان در مجالس بجا میآوردند. در روزهای عاشورا و یازدهم محرم علاوه بر چای و کلوچه مقداری حلوا هم که لای نان لسواش گذاشته میشد بمهمانان میدادند. این روضه خوانیها معمولاً ده روز میشد و آنرا در اصطلاح محلی يك دهه میگفتند.

عزاداری ماه محرم بطوریکه گفتیم تشریفات مخصوصی
شاخه‌ی :

داشت. یکماه قبل از حلول این ماه بخصوص از فردای

عید قربان با تشکیل دسته‌های شاه‌حسینی، که در محل بشکل «شاخه‌ی» عنوان میشد مراسم عزاداری آغاز میگشت و آن چنان بود که در هر کوی و برزنی رؤسا وریش-سفیدان مشعل آهنی بزرگی تهیه نموده آنرا بر سر چوب قطور و بلندی در مرکز محله نصب میکردند و این مرکز نیز معمولاً در میدانگاهی مقابل مساجد بود. هر مشعل مسأور مخصوصی داشت و او موظف بود که قبل از غروب آفتاب مشعلها را باتپاله و پارچه‌های کهنه و گاهی نیز با چوب و هیزم پر کرده آماده سازد.

چون غروب میشد جوانان و مردان محله در آن میدان حاضر میشدند و هر يك چوبدستی بلند و محکمی همراه میآوردند. در بعضی از محلات انبار مخصوصی برای این کار داشتند و چوبدستی‌ها را در آنجا نگهداری مینمودند؛

تقریباً یکساعت از شب گذشته با دستور رئیس شاه‌حسینی‌ها صف بسته میشد و در حالیکه حاضرین چوبدستی را مثل شمشیر در دست راست میگرفتند دست چپ را از پشت بر کمر نفر سمت چپ خود قرار میدادند و بدین طریق صف فشرده و مرتبی بوجود میآوردند.

این کار موقعی صورت میگرفت که بمشعل یا مشعلهای آماده هم مقداری نفت ریخته آتش میزدند. شعله‌های آتش مشعل اطراف را روشن میکرد و در پرتو نور آن

صف مردان بصورت محیط دایره بزرگی در آمده بدور مشعل میگشت و در جواب اشعار و ایاتی که رئیس دسته با آهنگ تحریک کننده‌ای میخواند همه با هم کلمه شاه حسین را که بصورت « شاخسه‌ی » تلفظ میکردند با صدای بلند و آتشی بر زبان میراندند.

اشعار سر دسته که بیشتر جنبه حماسه داشت و آمادگی گویندگان را برای فداکاری در راه حضرت حسین بن علی (ع) بیان میداشت با آهنگ هیجان انگیز گفته میشد و حرکت پای افراد نیز با آن موزون بود. حرکت شاخسه‌ی چپها در این صف سر بسته بصورت «فالانژ» های جنگی قدیم بود و آنها در حالیکه پای راست خود را بجلو و پای دیگر را بعقب میگذاشتند بطرف سمت راست خویش حرکت مینمودند.

شاخسه‌ی در واقع يك مشق نظامی بود و گاهی چنان شور و هیجانی ایجاد میکرد که دسته‌ها با خشونت خاصی پای خود را بر زمین میکوبیدند و با چابکی مخصوصی با چوبدستی خود مثل شمشیر بازان نمایشهائی میدادند و برهم خوردن آنها رعبی در دل تماشاچیان ایجاد مینمود.

چند شب اول مخصوص تمرین و یادگیری بود و در همان محله صورت میگرفت و پس از چند روز که افراد خوب ورزیده میشدند برنامه گردش در محلات آغاز میگشت و مشعلها بر چهار پایه های چرخدار نصب میگردد و هر دسته در مسیر خاصی ببعضی از محلات دیگر میرفت.

بعضی از این دسته‌ها برای آنکه شکوه و جلال خاصی داشته باشند اطاقکهای مجلل چوبی نیز تهیه کرده با انواع پارچه و آینه و لاله مزین مینمودند و بنام «اطاق قاسم» در بین دسته خود حمل میکردند.

این مراسم تا سه روز با آغاز محرم مانده ادامه داشت و شب چهارم قبل از محرم پایان مییافت زیرا در آن سه روز مراسم دیگری در پیش بود و عزاداری باطشت گذاری در مساجد و تکایا، شکل دیگری بخود میگرفت.

بطوریکه گفتیم مراسم شاخسه‌ی در عین حال خود يك تمرین و مشق نظامی بود

که رنگ مذهب بخود گرفته و در مقدمه ماه محرم انجام میشد. ما از تاریخ برقراری آن اطلاع نداریم ولی با مطالعه در احوالات شاه اسماعیل اول، بسویژه تمرینهای نظامی قزلباشها در عهد او، چنین میندازیم که یادگار دوره صفویه و مخصوصاً ایام سلطنت آن شاه است. این مراسم تقریباً خاص اردبیل بود و درجا های دیگر آذربایجان و ایران دیده نمیشد. طبق اظهار معمرین شاخسه‌ی چها در روزگار گذشته بجای چو بدستی قمه و شمشیر در دست میگرفتند و طرز قدم‌زدن و رجز خواندن آنها نیز از هرجهت شبیه مشقه‌های نظامی صوفیان و سربازان اوایل سلطنت صفویان بود.

مورخین می‌نویسند که در قدیم مشقه‌های نظامی در ایران و اروپا معمول نبود و فقط سربازان جاویدان عثمانیها که به «ینی‌چری» معروف بودند بدان عادت داشتند و در ایران اولین بار شاه اسماعیل آنرا معمول گردانید و در مواقع صلح برای آنکه سربازان، باصطلاح تاریخ‌نویسان، خام نشوند مرتباً مشق نظامی میکردند و خودشاه اسماعیل هم با آنها بتمرینهای جنگی مشغول میشد.

طشت‌گذاری در اردبیل : از مراسم دیگر عزاداری که خاص اردبیل است و در جاهای دیگر دیده نمیشود یکی هم طشت‌گذاری در مساجد و تکایا است. ریشه و مبنای آن و تاریخ رواجش نیز مثل شاخسه‌ی معلوم نیست ولی تعبیر ظاهری آن چنین است که چون حضرت حسین بن علی (ع) در کربلا تشنه بشهادت رسیده است بیاد بود تشنگی آن شخصیت بزرگ مذهبی سکنه اردبیل در مساجد و تکایا طشت‌های پر از آب میگذارند تا تشنگان با جامهای کوچکی که روی آنها قرار میدهند از آن آب بنوشند و بعنوان احسان رفع عطش نمایند. ما خود چنین می‌پندازیم در مساجد که در قدیم محل اجتماعات بود، مردم احتیاج بآب خوردن پیدا میکردند و لذا در جای مخصوصی، در طشت مسی، که تنها ظرف متناسب آن ایام بود، در گوشه‌ای از مسجد آب در دسترس مردم میگذاشتند. این کار در طول زمان رنگ مذهبی بخود گرفت و کم کم بدین شکل در آمد و در هر حال گذاشتن این طشتها مراسمی پیدا نمود. شهر اردبیل، چنانکه گفته‌ایم، از قدیم به شش محله تقسیم میشد که سه محله آن نعمتی و سه محله دیگر حیدری بوده است. در هر یک از این دو طرف یکی از

محلات بزرگتر و یکی میانه و سومی کوچکتر محسوب میشده است و بتعبیر دیگر سکنه هر دو قسمت شهر سه محله خود را بمنزله سه برادری میدانستند که یکی ارشد ، دومی متوسط و سومی کوچکتر بوده است . در قسمت حیدری طوی (یا تابار) برادر بزرگتر ، اوچدکان برادر متوسط و پیر عبدالملک برادر کوچکتر حساب میشد و در سمت نعمتی نیز محلات گازران (یا اونچی میدان) ، سرچشمه و عالی قاپو بترتیب بزرگتر و میانه و کوچکتر بشمار میآمدند .

کار برادری محلات اردبیل در چند قرن پیش ، در عهد ما بصورت خواهری شهرهای دنیا در آمده است و بطوریکه جراید مینویسند برای آنکه مراتب و داد و صمیمیت بین ساکنان شهرهای مختلف محکمتر گردد بین آنها چنین روابطی برقرار میشود و مثلا بین تهران و پاریس عقد خواهری منعقد میگردد . قابل توجه است که چون در گذشته مردی و مردانگی قدر و قیمتی داشته از اینرو محلات هم با هم برادر میشدند ولی امروزه که مردانگی ها متروک شده است خواهر خواندگی هم جای برادری را گرفته است .

باری سه روز با آغاز محرم مانده طشت گذاری آغاز میشد و روز اول محلات بزرگتر ، یعنی تابار در قسمت حیدری و اونچی میدان در بخش نعمتی ، روز دوم محلات متوسط یعنی اوچدکان و سرچشمه و در روز سوم محلات کوچکتر یعنی پیر عبدالملک و عالی قاپو اقدام به طشت گذاری میکردند و این سنت امروز نیز معمول است .

هر یک از محلات ششگانه و شعبات آنها از چند روز پیش دعوتنامه های محترمانه ای برای علماء و تجار و بزرگانان و رؤسای ادارات دولتی میفرستادند و از آنها برای روز و ساعت طشت گذاری دعوت میکردند و چون از قدیم الایام طشت گذاری بعد از ظهر صورت میگرفت از اینرو شرکت طبقات نیز میسر میشد .

طشت ها از برنز یا مس و بشکل دایره میبود و قطر بعضی از آنها بیکمتر و نیم میرسید . این طشتها غالباً از قدیم مانده و کناره های آنها حاوی نوشته هایی دال بر وقفیت آنها بدین امر بوده است . از چند روز پیش از طشت گذاری آنها را تمیز می شستند و

طشتهای مسین را با قلع سفید مینمودند و درجائی خارج از مسجد آماده حمل بمسجد میکردند .

حمل طشتها بدینطریق بود که دسته سینه‌زان و زنجیرزان بمحلیکه طشتهای محله در آنجا بود میرفتند و ریش سفیدان و کسانی که میبایست حامل طشتها باشند آنها را بردوش گرفته جلوی دسته بطرف مسجد راه میافتادند و پیشاپیش آنها نیز علماء و سالخوردهگان باوقار و طمأنینه خاصی قرار داشتند .

چون طشتها بمسجد میرسید همه حاضران برای احترام بپامیخواستند و حاملین آنها و مشایعین یکی دوبار در داخل مسجد دور میگشتند و نوحه خوانی و عزاداری میکردند آنگاه طشتها را در جای مخصوص خود ، که غالباً طاقچه بزرگی باسقف ضربی بود میگذاشتند و بلافاصله آنها را پراز آب میکردند . روی آنها تخته‌های تمیز و بلندی میگذاشتند و در شمعدهای مخصوصی که بر روی آن تخته‌ها قرار میدادند شمعهای زیادی روشن میکردند و چون غروب میشد در کنار آن صف کشیده فاتحه میخواندند .

قرائت فاتحه کنار طشت در بعضی از مساجد تشریفات و شأن مخصوصی داشت و خواندن آن مخصوص فردی از خانواده معینی بود که از قدیم الایام و اباعنجد بدین امر قیام و اقدام مینمودند . در بین مساجد اردبیل فاتحه مسجد جامع ، بویژه در شب عاشورا ، معروفیت زیادی داشت و دعای آن بوسیله خانواده سیداحمد حسینی و پدران او خوانده میشد . متن دعاها هم از دوران صفویه باقی مانده بود و یکی از آنها چنین است :

«بسم الله الرحمن الرحيم . الهی بارواح پاک مقدسه و منوره متبرکه جمیع انبیاء و اولیاء و اتقیاء ، و علما و فقها و صلحا و شهدای دشت کربلای پر بلا ، و بارواح جمیع مؤمنین و مؤمنات ، ربمالب تشنگان باده رنج و عنا ، و جگر سوختگان بوتۀ ابتلا ، خصوصاً ملائک جنان و سایر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین^۱ ، و بارواح عظام کرام پادشاهان صفیة صفویه ، حفت بانوار القدسیه ، اعنی سلطان العارفین و برهان السالکین و رواج الملة و الدین شیخ المحققین شیخ صفی الدین اسحق علیه الرحمه ، و بارواح

سیدجلیل سیدجبرئیل نورالله مرقده ، و بارواح شاهزاده صالح و اجب التعظیم صحیح -
النسب علیه الرحمه ، و بارواح پیر عبدالملک و پیر ابوسعید علیه الرحمه ، و بارواح آنکه
پیش از ماو بیش از ما در این سلسله علیه عالیه خدمتگزاری و جان نثاری نموده اند ،
سیماحسینیان و طشمداران و چراغچیان و گلاب پاشان ، و سقایان و سلسله جنبانان و آب
آوران و زحمت کشان و جاروب کشان و قهوه چیان و قلیان دهندگان و آمین گویان ،
خصوصاً علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه و ذاکران لایق حسینیه و سادات علویه و
پادشاهان صفویه که از دار دنیا بعالم بقا رحلت نموده اند ، همگی را غریق رحمت و
مغفرت نموده ، قلم عفو بر جرائم ایشان کشیده بر رحمت خود واصل و متواصل
گرداند . و آنانکه در حال حیاتند توفیقات ایشان زیاد فرموده طول عمر و مزید عمل
کرامت فرماید ، و پیران را با ایمان کامل از دنیا ببرد و جوانان را در راه راست خود
پرهیز کار و ثابت قدم گرداند و (بی) اولادان را اولی صالح و مذکر و مزکاء فرماید
و قروض جمیع قرضداران را از خزانه غیب لاریب خود ادا و کرامت فرماید ، و
مسافرین بر و بحر عالم را خصوصاً حجاج بیت الله الحرام و زوار قبور ائمه انام را همگی
صحیحاً و سالمأ بعد از بمقصد رسیدن باو طمان اصلی خودشان مراجعت و معاودت
فرماید ، و جمیع آفات و بلیات ارضی و سماوی خصوص طاعون ، وبا و قحط و غلاو
شر اعدا و جور ظلمه و مرگ مفاجاة و فتنه و فجور و حصبه و امراض مختلفه را از این
بلد و سایر بلاد مسلمانان رفع و دفع و دور گرداند ، و تلخی سكرات موت و گذشتن از
پل صراط و هول یوم ینفخ فی الصور بر همگی آسان فرماید ، والدین همه را بائمه هدی
علیهم السلام بیامرزد . شاد الفاتحه مع الصلوات^۲ . این دعا قسمتهای دیگری بزبان
عربی دارد و در آخر آن نیز برای بر آورده شدن حاجات التماس دعا کنندگان از
خداوند متعال درخواست میشود .

جنبه های معنوی باری طشت و آبی که در آن میریزند^۲ در نظر مردم این شهر مظهر
مظلومیت حضرت حسین (ع) و عیالات و کسان او در کربلا
طشت :

۱ - اصل این دعا نزد آقای سید یعقوب حسینی در اردبیل است و ما آنرا از ایشان
امانت گرفته استنساخ نمودیم .

۲ - در این گفتار ، یعنی گفتار هشتم ، بحکم آنکه برخی از آداب و رسوم بین گشته و حال
مشترک است ، بناچار افعال هم از حیث زمان یکسان نیستند و ما از این جهت عذر میخواستیم .

تصور میشود و بعقیده آنان کنار آن ، از جمله مراکز توسل و استجابت دعا در پیشگاه خدا میباشد . اینست که در مقابل آن بخدمتوسل میشوند و حاجات خود را میخواهند . گاهی بیماران صعب العلاج و کسانی را که بکلی درمانده شده اند در آنجا دخیل می بندند ، بدینمعنی که فی المثل بیمار لاعلاج را کسانش بمسجد آورده در جلوی طاقچه طشت بر زمین مینشانند و پارچه ای را که یکسرش بر کنار طشت بسته شده است بر گردن او می بندند و تا نتیجه نگیرند غالباً چند روزی او را بدان طریق در آنجا میگذارند و از او پرستاری میکنند .

سالخوردگان در باره شفا یافتن برخی از این پناهندگان حکایتها میگویند و مثلاً از بیناشدن نابینایان یا بهبود مرضی یا راه رفتن شلها و چلاقها شهادتها میدهند . این طشت مسی یا مقداری پارچه نیست که بچنین کاری قادر باشد و اصولاً از چنین مواد بی روحی آنچنان کارهای سختی ساخته نیست بلکه توسل پناهنده بیک نیروی معنوی و نامرئی است که در اینحال طشت و تخته مظهر آن تلقی میگردد .

راستی را که ما هم مثل بعضی از خوانندگان ، شاید در اینباب از شگفتی باز نمائیم و با تردید آن مطالب را بشنویم ولی واقعیت اینست که برای نفی آن دلایل قاطعی نداریم زیرا معیار و مقیاس ما در این شگفتیها عدم انطباق آنها با موازین علوم تجربی میباشد حال آنکه علوم هنوز بمرحله ای نرسیده اند که کلیه سوالات بشر را در باب مسائل مادی جواب گویند . پس چگونه در باره جهان معنوی و مجردات از آنها میتوان انتظار تفسیر داشت؟

هنوز علم شیمی بحقیقت اکسیژن و ئیدرژن و دیگر عناصر شیمیائی، که پایه و اساس آن علمند، آگاهی ندارد و فقط آنها را باصفات و کیفیات آنها توصیف میکند . هنوز علم فیزیک بماهیت ماده پی نبرده و از زمانی که آتم را به الکترون و پروتون و نوترون تجزیه کرده مشکلات تازه ای از حیث حقیقت آنها در برابر خود یافته است . هنوز روانشناسی درباب روح و ماهیت کیفیات نفسانی علم و آگاهی ندارد و نمیتواند بدین سوآل جواب گوید که آنچه موجب حرکت در موجودات ذیروح است چیست؟ و بامرگ آنها چه چیزی از موجود کم میشود که از حرکت باز میماند؟ ... هنوز بشر نتوانسته است بر خطای حواس و ادراک خود چیره شود و آنچه را که می بیند و می شنود حقیقت پندارد .

خلاصه با آنکه بشر در قسمت‌هایی از علوم پیش رفته است مجهولات مادی و معنوی اوصدچندان بیشتر گشته است و اینست که نمیتواند مسائلی از قبیل شفا یافتن بیمار یا حاجت گرفتن در مانده‌ای را در چنان اوضاع و احوالی بواقع تفسیر کند . علم انسان از محیط و جهان مادی بر حواس ظاهری او تکیه دارد ولی این حواس بسیار ضعیف و هر آینه برای اداره او در يك محیط محدود آفریده شده است و گر نه در همین لحظه که بخواندن این سطور مشغولیم فضائی که بر ما محیط است پر از صداها و بلکه هزاران نوع امواج رادیوئی و تلویزیونی و نیز اجسام بسیار ریز و ذره بینی است ولی مابدون وسیله عاجز از درك آنهائیم با اینحال چگونه میتوانیم عالم غیرمادی را بکلی نفی کنیم و چنین مواردی را انکار نمائیم .

در برخورد با اینقبیل مسائل ، مردم بطور کلی بر سه گونه اند : جمعی افراد عامی و عادی اند . اینان فقط از راه اعتقاد بدون استدلال با وقایع روبرو میشوند و از این حیث آرامش خاطر می دارند . دسته معدودی نیز علما و دانشمندانند و چون اینان بقلمرو نفوذ علم و میزان توانائی آن در مسائل گوناگون آشنائی دارند مطالب مورد بحث را با احتیاط تلقی میکنند و تادلایل قاطعی بر رد آنها نداشته باشند بی محابا و از روی تعصب در صدد مجادله بر نمی آیند . اما دسته سوم ، که مثل نگارنده نه در گروه اول و نه در جماعت دیگر جا و مقامی دارند ، با مقدمات مختصری که در تعاریف علوم بدست آورده اند در حیرت و سرگستگی بسر میبرند و احتجاجات بی پایه و اساسی در رد و قبول اینچنین مطالب از خود بروز میدهند و با تعصب جاهلانهای مسائلی را که بدان علم ندارند بیکباره انکار میکنند زیرا نه چنان دانشی دارند که با استدلالهای معقول در اثبات نظر خود توفیق یابند و نه بکلی از آن عاریند که در عالم بی اطلاعی دنیای آرامتری بدست آورند .

خواننده عزیز بهر طریق این مطالب را تعبیر و توجیه کند مختار است ولی واقعیت اینست که در اردبیل بقول گذشتگان ، کسانی بدینطریق حاجت گرفته و خواسته خود را بدست آورده اند در عین حال کسانی نیز پیدا میشده اند که این امر را وسیله اخاذی قرار میدادند و با استفاده از احساسات دینی بی آلیش مردم بجمع مال میپرداختند .

باری چون کسی از این راه شفا مییافت مردم آنرا معجز میخواندند و آن شخص را نظر کرده میگفتند. او را محترم میداشتند و التماس دعا میکردند. گاهی هم لباسهای او را تکه تکه کرده بعنوان تبرک قطعاتی از آنرا میبردند. اعلام خبر معجز معمولاً با طبل و شیپور بود بدین معنی وقتی معجزی صورت میگرفت در پشت بام مسجد یا در میدان مقابل آن طبل و شیپور مینواختند و بدینوسیله عامه را از توجهی که بیک درمانده شده است آگاهی میدادند.

کنون بمطالب خود بر میگردیم و گوئیم که انجام مراسم طشت- عزاداری محرم: گذاری بمنزله اعلام رسمی شروع سوگواری است. از آنروز مساجد و تکایا سیاه پوش میشوند و در بازار و کاروانسراها و خیابانها پرچمهای سیاه بردر مغازهها و تجارتخانهها باهتزاز درمیآید. جشن و شادمانیها تعطیل میگردد و تفریحات معمولی کمتر میشود.

عزاداری ماه محرم بصورت مختلف صورت میگیرد. یکی از آنها برگزاری مجالس روضه خوانی است و این مجالس علاوه بر مساجد و تکایا گاهی در منازل اشخاص منعقد میگردد. موقع برگزاری آن یا صبح زود است تا مردم پس از پایان مجلس بکسب و کار خود برسند و یا طرف عصر است تا آنها پس از تعطیل کسب و کار در آن شرکت نمایند.

در این مجالس بطوریکه در اول این فصل اشاره کردیم، از حاضرین باچائی پذیرائی میشود و اگر مجلس روضه صبح زود باشد بآنان کلوچه و چای شیرین میدهند. پس از آن روضه خوانها بنوبت بالای منبر میروند و درباره مسائل سخنرانی میکنند. تعداد واعظ و روضه خوان با مکتب صاحبخانه در خانهها، و میزان کمک مردم بمخارج مساجد و تکایا، بستگی دارد. خانههایی که در آنها روضه خوانی میشود معمولاً تالار بزرگی دارند و در سالهایی که فصل مقتضی باشد حیاط و ایوان رانیز برای نشستن مردم فرش مینمایند.

تکیه گاه سخنان روضه خوانها غالباً اخلاقیات و نیز مصائب خاندان پیامبر اسلام در راه اشاعه دین بویژه مظلومیت های حسین بن علی (ع) است ولی در گذشته

روضه خوانهائی در این شهر بودند که داستان کربلا را از دیدگاه شجاعت امام و یاران او بیان میکردند و مقام و شخصیت شهدار ابالاتر از آن میدانستند که بعضی از نویسندگان و گویندگان برای متأثر ساختن مردم بر زبان میآوردند.

نگارنده شخصاً در مورد واقعه کربلا تحقیقاتی ندارم ولی نوشته‌های «کرت فریشلر» آلمانی را بنام «امام حسین و ایران» خوانده‌ام^۱.

این کتاب که مبتنی بر مآخذی از آثار مسلمین است و بررسی‌های محققانه‌ای در آن بنظر میرسد نهضت حسینی را مظهر بزرگترین فداکاریهای بشری در راه حق و حقیقت میدانند و مقام این شخصیت بزرگ و یارانش را چنان توصیف مینمایند که خواننده هرگز نمیتواند امام حسین (ع) را اسیر چنان مصیبتی بداند که از زبان بعضی نوحه‌سرایان و روضه‌خوانان می‌شنود.

طریق دیگر عزاداری سینه زنی و زنجیر زنی است که خاص ده روزه اول ماه محرم می‌باشد. هر دسته از آنها مرکزی بنام حسینیه دارند که شبهای جمعه ایام سال در آنجا جمع شده تمرین می‌نمایند ولی پس از حلول محرم عزاداری به مساجد کشیده می‌شود و هر دسته یکروز معین نیز در بازار عزاداری می‌کند.

سابقاً که اختلافات حیدری و نعمتی رواج داشته‌بین دسته‌های دوطرف در بازار تصادمات و برخوردهائی می‌شده است ولی بعدها برای آنکه اختلافی پیش نیاید در جهت حرکت دسته‌های محلات ترتیبی گذاشتند و چنین مقرر داشتند که هر یک از محلات باشعبات خود یک روز معین در بازار حرکت کنند و چون شهرش محلله دارد از اینروز اول و نهم و یک روز جمعه را، که در ده روز اول پیش می‌آید، تعطیل می‌نمایند و درشش روز باقی بترتیب ارشدیت محلات هرروز یکی از آنها به بازار درمی‌آیند.

روزیکه نوبت عزاداری محلله‌ای در بازار می‌رسد جوانان و مردان، درحالی که پیراهن سیاه بلندی پوشیده و سر خود را نیز بادستمال سیاهی بسته‌اند، از ظهر در حسینیه یا مسجد خود جمع می‌شوند و پس از آنکه ترتیبات لازم از طرف رئیس و ریش سفید محلله داده شد حرکت می‌نمایند.

۱ - امام حسین و ایران . نویسنده کورت فریشلر آلمانی . تهران ۱۳۵۰.

تشریفات حرکت
يك دسته:

جلوتر از همه و در پیشاپیش دسته بیرق محله حمل می شود این
بیرق نماینده آبرو و احترام محله و شعبات آن است. بعضی از
بیرق‌های محلات که عموماً بشکل سه ضلعی قائم‌الزاویه خیلی قدیمی

و چه بسا دوسه قرن از زمان دوخته شدن آنها می گذرد و از جهت پارچه و دوخت و نقش و
نگاری که بر آنها زردوزی شده بسیار قابل توجه می باشد پشت سر این بیرق ریش سفیدان
محله باوقار و احترام زایدالوصفی حرکت می نمایند. بعد از آنها علمهای زیادی در
فاصله‌های معین در حرکت می باشند و بین این علمها، طبل زنها و سینه زنها و زنجیر
زنها قرار دارند.

دسته طبل زن معمولاً مرکب از يك طبل زن و چند طبلچی است و یکی دو نفر
شیپورچی و يك سنج زن نیز در میان آنها می باشند. بعضی از دسته‌ها یکی چند تن قره-
نی چی هم وارد دسته می نمایند. ^۶ این دسته لباسهای يك شکل مخصوصی که شبیه
«اونیفورم» نظامیان و برنگ مشکی با سرمه‌ای است بتن می کنند و در صف مرتبی حرکت
می نمایند. چند علم آنها را از دسته‌های جلویی و عقبی جدا می کند. پشت سر آنها گاهی
یکی دو اسب بنام يدك حرکت می دهند. این اسبها بایر اقهایی سیمین و روپوش‌های زرد
وزی و گلدوزی شده زیبائی یراق شده‌اند و نماینده اسبهای سرداران کربلامی باشند.
بعد از يدك‌ها دسته سینه‌زان قرار می گیرند و این دسته خود چند گروهند. جمعی
کودکان و جوانانند که جدا از مردان سینه می زنند و در اول دسته سینه‌زان جای دارند.
بعد از آنها مردان سینه‌زان قرار می گیرند و در مواردیکه عده آنها زیاد باشد به چند
گروه تقسیم می شوند. بعد از این دسته گاهی چند يدك پشت سر هم می آورند و آنگاه
نوبت بزنجیر زنان می رسد. اینان معمولاً در دو صف یک نفری حرکت می کنند و در
طول صف بشکل دو خط موازی در می آیند. برخلاف سینه زنان که ممکن است پیراهن
سیاه کوتاهی پوشیده باشند اینها پیراهن بلندی که تا میچ پا می رسد از پارچه سیاه بر
تن می کنند و در آن قسمت از پشت خود، که پیراهن را مثل دو پنجره کمی پائینتر از دوش
بریده‌اند و بدنشان نمایان است، با زنجیر می زنند.

هم این دسته و هم سینه‌زان نوحه‌خوان مخصوصی دارند که با آهنگهای خاص

۱- بیرق محله عالی‌قاپو را نادرشاه اهدا کرده‌است و اکنون نیز موجود میباشد.

اشعاری را در مصیبت یا شجاعت آل محمد (ص) سروده شده است می خوانند و سینه زنها و زنجیرچپها آنها را تکرار می کنند .

آنچه در این دسته‌ها، بویژه در صف زنجیرزنها قابل توجه است ادب و ممانت و وقاری است که از آنها دیده می شود و گاهی اتفاق می افتد که در ضمن راه رفتن و زنجیرزدن ، از يك صف سیصد نفری ، جز اشعاری که دسته جمعی باید خوانده شود یک نفر نیز حتی سخنی براب نمی آورد . وضع ظاهری آنها ، که با دست راست زنجیر می زنند و دست چپ را بر سینه گذاشته اند ، بیننده را بکلی تحت تأثیر قرار می دهد .

این ترتیب ، ترتیب عمومی تشکیل یکدسته است و هر يك از محلات و شعبات تابعه آن چنین دسته‌ای تشکیل داده در آن روز معین پشت سر هم بسمت بازار حرکت می کنند. وقتی دسته جلوی مسجد محله دیگر می رسد بزرگان و ریش سفیدان آن محله در حالیکه بیرق محله را همراه دارند ، با استقبال می آیند . حد این استقبال از قدیم الایام معلوم است و نباید کمتر و بیشتر از آن باشد .

آنگاه بیرق این محله پشت سر بیرق محله دسته قرار میگیرد و بطرف میدان گاهی مسجد حرکت می کنند. طبل و شیپور زنان در این لحظه از طرف دسته نسبت به محله ایکه وارد می شوند ادای احترام می کنند و با آهنگ مخصوصی که می نوازند سلام می گویند . هر يك از دو دسته زنجیرزنها و سینه چپها پس از ورود بمیدان جلوی مسجد بترتیب نوحه خوانی و عزاداری می کنند و پس از پایان آن از طرف محله ایکه وارد آن شده اند با چای و شربت و شیر کاکائو و در تابستان با بستنی و شربت و قلیان و سیگار پذیرائی می شوند آنگاه با آهنگ طبل و شیپور بطرف محله دیگر حرکت مینمایند . ریش سفیدان محله مهماندار اینبار نیز آنها را بهمان شکل که استقبال کرده بودند بدرقه می کنند و این مراسم در محلات دیگر، که در معبر دسته قرار دارند، تکرار میشود. مقصد دسته‌ها در بازار معمولاً راسته بازار است که بزرگترین بازار شهر است و مسجد جامع نیز در آن واقع شده است . در طول این بازار دسته در چند جا توقف می کند و عزاداری می نماید . رسم بر اینست که در محلات و بازار بنوحه خوانان خلعت می دهند و خلعت علی العموم يك قواره پارچه است که ریش سفید محله یا اهداء

کننده ، در حالیکه آنرا درسینی گذاشته اند ، بردوش نوحه خوان می اندازد و تعداد خلعتها گاهی بقدری زیاد می شود که نوحه خوان شخصاً قادر بحمل آنها نمی گردد و کسانی از افراد دسته آنها را بدوش انداخته با او یاری می نمایند .

وقتی خط سیر دسته پایان رسيد و بنقطه اولیه حرکت خود باز آمد مراسم پایان می یابد و فردا نوبت بمحله دیگر می رسد . برای حرکت دسته ها زمستان و تابستان فرق نمی کند و در مواقعی که محرم با زمستان مصادف می شود غالباً در فواصل معینی در مسیر حرکت صفها ، پشته های هیزم گرد آورده آتش می زنند و بدینوسیله هوای معبر دسته را تا حدی ملایم می کنند و عزاداران نیز از زیر پیراهنهای سیاه خود لباس ضخیمی می پوشند .

شبهای محرم نیز دسته های حرکت می کنند ولی در یک محیط محدود و غالباً بمساجد می روند و عزاداری می نمایند . این مراسم مثل دسته های روز تشریفات خاصی ندارد و چون حفظ آسایش مردم مورد توجه است از اینرودر کوی و برزن نوحه خوانی نمی کنند بلکه بطور عادی و آرام از کوچه ها می گذرند و وقتی بمساجد می رسند در مدخل آن صفها رامرتب می کنند و داخل مسجد شده عزاداری می نمایند . پس از آنکه عزاداری و نوحه خوانی پایان رسيد باچائی و گاهی باشیر و کاکائو از آنان پذیرائی می کنند . موضوعی که از لحاظ حرکت دسته ها در شبهای محرم قابل توجه است سکوت آنها هنگام حرکت در خارج از مساجد است تا مزاحمتی برای سکنه شهر که در خوابند فراهم ننمایند .

روز نهم محرم یعنی تاسوعا مراسم دیگری دارد . در اینروز اردبیلیان در ۴۱ مسجد شمع روشن می کنند . این شمعها نذری است و معمولاً اشخاص برای بر آورده شدن حاجات خود چنین نذری می نمایند . گاهی دیده می شود که یک نفر دو یاسه نذر در اینمورد دارد و در هر مسجدی بهمان تعداد شمع روشن می کنند . برای انجام اینکار معمولاً شهر بعد از ظهر تاسوعا تعطیل میشود و مردم دسته دسته در تمام نقاط بحرکت در می آیند . آشنائی به ۴۱ مسجد وطی فاصله آنها کار مشکلی است و چون تاغروب معمولاً باید شمعها

تاسوعا و مراسم
شمع گذاری :

بین مساجد تقسیم شود از این رو سرعت حرکت لازمه کار است و بنابر این است که دسته‌های شمع‌گذاران از چند نفر تجاوز نمیکنند .

سابقاً کیسه‌های مخصوصی بنام «حیبه» (بر وزن خیمه) بود که مثل خورجین کوچک و دوچشمه داشت . کسانی که نذر داشتند از یکی دوروز قبل شمعها را خریده سر آنها را مرتب کرده نفت میزدند تا موقع روشن کردن وقت زیادی نگیرد . آنگاه آنها را در چشمه‌های حیبه جامی دادند تا حمل آن آسان باشد . امروزه از این حیبه‌ها کمتر بچشم میخورند و شمع‌گذارها از پاکت کاغذی و پلاستیکی استفاده می‌کنند . در هر دسته شمع‌گذار یک نفر آشنا بمحل‌ها و راه مساجد نیز دیده می‌شود و او دیگران را راهنمایی مینماید . وقتی افراد چنین دسته‌ای بمسجدی می‌رسند در کنار طشت آن در ظرفهای مخصوص شمع سوز ، شمع‌ها را روشن میکنند و از طشت می‌بوسند و حاجت خود را طلب مینمایند و در عین حال دوسه قطره از آب طشت در شیشه‌ای که همراه دارند میریزند آنگاه برای رفتن بمسجد دیگری براه میافتند . این آب عنوان شفا دارد و بیشتر برای بیماران مورد استفاده قرار میگیرد .

در بعضی از مساجد با افراد دسته‌ها شربت می‌دهند و در برخی دیگر با چائسی پذیرائی می‌کنند و صندلی و نیمکت‌هایی هم برای استراحت خستگان میگذارند . این دسته‌ها موقع حرکت در کوچه‌ها و مدخل مساجد اشعار تأثر آوری درباره شب عاشورا میخوانند و چون دودسته بهم میرسند با صدای بلند از همدیگر التماس دعا مینمایند . یکی از اشعاری که بیشتر دسته‌ها در این روز میخوانند چنین است:

بیر بو گجه اکبر دوسنه یار سکینه

صبح او لوسان شمره گرفتار سکینه^۱

وقتی که آفتاب غروب می‌کند و شب آغاز میگردد در بیشتر مساجد مردم و دسته‌های شمع‌گذار در کنار طشت گرد می‌آیند و فاتحه میخوانند . این فاتحه طلب حاجت و دعا از پیشگاه خداوند متعال است و ما نمونه آنرا در صفحه ۱۲۹ این کتاب

۱- این بیت خطاب بحضرت سکینه دختر کوچک حضرت حسین بن علی (ع) است و

ترجمه فارسی آن چنین است : يك امشب است که برادرت علی اکبر (ع) یار و همراه تو است و فردا تو گرفتار شمر خواهی شد .

آورده‌ایم. هر جمله‌ای از دعا که پایان میرسد همه حاضران باهم و با صدای بلند آمین می‌گویند. این مراسم نیز از آنجهت که عموم حاضرین توجهی خاص بمبدأ آفرینش دارند روحانیت خاصی دارد و بیننده راتحت تأثیر قرار میدهد.

جنب و جوش مردم در شب عاشورا خیلی زودتر از شبهای دیگر خاموش می‌شود و شاید یکی دو ساعت از شب رفته شهر در سکوت عمیقی فرو میرود زیرا مردم که غالباً خسته‌اند بخواب می‌روند و از طرفی چون فردا در عزاداری عاشورا نیز باید شرکت کنند باستراحت می‌پردازند.

روز عاشورا اردبیل نمای حزن‌انگیزی دارد. همه کس غمگین
عاشورا
در اردبیل :
و ماتم زده‌است و گوئی غم و اندوه از همه جامی بارد. در این روز
مردها بیشتر پابرنه می‌شوند و سر و صورت خود را اصلاح
نمی‌کنند. غالباً صبح زود از خواب بر می‌خیزند و در بیشتر خانه‌ها بخواندن زیارت عاشورا
مشغول می‌گردند. چون از زیارتنامه و صرف صبحانه فارغ شدند برای شرکت در
دسته‌ها یا تماشای آنها بمساجد می‌روند.

ترتیب داخلی دسته‌ها امروز نیز رعایت می‌گردد ولی در گذشته اجزای دیگری
هم بر آنها اضافه می‌شد که امروز متروک یا ممنوع میباشد و آنها اسرا، قمه‌زنها و شبیه
گردانها بودند.

اسرا دختر بچه‌هایی بودند که لباس سیاه بر آنها می‌پوشانیدند و بر شترهایی که
روی آنها فرشهایی می‌انداختند سوار می‌کردند و خاطره اسیران کربلا را زنده می‌نمودند.
اینها معمولاً در عقب زنجیر زنان حرکت می‌کردند و با اشعار تأثیر آوری که بالحن
کودکانه می‌خواندند شنوندگان را متأثر می‌ساختند. مفهوم این اشعار استمداد کودکان
کربلا از حضرت زینب علیا خواهر رشیده امام حسین (ع) بود که در مقابل خشونت‌های
محافظین خود از او می‌کردند. برای مجسم ساختن رفتار محافظین کسی را نیز با
لباس مخصوص جنگی قدیم بصورت شمر درمی‌آوردند که سوار بر اسب در کنار
شترها حرکت می‌کرد و گاه و بیگاه با شلاق بر بدن آنها می‌نواخت.

قمه‌زنها جوانان و مردانی بودند که برای بر آورده شدن حاجات خود در این

روز قمه زدن بر سر خود را نذر می کردند و برخلاف عزاداران دیگر که پیراهن سیاه بر تن داشتند پارچه سفیدی بنام کفن بر گردن می انداختند و با سر برهنه که وسط آنرا با تیغ می تراشیدند در کنار دسته جای می گرفتند . اینعه را بخاطر کفنه‌های سفیدشان «آغ کوبنک» یا پیراهن سفید می گفتند .

شبهه گردانها نیز کسانی بودند که در آنروز با پوشیدن لباسهای مخصوص صحنه هائی را بصورت جنگ عاشورا در میدانگاههای جلوی مساجد ترتیب می دادند . موضوع شبهه در محلات و دسته‌های مختلف فرق می کرد . بعضی حالات جناب علی اکبر فرزند ارشد حضرت حسین بن علی (ع) و برخی جنگ حضرت عباس بن علی (ع) برادر دلاور سیدالشهدا را مجسم می نمودند ولی بیشتر شبهه‌ها مربوط بسرگذشت خود حضرت امام حسین (ع) در میدان کربلا بود . پایان این صحنه‌ها با شهادت آن حضرت برگزار می شد و چون کار بدینجا می رسید قمه‌زنان، خود را بوسط میدان می انداختند و با قمه‌های تیزی که در دست داشتند بر سر خود می نواختند . بفاصله چند دقیقه خون سرو صورت و کفنه‌های آنها را رنگین میکرد و شبهه بهم می خورد .

وضع شبهه و اثراتی که صحنه‌های گوناگون آن در روح قمه‌زنان می گذاشت در بعضی از آنها شور و هیجان زیادی بوجود می آورد و لذا کسان آنها یا اشخاص دیگری از حاضران برای مراقبت از آنها بوسط میدان می آمدند و از محکم زدن قمه کسانی که هیجان زیادی می یافتند جلوگیری می کردند و با خواهش و تمنا و گاهی بزور قمه را از دست آنها می گرفتند .

گردش دسته‌ها در روز عاشورا در محیط محدود صورت می گرفت زیرا قمه زنها هم با آنها حرکت می کردند و چون خون زیادی از آنها میرفت و خستگی می یافتند از اینرو بمحله‌های خود بر می گشتند . قمه‌زنها در موقع راه رفتن قمه نمی زدند ولی وقتی بمیدانگاهی محلات دیگر می رسیدند یکی دو قمه و گاهی بیشتر نیز بر سر خود مینواختند . در کنار مسجدی بنام سلیمان‌شاه سقاخانه‌ای بود (والان هم هست) بیشتر قمه‌زنها وقتی بدانجا میرسیدند با شور و هیجان جدیدی قمه می زدند . در طول راه بتدریج بعضی از آنها بیحال می افتادند و لذا مردم آنها را سوار درشگه کرده به

درمانگاههایی، که با اطبای محلی در خود محلات ترتیب مییافت، میرسانیدند. قمه زدن از جمله مواردی است که موافق و مخالف بسیار دارد. مخالفین آن صدمه زدن بر بدن را شرعاً و عقلاً جایز نمی دانند و موافقین نیز دلایلی بر جواز آن اقامه می کنند که بحث در باره آن و علت و پیدایش این کار در قلمرو مطالعه و اظهار نظر جامعه شناسان دینی می باشد. مادر جلد اول این کتاب، هنگامیکه نوشته های آدام اوله - آریوس را درباره اردبیل آوردیم^۱ نوشتیم که هنگام اقامت وی در اردبیل قمه زدن بر سر معمول نبوده است بلکه در آنروز مردم بازوان خود را بیشتر میزدند و خون از آن جاری میساختند.

این موضوع قابل تحقیق است که اولاً علت و فلسفه جاری ساختن خون از بدن خود در این مراسم چیست؟ و ثانیاً چگونه بیشتر زدن معمول گشته و در چه موقعی و بر پایه چه علتی این کار جای خود را بقمه زدن داده است؟ و انگهی در این کار چه سری نهفته است که در آن هوای سرد زمستان یا فضای پراز گرد و خاک تابستان آنهمه زخمهای زیاد بدون هیچگونه عواقب درمانی و بهداشتی در کمترین مدتی التیام می یافت و حتی قطعاتی از پوست سر بعضی از قمه زنها، که گاهی بر اثر چپ و راست خوردن قمه، بریده شده بزمین می افتاد در اندک زمان غیر قابل تصویری جوش می خورد. امروزه اگر بدست کسی در باغچه حیاطش خاری بخلد و خون از آن در آید فوری باو «سروم کزاز» تزریق میکنند و جای زخم را با الکل و دیگر مواد ضد عفونی کننده پاک می نمایند ولی چه سری در این کار است که قمه زنها را پس از پایان کار بحمام های خزینه دار، که، امروزه بهداشت شستن بدن سالم را در آن ممنوع داشته است، برده سرهای قیمه شده را در آن میشتند و هیچ عارضه ای هم از این کار نمیافند؟! باری مردم شهر غالباً در چنین روزی شربت قند و حلوا احسان می کردند و

معمولا قمه‌زنها را در تقسیم آن مقدم می‌داشتند تا بدین‌طریق جای خونی را که از بدن آنها رفته است پر کنند و از ضعف آنها جلوگیری نمایند. بعضی از قمه‌زنها در اردبیل شهرت زیاد داشتند و چنان قمه‌محکم بر سر می‌نواختند که صدای برخورد آن با استخوان جمجمه از فاصله‌ای بگوش انسان می‌رسید. گاهی نیز بطوریکه گفتیم قسمتی از پوست سر بریده شده به زمین می‌افتاد.

قمه‌زدن و شبیه در آوردن و دسته‌راه انداختن در سال ۱۳۱۰ خورشیدی از طرف دولت ممنوع گردید و در آنسال در دو محله عالی قاپو و آقانقی خرمنی بر اثر تیراندازی مأمورین عده‌ای از پیراهن سفیدان زخمی گردیدند و علی‌نام یکی از آنها که بدان سبب «علی عاشورا» لقب یافته بود تا این اواخر زنده بود. سال بعد از آن زنده‌ی محلات سلطان آباد و «دیک‌باشی» جمع شده دسته‌راه انداختند و تا محله اوچدکان پیش آمدند. آنها پرچم و زنجیر زن و غیره نداشتند. بلکه متجاوز از سیصد نفر زن بودند که چادر بسر انداخته ناله کنان حرکت مینمودند.

در نزدیکی میدان اوچدکان پاسبانها جلری آنها را گرفتند و چون زنها اصرار داشتند که بمسجد در آمده عزاداری کنند دست بسلاح برده با تیراندازی هوایی آنها را متفرق ساختند.

سردسته آنها شیرزنی بود بنام «نازی» یا «نازلی» و با آنکه آن زن امروز وجود ندارد بین بانوان اردبیل بر شادت معروف و از حسن شهرت برخوردار است. در آن سالها روضه‌خوانی نیز قدغن گردید و از برگزاری چنین مجالسی ولو بطور خصوصی در منازل هم جلوگیری شد و گرچه بعد از شهریور ۱۳۲۰ عزاداری باز رونق گرفت ولی شبیه در آوردن و قمه‌زدن همچنان ممنوع گشت.

مراسم عاشورا معمولا حوالی ساعت یک بعد از ظهر پایان می‌یافت و با آنکه طبق نظر محققان شهادت حضرت امام حسین (ع) نزدیکیهای غروب آفتاب اتفاق افتاده است ساکنان اردبیل، مثل دیگر مردم ایران، حدود یکساعت بعد از ظهر

عاشورا را ساعت قتل آنحضرت میدانستند و لذا دسته‌ها بهم می‌خورد و هر کسی برای صرف ناهار میرفت. در بیشتر خانه‌ها ناهار بعنوان احسان آماده بود و شاید بقدر يك وعده غذای عموم اهالی آنشهر در آنروز در مجموع خانه‌هایی که احسان میکردند غذا تهیه میشد و بدون منت و بلکه با خواهش و تمنا از اشخاص، آنهارا برای صرف ناهار بخانه‌ها دعوت می‌کردند.

خوابیدن بعد از ظهر عاشورا در این شهر کارشایسته‌ای نمیدانند و چنین می‌پندارند که خواب بعد از ظهر آنروز بدبختی می‌آورد و اینست که مردم غالباً بمساجد می‌روند یا باخواندن زیارتنامه و غیره روز را بشب می‌آورند.

شب یازدهم شب شام‌غریبان خوانده میشد. اول شب مردم در مساجد جمع میگشتند و در حالیکه چراغها را خاموش میکردند عزاداری مینمودند سخنگویان و نوحه‌خوانان غالباً در بارهٔ احوال حرمسرای حضرت حسین بن علی (ع) و عیالات و اطفال آنحضرت در چنین شبی مطالبی میگفتند. و گاهی هم دسته‌های سینه‌زنی ترتیب میدادند و برای عزاداری بچند مجلس میرفتند و نوحه‌های مخصوصی میخواندند. بیشتر این نوحه‌ها با این عبارت آغاز میشد:

«گلمشوگ ای شیعهر، شام غریبانه بیز ویرمگه باش ساغلیقی، زینب نالانه بیز»^۱.
خستگی مردم موجب کوتاهی این مجالس میگشت و هنوز دو ساعت از شب نگذشته خانواده‌ها در خواب عمیق و شهر در يك سکوت سنگین فرو میرفت و از این حیث امروز نیز مثل گذشته است.

اردبیلیان رسم اختصاصی دیگری نیز داشتند و آن صبح روز یازدهم محرم بود. که آنرا «سحر مزاری» میگفتند. این از رسوم مربوط بمردگان خود آنهاست که فردای روزیکه مرده‌ای را دفن کردند صبح زود مجلسی بنام سحر مزاری ترتیب میدهند و با چای شیرین و کلوچه و حلوا از اردین پذیرائی مینمایند. از اینرو در چنین روزی برای شهدای کربلا نیز مجلس سحر مزاری تشکیل میدادند و جزوه‌های

۱ - مفهوم آن بفارسی چنین است که «ای شعیبان ما برای شام غریبان آمده‌ایم. برای سرسلامتی گفتن به حضرت زینب نالان آمده‌ایم».

قرآن میگذاشتند. هر يك از واردین مقداری قرآن میخواند و پس از صرف صبحانه مجلس را ترك می‌کرد. پایان این مجلس تقریباً یکساعت بعد از طلوع آفتاب صورت می‌گرفت. در آن موقع واعظی بالای منبر میرفت و باروضه کوتاهی مجلس را ختم می‌کرد. این مراسم امروز نیز معمول است.

سابقاً در اردبیل دوماه محرم و صفر ماههای عزاداری محسوب میشد و در طول این شصت روز مجالس روضه خوانی در مساجد و تکایا و خانه‌ها برگزار می‌گردید. روز بیستم ماه صفر که مصادف با اربعین یعنی چهلمین روز شهادت امام حسین (ع) بود تعطیل عمومی میشد و شبیهی در باب مسافرت جابر بن انصاری، که از صحابه‌های حضرت پیغمبر (ص) و اولین زائر قبر حضرت حسین بن علی (ع) در کربلا بوده، ترتیب میدادند و در روز بیست و هشتم ماه صفر نیز که روز رحلت پیغمبر بزرگوار اسلام است شبیه دیگری از وفات پیشوای مسلمانان برپا میداشتند و در همان روز که بروایت دیگر روز شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) نیز میباشد چگونگی رفتار نامساعد دشمنان آنحضرت را بصورت شبیه ارائه می‌کردند.

بطوریکه در جلد اول این کتاب اشاره کرده‌ایم^۱ در اردبیل مجتهد ثروتمندی بنام حاج میرزا محسن بوده است که از حیث کثرت ثروت او را « قزلی مجتهد » می‌گفته‌اند. آن مرحوم در زمان حیات خود، که بیک قرن و نیم پیش میرسد حسینیة بزرگی در این شهر ساخته و حیاط وسیعی بقدر يك میدان، که دورا دورش با ایوانها و طاقهای دو طبقه محصور است، بنا نموده است. این حسینیة و حیاط بزرگ آن مخصوص عزاداری و شبیه در آوردن بود و تا پنجاه سال پیش رسمی که آنمرد روحانی گذاشته بود اجرا میشد. بدینمعنی که در سراسر دوماه محرم و صفر هر روز در آنجا شبیهی ترتیب مییافت و هر روز يك صحنه بخصوصی از سرگذشت و مصائب سیزده معصوم^۲ (ع) و یاران آنها نشان داده میشد. در عهد خود مجتهد لباسها و یراقهای مخصوص و گرانقیمتی برای هر يك از مجالس شبیه‌ها تهیه کرده بودند که

۱ - اردبیل در گذر گاه تاریخ . جلد اول . صفحه ۱۶۷ .

۲ - چون معصوم چهاردهم در قید حیات است در مورد آنحضرت شبیهی نمی‌آوردند .

بمروایام از بین رفته است. تماشاگران در طاقنماها و ایوانها می نشستند و شبیه را در میدان تماشا میکردند. تالار بسیار بزرگ و مجلل آن نیز مخصوص مهمانانی مثل حاکم و اعیان و اشراف شهر بود. این حسینیه امروز پابرجاست ولی فرشها و اثاثیه آن از بین رفته و از تاكوتاك نشان نیز نشانی باقی نمانده است. خود بنا هم که بیش از یک قرن بر آن میگردد بشدت در معرض خرابی و انهدام میباشد.



فصل سوم

رسوم و سنن مردم اردبیل در احوال شخصیة

کنون که از آداب و سنن مردم سخن میگوئیم بهتر است باحوال شخصی آنها نیز اشاره کنیم و خوانندگان خود را در این مسیر از رسوم و آداب مردم این سامان قرار دهیم. در این فصل نخست از تولد يك نوزاد سخن میگوئیم و وقایع مهم زندگی او را تادم مرگ دنبال میکنیم و در مراحل مختلف حیات وی بسنن و آداب مربوط اشاره مینمائیم:

سابقاً در اردبیل زایشگاه و بیمارستان نبود و زایمان ها در آئین مربوط بتولد خانه‌ها صورت میگرفت. قابله‌های تحصیلکرده، مثل امروز وجود نداشت و بجای آنها زنان سالخورده بنام «ماما»، که در عوض

تحصیلات تجربیاتی در کار خود داشتند، در امر زایمان دخالت مینمودند.^۱ رسم معمول آن بود که چون درد مخاض شروع میشد کسانی بسراغ ماما میرفتند و او را بخانه میآوردند. در این میان زنهای دیگر وسایل لازم را فراهم میکردند و خانه را برای ورود تازه مولود آماده میساختند.

وسایلی که آنروز برای زایمان مورد نیاز بود باوسایل کنونی تفاوت زیادی داشت. امروز يك بانوی باردار در حالیکه بطور طبیعی روی تختخواب میخوابد وضع حمل میکند ولی در گذشته این کار بطور نشسته صورت میگرفت. برای زایمان

۱ - امروزه نیز صدی نود زایمانها در خانه‌ها صورت میگیرد و در صدی شصت آنها از

ماماها استفاده میشود.

دستگاهی فراهم میکردند که بنام «دره»^۱ معروف بود و آن نشیمنگاهی بود بشکل اجاق که بانوی حامله مثل صندلی روی آن می نشست. در زیر دره پارچه‌ای گسترده بود که مقدار زیادی خاکستر الک شده سطح آنرا میپوشانید. خاکستر را معمولاً از تنورهای مخصوص پختن نان که در خانه‌ها بود در می‌آوردند. این خاکستر از تپاله و پهن بود و برخاکستر زغال و چوب مزیت داشت. قابل توجه است که خود دره را هم غالباً از «کرمه»^۲ ترتیب میدادند.

در کنار دره طشتی با آفتابه‌ای پراز آب نیم گرم میگذاشتند و نیز يك لنگه کفش و یکعدد قیچی و مقداری نخ حاضر میکردند. چون زائو از وضع فسارغ میگذشت او را بر رختخواب منتقل کرده میخوابانیدند و بلافاصله طفل را با آب شستشو میدادند و بر روی لنگه کفش نافش را می‌بریدند و با لباسهایی که قبل از تولد آماده داشت پوشانیده نزد مادرش قرار میدادند. وقتی نوزاد بدنیا می‌آمد اگر پسر بود قابله کلمه یا «محمد» (ص) و اگر دختر بود لفظ یا «فاطمه» (ع) ادا میکرد و این گفتار او اعلامی بود بر اینکه نوزاد پسر یا دختر است و کسانی که در اطراف بودند و بیصبرانه پسر یا دختر بودن مولود را انتظار میکشیدند با این گفتار از جنسیت نوزاد آگاه میگشتند. در نظر اکثریت مردم اردبیل نوزاد پسر بیش از دختر موجب شادی و خوشحالی والدین میشد زیرا برقراری نسل را که امروز بنام «ژن جاویدان» عنوان میکنند از طریق فرزند ذکور میسر میدانستند. این بود که قابله یا کسان دیگر غالباً پسر بودن مولود را پیدرو کسان نزدیک وی مژده میبردند و بسته بمقام خود و امکانات آنها هدیه و جایزه دریافت میداشتند.

هنگامی که ماما ناف نوزاد را میبرد حاضرین مجلس هر يك بتناسب وضع

۱ - برای تلفظ صحیح کلمه آنرا با حروف فرانسه و بدین شکل «Durée» تلفظ فرمائید.

۲ - کرمه را با فتح اول و کسر سوم و سکون دوم و چهارم تلفظ فرمائید. در دهات اردبیل

رسم است که پهن حیوانات را در فصل زمستان در گوشه‌ای از کوچه میریزند. این پهن بر اثر آمدوشد چهارپایان و انسانها سفت و سخت میشود. در بهار آنرا با بیل بصورت قطعاتی جدا میکنند و در جلوی آفتاب خشک مینمایند و آنرا کرمه میخوانند و برای سوزاندن بکار

خود مبلغی بنام «گوبك پولی»^۱ یعنی وجهی که بیمن و مبارکی بریدن ناف است بدو هدیه میکردند و در روزهای بعد هم که کسانی بدیدن زائومیآمدند چنین پولی به ماما میدادند.

برای آنکه ضعف زائورا جبران کنند چیز مقوی و گرم باومیه خوراندند و این خوراکی گاهی کره آب شده قاطی باعسل و در بیشتر خانه ها کچی بود که آنرا در محل «قویماق» میگویند. بعضی نیز کشمش کوبیده را در روغن سرخ کرده بدو میدادند.

اولین خوراکی که بنوزاد میدادند چند قطره آب جوش نیمگرم و سپس مقدار بسیار ریز و کوچک کره بود و پس از یکی دو روز که بدین طریق میگذاشت مادر از پستان خود بدوشیر میداد.

لباس نوزاد را، بخصوص در نخستین زایمان او، کسان زائومیفرستادند. این کار تشریفاتی داشت و معمولاً بعد از زایمان و تقریباً یک هفته بعد صورت میگرفت ولی تا آنروز بالباسهایی که خود بانوی حامله یا عمه های نوزاد، قبل از وضع حمل تهیه کرده بودند، نوزاد را میپوشانیدند.

مراقبت زائو در ده روز اول بعد از زایمان برعهده کسان وی بود و در درجه اول مادر و گرنه خواهر بزرگ او این وظیفه را برعهده میداشتند. زائو در این ده روز باید در رختخواب بماند و از حرکت و سرما پرهیزد تا از ابتلا به بیماریهای دیگر مصون ماند. در بعضی از خانواده های دهاتی منش سیخ کباب و پیاز درسته ای هم زیر سر زائو یا گاهی بر بالای در ورودی اطاق زائو میگذاشتند تا مادر و فرزند را از «آل» و شیاطین محافظت کنند. بدین طریق نوزاد تحت مراقبت قرار میگرفت ولی کار دیگری هم لازم بود تا او را از چله دیگران حفظ نماید.

ماچله را یکبار دیگر در این کتاب، صفحه ۱۰۸، آورده و نوشته ایم که مفهوم مبهمی از آن در ذهن داریم ولی کلماتی برای بیان آن پیدا نمیکنیم و آنرا عبارت از نحسی و سنگینی ای میدانیم که مانع بمقصود رسیدن آدمی میشود و بدینوسیله زیان میرساند و

۱ - در زبان ترکی آذربایجانی ناف را گوبك میگویند و تلفظ آن بحروف فرانسه چنین

است «Gueubak».

در مورد نوزاد موجب بیماری، عدم رشد، چشم بد و ای بسامرگ او میگردد و اینست که وقتی مهمانی بعیادت زائوئی میآمد قبل از ورود او طفل را از اطاق بیرون میبردند و پس از ورود مهمان او را بداخل اطاق میآوردند تا هنگام ورود مهمان نوزاد در اطاق نباشد و سنگینی او عاید این نگردد.

طفل را کم بقنداق عادت میدادند و قنداق قطعات چیت یا کهنه هائی بود که بشکل مثلث میدوختند و برای آنکه رطوبت ادرار طفل از آن نگذرد چندتکه پارچه را روی مشمعی بهمان شکل قرار داده طفل را در آن می پیچیدند و روی آن چلوار یا پارچه تمیزتری میگرفتند. در زمانهای سابق مثلاً چهل پنجاه سال پیش از این مشمع پیدا نمیشد ولذا نظافت او بمراقبت بیشتر احتیاج داشت. برای آنکه ادرار بچه و کهنه های قنداق، رانها و پاهای او را زخمی نکنند مقداری خاک نرم والک شده در آن میریختند و گاهی پیه حیوانی بر پاهای او میمالیدند.

خوانندگان این مطالب که امروز بانواع «پودر»ها و «کرم»ها دسترسی دارند ممکن است از این کارها تعجب نمایند ولی اگر نیمقرن بعقب برگشته امکانات آنانرا تصور نمایند اقدامات آنها را در حداعلای مقدورات زمان خود میدانند.

مدت قنداق کردن بچه هافرق داشت. در مورد اطفال ضعیف گاهی تا دو سالگی بلکه بیشتر طول میکشید ولی اطفال قوی و زود رشد در حدود یکسال در قنداق میماندند. طبعاً سردی و گرمی هوا، بویژه خوش گذشتن یا سختی زمستان، هم در آنها اثر میگذاشت.

یکی از مراسم مربوط به نوزاد هفتمین شب تولد اوست. **یدی بجه و آدقویدی**
 در اردبیل این شب عنوانی دارد و معمولاً برای هر نوزادی برگزار
 میشود. در مراسم مخصوص امشب مکنت خانواده و کسان زائو
 اثر میگذازد. بدینمعنی اگر خانواده شوهر ثروتمند و زائو نیز

پدر و مادر متمکن داشته باشد مراسم امشب مجلل و گرنه بطور عادی خواهد بود. بعد از ظهر روز ششم تولد، لباسها و هدایائی را که مادر و کسان زائو برای نوزاد تهیه کرده اند، بخانه او میآورند و شب را در معیت مهمانانی که دعوت شده اند در

مراسم نامگذاری شرکت میکنند. درخانواده‌های متمکن این دعوت برای صرف شام است و مهمانی مجللی بشکرانه تولد نوزاد ترتیب مییابد. شام را گاهی از خانه پدری زائو میآورند ولی غالباً درخانه خود نوزاد تهیه میکنند.

نامگذاری نوزاد معمولاً بعد از صرف شام صورت میگیرد و ترتیب آن چنان است که مسن‌ترین و با ایمان‌ترین فرد حاضر در مجلس، نوزاد را بر روی دودست میگیرد و ابتدا در گوش راست او اذان میگوید و نامی را، که طفل در آینده بدان نامیده خواهد شد، بعد از اذان سه بار در همین گوش او با صدای بلند تکرار میکنند. آنگاه در گوش چپ وی اقامه میخوانند و بهمان طریق نام او را ادا مینماید.

پس از آنکه نام طفل گذاشته شد نفر سمت راست شخصی که طفل را در بغل دارد او را زوی میگیرد و پس از آنکه از زوی او میبوسد با گفتن عبارت «مبارک است انشاء الله» طفل را بشخصی که در سمت راست وی نشسته است میدهد و او نیز بدان طریق عمل میکند و چون همه حاضران طفل را در بغل گرفته تبریک گفتند او را بمادرش میدهند. گاهی برای يك طفل دو نام میگذارند بدین معنی که پدر نوزاد، برای آنکه پدر مادرش فراموش نشود، نام پدر یا مادر خویش را بفرزند خود میگذارد و در این صورت این نام اصلی را توأم با اذان و اقامه در گوش او میخوانند ولی بلافاصله اضافه میکنند که ترا با فلان نام خواهند خواند و طبیعی است که بیشتر اولین بچه‌های که بعد از فوت جد یا جدۀ پدری خود دنیا میآیند چنین وضعی پیدا میکنند.

در چهل پنجاه سال پیش از تاریخی که ما این کتاب را جمع آوری میکنیم نامهای معمول فعلی مثل میترا، دارا، کورش، کیوان و نظایر آنها معمول نبود و نام دومی که برای پسرها انتخاب میشد «بابا» بود زیرا تصور میکردند که برای رعایت احترام جد نباید نام او را بآبایی احترامی بر زبان آورد و مثلاً موقعی که آن طفل در آینده مورد طعن و لعن قرار گیرد حرمت صاحب اولیۀ نام از بین برود. از اینرو او را با اسم بابا، که در زبان ترکی آذربایجانی بمعنی جد است، میخواندند منتهی اگر جد او حاجی بود او را «حاجی بابا» و اگر میرزا یا خان بود «میرزا بابا» یا «خان بابا» و در غیر این صورتها «آقا بابا» میخواندند.

روز دهم زایمان زائو باید حمام کند تا علاوه بر نظافت صوری اونسوی: از جهت شرعی نیز تطهیر گردد. در این روز نیز در بیشتر زایمانها مخصوصاً در شکم اول و تشریفات از قدیم اجرا میشود که آنرا «اونسوی» یعنی حمام روز دهم^۱ میخوانند. در این تشریفات غالباً از هم سنهای زائو و دوستان وی دعوت مینمایند و او را دسته جمعی بحمام میبرند.

سابقاً که حمامها عمومی بود آنرا «قوروق» میکردند. بدین معنی که مثلاً بسا صاحب حمام در مقابل پرداخت وجهی قرار میگذاشتند که در چند ساعت معین که زائو در حمام است از قبول مشتریهای دیگر خودداری کند. در رخت کن حمام وسایل پذیرائی از چای و شربت و شیرینی و غیره حاضر میکردند و از مهمانان پذیرائی مینمودند و برای تقویت زائو زرده تخم مرغ بدو میدادند و کوبیده زیره کرمانی و مغز گردو را باشد عسل مخلوط کرده بر بدنش میکشیدند. وقتی زائو بخانه میرسید خوردنیهای گرم و مقوی، مخصوصاً کاجی باو میدادند، و گاهی که عسل را در حرارت ملایمی آب کرده بوی میخورانیدند.

روز دهم وقتی زائو از حمام بر میگشت وظیفه ماما پایان میرسید و حق الزحمه او، که مقداری پول و پارچه خلعت و شیرینی و قند بود، پرداخت میشد. ماماها بطوریکه گفتیم، بسته بوضع اجتماعی و اقتصادی خانواده ها، مبالغی نیز انعام از مهمانان دریافت میداشتند که بنام «گوبگ پولی» معروف بود.

روز یازدهم زندگی خانوادگی زائو وضع عادی بخود میگرفت و او رختخواب را ترك کرده کم کم بکارهای خود میپرداخت ولی کسان وی تا روز چهارم، هم مادر و هم نوزاد را آسیب پذیر میدانستند و از آنها بنحوی مراقبت میکردند.

ختنه سوران نوزادان پسر نیز مراسمی داشت. امروز چنین نوزادان را درده روزه اول تولد ختنه می کنند ولی در اردیبل سابقاً آنها را در دوسه سالگی ختنه میکردند و برخلاف امروز که اطباء بدان کار اقدام میکنند دلاکها امر ختنه را مباشرت مینمودند. در روز ختنه هم جشن میگرفتند و از دوستان و نزدیکان بناهار دعوت میکردند

۱ - در زبان ترکی آذربایجانی «اون» بتلفظ فرانسوی «on» یعنی ده و «سو» بمعنی

و دوسه روز پیش از آن نیز دست و پای طفل را حنای بستند . امر ختنه معمولاً بعد از ناهار صورت میگرفت و چون داروهای که امروز برای بند آوردن خون استعمال میشود وجود نداشت دلاک از خاکسترالك شده استفاده میکرد و فوراً مقداری از آن بر روی زخم میریخت و با پارچه ای می بست . روزهای دوم و سوم زخم را با مرهمی که خود همراه می آورد «پانسمان» مینمود و بعد از یک هفته که زخم التیام و بهبود مییافت اجازه حرکت و بحمام رفتن بدو میداد .

در مجلس ختنه نیز چای و شیرینی و میوه و شربت و سیله پذیرائی بود و نیز بشخص دلاک انعامهایی از طرف نزدیکان طفل داده میشد . روز آخر پدر خانواده حق الزحمه دلاک را با شیرینی و کله قند و گاهی پارچه ای بعنوان خلعت بدو میداد . در نظر پیشینیان آبله کوبی اطفال ضروری بود و معمولاً بوسیله آبله کوبان سیار صورت میگرفت . در آن ایام بهداری و صحیه بمعنای کنونی وجود نداشت و تلقیح اجباری معمول نبود بلکه خود خانواده ها آنرا لازم میدانستند و چون مرکز ثابت و موظفی برای این کار موجود نبود از اینرو کسانی آبله کوبی را شغل خود قرار داده در کوچه ها با صدای بلند « چیچک دوگ دوره ن » آمادگی خود را اعلام میکردند و مادران نوزادان خود را بوسیله آنان تلقیح مینمودند . تلقیح آبله سن و موقع مخصوصی نداشت و صدای آبله کوب در کوچه غالباً موجب اتخاذ چنین تصمیمی از طرف پدر و مادر طفل میشد .

وجه تسمیه آبله به ترکی هم قابل توجه است زیرا اینان آنرا به گل تشبیه کرده نام «چیچک» بدان داده اند و چیچک در این زبان بمعنی گل میباشد .

طفل چون بزرگ میشد و پنج و شش ساله میگشت غالباً او را بمکتب سپردن طفل: برای تحصیل بمکتب میبردند . امروز که محل تحصیل ابتدائی اطفال دبستانها است بتحصیل سپردن طفل تشریفاتی دارد و در موقع ثبت نام ارائه شناسنامه و احراز سن قانونی تحصیل ، اوراق مربوط بسلامت روح و جسم ، عکس

۱ - با تلفظ فرانسه « Tchitchak Deugduran » یعنی کسبکه مایل است آبله کوبی

و غیره لازم می‌باشد. اما سابقاً که مدرسه نبود مکتب خانه های متعددی در اردبیل وجود داشت و معلمین و الامقامی تربیت و تعلیم اطفال را عهده‌دار بودند.

در این مکتب‌خانه‌ها موضوع سن مطرح نبود و همینقدر که طفل می‌توانست در مکتب بنشیند و آماده خواندن باشد او را می‌پذیرفتند. مکتب‌های مقدماتی که الفبا و خواندن قرآن را با اطفال یاد میدادند شبیه کودکان کستانهای فعلی بودند و بوسیله معلمه - های زن بنام «آخوندباجی» اداره میشدند ولی در مکتب‌های بالاتر که کتابهای ادبی و صرف و نحو عربی می‌آموختند آخوندهای مبرز بودند و مکتب برخی از آنها شهرت زیادی داشت. تعلیمات اولیه برای اطفال یاد دادن حروف عربی و حرکات و تلفظ صحیح آنها بمنظور خواندن قرآن مجید بود.

بعد از مدتی که این تعلیم باموقیت پایان میرسد خواندن قرآن آغاز میگشت و هنگامی که طفل موفق بختم قرآن میگردد بشکرانه این امر مهم مهمانی‌ای در خانه او بناهار ترتیب مییافت و از معلم و همشاگردیهای وی دعوت میشد و نیز هدیه و خلعتی بمعلم اهدا میگردد.

پس از پایان قرآن غالباً امر تحصیل پایان یافته تلقی میشد و لسی کسانی که بادامه تحصیل میپرداختند خوشنویسی یاد میگرفتند و بموازات آن خواندن کتابهای فارسی مثل گلستان سعدی، تنبیه الغافلین، اخلاق ناصری، نصاب الصبیان، قابوسنامه و نظایر آنها نیز بشاگردان تعلیم میشد و طرزنامه نگاری از روی منشآت نویسندگان نامی سابق مثل قائم مقام و غیره تدریس میگشت. حساب نیز آموخته میشد ولی نه برسبک اعداد بلکه بطور سیاق^۱.

اینها تعلیماتی بود که برای زندگی در محیط اجتماعی آنروز کافی بنظر میرسید لیکن کسانی که میخواستند بیشتر بخوانند غالباً بمدارس طلاب علوم دینی میرفتند و از محضر مدرسان دانشمند بهره میگرفتند. ناگفته نماند که اینعهده محدود بود زیرا اولاً بیشتر خانواده‌ها امکان نداشتند که فرزند خود را بتحصیل بگذارند و ثانیاً علم و دانش نیز بقدریکه امروزه در امر زندگی مؤثر است اثری از آن حیث در گذشته نداشت و در نتیجه از

۱ - روش سیاق برمبنای نام عربی اعداد بود و چون يك قران هزار دینار بود آنرا بصورت الف، صدراکه مائه بود بدان شکل والخ ... می‌نوشتند.

طرف خود محصلین نیز کمتر استقبال میشد.

کسب و کار

وازدواج :

طفل دیروز اکنون جوانی گشته است که باید بکسب و کاری بپردازد و برای امرار معاش راهی در پیش گیرد. معمولاً هر طفلی بشغل پدر خود اشتغال مبورزید و بندرت اتفاق میافتاد که رشته کسب و کار عوض شود. تعداد شغلها محدود بود و از پارچه فروشی، بقالی، عطاری و نظایر آن تجاوز نمیکرد. صنعت نیز در حدود مایحتاج زندگی روز به روز بود مثل کفشدوزی، چاقوسازی، آهنگری و امثال آن. جوان ابتدا در دکان پدرش بکار میپرداخت و اگر وسعت زندگی ایجاب میکرد دکان دیگری برای خود ترتیب میداد. شغل مهم سابق در اردبیل تجارت بود و لازمه تجارتهای بزرگ نیز گاهی ایجاد شعب در ولایات و حتی کشورهای خارج میبود. از اینرو غالباً فرزندان بازرگانان اردبیل، پس از مدتی که مقدمات کار را فرا میگرفتند بمسافرت رفته چندی نیز در نقاط و شعبات دیگر تجربه میاندوختند.

امادختران کمتر بمکتب میرفتند و آن مقدار از فرایض دینی مثل خواندن نماز را در خانه از مادر یاد میگرفتند و نیز با او در کارهای خانه شرکت نموده طرز پختن غذا، دوختن لباس، نظافت خانه و آشپزخانه و... را بنحویکه مادر تعلیم میداد میآموختند. کم کم موقع ازدواج فرا رسیده و جوان برای قبول مسئولیت خانوادگی آمادگی مییافت. از اینرو مادر و خواهران سراغ دختران میرفتند و بدنبال کسی که «قسمت الهی» بود میگشتند. انتخاب همسر برخلاف امروز، که برعهده پسر و دختر شده است، در آنعهدها از طرف مادر و خواهر صورت میگرفت و در انتخاب او نخست نجابت خانوادگی و بعدوجاهت ظاهری و معنوی همسر مؤثر بود وقتی مادر پسر یا دختری را سراغ میگرفت که میتوان با او وصلت نمود بایکی دوتن از کسان خود بخانه او میرفت و پس از انجام تعارفات، آب خوردن میخواست. این آب را معمولاً خود دختر میآورد تا خواستگاران او را ببینند.

طبیعی است که طرز لباس پوشیدن، راه رفتن، آداب آوردن و تعارف کردن آب و سلام او نکاتی بود که خواستگاران بدقت مورد توجه قرار میدادند.

رسم بر آن بود که در این جلسه غیر از آب خوردن چیزی بآنها ندهند تا هر آینه تعبیر بقبول خواستگاری نشود. چون خواستگاران قصد مراجعت مینمودند دم در اطاق از روی دختر میبوسیدند و گاهی ضمن این بوسیدن چادر او را نیز، بدون آنکه خود دختر متوجه شود، از پشت سر پائین میکشیدند. بوسیدن برای آن بود که مبادا دهان او بوی بد بدهد و کشیدن چادر هم بدانجهت صورت میگرفت که زلفهای او دیده شود و هر آینه سرش طاس نباشد.

خواستگاری رسمی پس از آنکه دختری مورد پسند قرار میگرفت اقدام بخواستگاری رسمی میشد. مقدمات خواستگاری باتوافق مادران دختر و پسر، یا نزدیکترین کسان آنها از بانوان، صورت میگرفت و طبیعی است که قبل از این مراسم کسان دختر نسبت به پسر و خانواده او، و خانواده پسر متقابلاً نسبت بنجات و عفت دختر و خانواده اش تحقیق میکردند و پس از اطمینان بدین کار اقدام مینمودند.

علامت قبول ازدواج از طرف خانواده دختر چای شیرین بود که بمادر و کسان پسر میدادند و در این جلسه روز و ساعت خواستگاری را معین میکردند. در آنروز مردانی از کسان پسر بخانه دختر میرفتند. از اقرابای دختر هم عدهای بدین مجلس که به «شیرینی ایچدی» معروف بود دعوت میشدند و باچای و شیرینی از آنان پذیرائی بعمل میآمد. در این مجلس بطور خصوصی میزان مهریه و شرایط طرفین و تاریخ عقد مشخص میشد و از این تاریخ پسر و دختر با هم نامزد میگشتند.

نامزدی رسمی وقتی صورت میگرفت که مراسم مخصوصی بنام «شال اوزوک» انجام یابد. اوزوک^۱ لفظ ترکی و بمعنی انگشتری است و شال بهمان معنایی است که در زبان فارسی نیز مصطلح است و عبارت از پارچه پشمینه بسیار ظریف با رنگ و نگار متین و سنگین میباشد.

در این مراسم جمعی از بانوان خانواده پسر با انگشتری و طاقه ای از شال و مقداری پارچه و شیرینی بخانه دختر میرفتند و با تشریفاتی انگشتری را در انگشت

۱ - یعنی شیرینی یا چای شیرین خوردن.

۲ - تلفظ آن با حروف فرانسه چنین است «Uzuk».

دختر میکردند. امروز این مراسم نیز متروک گشته و بجای آن دو عدد حلقه طلائی معمول گردیده است که حین عقد پسر و دختر در انگشت هم مینمایند.

برای پسر دیدن دختر مشکل بود ولی گاهی کسان دختر او را با چادر و بطور ناشناخته بمحل کار پسر میبردند و بیبها نه خریدن جنسی پسر را بدون نشان میدادند. پسر نیز گاهی از دور کمین میکرد و هنگامی که دختر برای رفتن بحمام یا مهمانی از خانه خارج میشد قدوبالای او را تماشا مینمود.

بین نامزدی و عقد خوانی مدت زیادی طول نمیکشید و از کسان طرفین برای مجلس عقد دعوت میشد و این دعوت غالباً از مردان مسن و میانسال بعمل میآمد. دو آخوند یکی از طرف پدر دختر و دیگری از جانب خانواده پسر دعوت میشدند و بسته باهمیت خانوادهها، شخصیت جاری کنندگان عقد هم فرق میکرد.

عقد خوانی در خانه دختر بعمل میآمد ولی مخارج آنرا خانواده پسر برعهده داشت. بدینمعنی چای و قند و شیرینی و میوه ای که در موقع عقد مصرف میشد از طرف خانواده پسر خریداری و یکروز قبل از عقد خوانی بخانه عروس ارسال میگشت.

مهریه در درجه اول یکجلد کلام الله مجید و سپس مبلغی پول رائج کشور بود که در ورقه عقد نوشته میشد و چون پول نقره و بهای آن ثابت بود میزان مهریه مادر دختر و خواهران بزرگتر او و یامهریه عروسی که بخانه آنها آمده بود، ملاک قرار میگرفت. چون دفتر اسناد رسمی معمول نبود عقدنامه در دو نسخه تنظیم میگشت و علاوه بر آخوندها بیشتر حاضران نیز آنها را مهر میکردند. یکنسخه از آن مخصوص داماد و نسخه دیگر مختص عروس بود و پدران یا نزدیکترین کسان آنها تسلیم میشد.

وقتی صیغه عقد جاری میشد مجلس در سکوت عمیق و روحانی خاصی فرومیرفت و همه بجملات خوانندگان صیغه توجه میکردند. عروس در اطاق دیگر بود و تشریفات لحظه عقد در باره او اجرا میشد بدینمعنی که او را بر روی ظرف مسینی می نشاندند و در وسط پارچه ای که در بالای سر او گرفته بودند دوتکه قند را بهم می سائیدند. ظرف مسی غالباً يك طشت بود که آنرا وارونه میگذاشتند و روی

آن قالیچه یا شال و ترمه‌ای انداخته عروس را بر آن می‌نشانیدند و در بعضی از خانواده‌ها هم بجای آن او را هنگام اجرای صیغه عقد برزین اسب قرار میدادند. چون صیغه پایان میرسد همه مبارك باد میگفتند آنگاه با چای و شیرینی از حضار پذیرائی میکردند. از این تاریخ عروس و داماد بهم محرم میگشتند ولی چنان نبود که آنها باهم بنشینند یا بگردش بروند زیرا چنین کاری در عرف آنروز عیب بود.

گاهی بردن عروس بخانه بخت مدتی طول میکشید و در این فاصله اگر عیدی پیش می‌آمد برای او هدیه و خلعتی میفرستادند و هرگاه این عید، عید قربان میشد متناسب امکانات مالی خانواده داماد گوسفندی برای قربانی همراه میکردند و نیز اگر در این مدت در خانه داماد نان پخته میشد مقداری نان شیری و کلوچه هم برای عروس می‌پختند و با تشریفات خاصی بنام «نصیب چورگی»^۱ ارسال میداشتند. هرچندگاه یکبار نیز خواهران داماد برای حالپرسی بخانه عروس میرفتند.

قبل از بردن عروس بخانه بخت جشن دیگری گرفته میشد که مختص زنها بود و بنام «پارچه کسدی»^۲ خوانده میشد. مراد از این جشن آن بود که کسان طرفین دور هم بنشینند و لباسهای عروس را بریده بدوزند. ولی در طول زمان این کار صورت تشریفاتی بخود گرفته مبدل بیک مجلس جشن رسمی برای نشان دادن لباسها و زینت آلات عروس بدیگران شده بود.

در آن مجلس، که در خانه عروس برگزار میشد، «سازنده»^۳ها^۲ یعنی خوانندگان و نوازندگان زن دعوت میشدند و با پذیرائی‌های گرم جشن مفصلی میگرفتند و در ضمن آن لباسها و زینت‌آلاتی را که خانواده داماد برای عروس آورده بودند بمهمانان نشان میدادند و طبیعی است که هرچه خانواده داماد متمکن بود این اشیاء زیاده

۱ - «چورك» یعنی نان و معنى آن عبارت یعنی نان قسمت و نصيب است

۲ - «كسمك» برون پشمك یعنی بریدن و كسدى ماضى آن یعنی بریداست.

۳ - سازنده اصطلاح محلى نوازندگان زن است و شاید اصل آن ساززننده بوده است.

گرا نبها میشد. اما چشم و همچشمی گاهی بعضی از خانواده‌ها را بر آن میداشت که در بین آنها پارچه یا طلاآلات عاریتی نیز ارائه دهند.

فردای آنروز کیسانی از نزدیکان داماد باتفاق خیاط بخانه عروس میآمدند و قسمتی از پارچه‌ها را بریده برای روز عروسی لباس میدوختند.

پس از آنکه لباسها دوخته و آماده شد و تاریخ شب عروسی معین گردید جشن دیگری منعقد میگشت که به «حناگجه‌سی»^۱ معروف بود. حناگجه شبی بود که فردای آن عروس را بخانه داماد می‌بردند. این جشن هم در خانه عروس و هم در خانه داماد گرفته میشد. حناگجه خانه عروس مخصوص دختران و زنان جوان بود. اینان، از هر دو خانواده، از بعد از ظهر آنروز بخانه عروس دعوت میشدند و با او بحمام میرفتند و غروب برگشته در خانه عروس جشن می‌گرفتند و چون بدستهای عروس حنای بستند از اینرو آنرا حناگجه یعنی شب حنا بندان میگفتند.

جشن خانه داماد هم با شرکت پسران جوان برگزار میشد و دوستان و همسالان وی در آنجا گرد آمده با او بحمام میرفتند.

بررسی این جشنها نکته‌ای را بر ما روشن مینماید و آن اینکه عقد خوانسی مخصوص مردان مسن و میانسال، پارچه کسادی خاص زنان مسن و میانسال و حناگجه ویژه طبقه جوان بود و از حیث رعایت وضع مردم، در دوره های مختلف عمر و احترام اجتماعی آنان، ارزش بسیاری داشت.

بردن عروس بخانه داماد غالباً بعد از غروب صورت می‌گیرد.
شب عروسی:

در زمانهای قدیم بعضی از خانواده‌ها عروس را با اسب بخانه داماد میبردند ولی بعدها در شگه جانشین اسب شد و امروز از ماشین استفاده میکنند.

بعد از ظهر روزیکه غروب آن عروس بخانه داماد میرفت جهیزیه او را باضافه لباسها و تحفه‌هایی، که از روز نامزدی بیعد برای او آورده بودند، بخانه داماد میبردند این کار هم مراسمی داشت و برای شرکت در آن مراسم خانواده دختر از بعضی از

۱ - حنا همان حنای فارسی است ولی گجه لفظ ترکی و بمعنی شب میباشد. پی افزود

«سی» هم بمنزله کسره اضافه تلقی میشود.

نزدیکان خود بمنزل خویش دعوت میکرد چنانکه خانواده داماد هم چنین کاری را در مورد نزدیکان خود انجام میداد.

جهیزیه را بوسیلهٔ حاملها میفرستادند. جهیزیه اثاثیه‌ای بود که پدر و مادر دختر برای او میفرستادند.

فلسفهٔ برقراری آن در ابتدا بسیار ساده بوده است. آنروز مفهوم وصلت و عروسی آن بوده است که دختر و پسری مشترکاً زندگی جدیدی تشکیل دهند و لذا وقتی دختر بخانهٔ شوهر میرفت رختخوابی را که در آن میخواست با خود میبرد و لباسهایی را که در خانه بتن میکرد برای پوشیدن در روزهای آینده همراه بر میداشت. شوهر هم برای میمنت این زندگی مشترک لباس تازه‌ای برای او فراهم میکرد. ولی بمرور ایام این نظر دگرگون گشته جنبهٔ تشریفات بخود گسرفته بود. تهیهٔ جهیزیه مشکلترین امر برای خانواده‌ها بود و گاهی اساس ازدواج را نیز متزلزل مینمود. بخصوص که همچشمی‌ها و رقابتها هم در پیش بود و آن خود اوقات تلخی‌های نابجائی در خانواده‌ها ایجاد میکرد و خلاصه فرع بلائی بر اصل شده بود.

خانوادهٔ دختر، بویژه مادر او، از روزی که حتی دختر در سنین کوچک بود بفکر تهیهٔ جهیزیه میافتاد و از سیخ کباب و سنگ‌پای حمام تا فرش اطاق تهیه میکرد و کار تا آنجا میرسید که فرش اطاق نشیمن خود را جمع کرده برای جلوگیری از سرشکستگی دختر جزو جهیزیهٔ او بخانهٔ داماد میفرستاد.

باری عروس را مشاطه آرایش میداد و هنگام رفتن او بخانهٔ داماد چادری بسرش میانداختند و زنهای مسنی از خانوادهٔ او و برادرها میگردند. یک نفر ینگه^۱ هم همراه آنها میشد تا آداب و مراسم بحجمله رفتن عروس را بوی بیاموزد و در برابر کینه‌توزی‌های احتمالی از او مراقبت کند.^۲

۱ - ینگه زنی بود جهان‌دیده و ورزیده که همراه عروس میرفت تا از تکالیفی که در بر خورد اول باشوهر داشت و نیز آداب بحجمله رفتن او را آگاه سازد.

۲ - گاهی بین بعضی از خانواده‌ها اختلاف ریشه‌داری بود و از اینرو برای آنکه خانوادهٔ داماد در صدد تهمت زدن بخانوادهٔ عروس مثلاً از راه انکار بکارت بر نیاید ینگه وظیفهٔ مهمی بر عهده میداشت.

برای بردن عروس معمولاً بزرگان خانواده داماد بخانه او میآمدند و این در حد خود وثیقه ای برای تضمین زندگی محبت آمیز افراد خانواده داماد با عروس تلقی میگردید.

موقع رفتن عروس پدر وی، و در صورت نبودن او برادر بزرگ یا عمومی او، دمدرخانه دعای خیر میداد و خوشبختی او را آرزو میکرد و این لحظه برای دخترانیکه پدر خود را از دست داده بودند لحظه سختی بود. از مردان سالخورده خانواده دختر نیز کسانی او را همراهی میکردند و در بعضی از عروسی های متمکنین مداحی نیز این کاروان شادی و سعادت را با اشعار خوب بدرقه مینمود.

مهمترین مسئله در باره عروس عفت و عصمت او بود و بکارت وی مظهر و نماینده آن محسوب میشد و رفتن مردان و زنان خانواده او نیز اعتباری بر این امر بود.

در خانه داماد معمولاً شام تهیه میشد و از مردان و زنانی از بستگان طرفین دعوت بعمل میآمد. هنگام ورود عروس بحیاط خانه بخت غالباً مداح، که در محل او را درویش میگویند، قصیده میخواند. مردها صلوات میرستادند و زنهام در اطاقها از پشت پنجرهها تماشا میایستادند. رسم بر این بود که داماد سه تاسیب به پشت عروس بزند و بسر او نقل و نبات بریزد و پول نثار کند. بدینمعنی که وی قبلا سه عدد سیب در جیب خود میگذاشت و در فاصله ای که بین در حیاط و راهروی ساختمان بود آنها را بفاصله های معین به پشت عروس میزد و نیز قبل از آنکه عروس وارد ساختمان شود او از پنجره بالاخانه یا پشت بام مقداری نقل سفید که با پول نقره قاطی بود بسر وی میریخت و اطرافیان عروس و کسانی که برای تماشا آمده بودند بجمع آوری آنها میپرداختند. سبها نیز نصیب آنکسی از اینعهده میشد که زودتر از دیگران خود را بدانها میرسانید. سعی دامادها بر آن میشد که این سبها قرمز و زیباتر باشد و از اینرو در اردبیل وقتی میخواستند کسی را از حیث زیبایی تعریف کنند میگفتند که مثل سیب عروس سرخ و زیباست.

در مدخل راهروی ساختمان مجموعه یا طشت مسین میگذاشتند تا عروس از روی آن بگذرد و مثل مس در آن خانه محکم بماند.

عروس را در اطاقی می‌نشانیدند و زنان بازدن دایره و کف شادی میکردند . گاهی نیز قبلاً نوازندگان برای آتش دعوت مینمودند در این فاصله مقدمات شام فراهم میشد و چون آماده میگردد آفتابه لگن میآوردند و همه مهمانها دست خود را می‌شستند و بر سر سفره ، که باوضع زیبایی بر کف زمین انداخته شده بود، می‌نشستند ولی قبل از آنکه شروع بخوردن کنند آخوندی برصندلی ایکه در جلوی در گذاشته میشد می‌نشست و برای تیمن و تبرک بقدر چند دقیقه از عروسی بزرگان دین سخن میگفت و برای سعادت و خوشبختی عروس و داماد و پایداری این وصلت دعا میکرد . پس از صرف شام مهمانان متفرق میگشتند و جزئیکی دوتن از بانوان مسن از کسان عروس وینگه او همه همراهانی که باوی آمده بودند بخانه های خود باز میگشتند.

برای ناهار عروس غالباً مادرش «قویماق» میفرستاد و برای شام او نیز از خانه پدرش «ترك پلو» میآوردند. ترك غذای مخصوص اردبیل است و آن «پلوئی» است که بازعفران و شکر و روغن مثل کته پخته میشد . پلورانیز گاهی بادویا سه خورش می‌پختند و همه آنها را بادینگ و ظرفهایی که در آنها پخته بودند میفرستادند . فرستادن ترك پلو هم دارای تشریفات بود و درخانه عروس برای شرکت در این مراسم از جمعی از نزدیکان دعوت میشد همچنین کسان داماد از اقربای نزدیک خود برای صرف این غذا دعوت میکردند.

در سه روز اول عروس دوستان و نزدیکان دو خانواده تحفه‌هایی برای عروس میفرستادند و این تحفه‌ها با نسبت و مکتب فرستنده تناسب داشت و غالباً يك يادو کله قند بود.

آنهايي که نزديکتر بودند گاهی خوانچه شیرینی میفرستادند و بعضی از اقربا طاقه پارچه‌ای هم بعنوان هدیه همراه آن میکردند.

عروس از ساعت ورود روی خود را از دیگران ، یعنی مردان و زنان خانواده

۱ - غذای نرم و مقوی است که با آرد و روغن و زعفران و شکر تهیه میشود و در موقع خوردن دارچین نیز بدن میپاشند و در فارسی آنرا کاجی میگویند.

شوهر، میپوشانید و روز اول برای آنکه نزد مادرشوهر یا خواهران و کسان داماد چادر از سر او بردارند هر يك از آنها چیزی بوی هدیه میدادند. این هدیه بسته بتمکن مالی خانوادگی فرق داشت و در خانواده‌های متمکن سکه طلا بود و آنرا «اوز آشدی»^۱ میگفتند یعنی رونما.

رسم چنین بود که یک هفته بعد از عروسی، عروس برای دیدن پدر و مادر خود نزد آنها میرفت و در این فاصله یا بعد از آن نیز بانوانی از قوم و خویش و دوستان هر دو خانواده بدیدن او میآمدند و آنهائیکه قبلاً تحفه‌ای نفرستاده بودند هدیه‌ای با خود میآوردند. این هدیه غالباً سکه طلا بود ولی در خانواده‌های طبقات کم بضاعت و یا آشنایان دور عروس و دامادگاهی این تحفه «شاخه نبات» میشد.

شاخه نبات همین نبات معمولی بود که قنادها آنرا بصورت شاخه درآورده با کاغذهای الوان می بستند و بانوان که برای چشم روشنی بجائی میرفتند یک عدد از آنها را در دستمال تمیز و ابریشمی می پیچیدند و با خود برده هدیه میکردند. این نباتها غالباً در صندوق و یارختدان خانمها میماند و برخی از بانوان دهها شاخه نبات پس انداز مینمودند و دیگر احتیاجی برای خرید تازه آن از بازار نداشتند.

در قدیم نانهای شیرینی معمول نبود و مقوا و جعبه هم بشکل امروزی و بمقدار کافی پیدا نمیشد از اینرو بانوئی که میخواست احساسات خود را نسبت بامر خیری، که در خانواده کسان یادوستان اتفاق افتاده بود، ابراز دارد آنرا بدین طریق بروز میداد ولی با امکاناتی که بعدها از لحاظ معمول شدن جعبه‌های شیرینی^۲ فراهم شد شاخه نبات متروک گردید.

باری چون انتظار ورود مهمان برای خانواده داماد در مدت یک هفته و ده روز اول کار مشکلی بود لذا بعدها روز سوم عروسی را با اصطلاح عوامانه «بانده تخت» که تحریف شده عبارت «بانو بتخت» است، بدین کار اختصاص دادند و بعد از ظهر آنروز را بطور رسمی برای پذیرائی از مهمانان مشخص ساختند.

۱ - «اوز» که با حرف «U» فرانسه خوانده میشود بمعنی روی و «آشدی» یا «آجدی»

فعل ماضی از مصدر «آشماق» یا «آچماق» ترکی است که بمعنی باز کردن میباشد.

۲ - قبل از آنکه جعبه‌های مقوائی معمول شود قوطی‌های چوبی بکار میرفت.

پس از پایان این قبیل مراسم، عروس و داماد بقصد بازدید بخانه‌های منسوبان و دوستان خود میرفتند. در نیمقرن قبل از این تاریخ، معمول نبود که مردی بازنش در کوچه و بازار دیده شود لذا عروس همراه خواهران و نزدیکان داماد میرفت و داماد نیز به تنهایی راه آنجا را پیش گرفته در آن مجلس شرکت میکرد. بعد از این بازدیدها تشریفات «ایاغ آشدی»^۱ آغاز میشد و آن عبارت از مهمانیهایی بود که خویشان و دوستان عروس و داماد، متناسب با درجهٔ نزدیکی که با آنها داشتند، بافتخار آنان ترتیب میدادند و از خانواده‌های طرفین نیز دعوت مینمودند.

عروس بطوریکه گفتیم از خانوادهٔ شوهر رومیگرفت و از حروف زدن پیش پدر و برادران داماد خودداری میکرد. اولین باری که با پدر شوهر سخن میگفت سکهٔ طلائی باو هدیه میشد و آنرا در اصطلاح محل «دل آلتی» یعنی زیرزبانسی میگفتند.

تا زمانی که عروس حامله نمیشد و وضع حمل نمیکرد او را عروس تلقی میکردند ولی بعد از آن کم کم جزو افراد عادی خانواده میگشت.

حاملگی و زایمان او هم بخش مهمی از وقایع زندگی خصوصی خانواده بود که ما در ابتدای این فصل بدان اشاره کردیم و نیازی برای تکرار آن در اینجا نمی‌بینیم ولی بیان این مطلب را لازم میدانیم که در ایام حاملگی از حیث خوراک و مشاهدات زن حامله مراقبت خاصی معمول میداشتند و از نگاه کردن وی مثلاً حیوانات و مناظر نامتناسب جلوگیری میکردند زیرا عقیده داشتند که این نگاه در صورت وسیرت چنین اثر میگذارد همچنانکه خوردن غذاهای نامتناسب، بویژه از دست کسان ناباب، در ایام و یارخلق و خوی غذا دهنده را بظلم منتقل میسازد. شنیدنی است که اگر دو نفر مرد یازن اردبیلی را گاهی باهم دعوا میشد بزرگترین ناسزا و پرخاش آنها بهمدیگر این بود که طرف را محصول لقمهٔ بد یا لقمهٔ حرام مورد خطاب و عتاب قرار میدادند. در عصر حاضر در اردبیل، مثل هر شهر دیگر ایران، کمتر مسافرتها: کسی میتوان یافت که از زادگاه خود بدر نیامده و مسافرتی نکرده باشد.

۱ - «ایاغ»، یعنی پا و آشدی همان است که در صفحهٔ قبل توضیح داده شده است.

این امر در درجه اول معلول امنیت و در وهله ثانی کثرت وسایل نقلیه و راحتی آنهاست در صورتیکه در گذشته این کار بسختی صورت میگرفت و مشکلات زیادی همراه داشت.

اولین مشکل مسافرت ناامنی راهها بود و بطوریکه در جای خود گفته ایم بیرون از شهر در قلمرو تاخت و تاز عشایر شاهسون قرار داشت. این بود که کمتر کسی جرأت بیرون آمدن از شهر میکرد و یا قصد مسافرت مینمود. طبیعی است که این امر بیش از همه متوجه مردم عادی شهر بود و گر نه آنهائیکه باقتضای شغل مجبور به مسافرت بودند چاره ای جز از آن نداشتند.

ناامنی راهها مخصوص اردبیل نبود. در هر ولایتی جماعتی از راه تعدی و چپاول زندگی میکردند و در مواقع لازم از غارت و کشتن آدمی نیز امتناع نمی نمودند. وسیله نقلیه هم یکی دیگر از مشکلات سفر بشمار میآمد زیرا این وسیله منحصر به چهار پا بود و خستگی زیادی برای انسان فراهم مینمود. بر این سختی باید وضع توقفگاههای طول راهها را نیز اضافه نمود و ناراحتی منزلگاهها را یاد آور شد.

مهمترین سفریکه اهالی اردبیل عموماً آرزوی آنرا در دل داشتند رفتن بعبات و یا زیارت بارگاه امام هشتم در مشهد بود و این کار بیش از هر چیز بامکان مالی شخص بستگی داشت. کسانی که قدرت مالی داشتند در صورت باز بودن راه بکر بلا و الابخراسان میرفتند.

مسافرت خراسان از طریق روسیه صورت میگرفت و زوار اردبیلی از راه آستارا بیادکوبه و از آنجا پس از طی عرض دریای خزر با کشتی بتاشکند و مشهد میرسیدند و در برگشتن نیز از این راه مراجعت میکردند. سفر با کشتی، آنهم در دریای متلاطم خزر، نگرانیها و ناراحتیهای زیادی داشت با اینحال مسافران اردبیل آنرا بر خستگی حاصل از سواری بر چهارپایان و بویژه ناامنی راهها، مخصوصاً در منطقه ترکمستان، یعنی گرگان و گنبد قابوس و آنحدود، ترجیح میدادند اگر چه سوار شدن بر کشتی هم برای مسافران تاحدی خوش آیند بود.

مسافرت عبات عالیات کلا بوسیله چهارپا انجام میشد و خسته کننده تر از سفر

خراسان بنظر میآمد. مسافرت بطور دسته‌جمعی و بشکل کاروان صورت میگرفت. از یکی دو ماه قبل شخصی که او را «چاوش» مینامیدند علمی در دست در بازار و کوچه‌ها براه افتاده اشعاری با صدای دلنشین در مدح یارثای حضرت امام حسین (ع) و یارانش میخواند و بدینوسیله تاریخ حرکت کاروان زائران را با اطلاع علاقمندان میرسانید.

کسانی که در صدد زیارت بودند از طریق آن منادی روز حرکت و اطلاعات لازم را بدست می‌آوردند و وسایل مسافرت خود را فراهم میکردند. بعضی شخصاً اسب میخریدند و نوکری با خود همراه برمیداشتند و برخی اسب کرایه نموده در روز و ساعت معین آماده میشدند.

راه بین اردبیل و عراق از خشکی و لذا طولانی بود و آن ایام در مدت یکماه طی میشد و بنابراین رفت و برگشت يك زائر قریب سه‌ماه و گاهی بیشتر طول میکشید و چون امکان برخورد بارهزنان و بیم‌کشته شدن نیز در بین بود از اینروزاثر معمولاً وصیت‌نامه مینوشت و قبل از حرکت طلبها و قرضهای خود را مشخص مینمود.

براه افتادن کاروان زائران بسیار دیدنی بود. مسافران از دوروز قبل از حرکت در خانه خود می‌نشستند و مردم برای دیدن و التماس دعا می‌آمدند. روز حرکت نیز همه قوم و اقربای آنها برای بدرقه به بیرون شهر میرفتند و آنهائیکه اسب داشتند کسان خود را گاهی يك منزل، یعنی شش فرسخ مشایعت مینمودند.

راه کاروان رو در آن روزگار از طریق قریه ججین یاداشکسن در جنوب شرقی شهر بود و آخرین نقطه مشایعت کنندگان پیاده پل داشکسن بشمار می‌آمد. کاروان در آنجا ساعتی توقف میکرد و هرزائری با کسان خود تودیع و خداحافظی مینمود. چاوش در حالیکه پرچم سه‌گوش خود را در دست داشت با آواز بلند و لحن مهیج اشعاری در مدح شهدای کربلا میخواند و بیش از پیش مردم را تحریک میکرد تا آنجا که گاهی بعضی از مشایعت کنندگان از همانجا داخل کاروان میشدند و با آنها راه کربلا در پیش میگرفتند.

مشایعت زوار منحصر بکسان آنها نبود بلکه اغلب مردان شهر برای التماس

دعا می‌آمدند و شرکت در این بدرقه را نوعی احترام بخاندان نبوت میدانستند. از اینرو صبح روز حرکت کاروان شهر بصورت تعطیل درمی‌آمد.

مراجعت از سفر زیارت نیز هیجان‌انگیز بود. از چند روز قبل چابک‌سواری، که معمولاً همان چاوش بود، خود را بشهر میرسانید و علم در دست در بازار و کوچه روز ورود زوار را اعلام مینمود. در آنروز نیز مردم برای استقبال از کسان و دوستان بحرکت درمی‌آمدند و نزدیکترین آنها بهر يك از زائران، گوسفندهائی بر سر راه آنها قربانی میکردند. زائران روی اسب از میان مردم میگذشتند و دودست خود را برای مصافحه مستقبلین در طرفین میگرفتند. جمله‌ایکه مصافحه‌کنندگان بزوار می‌گفتند این بود که «خدا قبول کند» یا «زیارت قبول» و جوابی که می‌شنیدند چنین بود «خدا بشما هم روزی کند»، «بشما هم قسمت شود انشاءالله».

بدرقه و استقبال زوار بسیار دیدنی بود و حالت روحانی خیره‌کننده‌ای داشت و ادب و احترامی که مردم نسبت بهم و زوار ابراز میکردند غیر قابل توصیف بود. زائران باهمین وضع بسوی خانه‌های خود میرفتند و در پیشاپیش آنهائیکه ثروتمند بودند یا در شهر و اجتماع حسن شهرت داشتند، در اویش و مداحان با آواز بلند اشعاری میخواندند. در مقابل درخانه گوسفندی برای قربانی حاضر بود. زائر توقف میکرد تا آنرا ذبح کنند و سرازتن آن جدا سازند تا او از میان آندو بگذرد. در مدخل حیاط خانه منقلی از آتش آماده میکردند و در موقع ورود مسافر اسپند در آن میریختند.

زائر سه‌روز در خانه میماند و مردم دسته‌دسته بدیدن او می‌آمدند و قبول زیارت و پیرا آرزو میکردند. در این روزها بتناسب امکانات اقتصادی مسافر، درخانه او نهار و شام تدارك دیده میشد و از خویشان و دوستان برای این ولیمه دعوت بعمل می‌آمد. در این مهمانی از کسانی هم دعوت میشد که بعنوان چشم‌روشنی هدیه‌ای بخانه زائر فرستاده بودند.

بطوریکه گفته‌ایم در آن تاریخ این تحفه‌ها عبارت از کله‌قند و درپیش بانوان

شاخه نبات بود و اگر کسی علاقمند بار سال تحفه بیشتری بود خوانچه شیرینی سفارش میداد و شیرینی فروش آنرا بطرز زیبایی می آراست و بخانه مورد نظر ارسال میداشت. سفر حج هم چنین بود و برای رفتن بزیارت خانه خدا چاوش در موقع خود اعلان میکرد و قافله مثل کاروانهای زیارت ترتیب مییافت .

مسافرت بعرستان از طریق بندر «طرابوزان» در ترکیه صورت میگرفت . حجاج تا آنجا با چهارپا میرفتند و از آنجا سوار کشتی شده از طریق دریای سیاه و تنگه‌های «بفر» و «داردانل» گذشته بمصر و از آنجا از راه بحرا حمر در خاک عربستان پیاده میگشتند . استانبول در آن عهد محل تلاقی اینان با آن عده از همشهریان بود که از حج گذشته مراجعت میکردند و آنها پس از رسیدن باردیبل مبشر سلامت مسافران حج آینده بودند زیر ارف و برگشت از این منطقه تا مکه یکسال و گاهی بیشتر طول می کشید.

سفر حج رعب انگیز بود و سختی راه و طول مسافرت خوف وهراسی درد لها ایجاد میکرد و افراد مستطیع را از اقدام بدین سفر واجب باز میداشت . با اینحال کسانی نیز بودند که در اولین سال اطلاع از استطاعت خویش برای ادای فریضه براه میآفتادند زیرا معتقد بودند که در صورت تأخیر ممکن است موانعی پیش آید و عقوبت الهی دامنگیر آنها گردد.

بیماری و عمر متوسط اردیلبیان در گذشته هم کمتر از شصت سال نبود
 زیرا آب و هوای سالم و وفور نعمت در سلامت روح و جسم مرگ :
 آنان اثر داشت. اما هر چند سال یکبار امراض واگیرداری مثل وبا
 و طاعون و حصه پیدا میشد و بزندگی جمع کثیری خاتمه میداد . در بین این امراض
 بیش از همه وبا قتل عام میکرد و بطوریکه در جلد اول این کتاب اشاره کرده ایم گاهی
 سالهای وبائی از جهت کثرت کشتار مبداء تاریخی برای ذکر اتفاقات دیگر میشد .
 علت بروز وبا بیشتر آمدوشد مسافر بود و چنانکه گفته ایم رونق اقتصادی این
 شهر موجب آن میشد که گاهی در یکروز یکصد و پنجاه قطار شتر (متجاوز از یکهزار
 شتر) باین شهر وارد شود و طبیعی است که با این کاروانهای متعدد افراد زیادی نیز

آمدوشد میکردند و بدینوسیله مرض را از نقاط دیگر بدین شهر میآوردند و چون بهداشت نیز بقدر امروز در جهان گسترش نداشت موجب ابتلای مردم میگشتند.

درموقع بروز وبا یا طاعون مردم غالباً بدهات دوردست، بویژه در دامنه‌های کوه سبلان سفر میکردند و تا برطرف شدن بیماری در آنجاها میماندند ولی طبیعی است که این امر، جز طبقهٔ بخصوص، برای دیگران میسر نمیشد و مرض نیز دسته دسته آنها را درو میکرد.

این امراض بومی محل نبودند بلکه از خارج سرایت میکردند و بعد از دوسه ماه پایان مییافتند. امراض محلی غیر از کهولت صن در بزرگسالان، ذات الریه و سرخک و مخمک و دیفتری و گاهی نیز آبله بود و مرگومیر بر اثر آنها، مثل هر نقطهٔ دیگر، يك امر عادی بحساب میآمد.

طیب نسبت بجمعیت شهر کافی بود و برخی از آنها در شناخت و معالجهٔ امراض تجربیات وسیعی داشتند. دواخانه‌های اردبیل که در محل آنها را «اپتک‌خانه»^۱ میگفتند بیشتر دواجات گیاهی میفروختند. با اینحال انواع دواهای شیمیائی نیز، که بلوهای جوهری مشهور بود، موجود داشتند. دستور ترکیب دواها را دکتر مینوش و دواساز از روی نسخهٔ طیب آنها را ترکیب نموده بصورت «کپسول» یا حب و یا گرد در میآورد.^۲

اطباء بمناسبت شغل مورد احترام بودند و گاهی علاوه بر شغل خود مقام و شخصیت اجتماعی نیز داشتند. در پنجاه سال پیش شادروانانیرالطبا. سیدالحکماء، حاج فخرالحکماء، شمس‌الحکماء، میرزا غنی حکیم، لوتر (ارمنی)، و آقا جان جهود از اطبای بنام اردبیل بودند و هر يك مشتریان و علاقمندانی داشتند.

وقتی شخصی در میگذشت اولین کار افراد خانوادهٔ او آگاه کردن کسان و آشنایان بود. این کار در مورد نزدیکان بافرستادن پیک و در بارهٔ دیگران از طریق مناجات

۱ - این کلمه که بافتح اول وسوم وسکون دوم و چهارم تلفظ میشد تحریف شدهٔ کلمهٔ

«Apotheke» آلمانی بود که بمعنی دواخانه میباشد.

۲ - يك طیب بجای آزمایشگاه و کارخانه های داروسازی کار میکرد. با ملاحظهٔ مدفوع

یا ادرار بیمار مرض او را تشخیص میداد و بجای دواهای «سپسیال» کنونی ترکیب دارو مینوشت.

صورت می‌گرفت. مناجات بوسیله مؤذن مسجد محله متوفی بعمل می‌آمد و او در پشت بام مسجد اشعاری را با آواز بلندی می‌خواند و برای عموم مؤمنین از پیشگاه خدای متعال آموزش طلب می‌کرد. مردم که بچنین نحوه خبر آشنائی داشتند بدین طریق از هویت شخص در گذشته مطلع می‌گشتند و برای شرکت در مراسم تشییع حضور بهم می‌رسانیدند.

بر درخانه متوفی هم تابوت می‌گذاشتند و قوطی آنرا برای قرار دادن جنازه بداخل خانه می‌بردند. گاهی مرده را در حیاط خانه غسل میدادند ولی بیشتر مراسم تغسیل در غسلخانه صورت می‌گرفت. بدینمعنی وقتی کسان و دوستان متوفی جمع میشدند جنازه را در قوطی تابوت قرار میدادند و آنرا برای حمل به غسلخانه به بیرون می‌بردند.

حرکت دادن جنازه از جایش تشریفاتی داشت. ابتدا آنرا در پلاس یا جاجیم، که بمنزله پتوهای کنونی بود، می‌گذاشتند و اطراف آنرا گرفته بلند می‌کردند و بار دیگر آنرا بر زمین گذاشته می‌ایستادند و شرط صحت این قیام آن بود که همه آنها قد خود را راست کنند.

دفعه دیگر جنازه را بلند می‌کردند و باز بر زمین می‌گذاشتند و می‌ایستادند و در مرتبه سوم آنرا در قوطی جای میدادند و بعد از طرف سر آنرا از اطاق در آورده در تابوت می‌گذاشتند و روی تابوت طاقه شال میکشیدند. تابوت در چهار گوشه خود دسته‌های بلندی داشت. تشییع کنندگان آنها را بردوش گرفته بطرف غسلخانه، که در مجاورت قبرستان بود، می‌بردند. در موقع حمل جنازه شخصی که او را «معرف» می‌گفتند پیشاپیش جنازه حرکت می‌کرد و شعار اسلامی «لا اله الا الله» را با عبارات عربی دیگر که حاکی از وحدانیت خدا و نبوت حضرت محمد (ص) و ولایت حضرت علی (ع) و اولادش بود با صدای بلند می‌خواند.

مراسم غسل و کفن نیز تابع دستورهای شرع بود بدینمعنی ابتدا میت را با آب سدر بعد با آب کافور و در مرحله سوم با آب خالی غسل میدادند و پس از فراغت از غسل آنرا در چلوار یا مدقالی بنام کفن، که قبلا آماده کرده بودند، می‌پیچیدند

و در موقع کفن کردن نیز هفت موضع از بدن او یعنی پیشانی، دو کف دست، دو سرزانو و دوانگشت بزرگ پارا، که هنگام سجده در نماز بر زمین قرار میگیرند، با مالیدن کافور حنوط مینمودند و گاهی در چشمان او تربت کربلا می گذاشتند و آنگاه نماز گزارده برای دفن بکنار قبر حمل میکردند.

جنازه را معمولاً فرزند ارشد یا نزدیکترین شخص از کسان او در قبر می گذاشت و اگر متوفی زن بود، بحکم آنکه با مرگ وی عقد نکاح او با شوهرش قطع شده و جزو نامحرمان گشته است، در قبر گذاشتن او بوسیله فرزند یا برادر و دیگر افراد محرم صورت میگرفت.

حکم اسلام بر آنست که در قبر پارچه کفن را از صورت میت کنار بزنند و گونه راست او را برخاک بگذارند. این کار توأم بادعائی است که معرف بعنوان تلقین میخواند و تا آن دعای تمام نشود کسی که او را در قبر گذاشته است باید بادرست بر شانه میت تکان دهد و چون دعا تمام شود با سنگ لحد و خاک روی آنرا بپوشانند. ریختن خاک بر روی قبر را یکنوع ثواب میدانستند و هر یک از تشییع کنندگان باییل مقداری خاک بر آن میریختند و پس از پایان کار مراجعت مینمودند.

صاحبان عزا در خانه و بیشتر در مسجد محله می نشستند و
مجلس ختم: مردم دسته دسته برای تسلیت میآمدند و جزوه قرآنی خوانده

با چای و قلیان پذیرائی میشدند. مجلس ختم رسمی فردای دفن بنام «سحر مزاری» در مسجد تشکیل میشد. این مجلس صبح زود و قبل از طلوع آفتاب منعقد میگشت و کسانی که برای تسلیت میآمدند جزواتی از قرآن مجید میخواندند و با چای شیرین و کلوچه پذیرائی میشدند و گاهی شیر کاکائو نیز بهممانان میدادند.

بعقیده ساکنان اردبیل شب اول قبر، بخصوص ساعات نزدیک صبح آن، بسیار مخوف و وحشتناک است از اینرو در آن شب غالباً برای مردگان نماز وحشت میخواندند و صبح زود نیز بعنوان سحر مزاری مجلسی برای قرائت قرآن ترتیب میدادند تا بدینوسیله موجبات آسایش روح او را فراهم سازند.

برای همهٔ مردم میسر نبود که در مراسم سحر مزاری شرکت کنند زیرا این مجلس تقریباً مقارن طلوع آفتاب پایان می‌رسید و لذا بفاصلهٔ کمی مجلس دیگری بنام «یاخاباغلادی» تشکیل میشد. مردم کم‌کم جمع میشدند و چون مجلس طیار میگشت بین همهٔ حاضران جزوهٔ قرآن توزیع میکردند سپس آنهارا جمع مینمودند و با اجازهٔ بزرگترین شخصیت مجلس دگمهٔ یخهٔ پیراهن صاحب‌عزرا را، که از روز درگذشت متوفی بعلامت مصیبت دیدگی باز بود، می‌بستند. آنگاه واعظی بالای منبر میرفت و سخنانی در باب زندگی انسان و اثرات رفتار دنیوی او در مراحل بعد از مرگ و تسلیت خاطر بازماندگان بیان میکرد و از طرف بازماندگان از همدردی مردم سپاسگزاری مینمود و بدین طریق مجلس پایان می‌رسید.

در پنجشنبهٔ اول وفات و نیز روز هفتم درگذشت که در اردبیل بنام «پس‌مای» معروف بود کسان متوفی و دوستان او سر قبر میرفتند و با حلوائی که پخته و با خود می‌بردند احسان میکردند. روز چهارم فوت نیز چنین مراسمی بر سر قبر متوفی برپا مینمودند.

در شبهای اول فوت بتناسب استطاعت مالی خانوادهٔ او، از عده‌ای بشام دعوت میکردند و آنرا نیز احسانی برای بخشودگی گناهانوی تصور مینمودند و در خانواده‌های متمکن این عمل را چندین روز و شب برپا میداشتند.^۲

هر محله برای خود قبرستانی داشت و معمولاً زمین قبرستان از طرف مردم خیر اهدا میشد و یا با جمع‌آوری پول از مردم خریداری میگشت.

جنازهٔ بعضی از متمکنین را امانت میگذاشتند تا بعثات عالیات منتقل و در نجف اشرف دفن نمایند و بدین منظور در هر قبرستانی سرداب بزرگی در زیر زمین می‌ساختند و اجساد امانت را در قوطی تخته‌ای گذاشته در آنجا قرار میدادند و اگر

۱- گویا این کلمه «پس‌ماه» باشد که صورت آن نیز مثل معنایش تغییر یافته است و پس‌ماه بعد از یک‌هفته شده است.

۲- مراسمی که در این قسمت ذکر شد کنون نیز با مختصر تغییری پابرجاست.

مرده از اعظم و اکابر شهر بود او را در سردابهای بقعه شیخ صفی الدین یاقبری در امامزده صالح جای میدادند .

سنگهایی که در قدیم روی قبرها میگذاشتند بسیار دیدنی بود . معمولاً بر ذور آن آیاتی از قرآن مجید نقر میکردند و در سنگ قبر بزرگان نام صاحب قبر را نیز مینوشتند . در بعضی از سنگها چاله کوچکی برای ریختن آب بوجود میآوردند . در سنگهایی که از چند قرن پیش تا این اواخر باقی بود نقشهایی هم از تیرو کمان و یا شکل ظروف و غیره بنظر میرسید . این سنگها که در قبرستانهای اردبیل زیاد بود در موقع احداث سربازخانه شهر جمع آوری گردید و بصورت لاشه سنگ درآمده در پی بناها بکار رفت و در آن موقع کسی بدین فکر نیفتاد که در شهریکه ساکوه و منابع سنگهای محکم چند کیلو متر بیشتر فاصله ندارد چرا باید این آثار گرانبهارا که از منابع مفید و برای تحقیقات تاریخی این محل بود از بین ببرند .

فاتحه اهل قبور در شبهای جمعه معمول بود و بیشتر اشخاص برای خواندن آیاتی از قرآن مجید بر سر قبر کسان خود میرفتند و با دادن پولی بقاریان ، که معمولاً اشخاص کم بضاعتی بودند ، آنها را برای قرائت سوره ای از قرآن مجید برکنار قبر می نشانند . شبهای رغائب^۱ و اعیاد بویژه عید نوروز نیز زیارت آنها میرفتند و احساناتی میکردند و این کار در شب وفات در هر سال نیز رعایت میشد .

قبرها متعلق بخانوادهها بود و جزاز مردگان آنها جنازه دیگری را در آنجا دفن نمیکردند و معمولاً بعد از سی سال از تاریخ درگذشت شخصی از قبر او برای دفن مرده دیگری استفاده مینمودند .

این مراسم امروز نیز در آن شهر اجرا میشود جز آنکه چاپ و الصاق آگهی در معابر جای مناجات قدیم را گرفته است .

مطالبی که در این گفتار عنوان گردید آداب و سنن گذشته مردم اردبیل است که بعضی از آنها امروزه دگرگون گشته و برخی نیز اصولاً متروک شده است .

۱ - شب اولین جمعه ماه رجب را شب رغائب میگویند و احسان بدرگذشتگان را در آن

شب لازم و ثواب میدادند .

مادر ضمن گفتار دیگری که حاوی اطلاعاتی در زمینه آداب و رسوم زندگی کنونی اردبیلان است بمطالب دیگری از این حیث اشاره کرده ایم و برای آنکه حجم کتاب حاضر بیشتر نگردد آن گفتار را در جلد سوم منظور داشته ایم.



گفتار نهم

آثار تاریخی اردبیل

فصل اول - آثار تاریخی قبل و بعد از خاندان صفوی

آثار قبل از
اسلام :

در جلد اول این کتاب گفتیم که اردبیل شهری است قدیمی و بقولی قدمت آن تا قبل از ظهور زردشت نیز میرسد و یادآور شدیم که بر طبق آخرین نظریه زردشت شناسان ، دوران زندگی و دعوت آن پیام آور باستانی ایران تقریباً ده قرن پیش از میلاد مسیح (ع) یا سی قرن قبل از این تاریخ بوده است و از این رهگذر در آن جلد اشاره کردیم که هر آینه از پیدایش اردبیل بیش از سی قرن میگذرد و تاریخ آن بدوره های اولیه مهاجرت آریا ها بسرزمین ایران میرسد که بقول مورخان آغاز آن مهاجرت از سه هزار سال تا قرن چهاردهم قبل از میلاد مسیح بوده است.^۱ اگر «اورارتو» ها اولین قوم آریائی باشند که در این سامان سکونت کرده و در بنای اردبیل مؤثر بوده اند تاریخ اردبیل خیلی قدیمتر از آن خواهد بود که با ظهور زردشت نسبت بدان شهر عنوان شده است.^۲ شهری با چنین قدمت طبعاً باید دارای آثار ارزنده باستانی باشد ولی با کمال

۱ - ایران باستان . پیرنیا (مشیرالدوله) ، تهران . ۱۳۰۶ . ص ۱۲ .

۲ - صفحه ۵۶ این کتاب .

تأسف باید گفت که چون عمارات مسکونی آن همواره با خشت و گل ساخته میشده در مقابل هوای مرطوب تاب مقاومت نیاورده پایدار نمانده‌اند و حوادث و اتفاقات تاریخی، مثل هجوم اقوام شمالی خزر، عربها، گرجی‌ها، مغول و تاتار و نیز کشمکشهای محلی عامل دیگری بر ویرانی آنها شده‌اند چنانکه عوارض طبیعی از قبیل زمین لرزه های شدید و سیل و نظایر آنها هم‌گانه و بیگانه عمارات اردبیل را با خاک یکسان نموده و سبب گشته‌اند که امروز حتی بناهای بزرگی که مربوط بدوسه قرن پیش باشد کمتر بچشم بخورد.

کسانی که دربارهٔ این شهر بررسی‌هایی کرده‌اند طبعاً مثل دکتر « کریستن ویلسن » مؤلف تاریخ صنایع ایران معتقد شده‌اند که « تپه‌های ماقبل تاریخ در اطراف اردبیل » زیاد است ولی « هنوز اکتشافات و حفریات از روی اصول علمی نشده است » و روزی که این کار صورت گیرد تاریخ آن روشن خواهد شد.

آثار تاریخی‌ای که امروزه در برخی از نقاط ایران دیده میشود غالباً مربوط بامور و اعتقادات دینی است و ساختمانهای شخصی و بناهایی که در آنها رنگ مذهب و روح خیرات اجتماعی نباشد بندرت در عرصهٔ پهناور این ملک دیده میشود. تعداد این آثار نیز هرچه بزمانهای قدیم مربوط باشد کمتر است مثلاً از معابد باستانی جز در چند نقطه اثری باقی نمانده و از آتشکده‌های ایرانیان قبل از اسلام بغیر از اندی خرابه نشانه‌ای موجود نمیباشد.

در اردبیل نیز، که مرکز نشوونما و دعوت‌های اولیهٔ آئین زردشت بوده است، معبدی و یا بنائی از آن دین باقی نمانده ولی در بعضی از نقاط، منجمله دامنه‌های کوه سبلان و نیز در خود شهر آتشکده‌هایی بوده است که بارواج اسلام عموماً از بین رفته و جز قریهٔ آتشگاه حتی نامهای آنها نیز عوض شده است.

آتشگاه، که بین مردم بنام « آخ امام » یا « آقا امام » معروف است، یکی از قراه دامنهٔ سبلان میباشد. محل آتشکدهٔ قدیمی در کنار دهکده قرار دارد و برجسای مرتفعی است و امروزه مسجدی بر روی آن موجود است و بصورت زیارتگاهی میباشد. نظیر این آتشکده در دهستانهای دامنه‌های سبلان زیاد است.

اردبیلیان میگویند که مسجد جمعه تاریخی شهر نیز برجای آتشکده قدیمی ساخته شده و این گفته رازبان بزبان از پیشینیان خود نقل می کنند . ارتفاع این محل از زمینهای مجاور و قرائن دیگر هم گفته آنانرا تأیید مینماید .

بزعم بعضی «حیران» هم ، که گردانه‌ای است بین اردبیل و آستارا ، دراصل «حیران» و مرکز آتشکده های اینحدود بوده است و بطوریکه مطلعین میگویند قریه «حیر» در چهارفرسخی شرق اردبیل هم ، که در دامنه کوه «باغرو» ازسلسله جبال البرز واقع است ، بهمین جهت این نام را بخود گرفته است .

آنچه در باره آثار قبل از اسلام میتوان گفت اینست که بنائی که مستقیماً از آنزمان پابرجا باشد در اردبیل بچشم نمیخورد و فقط در قریه «کورائیم» که یکی از قراء اطراف اردبیل است ، طبق اظهار مطلعین اثری از دوران ساسانی باقی میباشد .

از آثار بعد از اسلام نیز نمونه های بسیار قدیمی بچشم نمیخورد و کهنترین آنها مسجد جمعه میباشد که امروز نیز دیوارهای شبستان و قسمتی از گنبد آن پابرجا است . این مسجد در قسمت شمال شرقی شهر قرار دارد و بلندترین مسجد جمعه :

بنای کنونی اردبیل بشمار می آید . جائیکه مسجد در آن ساخته

شده محل مرتفع و تپه مانندی است و کف شبستان آن از سطح کوچه های مجاور بالغ بر هشت متر بلندتر میباشد . این بلندی تپه طبیعی نیست و لذا مردم آنرا جای آتشکده قدیم میدانند و در اینباره نسل^۱ بنسل نیز مطالبی نقل مینمایند . اطراف مسجد قبرستان کهنه ای است و چون از مدتها پیش دفن اموات در آن ممنوع شده قبور موجود مندرس و در شرف از بین رفتن میباشد .

مسجد اصلی بنای باعظمتی بوده است که بنا بنوشته بعضی ها در سال ۶۷۸ هجری قمری ساخته شده است . این مسجد گنبد آجری بزرگی داشته که از خارج با کاشیهای آبی رنگ ساده مزین بوده و بردور آن با کاشیهای معرق کتیبه هائی وجود داشته است که بمرور ایام از بین رفته است .

این قبیل گنبدها معمولاً دوپوش ساخته میشده یعنی بانیان آنها دو گنبد بوجود

۱ - نگارنده خود این بنا را ندیده و این سخن را در مصاحبه ای که با آقای مهندس حاکمی رئیس موزه ایران باستان در سال ۱۳۴۸ داشته است از او شنیده است .

میآوردند که یکی از آنها جدار خارجی و دیگری سقف داخلی بنا را تشکیل میداد. حوادث ایام هردو گنبد این مسجد را فروریخته و تنها دو قسمت قوسی شکل ناقص از گنبد خارجی و قسمت محدودی از گچ بریهای گنبد داخلی را در چهار گوشه فوقانی دیوارهای شبستان اصلی برای نمایش عظمت باستانی آن باقی نگاهداشته است.



نمایی از مسجد جمعه تاریخی اردبیل .

شبستان بزرگ و اصلی مسجد بشکل مربع است و رواق آن که خارج از بنای اصلی و در سمت شمال آن قرار دارد بعدها با تیرهای چوبی پوشیده شده و نمازخانه

فعلی را بوجود آورده است. دیوارهای مسجد و قسمت‌هایی که از گنبد آن باقی مانده از عظمت پیشین این بنای باستانی حکایت مینماید. در قدیم کف شبستان اصلی خیلی پائینتر از کف خاکی فعلی بوده و گچ بریهای زیبایی که قسمتی از آنها در طرفین محراب دیده میشود حکایت از آن دارد.

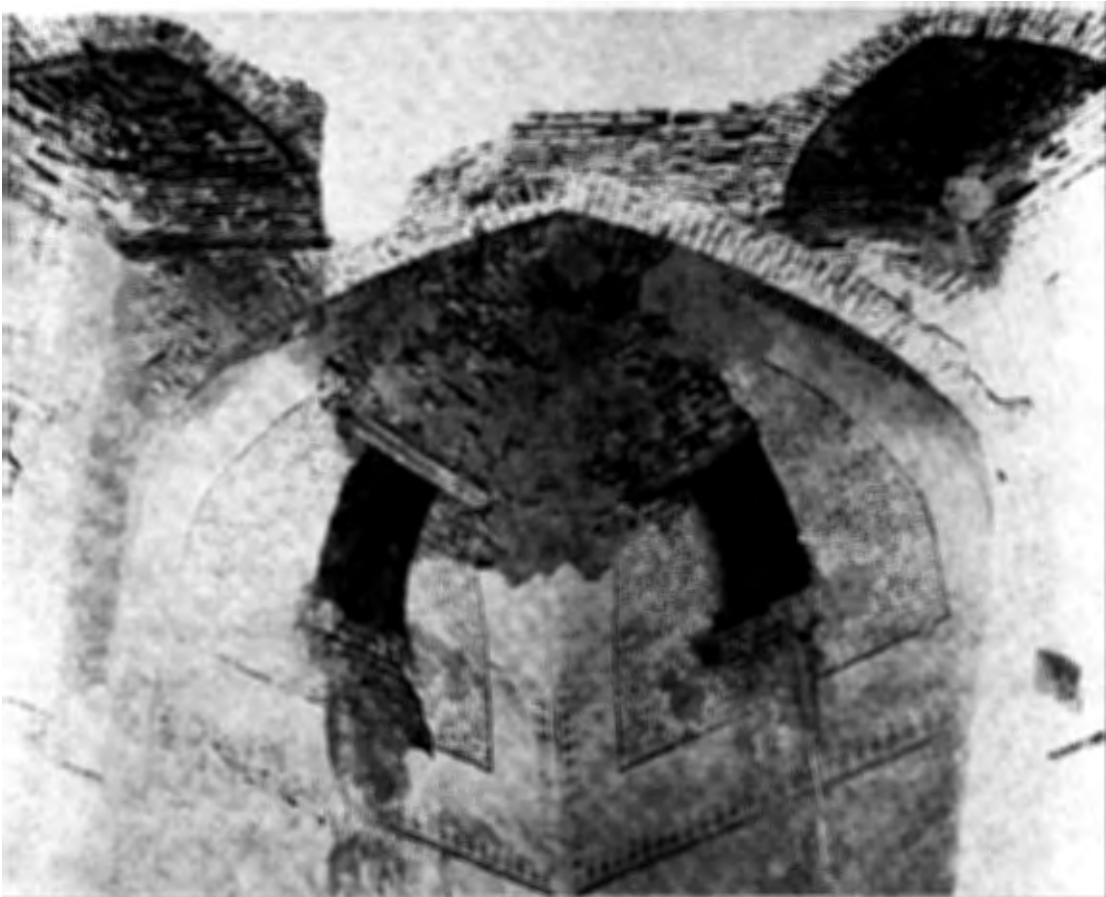
بعدها باریزش گنبد و نیز گرد و خاکی که در طی قرون بر آن ریخته شده کف آن بالا آمده است و چون این شبستان قرن‌ها گنبد و سقف نداشته برف و باران کف آنرا سفت و سخت نموده و رطوبت نیز دیوارهای محکم و مرتفع مسجد را در معرض تهدید قرار داده است.

سابقاً در وسط شبستان چاه عمیقی بود که بزعم بعضی در قدیم آب نیز داشته است یا برف‌ناتی باز میشده است. از مدت‌ها پیش که ته آن پر شده و آب آن خشک گشته بود، آنرا «چاه‌خبر» میگفتند و محل کسب اطلاع از مسافر میدانستند زیرا زمانی که کسان آنها بسفر رفته و خبری از آنها نداشتند بر کنار آن می‌نشستند و سر خود را در چاه کرده مسافران خود را صدا می‌زدند و با تعبیری که بانعکاس صدای خویش میدادند آنرا خبری از جانب آنها می‌پنداشتند.^۱ امروزه آن چاه بکلی پر شده است. در باره این چاه گفتارهای زیادی هست ولی ما چنین می‌پنداریم که بعد از فرو ریختن گنبد‌ها برای آنکه آب برف و باران در داخل شبستان جمع نشود آنرا احداث کرده‌اند؛ بویژه آنکه در بیرون مسجد هم چاه آبی برای رفع نیاز مردم بوده است. علت خرابی گنبد و تاریخ آن بدرستی معلوم نیست و گویا زلزله‌های شدید قرون گذشته موجب ویرانی آن گشته است.

برخی از سالخوردگان هجومهای تاریخی و یورشهای وحشیانه مهاجمین راهم در این کار مؤثر میدانند زیرا در آن حوادث تاریخی این مسجد پناهگاه ساکنان خانه‌های اطراف بوده و دلانهائی که در بدنه دیوارهای قطور آن وجود داشته با فضای خالی بین دو گنبد، محل پنهان شدن مردم در هجومهای تاریخی می‌گشته است. در محل، بنقل از

۱- بعضی از سالخوردگان می‌گویند که اگر مسافر سالم بود از چاه صدا می‌آمد و الا صدائی

پیشینیان، میگویند که در یکی از این حملات جمع زیادی از مردم در آنجا مخفی بوده اند ولی بر اثر صدای گریهٔ طفلی، مهاجمین از جای آنان خبردار گشته همه را از دم-



نمونه‌ای از گچ‌بری و نقاشی داخلی قدیمی مسجد جمعه .

تیغ‌گذرانیده‌اند و هم‌اکنون بعضی از سالخوردگان معتقدند که سطح خارجی آن قسمت از دیوار مسجد، که باخاک پر شده، بارنگ خون آن کشته‌شدگان رنگین است و مبنای این عقیده را هم گفته‌هایی میدانند که زبان بزبان از پیشینیان خود شنیده‌اند. در دیوار جنوبی داخل شبستان سنگ شیری‌رنگ بزرگی بر بدنهٔ آن نصب

بود که در آن جای پنجه دست انسانی، البته بزرگتر از دست معمولی، نقر شده بود مردم آنرا منتسب بحضرت امام حسن مجتبی (ع) میدانستند و برای زیارت آن میرفتند و زنها، با روشن کردن شمع در برابر آن، حاجت میخواستند. این سنگ دو سال پیش بسرقت رفته و گویا اقدام جدی برای یافتن آن نیز بعمل نیامده است. نظیر این پنجه سنگی پنجه دیگری نیز در دیوار مقبره شاه اسماعیل صفوی، در بین کاشیهای لاجوردی منقوش بآب طلا، نصب شده و مادر جای خود بدان اشاره کرده ایم. یکی از این سنگها هم سابقاً در صحن بقعه شیخ صفی الدین، کنار مدخل آرامگاه مادر شاه طهماسب، بر دیوار نصب بود و به پنجه علی شهرت داشت. تعداد این سنگها با علامت پنجه حکایت از آن دارد که در روزگار قدیم این نقش دست برای مردم این حدود جنبه قدس و حرمتی داشته و چه بسا که دور از ریشه و مبنای مذهبی هم نبوده است.

اثر قدیمی دیگری که در بنای مسجد جمعه باقی مانده در چوبی دولنگه ای منقشی است که در مدخل مسجد فعلی قرار دارد.

در بالای لنگه های آن ابیاتی حاوی ماده تاریخ با چوب و بخط نسخ بسیار زیبا منبت کاری شده ولی صدحیف که آنچه در قسمت بالای لنگه سمت راست بوده است بمرور ایام ریخته و از بین رفته است ولی نوشته بالای لنگه سمت چپ بدین شکل باقی است:

«... قدس تازه کردند . چو بشمردیم تاریخش خلف شد.

خلف خواند دعای او عزیزان که عمرش در پی غفلت، تلف شد.»

مادر جلد اول این کتاب با اشاره بمآخذ مورد استفاده، تاریخ بنای این مسجد را سال ۶۷۸ هجری نوشته ایم. ملاحظه ایات فوق حکایت از آن دارد که در سال «خلف» یعنی ۷۱۰ هجری آنرا «تازه» کرده اند. اما چون قرینه ای در دست نیست برای انسان تردید حاصل میشود که آیا خود مسجد را در آنسال تجدید بنا نموده اند یا

آنکه در مسجد را تازه کرده‌اند. با در نظر گرفتن اینکه در آن ایام بیشتر مردم این شهر مذهب تسنن داشته‌اند کلمه «قدس» ایکه در آن کتیبه بکار رفته ذهن را، با توجه بتعصب اهل سنت، بیشتر متوجه خود مسجد مینماید و نه در آن. و در اینصورت خود سوآل دیگری بدین شکل پیش می‌آورد که بنائی که در سال ۶۷۸ هجری ساخته شده چگونه بعد از ۳۲ سال آنرا «تازه کرده‌اند» مگر آنکه بگوئیم حوادث آنرا در این فاصله ویران کرده و یا تاریخ پیدایش مسجد اولیه قدیمتر از ۶۷۸ بوده است. با آنکه در ۷۱۰ هجری زبان ترکی و آذری در این سامان رواج داشته سرودن ماده تاریخ بزبان فارسی قابل توجه میباشد.

باری مسجد فعلی از آثار دوران سلجوقی است و روزیکه برای باستانشناسان امکان مطالعه و تحقیق در سبک معماری و مصالح بکار رفته در بنا فراهم شود تاریخ اصلی مسجد و تجدید بنای آن با دلایل و مدارک کافی روشن خواهد شد.

برای نگارنده میسر نشد محل جامع قدیم شهر را، که بقول مورخان در چهار سوق بازار صلیب شکل اردبیل قرار داشته است، تحقیق نماید و آنرا با محل این مسجد تطبیق کند^۱. ظن قوی آنست که این مسجد برجای آن ساخته شده است زیرا در اسلام جای مسجد غیر قابل تصرف است و طبعاً میباید در محل آن مسجدی بنا شود و اگر چنین باشد میتوان گفت که این مسجد برجای اولین مسجدی ساخته شده که گفتیم بوسیله اشعث بن القیس الکنندی در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری در اردبیل بنا گردید^۲. این نظر را آتشکده بودن جای مسجد نیز تأیید مینماید زیرا طبق نوشته مورخان، مسلمانان بعد از فتح بلاد و شهرهای ایران، آتشکده‌ها و معابد آنها را مبدل بمسجد میکردند.

در مسجد جمعه فعلی سنگ دیگری بوده است که این کتیبه بر آن نقر شده بود «در زمان خلافت شاه صاحب قران گیتی ستان ابوالمظفر سلطان حسین بن علی بن عثمان الباینردی خان خلداله ملکه و خلافته مال و مستوجهاات قصبه محترمه اردبیل را بمبلغ چهل تومان تبریزی مخلصاً و مؤبدأ مقرر فرموده نشان جهانمطاع اصدار نمود بتاریخ

۱ - جلد اول کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ». ص ۵۵.

۲ - جلد اول این کتاب. صفحه ۲۷.

تیلان‌نیل ثمان و سبعین و ثمانمانه (۸۷۸)».

این سنگ را گویا اداره فرهنگ و هنر اردبیل از بیم سرقت بساختمان اداره



در قدیمی مسجد جمعه .

(در حاشیه بالای لنگه سمت چپ کتیبه‌ای که در متن کتاب بدن اشاره شده است باقی است) .

و بعد بچینی خانه بقعه شیخ صفی‌الدین منتقل نموده و در آنجا نگهداری میکند. قابل توجه است که این قبیل اشیاء تاریخی در ایامی که هیچگونه نظام و امنیتی در کشور ایران نبوده قرنهای ممتدی در جای خود باقی بوده است ولی در ایندوره که ایران از امنیت سر تاسری برخوردار است و قدرت دستگاههای امنیت و انتظامی و قضائی کشور در همه جاساری و جاری است گویهای چهار گوشه صندوق شیخ صفی‌الدین، چهلچراغ مسجد آقامیرزا علی اکبر، سنگ پنجه مسجد جمعه و... یکی پس از دیگری بسرقت رفته است.^۱

باری مأذنه مسجد بصورت گلدسته استوانه شکلی در کنار مسجد و بفاصله تقریبی پانزده متری غرب شبستان اصلی قرار دارد و گویا در قدیم کتیبه‌ای روی سنگ سماقی زیبایی بر آن نصب بوده است که روسها پس از شکست قشون عباس میرزا همراه اشیاء نفیس و کتابهای گرانبهای بقعه شیخ صفی‌الدین آنرا نیز برده‌اند.^۲ در حال حاضر دو کتیبه سنگی در قسمت جنوبی بدنه گلدسته نصب است که چون بر روی سنگ آهکی نقر شده سائیدگی یافته و خواندنش متعذر گردیده است. در یکی از این سنگها عباراتی بدین نحو بچشم میخورد «چون پادشاه مغفرت پناه میران شاه... و امیر کبیر بایزید بسطامی... حضرت سلطان الزمان خاقان‌الدوران و... ملك المستعان سلطان غازی حسین... مالک...»^۳

۱- «چهلچراغ مسجد بسرقت رفت: دو عدد چهلچراغ مسجد روستای «بوسجین» بسرقت رفت. بوسجین از توابع اردبیل است. این دو چهلچراغ سیصد و پنجاه سال قبل از روسیه بایران آورده شده بود. هر يك از آنها ۲۰۰ کیلوگرم وزن داشت هر يك از این دو چهلچراغ دارای شش جام جای چراغ بود.

گفته میشود که چهلچراغها بوسیله سه نفر مسگر که مشغول انجام کارهای مگسری در ایوان مسجد بودند بسرقت رفته است. این سه نفر شبها در مسجد میخوابیدند. اکنون جریان از طرف ژاندارمری «نیر» اردبیل تحت رسیدگی است. روزنامه آیندگان روستا. جمعه ۲۸ اردیبهشت تا ۴ خرداد ۱۳۵۲ - صفحه ۲.

۲ - اردبیل شهر مقدس. عباداله زاده ملکی. تهران. ۱۳۴.

۱ - بجای کلماتی که خواندن آنها میسر نگردید نقطه چین گذاشته شده است.

مسجد جمعه جزو آثار باستانی به ثبت رسیده و این امر بیش از پیش در خرابی



دو کتیبه سنگی بر بدنه مأذنه مسجد جمعه.

آن مسؤثر گشته است زیرا مردم حق ندارند در آن تعمیراتی انجام دهند و برای سازمانهای قانونی نیز عنوان «فقدان اعتبار» اقدام بتعمیر آنرا متعذر میسازد.

شاهان و پیران از مطالبی که ما برای روشن کردن آن بسیار کوشیدیم ولی اردبیل : بجائی نرسیدیم آشنائی باشاهان و پیران معروفی است که امروزهم در اردبیل شهرت دارند و برخی از محلات شهر نیز بنام آنها نامیده میشود . شاه و پیر از اصطلاحات تصوف و عرفان است ولی این شاهان و پیران چه کسانی بوده و در چه تاریخی در این شهر می زیسته اند از مجهولاتی است که با وجود کوشش زیاد برای نگارنده آگاهی بدانها میسر نگردید .

مادر جای دیگر نیز اشاره کرده ایم که تصوف و عرفان با شیخ صفی الدین و اولاد او در اردبیل پیدا نشده است بلکه قبل از آنها نیز طریقت در این شهر رواج داشته و شیوخ و اقطاب بزرگی در آنجا زندگی میکرده اند که مدفن آنها مزار و مطاف رهروان عرفان و منجمله خود شیخ صفی الدین بوده است .

محیط عرفانی آنروز اردبیل در پیدایش روح تصوف در این عارف ربانی اثر انکارناپذیری داشته و عبادت و گوشه نشینی او در مقبره « پیر میندیشین » و « پیر گنجه - بگول » و « پیر ابوسعید » در کمال معنوی و پختگی نفسانی او عامل مؤثری بوده است . بعد از شیخ صفی الدین نیز اردبیل از مراکز مهم تصوف و عرفان گردیده و وجود اقطابی مانند شیخ صدر الدین موسی و خواجه علی سیاه پوش و جانشینان آنها ، که وارثان بالاستحقاق خرقه و سجاده شیخ صفی الدین بوده اند ، این نقطه را مرکز دایره طریقت ساخته بود . اما امروزه نه تنها از حالات و شخصیت عرفای بزرگ این حدود اطلاعی در دست نیست قبور و مدفن آنها نیز ، جز چند تن ، شناخته نمیباشد و گذشت زمان صفحه تاریکی بر روی آنها کشیده است .

در ایامی که ما این مجموعه را تنظیم مینمائیم در اردبیل قبر پنج پیر مشهور است که عبارتند از پیر عبدالملک ، پیر ابوسعید ، پیر شمس الدین ، پیر زرگر و پیر مادر و چنانکه قبلا هم نوشته ایم مزار پیر دیگری در جنوب شرقی شهر بر بالای تپه ای موجود است که آنرا « پیر سحران » میگویند .

این تپه قریب سه کیلومتر از شهر فاصله دارد . بر بالای قبر اطاقکی با گل و سنگ و چوب ساخته شده است . در وسط اطاق مقداری قلوه سنگ ، بشکل قبر ، کنار هم چیده شده و روی آن پارچه کهنه سیاه رنگی کشیده اند .

دوسه عدد چراغ نفتی کهنه هم در طاقچه آن دیده میشود. ارتفاع تپه از جاده خلخال که از نزدیک آن میگذرد، در حدود پنجاه متر است و قسمت جنوبی آن صخره است در حالیکه قسمتهای دیگر آن خاکی میباشد و بر آن بتهای زیادی میروید. این محل چنانکه گفته‌ایم در قدیم یکی از محلات شهر بوده و بازار پبله نیز در آنجا قرار داشته است و گویا از این رهگذر است که آن پیر را هم در محل «پله‌سه‌ی‌ران» میگویند. زمانی نیز اطراف این تپه سوق الدواب شهر و بویژه بازار فروش شتر بوده است.

پیر عبد الملک و پیر شمس الدین در دو مسجدی، که بنام آنها خوانده میشود، مدفونند ولی سنگی بر قبر آنها دیده نمیشود که بتوان لااقل هویت آنانرا از روی آنها روشن کرد. ریش سفید محله پیر عبد الملک عقیده داشت که سنگ قبر این عارف ربانی، که قبرش هم اکنون در وسط آن مسجد است، در حدود دو متر زیر خاکهای کف مسجد قرار دارد و برای در آوردن آن باید خاکبرداری زیادی نمود.^۱

مقبره پیر ابوسعید نزدیک سرچشمه، آنجائیکه امروز میدان ششم بهمن بجای مسجد آن احداث گردیده است واقع است و چنانکه گفته‌ایم از قدیم اطاقی بر بالای قبر این عارف ربانی قرار داشت ولی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، بدون توجه باهمیت اینگونه اماکن تاریخی از طرف شهرداری خراب گردید و آثار قبر در معرض انطماس قرار گرفت.

بنام پیر مادر هم مسجد و محله‌ای، در منتهای الیه شمال شرقی شهر، موجود است ولی در خارج از مسجد و شاید بفاصله دو یست متر در قسمت شمالی آن، اطاقکی است که با گل و خشت و چوب ساخته‌اند و در وسط آن صندوق چوبی کوچکی بعلامت قبر گذاشته و روی آن پارچه سیاهی کشیده‌اند. زنان از دور و نزدیک بزیارت آن می‌آیند و شمع و چراغ روشن میکنند و نذر و نیازی میدهند.

۱- در آن زمان شادروان حاج محمد آقا برنجی ریش سفید محله بود مدتی بعد از این مصاحبه آن مرد نیک نفس بدرود زندگی گفت و در راه و همان مسجد دفن گردید. شاید از ذهن او میگذشت که اگر کلنگی برای ملاحظه سنگ قبر بر زمین زده شود هر آینه مردم تصور کنند که گنجی در آنجا بود بدین‌عنوان کنند و بردند، یا نبش قبر کرده امر خلاف شرعی انجام دادند.

در تابستان سال ۱۳۵۰ خورشیدی، که نگارنده برای تحقیق مدفن پیر بدانجا رفته بود، مسجد سابق پیرمادر را خراب کرده مسجد جدیدی با دیوارهای آجری و تیر آهن برجای آن بنا مینمودند. در قسمتی از کف مسجد برای قراردادن پایه‌ستون جایی را کنده بودند و در آن استخوانهای زیادی از انسانهای گذشته بچشم میخورد. پیرمردی که در آنجا بود اظهار می‌داشت که از آن مسجد تاپیله سحران، که بیش از سه کیلومتر فاصله دارد و عموماً زمینهای زراعتی است يك رشته قبرستان است و هر جای آن که کنده میشود بقبر و استخوانهای مردگان قدیمی میرسد.

مقبرهٔ پیرزرگر بر سر راه محله‌ای بنام «آفانقی خرمنی» بطرف بازار قرار داشت و بر روی آن اطافی بشکل دکان دیده میشد ولی اکنون اثری از قبر و دکان بچشم نمیخورد. هنگامیکه نگارنده از دکانداران اطراف آن در اینباره تحقیق میکرد آنان با طعن و طنز میگفتند که قبر و محوطه آن بتصرف یکی از متنفذین محل درآمده و جزو ملک او قرار گرفته است بدون آنکه بخواهند نام آن متنفذرا بر زبان آورند. در محلهٔ قبلان یا تازه میدان، مقابل زندان فعلی شهر بانی، کوچه‌ای است که آنرا کوچهٔ پیرمیگویند زیرا در اول ضلع غربی آن اطاق آجری بسیار محکمی قرار دارد و بر بالای درگاه سنگی آن شماره ۱۱۱ بچشم میخورد. مردم محل آنرا مدفن پیری میدانند و در آن شمع روشن می‌کنند بدون آنکه در آن اطاق قبری دیده شود. در بالای آن درگاه سنگی، نوشته‌ای بدین عبارت نقر شده است:

« قال الله تبارك وتعالى . انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر »
 و اقام الصلوة و آتی الزكوة و لم یخس الااله یكونون من المهتدين فی سنة ۱۰۴۱ .
 این نوشته حکایت از آن دارد که در آن محل در عهد سلطنت شاه صفی مسجدی ساخته شده و این سنگ بر بالای در ورودی آن نصب گشته است ولی هر آینه بعدها در آن مسجد تصرفاتی شده و این اطاق کوچک برای حفظ حرمت آن معبد باقی مانده و کم‌کم عنوان پیر نیز پیدا کرده است و چه بسا که پیر سازنده و بانی آن مسجد نیز در آنجا مدفون بوده است.

غیر از این پیران، شاهان اردبیل نیز در خور مطالعه و تحقیق میباشند و ما متأسفیم که بمدارك قابل توجهی در اینباره دست نیافتیم.

شاه نیز يك اصطلاح عرفانی است و در بعضی از سلسله‌های تصوف بعنوان قطب و مرشد اول شناخته میشود مثل «شاه نعمت‌الله ولی» یا «سلطانعلیشاه گنابادی» و «صفی‌علیشاه تهرانی» و .. ولی در برخی از سلسله‌ها اطلاق این عنوان بمرشد بزرگ دیده نمیشود و سلسلهٔ مربوط به شیخ صفی‌الدین هم از آنجمله میباشد.

ابن بزادر کتاب صفوة الصفا، ضمن حکایات زیادی که از حالات شیخ صفی‌الدین آورده، نام جمعی از بزرگان تصوف را با عنوان پیرو پیروه و مولانا و شیخ ذکر کرده است. در دوره‌های بعد، حتی در عهد سلسلهٔ صفوی هم، که سلاطین مرشد و قطب خانقاه اردبیل نیز میبودند، جز از لحاظ سیاسی عنوان شاه برای آنان بکار نرفته و بلکه از حیث قطبیت سلسله لقب «شیخ‌اوغلی» بدانهادده شده است^۱. با اینحال در اردبیل تعداد هشت محله و مسجد است که با عنوان شاهان گذشته شناخته میشوند و آنها عبارت از «اقلیم‌شاه، چراغعلی شاه، رحمن‌شاه، زینال شاه، سلیمان‌شاه، عبدالله‌شاه، کلبعلی شاه و معصوم‌شاه» میباشند.

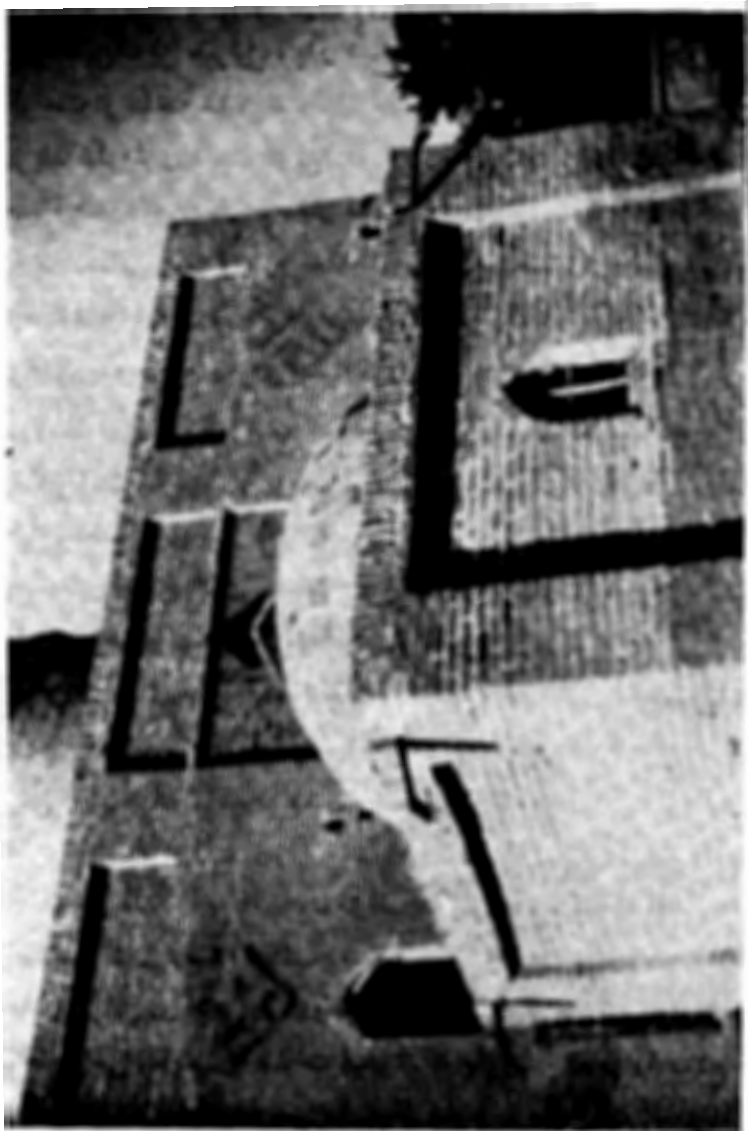
این مساجد عموماً با دیوارهای آجری و تیرهای چوبی ساخته شده ولی کتیبه و نوشته‌ای در آنها دیده نمیشود که لااقل تاریخ بنای اصلی آنها را روشن سازد یا شخص محقق را بشخصیت شاهان مزبور راهنمایی کند. هرچه هست این شاهان از معاریف و بزرگان عهد خود بوده‌اند^۲ و آن مساجد را بنانهاده‌اند یا آنقدر شهرت و حرمت بین مردم محل داشته‌اند که دیگران نام آنها را بر آن معابد و محلات گذاشته‌اند.

در جلد اول این کتاب نیز گفتیم که ابن عتبه احمد بن علی بن
 امامزاده‌های
 الاحسین الحسنی در کتاب «بحر الانساب» گفته است که از
 اردبیل:
 «فرزندان صالح امام موسی کاظم علیه‌السلام پنج نفر حمزه،
 قدرالدین، قوام‌الدین، بدرالدین و صدرالدین قدس الله اسرارهم از بغداد روی بولایت

۱- جلد اول این کتاب، صفحه ۹۰.

۱- نگارنده احتمال میدهد که غیر از صوفیان صفوی (حیدری) عرفای نعمتی نیز در این شهر بوده‌اند و بر طبق معمول سلسله، عنوان شاه بر خود نهاده‌اند. اما آن‌هم جای تأمل است زیرا شاه لقب قطب آنها بوده است.

ری نهادند و چون بدین شهر رسیدند متفرق شدند . حمزه و صدرالدین روی بولایت اردبیل نهادند و چون بشهر رسیدند وطن ساختند...»^۱



بقعه امامزاده حمزه در جلوی آرامگاه شیخ جبرئیل در قریه کلخوران .

۱- صفحه ۶۳ جلد اول کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ».

هدف اینان تفسیر احکام اسلام و ارشاد خلائق بود و از اینجهت به ری و اردبیل عزیمت کردند که آن دو شهر مرکز ایران و آذربایجان بودند. حمزه و صدرالدین در اردبیل اقامت کردند و هم در آنجا در گذشتند. مدفن حضرت حمزه (ع) در کلخوران است و بقعه امین الدین جبرئیل، پدر شیخ صفی الدین (ع)، بفاصله چند متر در شمال آستانه کوچک او ساخته شده است. قبر حضرت صدرالدین نیز در همین قریه و لسی تقریباً در یک کیلومتری سمت غربی آن، در وسط اراضی زراعتی، واقع است. مقبره صدرالدین عمارت بسیار قدیمی دارد. جنوب آن باغ امامزده و شمالش حیاط بزرگ دهقانی است و خادم بقعه در آن زندگی میکند. در ورودی بقعه در سمت شمال آنست و بر اهروی باریکی باز میشود که از شرق بغرب کشیده شده است و در دو انتهای خود بدو حجره، برای بیتوته کردن زائران، منتهی میگردد.

در وسط این دالان و در ضلع جنوبی آن، دری است که بمقبره باز میشود. قبر در وسط اطاقی است که تقریباً 5×6 متر ابعاد آن میباشد و گنبد کم ارتفاع کهنه ای سقف آنرا تشکیل میدهد. روی قبر، که بالغ بر بیست سانتی متر از کف اطاق بلندتر است، صندوق تخته ای بهمین بلندی گذاشته روی آن روپوشهای رنگارنگی کشیده اند و شمعدانها و چراغهای کهنه و ساده ای قرار داده اند.

بر سر در ورودی بقعه انواع مختلف زیارتنامهها با خطوط زیبا نصب شده و یکی از آنها بتاریخ ۱۳۲۴ قمری در تفلیس نوشته شده است. مرحوم حاج میرزا محسن خوشنویس ملقب به عماد الفقراء هم زیارتنامه ای نوشته و در زیر آن، که تاریخش ۱۳۵۵ قمری است، عبارت بحر الانساب را، که در فوق ذکر کردیم، آورده است و برای آنکه خواننده را به ثقه بودن مؤلف آن کتاب آشنا کند اضافه کرده است که ابن عتبه صاحب کتاب «عمدة الطالب» میباشد.

علاوه بر این دو امامزاده، دو مقبره دیگر نیز در داخل شهر بعنوان فرزندان حضرت امام موسی الکاظم (ع) شناخته میشوند که یکی بنام امامزاده صالح است ولی در محل آنرا «اوغلان امامزاده سی»^۱ میگویند و در مقابل آن امامزاده دیگر را

«قبز امامزاده‌سی»^۱ میخوانند.

امامزاده دختر چنانکه در جای خود نیز گفته‌ایم^۲ در کنار مسجدی است که مرحوم حاج میر صالح مجتهد انواری در سال ۱۲۹۳ هجری قمری آنرا ساخته است و امروزه بین محله اوچدکان و بازار قرار دارد. امامقبره امامزاده صالح در نزدیکی میدان شیخ صفی‌الدین واقع است. هر دو امامزاده بقعه دارند ولی بقعه امامزاده صالح وسیعتر اما مخروبه‌تر از بقعه امامزاده دختر میباشد. خرابی آن بسبب رطوبت زمین است و دفن جنازه بعضی از کسان متنفذ در رواق مستطیل شکل آن هم این رطوبت را بیشتر میگرداند.

سردر بقعه امامزاده صالح در عهد شاه عباس بزرگ کاشی کاری شده و بسا کاشی های آجری مزین گشته است. این کاشیها امروز نیز باقی است ولی با خود بنا تهدید بخرابی میشود. این بنا به ثبت باستانی رسیده ولی مدتهای مدیدی است که در آن تعمیری صورت نگرفته است.^۳ در آن کاشی ها اشعار زیر نوشته شده و تاریخ ساختمان یا تعمیر بنا بدین نحو مشخص گشته است :

« بعهد دولت عباس شاه دین پرور

که هست بنده اولاد خاندان علی

اساس روضه شهزاده صالح از سر صدق

بنا گذاشت حسن چاکر و لسی علی

رقم زدم پی تاریخ آن خردگفتا

مبارکست زحب بنای حسن علی «

مصرع آخر که ماده تاریخ است بحساب ابجد ۱۰۳۱ میشود و بیت دوم حکایت از آن دارد که اساس روضه شهزاده بنا گذاشته شده است ولی چون قبل از آن تاریخ نیز بقعه این امامزاده بستی برای پناهندگان بوده است چنین بنظر میرسد که اساس

۱- یعنی امامزاده دختر.

۲- صفحه ۱۷۱ جلد اول این کتاب.

۳- در سال ۱۳۵۰ مبلغ پنجاه هزار ریالی که نگارنده از اعتبارات مربوط در سازمان اوقاف برای مرمت آن حواله نمود تعمیراتی در آن صورت گرفت ولی خود ساختمان محتاج تعمیر بنیانی است.

بنا ایجاد نگشته بلکه تعمیر یا تجدید بنا شده و یا قسمتی بر بنای قدیمی اضافه گشته است. آنچه در این مورد میتوان گفت اینست که این هر دو امامزاده بزرگوار فرزندان بلا فصل حضرت موسی بن جعفر (ع) نبوده اند و چون کتیبه یا نوشته ای که حاکی از شجره نسب آنان باشد در دست نیست باید گفت که آنها از نواده های آن بزرگوار و احیاناً از فرزندان حمزه بن موسی الکاظم (ع) یا صدرالدین بن موسی (ع) بوده اند. ما متأسفیم که با همه کوششی که در این باره بکار بردیم اطلاعات کامل و مستندی بدست نیاوردیم.

امامزاده صالح چنانکه گفتیم در عهد سلاطین صفوی مورد احترام آنان بود و مقبره او، طبق نوشته مورخان و جهانگردان، بست و دارالامانی برای گناهکاران بشمار میآمد ولی چون محوطه وسیعی برای اقامت طولانی پناهندگان نداشت از اینرو آنها در فرصت مناسبی، که در روزهای اول بدست میآوردند، عرض میدانی را که بین آن بقعه و مقبره شیخ صفی الدین بود، و امروزه بخط مستقیم در حدود یکصد متر است، می پیمودند و خود را با ستانه در ورودی شیخ میرسانیدند و تا زمانی که بخشوده نمی شدند در آنجا میماندند و از غذای مهمانسرای شیخ نیز اطعام میگشتند.

دیگر از آثار تاریخی اردبیل چند حمام قدیمی بود که تأسفآذر حمامهای قدیمی اردبیل: این چند سال اخیر جاهلان آنها را خراب کردند. اردبیلیان از دوران قدیم بنظافت و پاکی علاقه داشتند و برای شستشوی

خود حمامهای بزرگ و زیبایی میساختند و تا آنجا بدین امر علاقمند بودند که یکروز در هفته را بنام «روز حمام» مینامیدند. مورخان و جهانگردان قدیم از این حمامها تعریفهای زیادی کرده اند و مثلاً مقدسی در احسن التقاسیم، در آنجا که راجع بساین ولایت سخن میگوید، مینویسد که «... حمامهای پاکیزه و تمیز در آن موجود است...»^۲

۱- آنروز را که دومین روز هفته یعنی روزیکشنبه بود بزبان محلی «حمام گونی» می گفتند.

۲- احسن التقاسیم. تألیف مقدسی. طبع لیدن. ۱۸۷۷ میلادی. رجوع شود به صفحه ۱۱۱ جلد اول این کتاب.

برخی از این حمامها پس از آنکه قرن‌ها متروک گشته و در زیر زمین مانده بوده‌است بعدها آباد و دایر گشته و مورد استفاده مردم قرار گرفته است و «کهنه حمام» و حمامیکه در نیمقرن اخیر بنام «عش آباد» نامیده میشد از جمله آنها بودند.

حمام کهنه در محله پیر عبدالملك و حمام عش آباد در نزدیکی بازار مسگران و بر سر راه آرد میدان واقع بود و کف آنها چندین متر پائینتر از سطح بازارهای مجاور قرار داشت. چنین بنظر میرسد که پائین بودن آنها برای این بوده است که از هوای باز محفوظ بمانند و در زمستان گرم و در تابستان خنکتر باشند. با اینحال باید قبول کرد که بمرور ایام سطح اراضی اطراف نیز بالا آمده تفاوت خود را با کف حمامها بیشتر گردانیده بود. پیر مردان بنقل از گذشتگان میگفتند که این حمامها در قدیم متروک و زیر خاک و خاکستر مدفون بوده و بعدها آنها را تعمیر و دایر نموده‌اند.

مردم اردبیل حمام کهنه را خیلی قدیمی و حتی از قبل از اسلام میدانستند و معتقد بودند که حضرت امام حسن مجتبی (ع) در سفر خود بار دبیل در آن حمام استحمام فرموده است. محسنی^۱ در یادداشتهای خود در باره این حمام مینویسد که «درسی و دو سال قبل یک نفر از معمرین نقل نموده که چهل سال قبل از این^۲ يك طغری قباله دیده‌ام که تاریخ آن هشتصد و بیست و پنج سال بود و در آن قباله نیز حمام کهنه، حمام کهنه نوشته بود». او پس از بیان این مطلب در باب قدمت آن حمام سخن میگوید و آنرا متعلق به قبل از اسلام میدانند.

حمام کهنه پایه‌ها و دیوارهای بسیار قطوری داشت که با تخته سنگها و آجر و آهک بنا گشته و روی آنها طاقهای ضربی وسیعی احداث شده بود. نقشه حمام و محوطه داخلی و بیرونی آن بسیار دیدنی بود و تخته سنگهای سیاه و بزرگی بصورت مکعب مستطیلهای تراشیده در آن بکار رفته بود. در چند سال پیش که خیابان شاه باز میشد این حمام باستانی در مسیر آن قرار گرفت و آن اثر تاریخی، که گویای تمدن

۱- رجوع شود بصفحه ۱۸۹ جلد اول این کتاب.

۲- خود این اعداد با زمانیکه از تاریخ جمع آوری یادداشتهای محسنی میگردد بیش

از یکصد سال میشود.

و هنرو معماری دورانهای بسیار قدیم ساکنان این ولایت بود ، ناجوانمردانه بدست کلنگ و تیشه سپرده شد و جاهلانه خراب گردید چنانکه حمام عبش آبادهم در سالهای بعد از آن ، هنگام احداث خیابان معروف به «سی متری» چنین سرنوشتی پیدا نمود.

در شهررم پایتخت ایتالیا، ایستگاه راه آهن مجللی ساخته اند که از حیث عظمت و زیبایی عالیترین ساختمان نوع خود در تمام اروپا بشمار می آید . هنگام ساختن این بنای معظم، در گوشه ای از زمین چند قطعه سنگ آهکی مکعب شکلی پیدا شده ، که مربوط بتسمتی ازدیوار رومدر یکی از دوره های باستانی آن بوده است. سازندگان بنا نگهداری آن سنگها را در وضع خود برتر از از تکمیل ساختمان زیبای ایستگاه دانسته و آن قسمت از آن بنای با عظمت را ، که با آن سنگها برخورد کرده است ، از نقشه حذف و ایستگاه را بظاهر ناقص کرده اند . حال آنکه خود این نقص کمال معنوی بزرگی نصیب بنا و سازندگان آن نموده است . صدحیف کسانی که در اردبیل اقدام باحداث آن خیابانها کرده اند آن دواثر تاریخی را از بین برده اند و با این کار لطمه شدیدی بتاریخ این خطه باستانی زده اند.

مادر جلد اول این کتاب گفته ایم که ابنیه و آثار تاریخی از جمله اسنادومدارك مهمی هستند که تمدن و طرز زندگی ملل و طوایف گذشته را بخوبی بازگوینمایند و از نظر مورخان و باستانشناسان اهمیت فراوانی دارند.

حمام کهنه یا حمام عبش آباد ونظایر آنها هرچه بودند از آثار تاریخی اردبیل ونمایشگر تمدن ساکنان این شهر درطول قرون واعصار بشمار می آمدند و اگر بخاطر حفظ آنها چند متر خیابان انحنایمیافت نه تنها نقصی متوجه آن نمیشد بلکه اهمیت و زیبایی صوری و معنوی خاصی نیز بدست می آورد.

در عهد قاجاریان ، بویژه بعد از سلطنت فتحعلیشاه ، اردبیل نارین قلعه: بیشتر بوسیله نارین قلعه شهرت داشت زیرا چنانکه گفته ایم بر اثر استحکام خاصی که این قلعه داشته مطمئنترین محبس برای نگاهداری زندانیان سیاسی

کشور بوده و بیشتر بزرگان و شاهزادگان قاجار قسمت اعظمی از عمر خود را در آن دژ گذرانیده‌اند و برخی چشمها وعده‌ای حتی جان خود را در آن از دست داده‌اند. قلعه اردبیل قبل از قاجار نیز وجود داشت و بنام ارك خوانده میشد و حتی آغامحمدخان قاجار وقتی برای اولین بار بدین شهر آمد در آن ارك منزل کرد. ارك اردبیل در آن تاریخ بسیار کهنه و قدیمی بود و در کنار روخانه بالخلو قرار داشت. برج و باروی آن نیز با توجه بسلاخها و تاکنیکهای جنگی قدیم ساخته شده بود. از اینرو وقتی افسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان، در عهد فتحعلشاه، باردبیل آمدند آنرا با جنگهای آن ایام، که سلاحهای گرم جانشین شمشیر و تبر و کمان گشته بود، متناسب نیافتند و در دورادور آن از خارج باروی محکمی با برجهای مستحکم بوجود آوردند و علاوه بر خندقی که قلعه سابق داشت و در داخل دیوارهای جدید قرار گرفته بود در خارج آن نیز خندق عمیق و عریضی کردند و نهر آبی هم از محله «شاه باغی» بر آن مشرف ساختند. برای رفت و آمد دودر بزرگ و محکم در وسط ضلع شمالی و جنوبی آن تعبیه کردند و بوسیله پل متحرک چوبی با آن طرف خندق ارتباط دادند. خندق را همواره پراز آب میگردند و شبها نیز تخته پلها را بکناری کشیده ساکنان دژ را در يك جزیره محکمی قرار میدادند. بر بالای برجها توپهای بزرگی کار گذاشته و در دیوارها نیز «مزقل» ها و سوراخهایی برای تیراندازی سربازان بوجود آورده بودند.

داخل قلعه از نقاط دیدنی اردبیل بود زیرا خود شهر کوچکی در پشت دیوار قطور و خندقهای عمیق آن بشمار می‌آمد و اگر امروز باقی ميبود تماشای حیاطها، خیابانهای متعدد، میدانهای مشق، توپخانه، محوطه سواره نظام و پیاده نظام، حمام، مسجد، محبس، نافه‌اخانه و بیوتات آن برای جهانگردان داخلی و خارجی و حتی نسلهای آینده این سامان جالب و قابل توجه می‌نمود.

ابراهیم بيك در سفرنامه خود از این قلعه تعریف کرده نوشته است «فردا بتمشای نارین قلعه رفتیم. این قلعه بسیار محکم است. هرچه تعریف کنم بجائی نخواهد رسید. در دم دروازه قلعه پیرمردی ایستاده بود گویا توپچی و قراول است.



عکسی از دیوار غربی نارین قلعه . خندق عربی و عمیق بیرونی قلعه در پای دیوار واقع بود .
در سمت راست عمارت و کلاه فرنگی و در سمت چپ یک عراده توپ بر بالای برج دیده میشود .

شمشیری در دست بدیوار تکیه داشت. قلعه دو خندق مارپیچی دارد که در روی هر يك پللی برای آمدوشد مردم بسته اند. از پلها گذشتیم قلعه بسیار وسیع و عمارت حاکم نشین در توی قلعه است. مسجد عالی و حمامی دارد».

آنگاه بيك گاو بازی اشاره کرده مینویسد دو گاو میش «یکی مال نایب الصدرو یکی مال خدامباشی از علمای اردبیل» بود آنها باهم زور آزمائی و جدال میکردند و طرفداران هر يك از آقایان ابراز احساسات مینمودند. سرانجام گاو نایب الصدرو غالب شد و طاقه شالی بر پشت آن انداختند.

این دژ، که در جنگهای ایران و روس از محکمترین مواضع دفاعی ایران و مهمترین مرکز ذخیره لوازم جنگی بود، گویا بدانجهت که با پیدایش سلاحهای جدید فایده نظامی خود را از دست داده بود، در سال ۱۳۱۵ خورشیدی تخریب گردید و آن بنای با عظمت با خاک یکسان شد.

دیوارها و ساختمانهای نارین قلعه چون بارعایت مقاومتهای دفاعی بنا گشته و با آجر و مسالحو ساختمانی قدیم بوجود آمده بود تخریب آن مدت زیادی بطول انجامید و حتی قسمتی از اطافهای آن بهمان وضع اصلی خود در زیر خاک باقی ماند. هم اکنون استخر و میدان و ستون یادبودی که در وسط زمین این قلعه، جائیکه امروزه ادارات دولتی در آن محوطه ساخته شده است، احداث گردیده بر روی طاقهای ضربی بخشی از آن اطاقها ساخته شده است^۱.

۱- این استخر در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، هنگامیکه نگارنده شهردار اردبیل بود، احداث گردید. وقتی شروع بد پی کتی آن شد قسمتی از آن طاقهای ضربی نمایان گشت و با کاوش زیاد در محوطه ای خارج از محل استخر، در ورودی آنها نیز پیدا شد. اطاقهای زیر این طاقها تماماً از آجر و با دیوارهای قطور ساخته شده و بر دیوار بعضی از آنها میخهای چوبی برای آویختن لباس سربازان در يك ردیف زده شده بود و بر چند عدد از آنها نیز لباسهای کهنه سربازی آویزان بود. چون خراب کردن و پرنمودن آن اطاقها مستلزم مخارج زیادی بود از تخریب آن خودداری گشت و با بررسیهای فنی از لحاظ استحکام طاقها و دیوارها، بر بالای آنها با آهک و سیمان ب ضخامت نیم متر شفته ریزی شد و آن استخر که پنجاه متر قطر داشت و از سنگ بود بر روی آنها بنا گردید. و بعد از بیست سال اکنون هم در کمال استحکام باقی است.

کلیسای اردبیل نیز از جمله آثاری است که باید در این بخش کلیسای اردبیل : از کتاب از آن نام برد . عمارت کلیسا خیلی قدیمی نیست و

بیش از یکقرن از بنای آن نمیگذرد ولی از لحاظ معنوی و اجتماعی شایان توجه میباشد. زیرا در شهری که مردم آن بتعصب شدید در امور مذهبی شهرت داشته اند آنچنان با آزادیهای فردی و اجتماعی احترام گذاشته میشود است که در تاریکترین دوره های تعصبات مذهبی ایرانیان، اقلیتهای مذهبی با آزادی کامل در این شهر عبادت میکردند و مسلمانان و مسیحیان و کلیمی ها در کنار هم همزیستی مسالمت آمیزی داشتند.

ماقبلا هم خوانندگان دانشمند را توجه داده ایم که چون اردبیل بر سر شاخه ای از راه معروف ابریشم قرار داشت مرکز مهم بازرگانی ایران با قفقاز و ماورای آن و کرانه های دریای سیاه نالهستان بشمار می آمد و بدینجهت جماعتی از ملیتهای گوناگون و بامذاهب مختلف از شرق و غرب ایران بدین شهر آمد و شد داشتند و مصون از تعرض قشری مذهبان نقاط دیگر، که نسبت بغیر مسلمانان روا میداشتند، در این شهر بر احتی و امن زندگی میکردند. در مراسم مذهبی خود آزاد بودند و جان و مالشان، توأم با احترام متقابل، در امان بود.

ارامنه از جمله این جماعت بودند که از قدیم الایام، حتی قبل از تأسیس سلسله صفوی باین شهر آمده در آن متوطن گردیدند و کوچه و محله مخصوصی هم برای خود بوجود آوردند که امروز نیز بنام ارمنستان خوانده میشود. تاریخ مهاجرت آنها و ایجاد کلیسا در اردبیل ناپیداست و تاورنیه جهانگرد فرانسوی که در عهدشاه عباس دوم باردبیل آمده است مینویسد که این شهر «یک کوچه قشنگی دارد که در منتهایلیه آن کلیسای ارامنه واقع شده است».

جای کلیسای قدیمی نیز مثل تاریخ آن نامعلوم است و اصولا نمیدانیم که از آغاز مهاجرت ارامنه باردبیل چندبار کلیسای آنها تجدید بنا یافته است. ولی کلیسای فعلی، طبق سوابقی که در خلیفه گری ارامنه آذربایجان موجود است^۱، در سال ۱۸۷۶ میلادی (مقارن ۱۲۵۵ خورشیدی و ۱۲۹۲ قمری) بوسیله

۱- بر طبق نامه شماره ۳۱۴/۷، مورخ ۹ خرداد ماه ۱۳۴۹ خلیفه گری کل

ارامنه آذربایجان.

خانواده میرزایان ، از ارامنه اردبیل ، و بیادبود «گالوست میرزایان» پدر آن خانواده ساخته شده و برای نگهداری آن حمامی در مجاورت کلیسا وقف بر آن گشته است که امروزه آن حمام نیز مثل کلیسا مخروبه گردیده است .

این کلیسا که «مریم مقدس» نام دارد نزد ارامنه اردبیل حرمت خاصی داشت و این احترام امروز نیز در بعضی از فرزندان آنها باقی است چنانکه برخی از آنان در مواقعی برای زیارت آن باردبیل می آیند و از قبور اجداد خود نیز که در آن کلیسا است دیدن میکنند . با اینحال چون ارامنه بکلی از اردبیل کوچ کرده بنقاط دیگر رفته اند کلیسا نیز وضع مخروبه ای یافته است و اگر خلیفه گری ارامنه آذربایجان ، یا علاقمندانی از خانواده میرزایان ، یا دیگرانی که اجدادشان در آنجا مدفونند ، اقدامی در تعمیر آن نمایند این محل بالنسبه تاریخی هم از بین خواهد رفت .

فصل دوم - آثار مربوط به خاندان صفوی

مبحث اول - بقعه شیخ صفی الدین

مهمترین اثر تاریخی اردبیل بقعه شیخ صفی الدین است که از بناهای کم نظیر تاریخی ایران و از حیث صنعت یکی از شاهکارهای معماری و کاشیکاری قرن هشتم هجری و سالهای بعد از آن میباشد. قسمت اصلی این بقعه بعد از درگذشت شیخ و بوسیله فرزند و جانشین وی شیخ صدرالدین موسی بوجود آمده و بنای آن قریب ده سال طول کشیده است و بطوریکه تاریخ نویسان ذکر کرده اند مردم اردبیل و علاقمندان شیخ کمکهای شایانی برای ساختمان آن نموده اند.

بین معمرین و سالخوردگان اردبیل چنین معروف است که معمار این بنا پس از آنکه پی های ساختمان را ریخت مفقود گردید و هفت سال تلاش و کوشش مسئولان در جستجوی وی بی نتیجه ماند. روزی معمار خود بخود پیدا شد و بنای ساختمان را آغاز نمود. وقتی از او سبب غیبت پرسیدند گفت که «این بنا یک خانه شخصی نیست و برای آینده ساخته میشود از اینرو باید طوری استحکام یابد که در طول قرون و اعصار استعداد بقا و استقامت داشته باشد و چون بقای هر بنائی بر استحکام پایه های آن بستگی دارد ترسیدم قبل از آنکه پی ها خشک و محکم شود مرا مجبور بشروع ساختمان نمایند و لذا مصلحت در آن دیدم که خود را مخفی سازم و بدین طریق با استحکام بنا کمک نمایم.»

مورخان نوشته اند که شیخ صفی الدین را در خانه خود، که بیرون دروازه اسفریس بوده است، بخاک سپرده اند. این همان خانه ای است که در زمان حیات

خود شیخ به‌خانهٔ «بله یوسف» مشهور بود و شیخ در آنجا خلوت مینمود. این بزاز در صفوة الصفا این موضوع را چنین آورده است «... مرقد منور آن مقام باشد که خانه بود در جنب خلوت قدس سره، و باغچه و حوضخانه و میان خلوتسرای عام و مزار مریدان است... جائی که شیخ در مرض و صحت استراحت آنجا میکردی و آن مقام است که شیخ در آن موضع وجدی شده فرموده که از فیضی که نازل شد بدین مقام نصیبی رسید». جنازهٔ شیخ روز دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ هجری قمری وقت ظهر در آنجا دفن گردید و درخت بیدی که در ایام زندگی بر حیاط خانهٔ او سایه می‌افکند سایه‌افکن مزار وی شد.

بنای اصلی که در عهد شیخ صدرالدین موسی ساخته شده، شامل مقبرهٔ خود شیخ صفی‌الدین و گنبد «اله . اله» بوده است و قسمتی از حرمخانه نیز از ساختمانهای آندوره میباشد. کاشیکاری آن قسمت از بنا هم در عهد شیخ صدرالدین صورت گرفته و کاشیهائی که بر بدنه و تاج گنبد مزبور دیده میشود یادگار آندوره و قدیمیترین کاشی این بنای تاریخی میباشد.

در باب نقشهٔ آن بنا، آدام‌اوله آریوس مینویسد که «نقشه و طرح ساختمان را خود شیخ صدرالدین داده است آنهم بشکل معجزه. چنانکه بپدرش هم نسبت معجزه میدهند. او باستاد فرمان داده که چشم خود را ببندد و استاد چنین کرده و در رؤیای خود تصویر عمارتی را الهام یافته است که بعد از آن مبیایست از روی آن ساختمان نماید.»^۱

خود شیخ صدرالدین شبهای جمعه در آرامگاه شیخ می‌آمد و سورهٔ «حم‌دخان» و «جمعه» و آیات دیگری از قرآن مجید تلاوت میکرد.

بعد از شیخ صدرالدین، بویژه در عهد سلاطین صفوی، تعمیراتی در آن بنا صورت گرفته قسمتهای دیگری بر آن اضافه گردیده است که مقبرهٔ شاه اسماعیل بزرگ

و گنبد آن، رواق فعلی، چینی خانه، مسجد جنت سرا و باغ و سردر بیرونی بقعه از جمله آنها می باشد. در سال ۱۳۰۷ قمری، یعنی در عهد ناصرالدین شاه قاجار هم، تعمیراتی در مسجد جنت سرا و خود بقعه بعمل آمده و کاشیکاری قسمتی از طاقهای مقابل رواق بقعه، از آثار آندوره می باشد.

در سمت شمالی میدان جلوی بقعه نیز سردر کاشیکاری شده بسیار مجلل و زیبایی از دوران شاه عباس دوم بود و بر بالای آن نقاره خانه ای وجود داشت و کاشیهای معرق آن عالیترین نوع کاشی در ایران شناخته می شد.

مؤلف تاریخ صنایع ایران در این باره می نویسد «کاشیکاری حیاط و سردر که در انتهای خیابان شیخ در مسافت کمی واقع شده فوق العاده زیباست. موزائیک کاری آن طرح قشنگی دارد و با دقت بریده شده و رنگهای گوناگون در آن بکار رفته» است.

این بنا بر اثر حوادث و زلزله ها شکافهایی برداشته قسمت فوقانی آن، یعنی نقاره خانه، در اواخر سلطنت قاجاریان بر چیده شده بود.

قسمت زیرین آن نیز با آنکه قابل مسرمت و نگهداری بود در سال ۱۳۲۱ خورشیدی، به پیشنهاد فرماندار وقت، از طرف اداره کل باستانشناسی تخریب گردید و خوانچه های کاشی ممتاز آن پیاده گشته^۱ بوضع درهمی در یکی از انبارهای متروکه بقعه ریخته شد تا اگر در آینده توجه شخص علاقمندی بدین بنا معطوف گردد بار دیگر در محل مناسبی نصب شود.

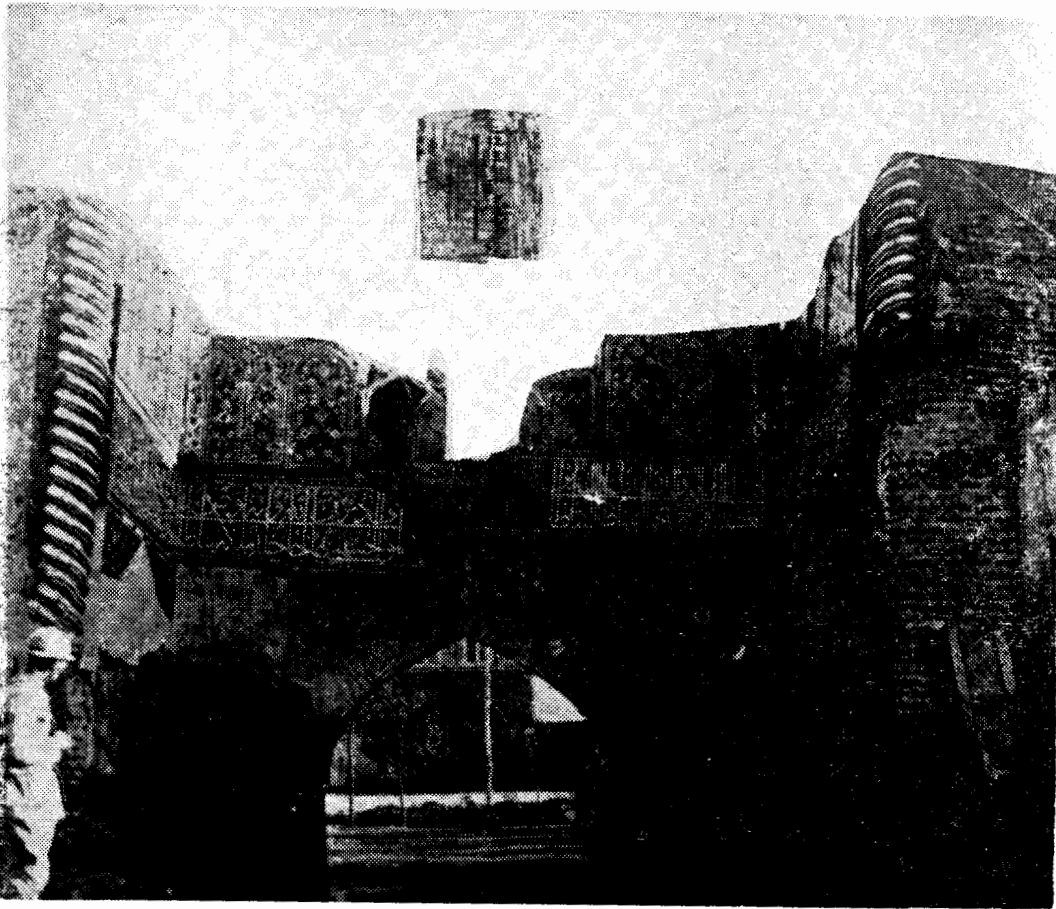
کاشیهای مزبور در وسط حاوی این کتیبه بود «قداتفق الفراغ من هذه العمارة الشريفة الرفیعة، فی ایام دولت خاقان الاعظم والسلطان المعظم، مالك الرقاب العرب و العجم، السلطان بن السلطان بن السلطان شاه عباس الصفوی الموسوی الحسينی بهادر خان

۱- تاریخ صنایع ایران. کریستن ویلسن. ترجمه فریاد. ۱۹۳۸. ص ۲۰۳.

۲- نشریه فرهنگ اردبیل. شماره ۲۰۱. سال اول. اردبیل. ۱۳۲۸ خورشیدی.

خلداله مکه و سلطانه، (و) افاضاله علی العالمین بر دو عدله و احسانه، بسعی امیر الکبیر المؤید بتأیید الملك المنان. نظر علیخان المتولی ۱۰۵۷».

این درگاه در قسمت شمال میدانی، که امروزه در جلوی بقعه شیخ صفی الدین موجود و بمیدان عالی قاپو معروف است، قرار داشت و چه بسا که وجه تسمیه آن میدان به عالی قاپو هم بسبب وجود آن درگاه بود زیرا قاپو در زبان ترکی بمعنی در



سردردیمی نقاره خانه بقعه شیخ صفی الدین که در سال ۱۳۲۱ تخریب و برجیده شده است.

است و عالی همان کلمه عربی است که بمعنی رفیع و والا میباشد .

میدان عالی قاپو و بیوتات و ملحقات آرامگاه شیخ صفی‌الدین گفتار پیشینیان در باره در طول هفت قرن تاریخ خود تغییراتی یافته و سرانجام در بقعه شیخ صفی‌الدین: عهد مابوضعی در آمده است که در جای دیگر این فصل بشرح اجمالی آن اشاره شده است . مورخان و جهانگردان ایرانی و خارجی مطالب و سخنانی در باره گذشته‌های این بقعه و مقام صوری و معنوی آن در نوشته‌های خود باقی گذاشته‌اند که برای اطلاع خوانندگان این کتاب بذكر قسمتهائی از آنها مبادرت مینمائیم:

خواندمیر در کتاب حبیب‌السیر، ضمن بیان بدایع ربیع مسکون، نوشته است «.. اردبیل از این حیث که مسکن قدوة الاولیاء شیخ صفی‌الحق والدین و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم است . . . حالاً اردبیل در کمال معموری و آبادانی است و ملجاء و مأمن اشراف طوایف انسانی، در مشاهد عطر سا و مرقد جنت آسای زبده الاصفیاء مشارالیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده‌اند و همواره سایه آن عتبه کعبه مرتبه صلاهی ضیافت خاص و عام در داده . بیت :

از ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست

در گشاد است و صلا در داده خوان انداخته»

دایرة المعارف بریتانیکا در آن باره مینویسد «این بقعه عمارت بسیار عالی با کاشیکاری زیبایی است. مساجد و مدارس عالی دارد و کتابخانه بسیار مهمی در اوایل قرن ۱۷ میلادی بوسیله شاه عباس بزرگ در آنجا ایجاد گردیده است که دارای عالیتترین و کمیاب‌ترین کتابهای خطی بود . . . در اوایل قرن ۱۶ میلادی اردبیل مقصد کسانی بود که بقصد زیارت مقبره شیخ صفی‌الدین میآمدند . نقشه بقعه و عکس آن در سال ۱۸۹۷ میلادی بوسیله دکتر «F. Sarre of Berlin» تهیه شده و در سال ۱۹۰۱ منتشر گردیده است»^۱.

تاورنیه تاجر و سیاح فرانسوی نیز، که در زمان شاه عباس ثانی بایران آمده، در سفرنامه خود نوشته است «از همه جای ایران مردم برای زیارت قبر شاه صفی^۱ باردبیل می آیند و این مسئله، باتفاق تجارت ابریشم که ذکرش خواهد آمد، اردبیل را یکی از معتبرترین شهرهای مملکت کرده است» و ضمن شرح قسمتهای مختلف بقعه آورده است که «آن مسجدی که شاه صفی در آنجا مدفون است منضم شده است بچندین بنای دیگر، که مدخل آنها از طرف میدان است که در جنوب آن يك کریاس عالی دیده میشود. درب مدخل مسجد بایک زنجیر آهن صلیب وار، که بحلقه های محکم وصل شده، حراست میشود. هر مقصر و جنایتکاری که دست بدان زنجیر برساند و داخل محوطه شود در امان است و کسی نمیتواند او را دستگیر نماید. حیاط مسجد بزرگ و طولانی است و از طرف خارج، پشت دیواری که بمیدان نگاه میکند، تمام طول دیوار دکاکین برای کسبه و اهل صنعت ساخته شده است. از این حیاط بزرگ اول داخل حیاط دوم میشوند که وسعتش کمتر است و باتخته سنگهای صاف مفروش شده يك جوی آب هم از وسط آن میگردد. درب مدخل این حیاط هم مثل حیاط اول بزرگ و همانطور زنجیر آهنی بدان نصب شده است و این در سمت چپ در گوشه حیاط بزرگ واقع است و بتوسط يك کریاس داخل شده بطرف ایوانی که بسبک مملکت ساخته اند پیش میرود.

در روی آن ایوان همه قسم از زوارو متحصنین، که بواسطه امورات مختلفه بدانجا پناه آورده اند، دیده میشوند و در این حیاط است که واردین وقت دخول ترك اسلحه و چوب و عصا نموده از درب بزرگ و زنجیر آهنی عبور می کنند و بيك ملائی که همیشه آنجا نشسته و کتابها در جلوی خود دارد احسانی نیاز میکنند.

در حیاط دوم که جوی آب میگردد از یک طرف حمامها و از طرف دیگر انبارهای گندم و برنج واقع شده، در سمت چپ در منتهایه همان حیاط يك درب کوچکی دیده میشود که مقابل مطبخ است و از آنجا هر روز و هر شب خیرات و مبرات سلطنتی را میان فقرا تقسیم مینمایند. این درب كوچك از ورقه نقره مستور است و در مطبخ

۲۵ تا ۳۰ اجاق بزرگ در قطر دیوار ساخته شده که روی هر کدام يك ديگ بزرگ دربار است که در آنها گوشت و پلو بمقدار کثیری طبخ شده است. چه در میان فقرا تقسیم می کنند و چه بمصرف ناهار و شام عملجات و خدام مسجد میرسانند.

در وقت تقسیم اطعمه، ناظر که بر همه ریاست دارد، روی يك صندلی نقره ای می نشیند و مراقب است که هر کاری از روی نظم و ترتیب مجری شود و هر روز برنج باندازه دیگها و با حضور خود ناظر گسیل میشود و گوشتها را در حضور خود او خورد کرده در دیگها میریزند و در این خانه سلطنتی همه کارها بارعایت کمال صرفه جوئی بموقع اجرا میرسد.

در آخر کریاس ودالان حیاط اول دودرب دیگر پشت سر یکدیگر واقع شده که کوچکتر از درب داخلی ولی همانطور از ورقه نقره مستورند که بيك دهلیز باز میشوند. در فاصله میان ایندودر، در طرف راست دهلیز يك مسجد كوچكى واقع است که مدفن و مقبره بعضی از اعیان و اشراف ایرانی است. از دهلیز که میگذرند داخل يك حیاط كوچك میشوند که در طرف دست چپ آن مسجدی است که مقبره شاهزاده های خانواده سلطنت ایران است.

باید در وقت عبور خیلی احتیاط کرد که روی آستانه و چهارچوب در، که از ورقه نقره مستور است، پاگذارده نشود. پایمال کردن آن گناهی است که مستلزم کفاره های بزرگ و عقوبت است. اول باید از يك راهروی كوچكى عبور کرده داخل رواق شد که بانواع قالیهای قیمتی مفروش است و در اطراف آن رحلها گذارده شده که رویشان پر از کتاب های بزرگ است که ملاها و مجتهدین، که مخصوصاً برای خدمات آن مقبره اجیر و موظف هستند، بقرائت آن کتب اشتغال دارند.

در آخرین رواق، داخل يك گنبد هشت ضلعی میشود که در وسط آن مقبره شاه صفی واقع شده است. ضریح قبر از چوب است ولی خیلی خوب خانم کاری شده. ارتفاع آن از قامت يك مرد معتدل القامه تجاوز نمی کند و بيك صندوق بزرگ شبیه است که در بالای چهار گوشه آن چهار سبب بزرگ طلا نصب شده باشد. روپوش آن از زری قرمز است.

سایر قبرهائی هم که در مجاورت آن واقع شده‌اند همینطور همه از روپوشهای پارچه‌ای قیمتی پوشیده هستند. چه در رواق و چه در گنبد مقدار کثیری چراغهای طلا و نقره و میناکاری بسیار عالی است همچنین شش شمعدان بزرگ از يك چوب اعلائی که باورقه‌های نقره مستور است و در هر يك ، يك شمع بزرگ مومی جای دارد که روشن نمی‌شود مگر در اعیاد بزرگ.

از گنبد شاه صفی داخل يك اطاق کوچکی میشوند که در آنجا هم یکی از سلاطین ایران مدفون است که اسم او را نتوانستم تحقیق نمایم.^۱ آنهم صندوق بزرگ مزین و روپوش زری دارد. طاق گنبد از داخل بنقاشی‌های سبک اعراب از طلا و لاجورد و از خارج بکاشیهای الوان اعلا، مثل مسجد تبریز، مزین شده است.^۲

تاورنیه در اینجا بشرح مختصری دربارهٔ بقعهٔ کلخوران می‌پردازد و آنگاه اضافه می‌کند که اینجا محل «زیارت عامهٔ ایرانیان است و از همهٔ ولایات بدانجا می‌آیند»^۳.

پی‌ترو دل‌واله^۴ هم، که مادر جلد اول این کتاب بمسافرت او باردیبل در سال ۱۰۲۷ هجری اشاره کرده‌ایم، نوشته است که برای او ممکن نشد تشریفات لازم برای ورود ببقعهٔ شیخ صفی‌الدین را بجای آورد ولی همسرش بنام «سیتی مآنی»^۵ توانسته است چادری بسر کرده قاطی ز نه‌ای دیگر بقعه را تماشا کند. او میگوید «بر فراز مزار شیخ صفی هشت قندیل بزرگ نقره برای زینت فرو آویخته‌اند. در قسمت جلوی صندوقچهٔ مزار نیز دریچهٔ کوچکی است که فقط یکنفر میتواند خم‌گشته از آنجا بداخل ضریح وارد شود ولی هرگز کسی جز شاه از این دریچه نمی‌گذرد و او نیز در مواقع خاصی که بخیر اهد با جد بزرگ خود را زو نیاز کند از آنجا خود را بمزاروی میرساند.

دریچه‌های کوچک دیگر مسجد همگی يك پارچه از طلای ناب ساخته شده و

۱- منظور تاورنیه مقبرهٔ شاه اسماعیل بزرگ است.

۲- مراد از مسجد تبریز همان مسجد کبود تبریز است.

۳- سفرنامهٔ تاورنیه. ترجمهٔ ابوتراب نوری. محرم ۱۳۳۱.

۴- Pietro dellavalle

۵- Sitti Maani

با سنگهای گرانها ترصیع گشته و گرانها ترین قسمتهای مسجداست ... روزی ۳۵ دیگ بزرگ پلومی پزند و علاوه بر کسانی که اطعام میشوند برای جمع دیگری نیز غذا فرستاده میشود.

پیش از شاه عباس فقط ناهار میدادند. او دستور داد شام هم بدهند^۱. نویسنده سپس از این کار انتقاد میکند و میگوید با آسایشی که برای فقرا و درویشان فراهم گشته آنها هرگز پی کاری نمی روند و تنبل بار می آیند.^۲

ماندلسلو نامی هم که در زمان سلطنت شاه صفی، نوه و جانشین شاه عباس اول، بایران آمده از اردبیل دیدن کرده است و در سفرنامه خود، که در سال ۱۶۷۹ میلادی در پاریس چاپ شده، نوشته است «ایرانیان آرامگاه شیخ صفی را مزار میخوانند. کلبعلی خان حاکم شهر بما اجازه داد که روز دیگر آنجا را به بینیم ولی مخصوصاً گوشزد کرد که چون فردا میخواید مزار شیخ را زیارت کنید ناچار باید شراب نوشید و شام را هم میهمان مطبخ شیخ باشید...».

این نویسنده که همراه سفرای هولستاین از بقعه شیخ صفی الدین دیدن کرده مطالبی در باره ورود به بقعه نوشته اضافه می کند «... چون خواستیم از در بزرگ آرامگاه داخل شویم اسلحه ما را نیز گرفتند زیرا هیچکس نمی تواند با اسلحه بانجا داخل شود و اگر یکی از ایرانیان حتی با کاردی بانجا رود خونس هدر خواهد بود. آستانه در آرامگاه مثل همه درهائی که گذشتیم از مرمر سفید بود، بما

۱ - نقل از کتاب زندگانی شاه عباس اول. نصراله فلسفی. چاپ تهران ۱۳۴۵.

۲- طبق نوشته کتاب سلسله النسب صفویه در سال ۱۰۱۰ هجری قمری در ایام متبرکه علاوه بر شیلان، در خیرات بقعه شیخ صفی هر روز یکصد و سی من برنج، ۴۷/۵ من گوشت، ۲۷ من روغن بمصرف میرسید ولی صورت یکساله شیلان بدینقرار بود: برنج پنجاه هزار من، گوشت بیست هزار من، روغن ده هزار و سیصد من، آرد سی و شش هزار من، عسل دویست من، دوشاب پنجهزار و دویست و نود من، نخود یکهزار و چهارصد و شصت و چهارمن، موم سیصدمن، پیاز یکهزار و چهارصد و شصت و چهارمن، گندم برای آش حریره شصت چارک، شکر پنجاه من، هیزم چهار هزار من.

باید در نظر داشت که یکمن اردبیل شش کیلو میباشد.

گفتند که پاری آن نگذاریم زیرا که بوسه گاه هزاران فرد ایران است و شایسته نیست که پای ما آنجا گذاشته شود.

از آنجا بحیاط دیگری داخل شدیم که با سنگ مرمر فرش شده بود و در اطراف آن طاقنا و دکانهایی ساخته بودند. در این حیاط سقاخانه زیبایی نیز دیده میشود که از شیر آن آب فرو میریخت و این آب را از محلی دوردست، برای مصرف ساکنان آرامگاه بدانجا آورده بودند.

این محل را چله خانه مینامیدند زیرا شیخ صفی سالی چهل روز در آنجا روزه میگرفت و فقط روزی يك بادام با کمی آب میخورد.

وقتی که خواستیم بمحوطه مزار که سراسر باقالی مفروش بود داخل شویم گفتند که باید کفشها را از پای در آوریم. سفیران سخت بدینکار حاضر نبودند ولی ایرانیان برای اینکه ثابت کنند که با چنین عملی از احترام ما کاسته نخواهد شد گوشزد کردند که شاه عباس بزرگ هر وقت بزیرت مزار شیخ میرفت از نیمفرسنگی شهر کفشهای خود را از پایدر میکرد و باقی راها را برهنه پا می پیمود»

مانندلسو آنگاه بخیرات بتهه اشاره کرده نوشته است که در آشپزخانه شیخ روزی بیش از سه هزار نفر را صبح و ظهر و شب با آش و پلو و گوشت غذا میدادند و قابل توجه آنکه بقول وی خرج غذای صبح و ناهار آن عده بالغ بر سه تومان میشد که از محل موقوفات بقیه پرداخت میگردد ولی خرج غذای شام را شاه از موقوفات دیگری که خود تعیین کرده بود میپرداخت.

در ساعت تقسیم خوراک فقیران را با صدای طبلی، که میگفتند شیخ صدرالدین از مدینه آورده است، خبر میکردند. در مطبخ دیگری بود معروف به دیگ فرقانی که آنرا مردی عرب در سال ۹۱۲ هجری از مکه آورده و وقف آشپزخانه شیخ صفی الدین کرده بود.

این دیگ بگفته جلال الدین محمد یزدی، منجم مخصوص شاه عباس، در زمان شاه طهماسب اول معجزه ای کرد که مایه اعتقاد صوفیان شد. فلسفی، مؤلف کتاب زندگانی شاه عباس اول، آنرا چنین نقل کرده است:

«از خوارق عادت وقتی که «المه» ناصوفی از این آستان روگردان شد و باجاق عثمانلورفت و پس از مدتی نادم شد و معاودت نمود قربانی کشته در دیگ عرب فرقانی انداختند چون بجوش آمد جمیع پارچه‌های گوشت از دیگ بیرون افتاد و باعث زیادتی اعتماد صوفیه شد.

ابن‌المه یا «الامه سلطان» از طایفه تکلو در سال ۹۳۷ هجری از شاه‌طهماسب اول آزرده خاطر شد و بسططان سلیمان عثمانی پناه برد و او را تحریک کرد که بآذربایجان لشکر کشد ولی بعد از آن از کرده خود پشیمان شد و بایران بازگشت. ما ترجمه نوشته‌های آدم اوله آریوس را در باره بقعه در جلد اول این کتاب عیناً آورده‌ایم و نیازی بتکرار آن‌ها در اینجا نمی‌بینیم. فقط از قول او اضافه می‌کنیم که در سقف کتابخانه اردبیل، که گنبد مانند ساخته شده، قدح‌های چینی بسیار بزرگ، کارچین، در نعلدانها گذاشته بودند و نیز فقرا را، که عده آنها غیر از خدام بالغ بر هزار نفر بود، موقع اطعام با صدای طبلی اخبار می‌کردند.

دایرة‌المعارف اسلامی در اینباره نوشته است «اساسی ترین موضع قابل ملاحظه در اردبیل بقعه شیخ صفی‌الدین است که بفاصله کمتری بعد از خود او احداث گردیده است و این بقعه بصورت زیارتگاهی برای ایرانیان در قرنهای ۱۶ و ۱۷ در آمد و در ۱۸۲۷ میلادی روسها آنجا را تاراج کردند. کتابخانه مهم شیخ صفی که بزرگترین کتابخانه ایران بود در ۱۸۲۷ بوسیله ژنرال پاسیکویچ به سن پترزبورگ فرستاده شد و ضمیمه کتابخانه سلطنتی این شهر گردید.»

عبدی بیگ نامی، که در عهد شاه طهماسب اول وزیر سلطان محمد میرزا صفوی و از کارکنان دربار پادشاهی ایران بود، در اواخر عمر در اردبیل ساکن شده با استفاده از کتابخانه بزرگ بقعه و مطالعه کتابهای با ارزش آن مجموعه‌هایی مثل «تکملة الاخبار» تألیف نموده است. یکی از آثار او مجموعه‌ای است بنام «صریح‌الملک» که در آن، ضمن بیان املاک بقعه شیخ صفی‌الدین بیوتات بقعه را در سال ۹۷۵ هجری بدین ترتیب ثبت کرده است:

بیوتات بقعه
در اواخر قرن
دهم هجری :

۱ - حرم و دارالحفاظ.

۲ - مقبره شاهزادگان که در جانب شرقی دارالحفاظ قرار داشته و برسر آن اشعاری نوشته بوده اند.

۳ - ایوان بزرگتر و بقبله مایل بمغرب معروف بدارالحدیث که بنام شاه اسماعیل اول و از آثار وی بود و در دو جانب غربی و شرقی آن قبور مسقفی از اولاد مشایخ صفویه قرار داشته است.

۴ - چله خانه های قدیم و جدید که محل جلوس شیخ صفی الدین اسحق بوده است.

۵ - مقبره مادر شاه طهماسب متصل بحرم شیخ صفی در محلی که به «بنجه حضرت علی» (ع) منسوب بوده است.

۶ - مقصوره ای در برابر ایوان دارالحدیث از آثار شاه طهماسب که در پیش طاق ایوان آن اشعاری در ستایش آن پادشان نوشته بوده اند.

۷ - محوطه شهیدگاه در شمال گنبد دارالحدیث .

۸ - محل جلوس شیخ صدرالدین موسی که در زمان شاه طهماسب کاشی کاری کرده و گنبد آنرا قبه ساخته بودند.

۹ - حجره ها که از چهل بیش بود.

۱۰ - صفة مزارهای برخی از امیران و نزدیکان خاندان صفویه و مقبره مسقف اولاد مشایخ آن سلسله.

۱۱ - نانواخانه در شمال مایل بمغرب آشپزخانه.

۱۲ - آشپزخانه و دیگخانه ها و حجره های متعلق بآنها و ایامخانه که در شمال آن بود.

۱۳ - حجره ای روبمزار شیخ صفی الدین که آرامگاه اولاد مشایخ صفویه بود.

۱۴ - شربتخانه در کنار چشمه آبی مشتمل بر حوض و محل پختن حلواها و شیرینی ها و ایوانی روبمغرب.

۱۵ - دفترخانه شامل دهلیزخانه و محوطه‌ای میان شربتخانه و خونچه‌خانه.

۱۶ - خونچه‌خانه و انبار باحجره‌های فوقانی و تحتانی.

۱۷ - نقارخانه که زیر آن سقاخانه بود و عقب آن حمام و برخی خانه‌های

متعلق باستانه.

۱۸ - همیه‌خانه وزمینی در اطراف آن.

۱۹ - فضای بیرون در آستانه که در برابر آن کوچه و دکانها بود.

چون گفتار مورخان و جهانگردان در باره بقعه شیخ صفی‌الدین
 وضع کنونی بقعه زیاد و نقل همه آنها در این مجموعه میسر نیست از اینرو وضع
 شیخ صفی‌الدین: کنونی بقعه مزبور را ذکر میکنیم تا همانگونه که نوشته‌های
 دیگران ما را از گذشته آن آگاه میکنند هر آینه این نوشته نیز آیندگان را از وضع
 فعلی آن با خبر گرداند و در ضمن آن ببعضی نکات لازم هم اشاره مینمائیم:

در سمت شرقی ضلع جنوبی میدانی، که بمیدان عالی قاپو معروف است، در
 بزرگ و مرتفعی است که تقریباً چهار متر عرض و شش متر بلندی دارد و دولنگه چوبی،
 که یادگار دورانهای قدیم است، بضخامت ده سانتی متر، بر پایه‌ها آجری محکمی
 نصب شده است.

میدان عالی قاپو سابقاً بسیار وسیع بوده و در عهد سلاطین صفوی سیصد قدم
 طول و یکصد و پنجاه قدم عرض داشته و بادبوارهای طاقتنا در دور خود، از میدانهای
 زیبای آن عهد بشمار میآمده است. شیخ ابدال که در عهد شاه عباس اول اداره امور
 بقعه را برعهده داشته است آنرا تعمیر و دری از این میدان، بچهارسوی خفافان، که
 بقول سلسله‌النسب صفویه بهترین چهارسوی اردبیل بوده است، باز کرده است.

این میدان در آنزمان مرکز خرید و فروش کسه بود و در محیط آن دور تا
 دور مغازه‌ها و دکه‌هایی در کمال نظم و ترتیب احداث گشته بود. عمارت حکومت نیز،
 که از بناهای مهم اردبیل بوده است، در کنار این میدان قرار داشت و غیر از آن هم
 ساختمانهای مجللی در اطراف آن بچشم میخورد. میدان عالی قاپو در سمت شرقی
 خود بقعه امامزاده صالح منتهی میگشت در صورتیکه در حال حاضر خانه‌ها و دکانهای

زیادی بین آن بقعه و این میدان از یکسو و قبرستان معروف شهیدگاه از سوی دیگر موجود است.

میدان عالی قاپو و بناهای اطراف آن کلا موقوفه بقعه شیخ صفی‌الدین بود و اجاراتی که از آنها دریافت میگردید قسمتی از درآمد آستانه را تشکیل میداد. نه تنها مستأجران دکانها اجاره میدادند بلکه کسانی هم که در وسط میدان کاسبی میکردند هر یک مبلغی بابت کرایه بدفتر آستانه می پرداختند. شنیدنی است که در این تاریخ فقط چند مغازه در این میدان میتوان یافت که وقف بر بقعه میباشد.

دریکه امروز از این میدان بحیاط بزرگ بقعه باز میشود با آنکه چندین قرن بر آن گذشته باز شکوه و عظمت چشمگیری دارد.

بالای درگاه و اطراف آن در قدیم کاشیکاری بوده است ولی در تعمیر های بعدی از بین رفته فقط یکی دو نمونه از کاشیهای آن در میان آجرها باقی مانده است.

لنگه‌های دربر روی پاشنه‌های آهنی میگردد زیرا علاوه بر آنکه لولا بشکل امروزی در آن دوره معمول نبوده هیچ لولائی هم سنگینی آنها را تحمل نمی کرده است. پایه‌های درگاه بسیار محکم و بالای آن بصورت طاق ضربی مرتفعی است و در قسمت فوقانی آن بعدها اطاقهایی ساخته شده است که در نیمقرن اخیر مدتی اداره معارف^۲ در آن مستقر بود و از دهسال پیش اداره اوقاف از آن استفاده مینماید. در دو طرف این در چهار تخته سنگ سیاه مکعب شکل بزرگی در کنار دیوار گذاشته شده است که طول کوتاهترین آنها دو متر است. این سنگها را از قبرستان شهیدگاه آورده‌اند و باقیمانده‌های بی ارزش سنگهای بسیار گرانبهایی هستند که در گذشته دستخوش هوی و هوس حکام و فرمانروایان خودخواه قرار گرفته و با دست آنها از بین رفته است و اکنون از آن چهار سنگ، که دو تای آن در کریاس بیرونی و دو دیگر در کریاس داخل صحن و مقابل هم قرار دارند، بشکل سکو استفاده میشود.

۱ - در قدیم ادارات آموزش و پرورش را معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه می گفتند و در آنروز امر تعلیم و تربیت در سطوح مختلف ابتدائی و متوسطه و عالی، اوقاف، باستانشناسی، هنر و صنایع ظریفه بر عهده آنها بود.

نوشته روی یکی از آنها اینست «مرقد ابو القاسم بیگ بن شاد علی ۱۰۱۸».

در قسمت داخلی در گاه نیز یکقسمت از زنجیری، که تاورنیه از آن بصورت زنجیر صلیب وار نام برده است، از بالا آویزان میباشد و خاطره کسانی را، که با دست زدن بدان از پیکردهای عمال دولت امان مییافتند، زنده میگرداند.

حیاطی کد این در مارا بدان راهنمایی میکند تقریباً دوزنقه شکل است و ۹۳ متر طول و ۲۶ متر عرض دارد و دیوارهای بلند آجری سمت شرقی و غربی آنرا محصور مینماید. این دودیوار آجری، که رویهم بالغ بردویست متر طول دارد، بصورت طاقنما ساخته شده و طاقهای آن در گذشته، که پارك و باغ عمومی بشکل کنونی در داخل شهرها معمول نبود، نشستنگاه کسانی بوده است که هم برای زیارت و هم تماشای گل و سبزه بقیعه میآمدند.

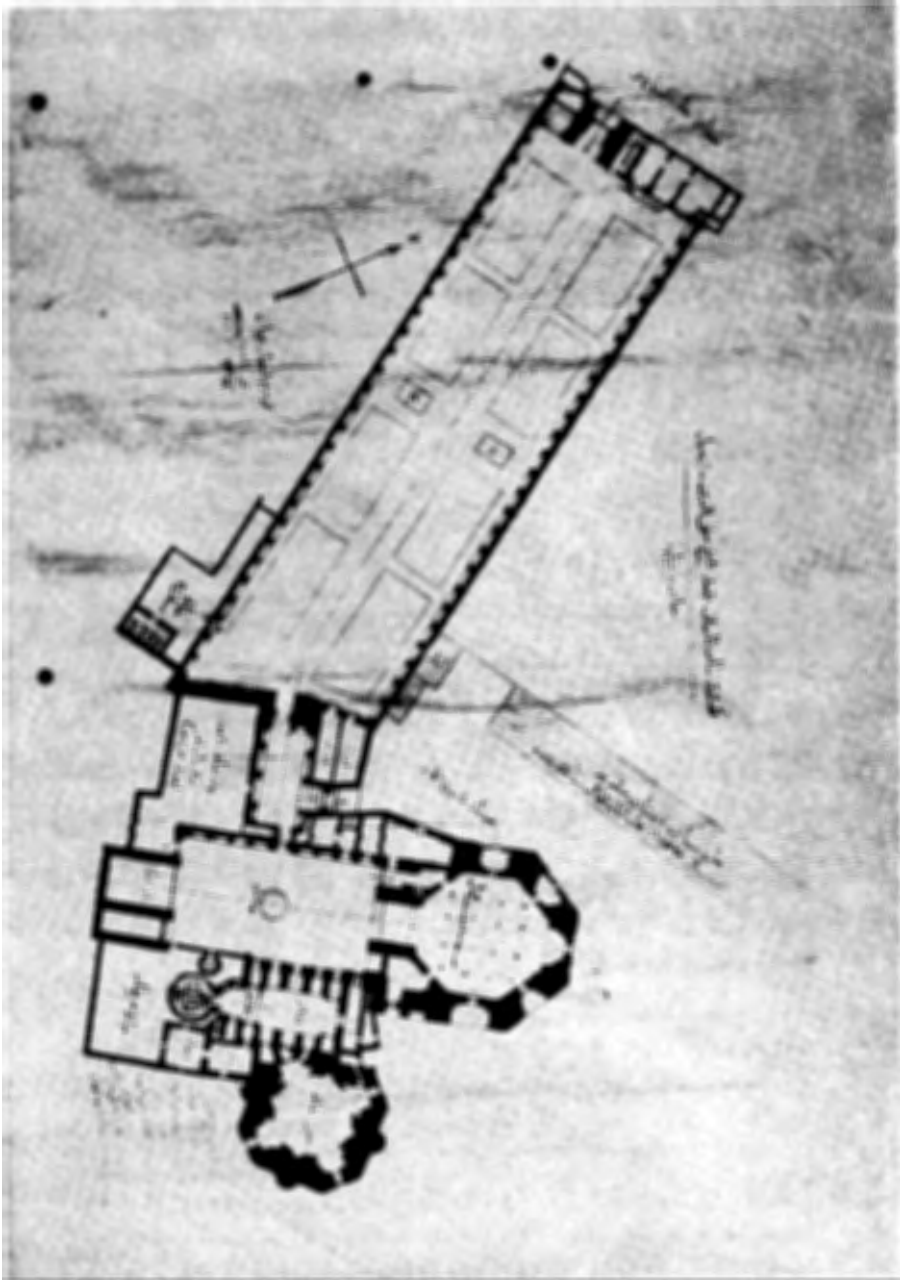
در جلوی هر یک از این دودیوار، در طول حیاط، راهروئی بعرض یکمتر و نیم احداث گشته و باقلوه سنگها فرش شده است.

در وسط حیاط نیز راهروی دیگری بموازات آنها کشیده شده که دو متر عرض آن میباشد و باتخته سنگهای آهکی فرش گردیده است.

در وسط طولی این حیاط دو حوض سنگی بزرگ ساخته شده که نسبت به خیابان وسطی قرینه میباشد. آب آنها سابقاً از قنات اهل ایمان تأمین میشد ولی پس از از بین رفتن آن قنات آنها را بوسیله تلمبه از چاههایی که در کنار آنها کنده بودند، پر میکردند و اکنون که شهر لوله کشی شده است از آن طریق آب حوضها و آبیاری باغچهها را فراهم میسازند.

از نوشتههای مورخان و جهانگردان عهد صفویه چنین برمیآید که در محل ایندو حوض در آن زمان ساختمان بزرگ و زیبایی بوده و برای رفتن بطرف بقیعه میبایست از درگاه بزرگی که در وسط آن قرار داشته عبور کرد. در یکی از اطاقهای این کاخ بوده است که سلاح زائران را میگرفتند زیرا کیفر گذشتن از آنجا با اسلحه اعدام بود.

در یکی از دیوارهای بلند سمت غربی این حیاط دری بمسافر خانه قدیمی



نقشه عمومی ساختمانهای بقعه شیخ صفی الدین.

بقعه باز میشده است که امروز آن مسافرخانه از بین رفته و عرصه آن بملکیت اشخاص درآمده مبدل بخانه‌های شخصی گشته است.

این مسافرخانه در زمان آبادی خود مخصوص زائران بقعه و مسافرانی بود که از نقاط دیگر برای زیارت بدین شهر میآمدند.

زیارت تربت شیخ صفی‌الدین در عهد سلاطین صفوی بین ایرانیان معمول بود و بقول تاورنیه «خلق ایران بجهت اعتقاد مذهبی، یا بسبب تملق بخانواده صفویه، از بلاد بعیده بز زیارت مقبره شیخ صفی‌الدین» میآمدند.

در ایام حیات شیخ نیز زائرانی از نقاط مختلف ایران باردیبل وارد میشدند و مؤلف سلسله‌النسب صفویه از قول مولانا شمس‌الدین برنیقی مینویسد که او میگفت «طالبان و مشتاقان حضرت شیخ را که بقصد زیارت میآمدند شمردم از راه مراغه و تبریز در سه ماه سیزده هزار نفر گردید. از باقی اطراف بر این قیاس».

و در کتاب زندگانی شاه عباس اول نیز آمده است که شاه اسماعیل نامه‌ای به «بایزید دوم» پادشاه عثمانی نوشته از او خواست که مأموران خود را از اینکه مانع مسافرت زائران بقعه شیخ صفی‌الدین میگردند باز دارد.

مسافری که در آن مسافرخانه منزل میکرد سه شبانه روز بادیافت غذای خود و علیق مرکوبش مورد پذیرائی قرار میگرفت بدون آنکه هیچگونه سوآلی از او بعمل آید. بعد از سه روز نماینده متولی از او مبداء و مقصد مسافرتش را میپرسید و چنانچه حاجتی داشت در بر آورده شدن آن همراهی مینمود.

زائران بقعه در ایامی که در این شهر بودند غالباً از غذای آستانه استفاده میکردند. امروزه باغچه‌های این صحن بزرگ مثل قدیم درختکاری و گلکاری میشود و محیط زیبائی توأم با روحانیت بقعه شیخ صفی‌الدین بوجود میآورد.

راهروی وسطی در منتهایلیه خود به در کوچکتری میرسد که در وسط ضلع غیر موازی دوزنقه قرار دارد. این درگاه از سنگ مرمر ساخته شده و در یکطرف آن با خط نستعلیق خیلی زیبائی این عبارت :

سال تاریخ ... اساس شاه تاج بخش نوجوان عباس شاه دین عباس

و در طرف دیگرش این بیت:

ای ز نوز فیض روشن کرده ایزد گوهرت

پادشاهانرا نظر چون حلقه دایم بردرت

بر سنگهای مرمر نقر شده است.

دالان روبازی پشت این درگاه است که تقریباً پانزده متر طول و شش متر عرض دارد و کف آن با تخته سنگهای بزرگی مفروش است. در وسط دیوار غربی آن دری بچله خانه و در میان دیوار شرقی، پس از بالا رفتن از سه پله سنگی، در بزرگی بمحوطه شهیدگاه باز میشود.

چله خانه که فعلاً بکلی مخروبه است در قدیم دارای اطاقهائی بمنظور اقامت صوفیانی بوده است که برای تزکیه نفس چهل روز در آنهاروزه می گرفتند. این اطاقها امروزه از میان رفته ولی نه عدد از پایه های سنگی آنها بهمان شکل که در اول بنا کار گذاشته شده، باقی مانده اند. سنگهای مذکور بشکل مکعب مستطیل است و بلندی آنها باندازه قامت يك انسان متوسط القامه میباشد و گنبد های اطاقها بر آنها استوار بوده است. این سنگها تقریباً زرد رنگ است و گویا در اول نقش و نگارهایی نیز داشته است و هم اکنون در بدنه یکی از آنها از این خطوط دیده میشود.

در قسمتی از دیوارهای حجرات مخروبه و نیز در دیوار راهروئی، که از این بقعه بکوچه ملاحادی میرفته است، آثار کاشیهای قدیمی دیده میشود ولی بعداً دیواری در جلوی آنها احداث گشته است و این کاشیها از بالای آن دیوار، در پشت بام دیده میشود.^۱

دری که در ضلع جنوبی این دالان روباز است بصحن اصلی
صحن اصلی بقعه
بقعه باز میشود. این صحن خود بشکل مستطیل است که طول
آن بالغ بر ۳۰٫۵ متر و عرضش ۱۶ متر است. کف این صحن
شیخ صفی:

با تخته سنگهای بزرگی مفروش است و در وسط آن جای حوضمانندی است که بشکل دایره و بقطر تقریباً چهار متر از سنگ ساخته شده است و کف آن از کف خود صحن بالغ بر سی سانتی متر پائین تر میباشد. محیط این دایره از دوازده نیمدایره

۱- قراد است بناهایی که بصورت املاک شخصی، در محدوده اولیه بقعه شیخ صفی الدین

احداث گشته است خریداری و تخریب شود و محوطه قدیمی بقعه بحال اصلی بازگردد.

سنگی بقطر نیم متر بوجود آمده و شکل «دالبر» بدان داده شده است. در میان این قسمت چاه آبی است که سابقاً بامنجنیق چوبی و دولومسی از آن آب میکشیدند.

کسانی که مذهب مردم اینحدود را در قرون پیشین شافعی میدانند این دالبرها را جائی برای شستن پاهنگام وضو گرفتن میپندارند زیرا اهل تسنن، برخلاف شیعه مذهبانبان، دنگام گرفتن وضو، بجای مسح پاها، آنها را میشویند. ولی برخیها دوازده بخش بودن نیمدایره‌های اطراف را دلیلی بر اثنی‌عشری بودن سازندگان آنها تصور میکنند و این نظر بیشتر از آنجهت قابل قبول است که این صحن در عهد شاه طهماسب اول ساخته شده و در آن زمان مذهب رسمی ایرانیان تشیع بوده است.

در دوضلع شرقی و غربی^۱ این حیاط دورواق مسقف باطاقهای ضربی قرار دارد که در قدیم مدفن بزرگان صفوی بوده است. رواق شرقی همان است که در کتاب «صریح‌الملک» عبدی‌بیگ بعنوان ایوان بزرگ رو بقبله مایل بمغرب، معروف به دارالحدیث، از آن اسم برده شده و طبق آن نوشته این ایوان بنام شاه اسماعیل اول و از آثار وی بوده است.

این دورواق امروزه بصورت دوتالار در آمده است و دو پنجره مشبک چوبی قدیمی بسیار بلند و زیبائی در جلوی آنها و بطور قرینه، نسبت بصحن، نصب شده است. هر یک از این پنجره‌ها تقریباً ده متر عرض و هشت متر ارتفاع دارد و شبکه‌های آنها نیز بسیار ریز است و نمونه‌ای از هنر و حوصله صنعتگران قدیم میباشد.

پایه‌های طرفین این پنجره‌ها و نیز لچکهای بالای آنها کاشیکاری شده است. قسمتی از کاشیهای آنها قدیمی و بقول ارباب فن از عالیترین نوع کاشی بشمار می‌آید. در طرفین پنجره مشبک سمت غربی این صحن دو در معمولی بطور قرینه وجود دارد. در بالای در سمت راست، یعنی دری که در سمت شمالی پنجره مشبک است،

۱ - شرق و غرب و شمال و جنوب اینکه در این نوشته‌ها عنوان شده است درست بر جهات اصلی صدق نمیکند بلکه در واقع آنها رامیتوان بترتیب صورت شمال شرقی، جنوب غربی، شمال غربی و جنوب شرقی در نظر گرفت و چون آوردن آنها بدین طریق در متن کتاب متعذر بود از اینرو بدان نحو عنوان گشته است. از خوانندگان محترم تمنی داریم در موقع تطبیق بابنا، این نکته را مورد توجه قرار دهند.

این کتیبه بچشم میخورد: «قال النبی صلی الله علیه و آله من یراد به الله خیراً یفقهه فی الدین و قال صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل مسلم».

در زیر این نوشته در دو سمت عبارت «یا صافی اله» نوشته شده ولی آنکه در سمت چپ است، بر عکس معمول خط فارسی، از چپ بر است است و قرینه اولی می باشد . در زیر این نوشته و در متن کاشی بالای در کلمات «الله، محمد، علی» بتعداد متعدد و بطور پراکنده بنظر میرسد.

این در بحیاطی باز میشود که به قربانگاه معروف است زیرا در قدیم محل ذبح قربانیهائی بوده است که زایران بعنوان نذر بدانجا می آوردند.

در بالای در کوچک سمت چپ نیز این عبارات بچشم میخورد: « قال النبی صلی الله علیه و آله : من طلب علماً فادر که کتب اله کفیلین له من الاجر ، و من طلب علماً و لم یدر که کتب له کفل الاخری»، و در طرفین آن باز کلمه یاصفی اله در دو جهه مخالف نوشته شده است.

عبارات فوق در دو سطر و با دو خط است قسمتی برنگ قهوه ای طلائین و دیگری برنگ سفید. اما کتیبه قسمت فوقانی پنجره مشبک که حاوی این عبارت است «ان المساجد لله ، فلا تدعوا مع الله احداً ، و انه لما قام عبد الله يدعوه کا و ایكونون لبدأ . قل انما ادعوا ربی و لا اشرك به احداً . قل انی لاملک لکم ضراً و لارشداً . لن یجیرنی من الله احداً و لن اجد من دونه ملتحداً» برنگ سفید می باشد.

در بالای همین در کوچک ، یعنی دری که در سمت جنوبی این پنجره مشبک است کتیبه دیگری هم با دو خط طلائین و سفید نصب شده است و بدین عبارت می باشد «وقال علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات: بالعلم احیا قلوب العارفين و فيه شفاء صدور العابدین» .

اما در بالای پنجره مشبک سمت شرقی حیاط این عبارت نوشته شده است : «یا ایها الذین آمنوا ذکر و الله ذکرأ کثیراً و سبحوه بكرة و اصیلا . هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجنکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیماً» .

و در سمت چپ آن، یعنی در طرف شمالی پنجره مشبک مذکور، دری است

معمولی که بر اهروی مسجد «جنت سرا» باز میشود. در بالای آن در نیز در وسط کاشی های معرق چنین نوشته شده است: «ان المتقين في جنات وعيون، آخذين ما آتاهم ربهم، كانوا هم قبل ذلك محسنين».

در سمت راست پنجره مزبور درمی نیست ولی جائی بقرینه در ورودی جنت سرا است و این کتیبه بالای آن قرار دارد «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم. صدق الله ورسوله».

دیوار سمت شمالی این صحن بصورت طاقنماهایی ساخته شده سردر شاه عباسی: و حاوی هشت طاق است که کلاً با کاشی معرق مزین میباشد.

در ورودی صحن در وسط این طاقهاست و در بالای آن که به سردر شاه عباسی معروف است کتیبه ای نصب گردیده که در يك متن بادو خط چنین نوشته شده است:

«تمننا باسمه سبحانه و تعالی . من بنا هذه العمارة السلطان الاعدل الاكرم والخاقان الاشجع الاعظم مالك الرقاب العرب والعجم مروج مذهب الائمة اثني عشر بتأييد الرحمن ... انار الكفر والطغيان رفع بنیان العدل والاحسان، بانی قواعد الامن والامان السلطان ابو مظفر شاه عباس الصفوی الحسینی بهادر خان خلد الله ملكه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه ۱۰۳۶».

در اطراف درگاه نیز آیات زیر با خط ثلث نقل شده است:

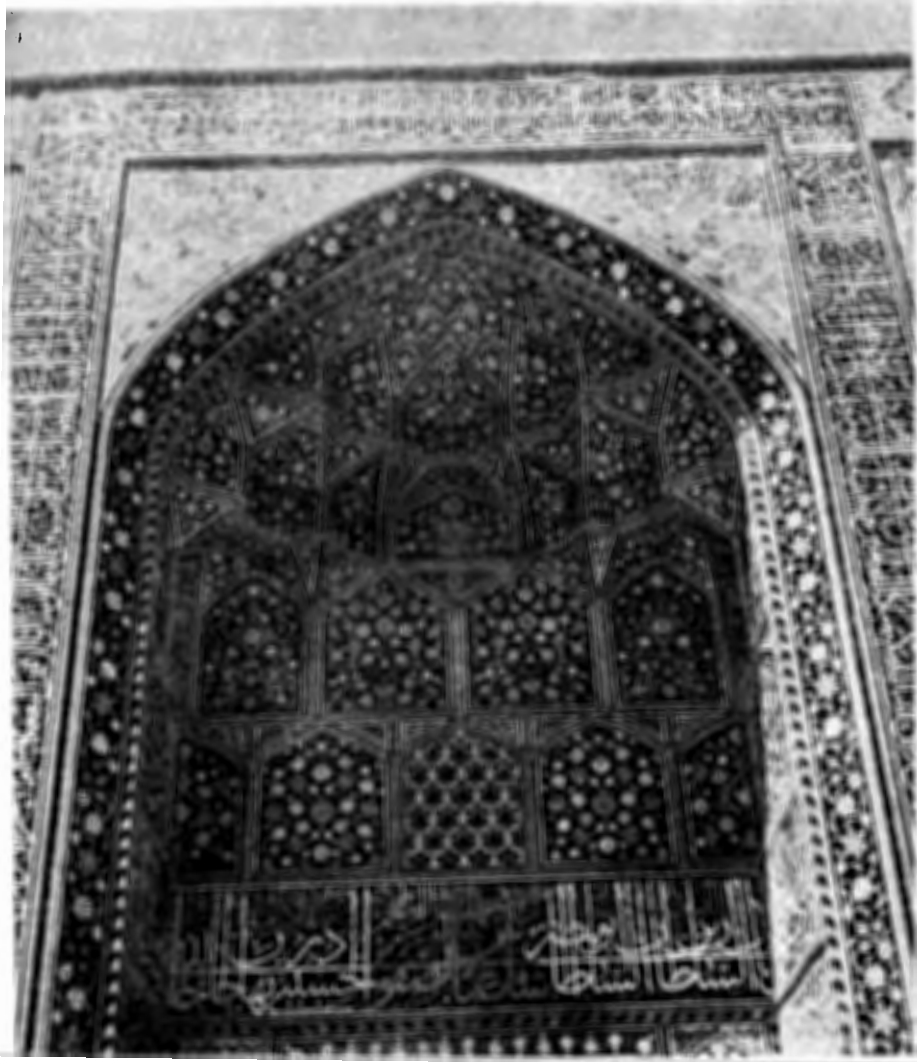
«بسم الله الرحمن الرحيم. قل صدق الله فاتبعوا املة ابراهيم حنيفاً وما كان من المشركين. ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مبارکاً وهدى للعالمين . فيه آيات بينات مقام ابراهيم ومن دخله كان آمناً . والله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً ومن كفر فان الله غنى عن العالمين^۱. يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الربوا آضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلكم تفلحون. و اتقوا النار التي اعدت للكافرين. و اطيعوا الله و الرسول لعلكم ترحمون . و سارعوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقين . الذين ينفقون في السراء و الضراء و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين»^۲.

۱ - نگارنده نتوانست يك كلمه را بخواند.

۲ - آیات مبارکه ۹۵ ، ۹۶ و ۹۷ از سوره مبارکه آل عمران از قرآن مجید.

۳ - آیات مبارکه ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ از سوره مبارکه آل عمران از

این سر در چنانکه گفتیم در عهد شاه عباس بزرگ ساخته شده ولی کاشیکاری دیوار و طاقهای اطراف آن در نیمقرن اخیر تعمیر و تکمیل گشته است.



کاشیکاری بالای در ورودی صحن اصلی بقعه شیخ صفی الدین معروف به «سردشاه عباسی».

ضلع جنوبی صحن دو قسمت است . سمت غربی آن دیوار کوتاهی است که

حیاط کوچک دیگری را از این صحن جدا میکند و یک در معمولی راهروی آنرا تشکیل میدهد. در آن حیاط، که بحیاط حرمخانه معروف است، جز بدنه گنبد مقبره شیخ صفی الدین و پشت بام ضریبی بسیار کوتاه قبر مادر شاه طهماسب چیزی دیده نمیشود. در کف این حیاط سابقاً قبور بزرگان ایران و محترمین اردبیل قرار داشت ولی در سال ۱۳۱۷ خورشیدی تسطیح گردیده آجر فرش شده است.

دریچه ورودی قبر مادر شاه طهماسب در صحن اصلی بقعه است و تاریخ سنگ روی قبر نیز ۹۱۷ میباشد. در کنار این در، سنگی بابعاد ۴۲ در ۵۰ سانتی متر از مرمر سفید بردیوار نصب بود که امروزه از آنجا برداشته شده و در چینی خانه نگهداری میشود. در آن سنگ شش کلمه «یارحمان، یابرهان، یادیان، یاسجان، یاحنان و یامنان»، که از اسماء الهی است، بشکل زیبا و باخط نسخ عالیتری بصورت یکدایره نقرگشته است. بعضیها این سنگ را علامت مخصوص، یا باصطلاح متجددین عصر ما «آرم»، صفویه میدانند. چه بسا که طرزکننده کاری سنگ و گلها و اسماء منقوش در آن موجب تأیید این امر باشد.

در بالای دریچه قبر مادر شاه طهماسب نیز در گذشته سنگ بزرگ مربع شکلی، که در آن پنجه انسانی بابعاد بزرگتری حک شده بود، بردیوار نصب بود و به پنجه علی شهرت داشت ولی امروز اثری از آن سنگ دیده نمیشود.

قسمت شرقی ضلع جنوبی صحن، که نمای خارجی رواق بقعه را تشکیل میدهد، در حدود ده متر ارتفاع دارد. در این قسمت دوردیف پنجره در دو طبقه بکار رفته است. تعداد این پنجره ها در هر دیف پنج عدد میباشد و از خارج میله های فلزی مشبکی در جلوی آنها نصب گشته و اطراف آنها کاشی کاری شده است.

در بالای پنجره های طبقه پائین عباراتی با کاشی زیبای معرق نوشته شده است و این کتیبه ها از راست به چپ بدین ترتیب است: «یا قومنا اجیبوا داعی الله»، «اجیبوا هذی الدعوة»، «احب الاعمال الی الله دوامها»، «الدعا هو العباده» و «خیر العبادة احمرها»^۱.

۱- هر يك از این عبارات بر بالای يك پنجره نوشته شده است.

در بالای پنجره‌های فوقانی نیز کتیبه‌هایی بهمان ترتیب و با این نوشته‌ها بچشم میخورد: «وهم فی روضة یحبرون»، «لهم دار السلام عند ربهم»، «رضی الله عنهم ورضوا عنه»، «صلوات و جنات لهم» و «لمثل هذا فلیعمل العالمون».

در کتیبه‌های پنجره‌های بالا و آخرین پنجره سمت چپ طبقه پائین نوشته‌های دیگری با خط کوفی و رنگ طلائی موجود است که قرائت آنها بر نگارنده میسر نگردد.

از بالای پنجره‌های فوقانی تاکنگره بام نیز مقرنسه‌های نفیسی با کاشی معرق ساخته شده است و در فاصله بین آن مقرنسه‌ها و قسمت فوقانی پنجره‌ها کتیبه زیبائی است حاوی این عبارات: «قال الله ربنا تب علینا انک انت التواب الرحیم . اللهم احینا بالقرآن و امتنا بالقرآن و احشرنا بالقرآن و جوزنا الصراط بالقرآن و ادخلنا الجنة بالقرآن و لانفرق بیننا و بین القرآن . اللهم اجعل ثواب تلاوتنا من کتابک الی ارواح آبائنا و امهاتنا و الی ارواح اهل القبور صدق رسول الله».

این کتیبه با دورنگ سفید و طلائی نوشته شده، عبارات فوق با خط سفید است ولی عباراتی که بخط طلائی در قسمت فوقانی این نوشته است حاوی آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره مبارکه تبارک از قرآن مجید و بدین شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحیم . اءمنت من فی السماء ان یرسل علیکم حاصباً فستعلمون کیف نذیر . و لقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر . اولم یروا الی الطیر فوفهم صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بكل شیء بصیر . امن هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون الرحمن ان الکافرون الا فی غرور . امن هذا الذی یرزقکم ان امسک رزقه بل لجوا فی عتو و نفور . امن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی سویاً علی صراط مستقیم».

بین پنجره سوم و چهارم قسمت تحتانی لوحی از سنگ مرمر سفید با بعد ۱۸۱۵ × ۱۳۱ متر بردیوار نصب گشته و فرمان مورخ ۹۳۲ شاه طهماسب اول صفوی با خط نستعلیق زیبائی بطور برجسته بر آن نقر گردیده است ولی بمرور ایام کلماتی چند از آن نوشته سائیدگی یافته است. متن آن فرمان اینست:

«بعد حمد الله و حسن توفیقه . چون بمیامن توفیقات صدر نشین اولیاء الله معروفه،

وبرکات تأییدات صاحب تمکین اصفیاء الله المعین به انوار مهر آسای غره غرای هدایت شعار و ولایت دثار نواب اعلی ، عالی حضرت سلطان السلاطین بالارث والاستحقاق ظل الله فی الافاق ، السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان شاه طهمااسب الصفوی الحسینی بهادر خان ، خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ابدا کرامه و احسانه ، لامع و هوید است و خطایر فیض مآثر علیه علویه ، صفیة صفویه ، تالی مشاهد مقدسه و عتبات سدره مرتبه است ، همچنانکه در آن روضات معموره عمال از جرئت اظهار بدعت ممنوع شده ، حکم گشته که جمیع مجاوران و زائران و ساکنان از تکالیف غیر مشروعه مصون بوده امر خیر اثر و فرمان قضا قدر شرف صدور یافت که در دار الارشاد اردبیل و ولایات ، همان قاعده حسنه را منظور داشته ...^۱ شلبافی ، محترقه و هیمه بازار و گوسفند بازار و برنج بازار و پیشکش تمغاوات و محترقه و رسم الاحتساب طلبی از ساکنان و غیر آنجا نمایند. تا بمصدوقه و من دخله کان آمناً ، مشاهد عالمیان و منظور جهانیان گردد و بعد از شرف توبه نصوح و فتح ابواب نصرت و فتوح ، بنابر کمال توجه خاطر انور ، بترویج شرع مطر ، غایت اهتمام امر بمعروف و نهی از منکر ، فرمان قضا جریان عزا صادر یافت که در دار الارشاد مذکور و ولایات ، بدستوریکه در عساکر منصوره و ممالک محروسه ، شرابخانه و بنجخانه و معجونخانه و بوره خانه و بیت اللطف و قمارخانه و قوالی و کبوتر بازی منع شده ، و مستوفیان کرام مال و خراجات آنها را از دفاتر اخراج نموده من بعد اطلاق نمایند و احدی بامری از امور غیر شرعیه مثل ریش تراشیدن و طنبور زدن و نرد باختن و بدعت تعزیت...^۲ واداشتن ، خدمات امردان در حمامات و ارتکاب امور غیر مشروعه اشتغال نمایند و پیرامون نگردند . فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یدلون به و خلاف کننده از مردودین درگاه الهی و مطرودین بارگاه شاهی خواهد بود و در سلك اولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین منسلك خواهد گشت و از مرحمت نسبت بسکنه آنجا باهتمام و افاضت و افادت شاهی خلیفه...^۳ امیر معین الشریعة و الدین امیر الاوحدی بظهور پیوست . بتاریخ شهر ذی الحجة الحرام سنه ۹۳۲ . کتبه حسن» .

دروردی رواق و مقبره شیخ صفی الدین در منتها الیه قسمت شرقی ضلع جنوبی صحن قرار دارد و سردر بسیار مجلل و مرتفع و باشکوه آن با کاشیکاری معرق و بی نظیر خود مظهری از بدایع معماری و کاشی سازی قدیم ایران بشمار می آید.

بلندی درگاه باندازه ارتفاع رواق بقعه و بالغ برده متر میباشد و کمی پائین تر از کنگره بالای آن، کتیبه ای بخط نسخ حاوی این عبارت بچشم میخورد «قال رسول الله انامدنیة العلم وعلی بابها». دورتادور درگاه نیز کتیبه ای است که از پائین ترین نقطه سمت راست شروع شده و پس از گذشتن از زیر کتیبه مذکور، در حاشیه سمت چپ پائین آمده و در نقطه قرینه محل شروع پایان یافته است. این کتیبه بزبان عربی است و چنین شروع میشود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. هذه البقعة الشريفة، والقبة الجلیلة القدوسیه، والروضه الفردوسیه، التي اسست علی التقوی، ورضا المولی، اعدت مجلساً لاجلة الاولیاء، و مغرساً لشجرة الطیبة، اصلها ثابت وفرعها فی السماء، وهی بتلاوة القرآن الموصوفه، بملائكة الرحمن محفوفه، فانها مضجعة قدوة الاولیاء و مهیبة صفوة الاصفیاء، سلطان ارباب القلوب...» و بهمین ترتیب حاوی جملاتی متین در اعلام مقام اعلای این بارگاه و علوم مرتبت حضرت شیخ صفی الدین است و آخر آن نیز بعبارة «من آمن بالله والیوم آخر» ختم میشود.

در زیر آن قسمت از این کتیبه، که در بالای درگاه است، کتیبه دیگری است که باد و خط متفاوت و بادورنگ سفید و قهوه ای طلائی در یک متن تحریر یافته است. آنکه بخط ریزورنگ سفید نوشته شده حاوی این عبارت است «مصل مرآة القلوب، عن زیغ الشبهات و الذنوب، مکمل الصدق بالآیات» و آنکه بخط درشت تر و رنگ قهوه ای است شامل این جمله میباشد «سلطان المشایخ النبیله، وبرهان الاقطاب الجلیله، الشیخ صفی». پس از این کتیبه طاق هلالی و مقرنس کاری زیبای درگاه شروع میشود و کاسه کاریهای آن با کاشی های معرق جلوه خاصی بدرگاه میدهد. در وسط آنها پنجره مشبکی از کاشی ساخته شده و در زیر آن کتیبه دیگری نصب گشته است که در آن با

دو خط متفاوت و بادورنگک مشخص در يك متن زيبا عباراتی نوشته شده است بدین طریق که با خط ریز و برنگک سفید از کاشی معرق «صیرها الله بالآیات البینات کمقام ابراهیم،



سردر ورودی بنای اصلی آرامگاه شیخ صفی‌الدین .

من دخله کان آمناً ، کمان جعلها مثال الکعبة مثابة للناس وامنأ ، وعظمتها بعظمة امرهاو

بانیها» و باخط درشت و قهوه‌ای «البانی الحضرية المتبركة زبدة الاصفیاء فی العالمین صدر الحق والملة والدين ، متع الله المسلمین بمیامن بر کاته ومحاسن خلواته وجعل سعیه حجة له» تحریر یافته است.

پائین‌تر از این کتیبه ، کتیبه چهارمی است که در آن باخط درشت و برنگ سفید عبارت «جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آباءهم وازواجهم وذریاتهم» و باخط ریز قهوه‌ای «والملائكة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» نوشته شده است.

ستونهای مرمرین زیبائی نیز بر طرفین درگاه قرار دارند و بقول مؤلف تاریخ صنایع ایران «دور سردر حاشیه‌ای مانند طناب ضخیمی از کاشی فیروزه رنگ ساخته شده است».

آخرین کتیبه بر قسمت هلالی سردر ورودی با این عبارت شروع میشود : «فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسم الله کبیراً...» ، این کتیبه قدری توی هم نوشته شده و قرائت همه آن بر نگارنده میسر نگردید ولی در وسط آن، که در وسط هلالی بالای در واقع شده، از شیخ صفی‌الدین نام برده شده است.

بر دیواره سمت راست درگاه جمله «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین» و در سمت چپ درگاه «سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة» نوشته شده است. در ورودی اصلی يك لنگه است و بر روی پاشنه‌ای، که در سمت راست آن است، می‌گردد و در وسط آن دریچه کوچکتري تعبیه گشته است . روی آن تماماً با ورقه نقره پوشیده شده است. این در در عهد شاه عباس بزرگ و در سال ۱۰۱۱ هجری، که ذوالفقارخان نامی تولید آستانه را بر عهده داشته است ، ساخته شده و در بالای آن در وسط صفحات نقره ، نوشته‌ای حاوی ابیات زیر بر صفحه نقره دیگری حک و نصب گردیده است :

«بعهد معدلت پادشاه دین عباس

که چرخ را از نظیرش نبود و نیست نشان

بدور تولیت ذوالفقار خان که بود
 غلام خاصهٔ این آستان عرش مکان
 بسیم خام بدین آستانه کرد احداث
 دری که مثلش ناید عقول را بگمان
 (چو) اسب فکر ضمیرم دراز دستی کرد
 بر آمدم بی تاربخ او بگرد جهان
 چو دید طبع رضا چرخ مایل تاریخ
 ندا رسید زغیش که باب نقرهٔ خان
 فی سنهٔ ۱۰۱۱»

این در شخص را بدهلز کو چکی، که تقریباً پنج متر طول
 و دو متر و نیم عرض دارد، راهنمایی میکند. قسمتی از منها الیه
 طول این دهلیز، که با پنجرهٔ شیشه‌ای جدا شده، بلندتر
 از کف آن است و اطاقی را برای متصدیان و خدام بوجود آورده است که آنرا کشیک‌خانه
 میگویند.

دهلیز یا راهروی
 رواق :

در دیوار شمالی کشیک‌خانه دری است که با دو پله بیک اطاق مستطیل شکل
 دیگری بالا میرود. معروف است که شاه عباس کبیر در این اطاق مدفون میباشد.
 نیم قرن پیش که کف آنرا خاکبرداری مینمودند پنج قبر از قبور بزرگان صفوی و
 قزلباش با سنگهای مرمرین کم نظیری در زیر خاک پیدا شد. در تاریخ گسردآوری
 این مجموعه سنگهای مزبور، که نمایندهٔ صنعت حجاری و از حیث تاریخ نیز
 ارزندگی خاصی دارند، در محوطهٔ شهیدگاه زیر برف و باران و آفتاب افتاده و چند
 عدد از آنها نیز شکسته و تکه پاره گشته است.

بر روی یکی از این سنگها این عبارت به چشم میخورد:

«محمد بیگ انانلو ایشیک آقاسی باشی ۹۹۳».

تنها در اینجا نیست که این آثار ارزنده در معرض هدم و خرابی قرار گرفته بلکه
 در جاهای دیگر نیز این قبیل آثار تاریخی دستخوش انهدام و از بین رفتن است و

برسبیل مثال میتوان از چند قطعه سنگ قبر مرمرین دیگری در قریه خانقاه نام برد . خانقاه نام دوقریه مجاور یکدیگر در سرراه اردبیل و آستاراست که خانقاه علیا و سفلی خوانده میشوند و تاشهر قریب ۲۰ کیلومتر فاصله دارند . در کنار جاده ، کسانی از این دوقریه قهوه‌خانه‌ای ساخته‌اند که مسافرین میتوانند در آنجا استراحت نمایند . در سمت شمال این قهوه‌خانه ، در آن طرف نهری که جریان دارد ، زمین تپه ماندی است که در آن چندین سنگ قبر از مرمر بسیار اعلیٰ بچشم میخورد . طول و عرض سنگها تقریباً ۸۰ × ۴ متر است . روی آنها تماماً با گل و بوته و نوشته‌های بسیار زیبایی منقوش میباشد که باظرافت و دقت قابل توجهی نقر شده و از این حیث شاید یکی از نمونه‌های برجسته حجاری قرن نهم و دهم هجری در میهن ما باشد . بر روی این سنگها عبارتهائی نوشته شده است و نشان میدهد که صاحبان قبر از شخصیتهای مهم خاندان صفوی در قرن نهم بوده‌اند . سابقاً بقعه و سرپوشی بر روی آنها بوده است ولی بمرور ایام خراب گشته از بین رفته است حتی خود تپه هم کم کم ریزش نمود دوسه قطعه از آن سنگها نیز افتاده خرد شده‌اند و استخوانهای صاحبان قبر نیز در سرازیر تپه بخش گردیده است . امروزه دوقطعه از این سنگهای زیبا باقی مانده است که تأسفاً آنها هم در شرف سقوط و انهدام است و اگر بوسایلی از آنها نگهداری نشود یقیناً این دواثر تاریخی نیز که یادگار هنری چهار قرن پیش است از بین خواهد رفت .^۱

باری در سمت راست دهلیز ورودی بقعه شیخ صفی‌الدین دری رواق :

است که بادولنگه بلند برواق باز میشود . این در نیز از چوب است ولی روی آن با صفحات نقره پوشیده شده است . این صفحات بشکل گل‌های زیبا بر لنگه‌های ضخیم چوبی نصب گردیده آنرا از هنر و ذوق و استعداد هنرمندان آنعهد قرار داده است . در سمت راست هر بوته از گل‌های آن ، با خط بسیار ریزی «عمل امیر خان» و سمت چپ آنها کلمه «ارده بیلی» بچشم میخورد و در زیر کلمه

۱ - نگارنده این مطلب را حضوراً با بعضی از مراجع صلاحیتدار نیز در میان گذاشته حفظ و نگهداری آنها را خواستار گردید ولی نتیجه‌ای نگرفت .

ارده بیلی تاریخ آن که سال «۱۰۲۰» است دیده میشود. این نوشته‌ها از بس ریزاست ملاحظه آن با چشم بی‌سلاح مشکل است ولی با همه ریزی بسیار روشن و برجسته میباشد. این در در زمان ناصرالدین شاه قاجار یعنی در سال ۱۳۰۷ قمری، که در بقعه تعمیراتی صورت گرفته، یکبار دیگر مرمت گشته است زیرا در سمت راست قسمت بیرونی چهارچوبه آن ورقه نقره‌ای با چهار میخ کوبیده شده و روی آن «عمل محمد حسین زرگر . فی ۱۳۰۷» نوشته شده است.

رواق، که تالاری بطول شرقی و غربی ۱۱٫۵ و عرض ۶ متر و در قدیم معروف به قندیل خانه بوده است، سقف آجری مرتفعی دارد و در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی آن چهار طاقنا ساخته شده است. این طاقناها دو طبقه است و روشنائی رواق بوسیله پنجره هائی تأمین میشود که در طاقناهای سمت شمالی و روبصحن اصلی بقعه تعبیه گردیده است.

سقف این رواق برور ایام فروریخته و سقف کنونی در نیمقرن اخیر با تیر آهن و آجر، بجای آن ساخته شده است.

صدحیف که گچ کاری داخلی سقف فعلی هم در سال ۱۳۴۶ خورشیدی خراب شده و باریش آن یکی از چلچراغها نیز ازین رفته است.

کف رواق تخته است و زیر آن با کف اصلی فضائی را بصورت هواکش در آورده است تا رطوبت آن بر طرف گردد. روی کف تخته‌ای با فرشهای کهنه مفروش میباشد.

زیر رواق نیز زیر زمین وسیعی است که در گذشته بصورت سردابی، برای نگهداری جنازه متنفذین و بزرگان شهر، بکار میرفت.

چون رطوبت این جنازه‌ها برور بیشتر شده و بنا را در معرض تهدید قرار میداد در سال ۱۳۲۹ خورشیدی آنها را در آورده در جای دیگر دفن کردند. در سال ۱۳۴۷ هم اقدام بپاک کردن زیر زمین دیگری که بین رواق و چینی خانه است نمودند. تا بوتھائی در این قسمت پیدا شد که طبق اظهار خادم بقعه، با وجود سپری شدن زمان بالنسبه زیادی بر آنها، در جنازه‌ها و حتی کفنه‌های آنها هیچگونه پوسیدگی و تغییری

دیده نمیشد. خود جنازه ها هم صاحبان قد‌های بلند و کشیده‌ای بوده‌اند. رواق بقعه همان تالاری است که قرن‌ها نفیس‌ترین و گرانبهارترین و مشهورترین فرشهای کنونی جهان کف آنرا میپوشانیده است و این فرش همان است که فعلازینت بخش موزه «ویکتوریا و آلبرت»^۱ لندن است و از ممتازترین آثار موجود در آن موزه میباشد و در این گفتار راجع بدان، در زیر عنوان فرشهای بقعه، مطالبی بنظر خوانندگان میرسد.

دیوارهای رواق بسبک دوره صفویه و در عهد سلاطین آن ساسله با گچ بریها و نقشهای گلدار منقوش گشته و با آنکه در طول قرنهای متمادی دودشمعها و پیه‌سوزها روی قسمتهائی از آنها را گرفته و سی‌چهل سال پیش نیز بقصد تمیز کردن ندانسته روی آنها را روغن مالیده و دوده‌ها را بر روی نقشها ثابت تر نموده‌اند، با اینحال امروز نیز در نهایت ظرافت و زیبایی جلوه خاصی دارد. در حاشیه بالای رواق دورتادور سوره مبارکه «انافتحنا» و پائینتر از آن عباراتی در باب تصوف و عرفان و مدح مشایخ بزرگ با خط برجسته و بصورت گچ‌بری نوشته شده است.

در این رواق رحلهای خاتم کاری کم نظیر و گرانبھائی با قرآنهاى خطی قرار داشته است و آن قرآنها از حیث کتابت و تذهیب و قدمت از ممتازترین قرآنهاى موجود در ایران بوده است و شبهای جمعه عده‌ای از علما و عرفا بقعه آمده بقرائت آنها می‌پرداخته‌اند.

یکی از آنها به قرآن هفت من معروف بود زیرا هفت من اردبیل یعنی ۴۲ کیلوگرام وزن داشت. این قرآنها بارحله‌ها و کتابها جزو اشیائی بوده است که بسال ۱۳۱۴ خورشیدی بتهران حمل گردیده است.

در انتهای این تالار پله‌مرمرینی شخص را بشاه‌نشینى راهنمائی شاه‌نشین :

میکنند که عرض آن برابر عرض رواق است و کف آن نیز قریب هفتاد سانتی‌متر از کف رواق بلندتر میباشد. پنجره فولادین مشبکی شاه‌نشین را از رواق جدا میکند و در وسط آن دری تعبیه گردیده است که مدخل شاه‌نشین میباشد.

این درو پنجره مشبك و در روبروی آن ، که آخرین در رودی بمقبره شیخ صفی الدین است ، سابقاً با ورقه طلای ناب و بشکل زیبایی پوشیده شده بود ولی در دهه اول قرن جاری خورشیدی بدستور وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه این روکش های طلا را کنده بتهران منتقل ساختند .

هنگام کندن این ورقه ، تیر کی از طلا بصورت شمش و بیعار ۹۶۰ ، که برای استحکام و نگهداری چهارچوبه در مقبره در زیر آن گذاشته شده بود ، پیدا گردید و همراه ورقه ها بتهران حمل شد . مؤلف کتاب «اردبیل شهر مقدس»^۱ وزن آنرا ۴۷ کیلو گرام نوشته است حال آنکه قدما وزن آنرا چندین برابر ذکر مینمودند .

بعدها که وزارت معارف اقدام بساختن دبیرستان صفوی در اردبیل نمود چنین شهرت یافت که از محل فروش آن طلاها این دبیرستان ساخته شده است ولی مؤلف «تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل»^۲ که خود ناظر اداره معارف آذربایجان در ساختمان آن بنا بود باین شایعه اشارتی نکرده و فقط نوشته است که از ۹۵۰،۰۰۰ ریال مخارج آن دبیرستان ۳۰۰،۰۰۰ ریال از محل عواید موقوفات شیخ صفی الدین و بقیه از بودجه مصوب دولتی تأمین شده است . در حالیکه مؤلف کتاب «اردبیل شهر مقدس» مطلب را بنحو دیگری شرح داده یاد آور شده است که خیابان پهلوی اردبیل با پول آن شمش طلا احداث گردید و بامقداری هم از این پول که باقی مانده بود در شیراز حافظیه بر مزار حافظ شیرین سخن بناشد و از محل فروش ورقه های طلا ، که بسرقت رفته بود و بعد کشف گردید ، دبیرستان صفوی احداث گشت .

باری در وسط آن ضلع از شاه نشین ، که روبروی پنجره آهنین مشبك واقع است ، در ورودی مقبره شیخ قرار دارد ولی در سمت راست پنجره مشبك اطاقکی است که سابقاً روپوشهای گرانبهای صندوق های مقبره شیخ صفی و شاه اسماعیل و نیز قابلیچه های نفیس در آن نگهداری میشد . در طرف چپ ، روبروی آن ، نیز دری بمقبره شاه اسماعیل و در دیگری بحر مخانه باز میشود و محل دیگری نیز بالاتر از مقبره شاه اسماعیل موجود است که قبر «قلج مهرانی» نامی در آن واقع است و بر بالای درنقره ای زیبای آن این کتیبه دیده میشود :

۱ - اردبیل شهر مقدس . عبادالله زاده ملکی . تهران . ۱۳۴ .

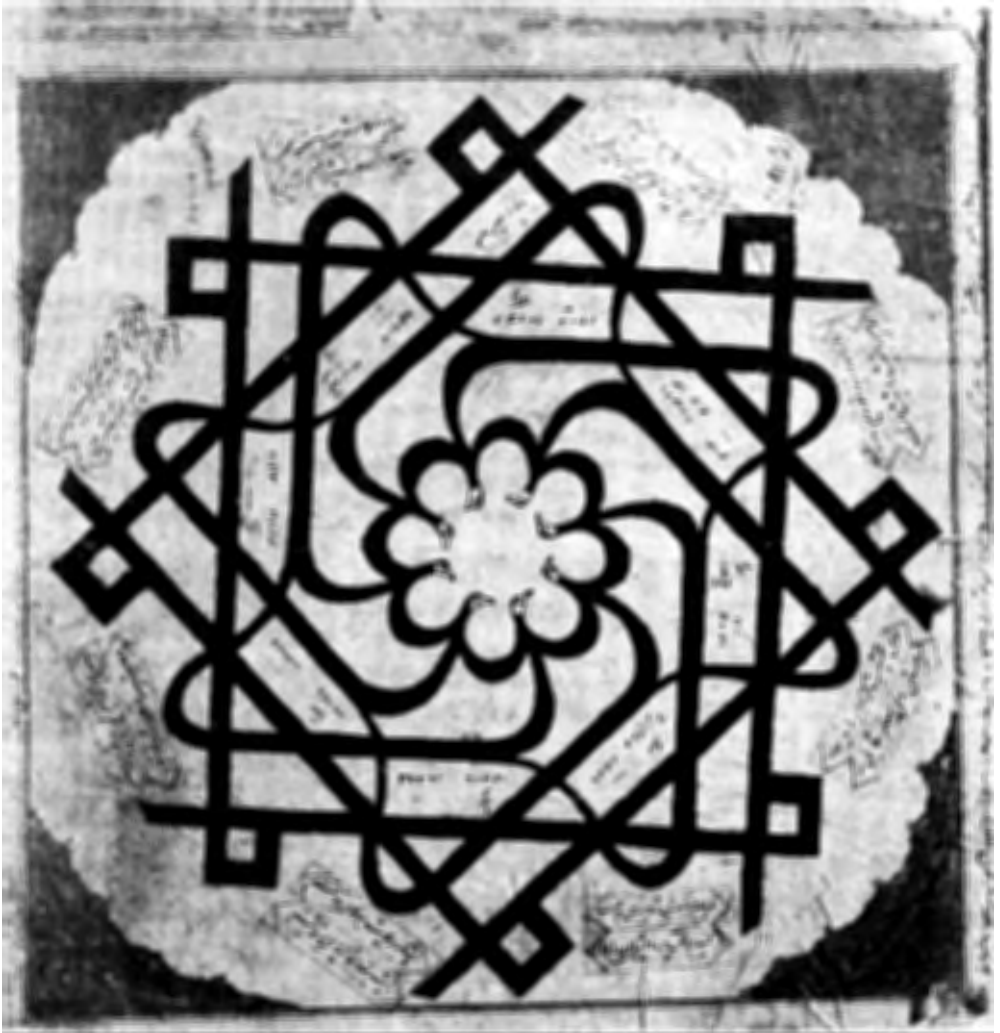
۲ - تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل . اسماعیل دیباج . تبریز . ۱۳۲۸ .

درب دولت گشاده باد مدام

هانفی گفت بهر تاریخش

که بحساب ابجد ۱۰۶۸ میشود.

بر دور دیوار این قسمت نیز، در سمت بالا، مطالبی گچ بری شده و در آخر آن



یک «تابلو»ی هنری که با خط زیبای «محسن کشمیری» مرکب از هشت «یا علی» در ۱۳۲۳ قمری نوشته شده و باستانه حضرت شیخ صفی الدین تقدیم گشته است. این کتیبه اکنون در شاه نشین رواق بردیوار نصب شده است.

تاریخ ۱۳۰۷ بچشم میخورد که گویا مربوط بتعمیر بقعه در عهد ناصرالدینشاه قاجار است.

از وضع شاه‌نشین چنین پیدا است که این محوطه در عهد سیدصدرالدین موسی و هنگام احداث گنبد بر آرامگاه شیخ‌صفی‌الدین ساخته شده و در آن عهد بمنزله رواقی بر آن مزار بوده است ولی بعد که در عهد شاه‌طهماسب اقدام با احداث رواق بزرگ فعلی شده این شاه‌نشین را بوضعیکه امروز مشاهده میشود بر آن مربوط ساخته‌اند. مؤلف تاریخ صنایع ایران هم بدین موضوع اشاره کرده نوشته است «از ابنیه مهم زمان این سلطان (یعنی شاه‌طهماسب) که تا کنون بر پامیباشد مقبره جدش شیخ‌صفی‌الدین در اردبیل است. اگر چه سابقاً بناهایی در آنجا بود ولی شاه‌طهماسب آنها را تکمیل و بهم مربوط نمود و تالاری برای عبادت ساخت که به برج مقبره شیخ‌صفی‌مربوط میباشد و نیز حیاط جلوی آنرا»^۱.

این نویسنده در جای دیگر کتاب از قسمتهای دیگر این بنیاد میکند و مینویسد «راهروی کوچکی در سمت چپ بنا ساخته شده که از آن به تالار عبادت^۲ وارد میشوند. این تالار در نقره مشبکی دارد و قالی معروف اردبیل آنرا مفروش میکرد. در طرفین این طالار طاقنماهایی است مانند لژنمایشگاه. در طرف دیگر این تالار شبکه طلائی است که با طاق کوچکی^۳ مربوط میباشد و از آن به برج مقبره شیخ‌صفی وارد میشوند. در طرف چپ برج دیگری است که مقبره شاه اسماعیل میباشد و آن از چوب تیره رنگی تراشیده شده و با عاج و مروارید زینت یافته است».

قبر شیخ‌صفی‌الدین در وسط محوطه‌ای قرار دارد که در پائین مقبره شیخ
بصورت هشت ضلعی منظمی است و تقریباً ۶ متر قطر آنست.
صفی‌الدین : دیوارهای آن از داخل با تخته‌های زیبایی ببلندی قامت انسان
و بشکل ساده‌ای پوشیده شده است ولی بالاتر از آنها، که شاید با ارتفاع پانزده متر باشد،

۱- تاریخ صنایع ایران. دکتر کریستی ویلسن. ترجمه فریار. تهران ۱۹۳۸ ص ۲۰۲.

۲- مقصود رواق بقعه است.

۳- مراد از این طاق کوچک همان شاه‌نشین است.

استوانه‌ای شکل است، و پارچه‌هایی که روی آنها بسبک دوره صفویه نقاشی شده است از بالا تا پائین سراسر جدار آنرا میپوشاند. این استوانه همان است که در خارج بصورت گنبد معروف «الله . الله» خودنمایی میکند.

سابقاً قندیل‌های گرانبهایی از سقف این گنبد آویزان بوده و زیبایی و عظمت آنها اعجاب جهانگردان را هم بر میانگیخته است ولی آنها نیز همراه سایر اشیاء بقعه بیغمارفته و تعداد باقیمانده نیز به‌تیران منتقل شده است و امروزه از آن قندیل‌های بی نظیر جز چند قطعه زنجیر آویزان چیزی بر جای نمانده است و دوده سیاهی، که بمرور ایام از سوختن شمعها برپیکر آنها نشسته، گوئی لباس عزائی است که روزگار در فراق آنهمه جلال و شوکت از دست رفته بر اندام باریک و بلند آنها پوشانیده است.

این اعجاب و حسرت برای مؤلف تاریخ صنایع ایران نیز دست داده و او را وادار به بیان چنین مطلبی کرده است که «مقبره شیخ صفی‌نه‌تنها از لحاظ معماری جالب توجه است بلکه بعضی از بزرگترین شاهکارهای صنعتی ایران، که اکنون در نقاط مختلفی (پراکنده) است سابقاً در این بقعه بود».

صندوق منبت کاری روی قبر شیخ ۳۵ متر طول و ۱۵ متر عرض و ۱۸ متر ارتفاع دارد و از شاهکارهای این صنعت و از آثار گرانبهای هنر موجود در ایران است. با آنکه بسیار قدیمی است ولی تاریخ آن درست روشن نیست. در دورتادور قسمت بالای صندوق بخط رقاع زیبایی چنین نوشته شده است:

«هذا مرقد المنوره ومضجع المتبرکه الشیخ الربانی والعارف الصمدانی، کاشف اسرار الحقیقه، محیی مر اسم الطریقه، حامی مفاخر الابرار، حاوی مناقب الاخیار، المکرم بالیقین بانظار الخلاق علی العموم والاطلاق، قطب العارفين، سلطان المحققين، امام قدوة اولیاء الله الواصلین الی الفتح، صفی الحق والملة والدين، اسحق اجرى الله تعالی آثار بر کاته فی الاطراف والآفاق المعزز القدسیه المخصوص بارشاد الجنة والانسیه».

بر قطعه نقره‌ای نیز بخط رقاع این جمله نوشته شده و بر بدنه صندوق نصب

گردیده است:

« بانی هذا المرقد العلیه و المشهد القدسیه الولی الله الوالی صفی الحق والدین قدس سره العبد موسوی الصفوی ».

این صندوق در قدیم همواره با روپوش زرین قرمز رنگی ، که بدست استادان فن و بشکل بسیار جالبی از حریر دوخته میشد ، پوشیده میگشت ولی از سال ۱۳۱۴ خورشیدی ، که روپوشهای تاریخی مزبور بتهران برده شده است ، دیگر روپوشی بر آن صندوق دیده نمیشود.

در این محوطه ، غیر از آرامگاه شیخ ، سه قبر دیگر نیز وجود دارد که یکی در جلو و دو دیگر در پشت صندوق شیخ واقع است.

آنکه در جلو روی شیخ است متعلق بسلطان حیدر پدشاه اسماعیل است که در سال ۹۱۵ هجری قمری جنازه اش بوسیله پسرش از شیروان باردیل منتقل گشت و از دو قبر پشت مقبره شیخ^۱ یکی مدفن شیخ صدرالدین موسی ، پسر شیخ صفی الدین و بانی این گنبد و بارگاه است و در دیگری شیخ ابراهیم فرزند خواجه علی سیاهپوش که معروف به شیخ شاه بود مدفون میباشد.

امروزه ورود باین محوطه و تماشای آرامگاه شیخ صفی الدین ، یا زیارت آن ، بلامانع است ولی در عهد سلطنت صفویان ورود بدانجا تشریفاتی داشته و حتی خود شاهان صفوی نیز هنگام دخول بدانجا آنها را رعایت میکردند .

مقبره شاه اسماعیل بزرگ در سمت شرقی محوطه شاه نشین
قبر شاه اسماعیل
است . قبر در وسط اطاق مربع شکلی است که تقریباً
بزرگ :

۲۵ × ۳۵ متر وسعت دارد . بدنه دیوارهای داخلی با کاشی

های لاجوردی نفیسی ، که روی آنها نقشهایی با آب طلا کشیده اند ، پوشیده شده است . در وسط کاشی های دیوار سمت چپ ، از در ورودی ، قطعه سنگی نصب گردیده است که در آن پنجه انسانی ، با بعد بزرگتر نقر شده است . این کاشی ها تقریباً تا ارتفاع سه متری دیوار های محوطه را میپوشاند و بالاتر از آنها ، که بشکل استوانه در آمده و گنبد آرامگاه شاه اسماعیل را تشکیل داده است ، از داخل با نقاشیهای زیبای عهد صفوی منقوش میباشد . صندوق قبر خاتم کاری است و گرانبهارترین نوع خود در ایران بشمار میآید .

۱- این دو قبر در مدخل آرامگاه شیخ است ولی بلحاظ رو قبله بودن قبر در پشت آن قرار دارند .

پروفسور پوپ، شرقشناس آمریکائی، در بازدیدی که بسال ۱۳۱۶ خورشیدی از این صندوق کرده گفته است که دیگر «تهیه نظیر صندوق قبر شاه اسماعیل مقدور نیست»^۱ و صنعتی که در آن بکاررفته بعقیده صنایع خاتم استاد معروف خاتم سازی معاصر ایران «از برجسته ترین شاهکارهای صنایع ظریفه میباشد»^۲.

این صندوق از گل و بوته‌هایی، که بطور برجسته از عاج ساخته شده است، مزین گشته و در وسط یکی از عاجهای ضلع شرقی آن نوشته شده است «عمل استاد مقصود علی». صندوق شاه اسماعیل نیز در گذشته روپوشهای حریر داشته است ولی پس از انتقال روپوشها بتهران، اطراف آنرا باشیشه قاب گرفته اند تا از دست زدن زائران مصون بماند.

در اردبیل شایع است که هنگام انتقال اشیاء بقعه شیخ صفی الدین بتهران تلاش زیادی شده است تا این صندوق گرانها هم جزو آنها بمرکز برده شود لیکن امکانات فنی فراهم نگشته و ضایعات احتمالی در آوردن آن، مانع آن شده است که قبر سردار دلیر و پادشاه بزرگی، که بعد از انقراض ساسانیان بار دیگر ایران واحد را بوجود آورده است، با از دست دادن آن صندوق، که تنها یادگار باقیمانده از آنهمه جلال و شوکت، گذشته اوست، در انظار زائران خویش خوار و خفیف جلوه گر شود.

گنبد کاشی مقبره شاه اسماعیل نسبت بگنبد شیخ صفی الدین کوچکتر است و طوق زرین بلندی در وسط چهار تیغه شمشیر منحنی بر بالای قسمت خارجی آن نصب شده است. این مقبره و گنبد نسبت باصل بقعه شیخ صفی الدین تازه تر است و در عهد شاه عباس ثانی، بسال ۱۰۵۷ قمری ساخته شده است.

گنبدی که بر بالای مقبره شیخ صفی الدین ساخته شده به گنبد گنبدالله الله: ✕

«الله الله» معروف است زیرا ساختمان آن طوری است که لفظ

مبارک «الله» با کاشی‌های آبی رنگ، باشکال مختلف بر بدنه آجری آن نقش بسته است. بعبارت دیگر در میان آجرهایی که بدنه گنبد را تشکیل میدهد کاشی‌هایی بکار

۱ و ۲- نشریه فرهنگ اردبیل. شماره ۱. سال ۱۳۲۸ خورشیدی. مقاله مرحوم

جمال الدین صفوی تحت عنوان «گوشه‌ای از تاریخ ایران».

رفته است که از هر طرف بصورت کلمه‌الله خوانده میشود. شاید این نقش است که، بنا بگفته‌ی آدام اوله آریوس، از صفای باطن شیخ صدرالدین موسی بر معمار الهام گردیده و لفظ مقدس «الله» زینت، ظاهری و معنوی خاصی بدین گنبد داده است. تاج این گنبد نیز آجر و کاشی است و در انتها الیه آن، یعنی برقله گنبد، طوق مخصوصی، که از چهارگویی برنزی مطلا و چسبیده بهم تشکیل یافته است، نصب گردیده است. طوفانهای سخت گاهی در ایام گذشته این طوق و علامت مخصوص را از جا کنده و در چند کیلومتری شهر، در بیابان، انداخته است و دهقانانی که آنرا پیدا کرده‌اند ببقعه مسترد داشته‌اند و مجدداً در جای خود نصب گردیده است.

بین تاج گنبد و بدنه آن کتیبه‌ای باخط نسخ بر محیط آن نوشته شده است که عبارت آن بوسیله‌ی شیخ صدرالدین موسی، پسر شیخ صفی‌الدین و بانی این گنبد، از قرآن کریم انتخاب شده است و آب عبارات چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم . شهد الله انه لا اله الا هو ، و الملائكة و اولو العلم قائماً بالقسط ، لا اله الا هو العزيز الحكيم . ان الدين عند الله الاسلام .^۳ هو الحي الذي لا اله الا هو ، فادعوه مخلصين له الدين . الحمد لله رب العالمين .^۴ ذلكم ربكم لا اله الا هو ، خالق كل شئ ، فاعبدوه وهو على كل شئ وكيل . لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير»^۵.

در قسمت پائین این گنبد استوانه‌شکل و در سمت رو بقبله آن پنجره‌ای از مرقد شیخ صفی‌الدین بحیاط حرمخانه باز میشود و بدینوسیله نور لازم در داخل مقبره تأمین میگردد. حاشیه این پنجره از بیرون کاشیکاری بسیار زیبایی دارد و کتیبه‌ای، بادو رنگ سبز و سفید، در طرفین آن، با کاشی معرق نصب شده است. کتیبه سبزرنگ

۱ - جلد اول این کتاب . صفحه ۱۴۴ .

۲ - آیه ۱۸ ازسوره مبارکه آل عمران (سوره سوم قرآن) .

۳ - قسمتی از آیه ۱۹ سوره مبارکه آل عمران .

۴ - آیه ۶۵ از سوره مبارکه المؤمن (سوره چهارم قرآن) .

۵ - آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ ازسوره مبارکه انعام (سوره ششم قرآن) .

بخط کوفی است و قرائت آن برای نگارنده میسر نگردید و ولی کتیبه‌ای که بارنگ



عکسی از پنجره سمت قبله گنبد «الله. الله» آرامگاه شیخ صفی‌الدین و کاشیکاری دور آن از حیاط حرم‌خانه.

۱- از این قبیل نقصا در کتاب عذر می‌خواهیم زیرا در محل نیز کسی آشنا بقرائت آنها نبود.

سفید نوشته شده حاوی این آیات است:

«قال تعالی . وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من المشرکین . ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین . لاشریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین^۱ . وقال تعالی وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخلر جنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً^۲ .»

در قسمت بیرونی این حاشیه نیز گل‌های کاشی تعبیه گردیده و بر آنها عباراتی نوشته شده است . در بالای پنجره ، پائینتر از آن کتیبه ، کتیبه دیگری برنگ سفید از کاشی معرق بدین عبارت نصب گشته است : «فاعلم انه لا اله الا الله فاستغفر لذنوبک»^۳ . در همین متن نیز عبارت دیگری بخط کوفی و برنگ طلائی موجود است که قرائت آن برای نگارنده میسر نگردید .

پائینتر از این کتیبه هم نوشته دیگری بر بالای آن پنجره دیده میشود که آیه ۶۲ از سوره مبارکه یونس بدین عبارت «الان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون» در آن ثبت گردیده است .

بر دو طرف کنار بیرونی پنجره هم دو مربعی برنگ طلائی در کاشی معرق دیده میشود که در هر یک از آنها کلمه مقدسه «الله» را با اسماء مبارکه «محمد» و «علی» دوبار و در عکس جهه مقابل هم نوشته‌اند و بدین ترتیب از این کلمات گل زیبایی ساخته‌اند .

آهن مشبکی در بیرون پنجره برای جلوگیری از ورود نصب شده ولی درهای آن از داخل بآرامگاه شیخ صفی‌الدین باز می‌گردد .

سازنده کتبه الله الله شخصی بنام «عوض بن محمد» بوده است زیرا در وسط سطح خارجی جهت شمالی آن دریک دایره زیبایی با کاشی چنین نوشته شده است «عمل عبدالفقیر الراجی الی عفو الصمد عوض بن محمد» .

۱ - آیات ۷۹ و ۱۶۲ و ۱۶۳ از سوره مبارکه انعام (سوره ششم قرآن مجید) .

۲ - آیه ۸۰ از سوره مبارکه بنی اسرائیل (سوره هفدهم قرآن مجید) .

۳ - آیه ۱۵ از سوره مبارکه محمد ص (سوره چهل و هفتم قرآن مجید) .

در سمت شرقی مقبره شاه اسماعیل در دیگری موجود است
 حر مخانه : که بدالان بالنسبه باریکی باز میشود و این دالان شخص را
 باطاقی ، که کف آن باندهای کهنه و منقوش و بسیار نفیس قدیمی مفروش است ،
 راهنمایی میکند . این اطاق بمنزله رواقی بر مقابری میباشد که در اطاق مجاور
 بمحاذات قسمت شرقی مقبره شیخ صفی الدین و پشت آرامگاه شاه اسماعیل قرار
 دارند .

این مکان هر آینه از آن لحاظ که مدفن بانوان خاندان صفوی بوده نام حر مخانه
 بخود گرفته است ولی جهة دیگری نیز برای نامگذاری آن بنظر میرسد و آن اینست
 که در قدیم علما و بزرگان اردبیل ، مثل بعضی نقاط دیگر ، برای بانوان خود خانه
 دیگری ، غیر از خانه ایکه محل جلوس خود و رفت و آمد دیگران بود ، ترتیب
 میدادند و عیالات خود را از انظار نامحرمان محفوظ میداشتند و آنرا حر مخانه و
 در قرون اخیر اندرونی مینامیدند . از تواریخ چنین بر می آید که شیخ صفی الدین نیز
 در این نقطه دوشمین متصل بهم داشته است .

یکی ، که قبلاً بنام خانه «بله یوسف» خوانده میشد ، محل ارشاد و خانقاه شیخ
 بوده است و در دیگری عیالات اوسکونت داشته و بنام حر مخانه مشهور بوده است .
 خانقاه شیخ چنانکه گفته ایم آرامگاه خود وی گشته و حر مخانه نیز هیجده روز بعد از
 فوت او مدفن فاطمه خاتون ، دختر شیخ زاهد و همسر شیخ صفی الدین ، گردیده و بعد
 از وی نیز بانوان صفوی در آنجا مدفون شده اند .

بر بالای قبوری که در حر مخانه موجود است صندوقهای چوبی کوچکتري
 گذاشته شده است . این صندوقها ، که بوسیله روپوشهای پارچه ای محافظت میشوند
 نمونه قابل توجهی از منبت کاری قدیم و از آثار گرانبهای موجود در این بقعه است .
 غیر از قبر فاطمه خاتون ، که با محاسبه با تاریخ فوت شیخ ، در آخر محرم
 سال ۷۳۵ هجری در آنجا مدفون گشته است قبر دیگری است که مربوط به دختر
 شیخ صفی الدین میباشد و صندوق آن نوشته ای بدین عبارت دارد «عمل استاد عثمان
 بن احمد المرغی» .

گویا بمرور ایام مردانی هم از خاندان صفوی و نزدیکان آنها در این محوطه بخاک سپرده شده‌اند و یکی از آنها سید موسی ابن سلطان حیدر است که بسال ۷۹۲ هجری در آنجا مدفون گردیده است.

در این قبر بعدها، یعنی در سال ۱۰۱۰ هجری، شخصیت مهم دیگری دفن شده است زیرا روی سنگ آن نوشته شده است «مردم مرحوم آقا حسین ... سرکارات . سنه ۱۰۱۰».

قبر دیگری از آن سلطان بایزید بن خواجه حسین الصفوی است که در سال ۹۰۸ هجری در گذشته است و سلام الله ابن خلیل الصفوی هم شخصیت دیگری است که در جمادی الاخر سال ۹۰۹ هجری در قبر دیگری مدفون گردیده است. علاوه بر آنها مدفون مرشدقلی آقا پسر اللهقلی آقا ایشیک آقاسی و جمع دیگری از مشایخ و بزرگان صفوی نیز در آن محوطه میباشند.

اینها شخصیت‌هایی است که بنا بر نوشته کتاب «تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل و ابنیه تاریخی آن» در حرمخانه دفن شده‌اند^۱. «محمد حسنخان صنیع الدوله» مؤلف «مرآت البلدان» از قول «آدام اوله آریوس» استاد دانشگاه «لیبزیك» و فرستاده فرمانروای هولشتاین آلمان، که مادر جلد اول این کتاب از او بتفصیل سخن گفته‌ایم، درباره شخصیت‌هایی که در بقعه دفن شده‌اند آورده است که «شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین، شیخ زین‌الدین پسر صدرالدین، سلطان حیدر شهید پسر شیخ زین‌الدین، شیخ حیدر پسر سلطان حیدر، شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر، شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل، شاه اسماعیل ثانی پسر شاه طهماسب، سلطان محمد خدا بنده پسر شاه اسماعیل (ثانی)، اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و شاه عباس اول برادر و پسرهای شاه محمد خدا بنده» از جمله شخصیت‌های مدفون در بقعه شیخ صفی‌الدین میباشند.^۲

نوشته اوله آریوس، بنحویکه مرآت البلدان نقل کرده در باب سخنی در باره مدفون اینکه شاه عباس اول نیز در اردبیل مدفون است، اگر صحت شاه عباس کبیر داشته باشد، از حیث تاریخ سند قابل توجهی خواهد بود. زیرا

۱- تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل. اسماعیل دیباج. تبریز. ۱۳۲۸. ص ۷۲.

۲- مرآت البلدان. محمد حسنخان صنیع الدوله. تهران. ۱۲۹۴. ه. ق. ۱۳.

در عهد ما مقالاتی در مطبوعات درج میشود و ضمن آنها قبر آن پادشاه در کاشان قلمداد میگردد.

خوانندگان دانشمند میدانند که در قدیم کسانی که در حال حیات پادشاه یا امیر و یا شخصیت متنفذی، قدرت برابری و مقابله با آنها نداشتند بعد از مرگ آنان در صدد هتك حرمت آنها بر میآمدند و بانبش قبر و توهین بر جسد بیجان بکارهای نامعقولی دست میزدند. معروف است برای آنکه در مورد شاه عباس چنین کاری اتفاق نیفتد و شاهزادگان ناراضی صفوی، که وی در اواخر عمر هر آینه نسبت بآنها بدرفتاری کرده بود، بچنین اقدام وهن آوری در باره او دست نزنند، بنا بصیت آن پادشاه، یاصلاحدید بزرگان و نزدیکان وی، پس از درگذشت او، که شب پنجشنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۰۳۸ هجری قمری در اشرف مازندران اتفاق افتاد، سه تابوت فراهم و محرمانه بدن شاه را در یکی از آنها گذاشتند و دو تابوت دیگر را از حیث محتوی و ظاهر با آن یکسان نمودند. آنگاه یکی را بمشهد دومی را باردبیل و سومی را پایتخت (اصفهان)، یابقولی بسمت نجف حمل نمودند. تابوت اول در مشهد دومی در کنار مقبره شیخ صفی الدین بخاک سپرده شد ولی سومی را که راهی پایتخت، یا نجف اشرف، بود چون در حوالی کاشان، در نتیجه گرمای هوا متعفن گشته بود، در جوار حضرت حبیب بن موسی (ع) دفن کردند و بدین طریق مخالفان و دشمنان را با ابهامی در اینباره مواجه ساختند.

بدیهی است که این راز برای همیشه مکتوم نمی ماند زیرا مخالفان معمولاً قبور را در روزها و ماههای اول، که جسد بالنسبه سالم بود، نبش میکردند و کمتر اتفاق می افتاد که بعد از متلاشی شدن آن در صدد چنین کاری برآیند و اگر در تاریخ آغامحمدخان قاجاری پیدا شده که استخوانهای کریمخان زند را، بعد از هجده سال، از زیر خاک در آورده از شیراز بتهران حمل و در زیر تخت سلطنت خود در خاک کرده است این عمل زشت در گذشته روزگار نظایر کمتری داشته است و آنهم بیشتر از آنجهت اتفاق افتاده که در آن زمان از خاندان زندیه فرمانروای مقتدری در ایران نبوده است. حال آنکه جانشینان شاه عباس بعد از وی مدتها سلطنت کرده و نسبت بجسد

خود حفظ احترام نموده‌اند. این بود که مدفن شاه عباس در همان سالهای اول حالت ابهام بخود گرفت ولی بمرور ایام شناخته گردید و نوشته‌ی آدام اوله آریوس، که فاصله‌ی کمتر از دهسال بعد از درگذشت این شاه بایران آمده ماههای متوالی در اردبیل و اصفهان اقامت و باطبقات مختلف مردم و حتی دستگاه سلطنت ایران در تماس بوده است، از این حیت نباید از نظر محققان دور باشد.

از نویسندگان دیگر حاج شیخ عباس قمی هم «در منتهی الآمال» باین امر اشاره کرده نوشته است: «قطب الاقطاب، برهان الاصفیاء و الکاملین، شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق اردبیلی، که سلاطین صفویه را بسبب انتسابشان باصفویه گفتند، در سنه ۷۳۵ در اردبیل وفات کرده و در آنجا بخاک رفت و نزد او دفن کردند جماعتی از اولاد و احفاد او را مانند شیخ صدرالدین و شیخ زین‌الدین و پسرش جنید و سلطان حیدر و شاه اسماعیل و شاه محمدخدا بنده و شاه عباس اول و اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و غیر ایشان»^۱.

دائرة المعارف اسلامی ایران نیز در اینباره چنین مینویسد «مقبره‌هایی که در اردبیل و گرد مقبره شیخ صفی‌الدین میباشد از این قرار است ... و مقبره‌های اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و شاه عباس اول»^۲.

علاوه بر مدارک فوق رفتار و اعتقاد شخصی شاه عباس نسبت بجد خود شیخ صفی‌الدین نیز ممکن است بر صحت این نظریه قرینه‌ای باشد زیرا او، که در حال حیات، در هر کار سختی که برایش رخ میداد، بمنظور استمداد از شیخ باردبیل میرفت و با زیارت مرقد او از وی یاری میخواست بعید نیست وصیتش هم آن باشد که بعد از مرگش جسد او را در کنار جدش بخاک بسپارند.

بهر حال مقصود ما از آوردن این مطالب نه آنست که بعد از سه قرن ونیم قبر شاه عباس کبیر را در این کتاب نبش کنیم و جسد او را باردبیل برده در مقبره شیخ صفی‌الدین مدفون سازیم.

۱ - منتهی الآمال . حاج شیخ عباس قمی . تهران . چاپ علمی . (بدون تاریخ) . جلد

۲ . ص ۲۶۶ .

۲ - دائرة المعارف اسلامی ایران وهمگی شیعه امامیه اثنی عشریه . جلد ۲ . ص ۱۱۴ .

این کار اگر جز واقعیت مابازائی داشته باشد ما از آن بیزاریم و اگر تصور شود که وقوع قبر پادشاهی در يك شهر موقیعت ممتازی بر آن شهر میدهد این نیز از مشی مابر کنار است. زیر او لا باید توجه داشت که اگر شاه عباس، و همه شاهان گذشته ایران بعد از شیخ صفی، در اردبیل مدفون میشدند شخصیت معنوی شیخ مجالی برای تجلی آنها نمیداد چنانکه هم اکنون نیز آنهمه عظمت و جلال شاهان بزرگی مثل شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب و دیگران تحت الشعاع معنویت خود شیخ قرار دارد. ثانیاً خواست و آرزوی ما روشن شدن حقایق و واقعیات تاریخی است بدون آنکه کوچکترین تعصبی در امر بخصوصی داشته یا تصور آنرا بر ذهن خود خطور دهیم. منظور اصلی ما آنست که با توجه بنوشته‌های پیشینیان استنباطهای خود را بدینوسیله در اختیار پژوهندگان این امر قرار دهیم و بقدر امکان آنها را در قسمتی از تحقیقاتی، که هر آینه ممکن است در اینمورد بعمل آورند، یاری کنیم.

شاه عباس بزرگ، طبق نوشته عالم آرام عباسی، در زمان
چینی خانه:
حیات خود دستور داد که کتابهای دربار سلطنتی را، آنقسمت

که بزبان عربی و مربوط به فقه و تفسیر یا مجلدات قرآن مجید بود، باستانه حضرت رضا (ع) در مشهد مقدس و نسخه های فارسی را، که شامل دیوانهای ادبی و کتب تاریخ و مصنفات اهل عجم بوده، باضافه چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغوری، مرتبانها، بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغوری، که در چینی خانه کاخ سلطنتی موجود بود، ببقعه شیخ صفی الدین در اردبیل وقف و حمل نمایند.

این کتابها و ظروف، بعلاوه سایر اشیاء گرانها و کتب خود بقعه، چون جای مخصوصی در این آستانه نداشت در مسجد جنت سرا نگاهداری میشد و چون در آن مسجد وسایل لازم برای نگهداری آنها نبود بقول آدام اوله آریوس «کتابها در گنج‌های در بسته بی نظم و درهمی قرار داشتند».

کتاب زندگانی شاه عباس اول در اینباره مینویسد که «کتابخانه در تالاری بود بنام جنت سرا، که سقفی گنبدی شکل و مذهب داشت. کتابهای زیادی بزبانهای فارسی و ترکی و عربی در گنج‌های متعدد موجود بود و بیشتر کتابها به مینیاتور و تصاویر



نمونه يك بشقاب چینی از باقیمانده ظروف بقعه شیخ صفی الدین .
 (تکه‌های این بشقاب در سال ۱۳۲۸ بوسیله نگارنده و مرحوم سید جمال الدین صفوی
 جمع آوری و بدین شکل مرمت گشته است) .

زیبا آراسته بود و همگی را شاهان وقف کرده بودند . پاسیکویچ در سال ۱۲۴۳ قمری آنها را برد .»

بعد از درگذشت شاه عباس و در زمان سلطنت شاه عباس ثانی ، یعنی در سال ۱۰۵۷ هجری قمری ، همزمان با بنای گنبد مقبره شاه اسماعیل ، بمنظور حفظ و نگهداری آن اشیاء با ارزش ، بنای چینی خانه احداث گردید .

این بنا تالاری است مربع شکل که قریب هیجده متر قطر دارد ولی خروجیهای طاق ماندنی بشکل پنج ضلعی که ، در وسط هر یک از اضلاع آن ساخته شده ، این محوطه را بصورت بیست و هشت ضلعی زیبایی در آورده است .

در وسط خروجیهای سه طرف آن ، در شرق و جنوب و غرب ، دو پنجره گذاشته شده که یکی در بالای دیگری و کوچکتر از آنست ولی در خروجی سمت شمالی بجای پنجره در ورودی چینی خانه قرار دارد .

در دیوارهای طرفین خروجیها و نیز در خود دیوارهای اصلی اشکافهای دیواری با درهای بلند و مجلل ساخته شده است که کلمه مقدس «الله» با نقش زیبا زینت بخش آنها میباشد . این اشکافها در درون دیوارها احداث گردیده و با تخته بندی های داخلی بصورت قفسه هائی برای گذاشتن کتابها و چیدن ظروف در آمده است .

سقف چینی خانه گنبد بزرگ و مرتفع و وسیعی است و داخل آن با گچ بریهای بی نظیر و رنگ آمیزی مخصوص و طلاکاری های ظریف بصورت شاهکاری از صنعت و معماری و گچ بری قرن یازدهم هجری خود نمائی میکند . این گچ بریها بطور مجوف و تو خالی با ظرافت خاصی صورت گرفته و در آنها جای ظروف از قبیل مرتبان (تنگ) و کاسه و بشقاب و پیاله و غیره منظور گردیده است .

گچ بریها و تزیینات داخلی چینی خانه ، با تقلید از اسلوب گچ بری عمارت عالی قاپوی اصفهان ، ساخته شده ولی زیباتر از آن از کار در آمده است زیرا در عمارت عالی قاپو راهروهای باریک و اطاقهای کوچک را بدان نحو گچ بری کرده اند از اینرو محدودیت محیط مانع ایجاد طرحهای زیبا در موقع احداث ، و نمایش واقعی آن بعد از ساختمان گردیده است . حال آنکه در چینی خانه وسیع و با عظمت اردبیل گچ بریها با اسلوب بسیار مطلوبی طرح ریزی شده و بوضع با شکوهی خود نمائی میکند .

از این نظر است که هنرمندان آنرا ممتاز از گچ بریهای عالی قاپو و شاهکار هنر گچ بری در ایران میدانند و صفحات مشبک مستطیل شکلی را، که در جلوی دومین طبقه پنجره های چینی خانه از گچ ساخته شده است، نمونه بی‌همتای این هنرمی‌پندارند.

داخل گنبد بزرگ چینی خانه، تاسردراشکافها و پنجره‌ها، سراسر با این گچ بریها مزین بود ولی چندسال پیش بر اثر نفوذ رطوبت از بالای گنبد، قسمت اعظم آن فروریخت و این اثر زیبای تاریخی را، که قرنهای ممتدی سالم برجای مانده بود، در عهد ما با چنین وضع تأسف‌آوری مواجه گردانید.

این اثر تاریخی گرچه در شهر اردبیل واقع است ولی در واقع متعلق بهمه ملت ایران میباشد زیرا مظهر هنر و کار و زحمت مردم این مرز و بوم است و حتی قسمتهای هنری آن، مثل گچ بریهای چینی‌خانه و غیره، از آن جهت که علم و هنر وطن و مرز مخصوصی ندارد، از افتخارات بشریت بشمار می‌آید و از این رهگذر است که نقص و خرابی آن هر فرد ایران دوست و علاقمند را متأثر و اندوهگین می‌سازد.

نگارنده هم در آن موقع مانند دیگر افراد ایرانی از این واقعه تأثر آورم تأسف بود و در زمانی که در اوقاف کشور با عنوان معاونت خدمت مینمود مبالغی از اعتبارات مربوط را بدین کار اختصاص داد. اما آن وجه، طبق توصیه ارباب تخصص، صرف خرید و نصب چوب بست بزرگی برای حفظ و نگهداری باقیمانده گچ بریها از ریزش گردید و برای مرمت خرابیها تکافو نمود. اضطراباً از اداره کل باستانشناسی استمداد شد و چون آن نیز بجائی نرسید راه چاره در توسل بشاهنشاه، که بخاندان صفوی احترام خاصی فائلد، منحصر گشت و شرحی بعنوان آن مقام عالی کشور تهیه گردید. طبیعی است این نامه وقتی مؤثر میشد که بعرض مقام سلطنت میرسید و آن خود دشواریهای همراه داشت. برای رفع آن دشواریها بود که نامه از قول شخص شاه اسماعیل صفوی نوشته شد و در آبانماه ۱۳۴۶ خورشیدی بوسیله رئیس دفتر مخصوص تقدیم گردید و آن نامه چنین بود:

« از يك شاه به يك شاهنشاه :

برادر تاجدارم اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران

خدمات ارزنده اعلیحضرت، در راه بقاء و اعتلای ایران عزیز و تأمین سعادت هم میهنان، برای من که حیات کوتاه خود را از کودکی تا مرگ بر آن فدا نمودم، بسیار افتخار آمیز است و اقدامات پی-گیر شاهنشاه آریامهر مکمل تلاشها و کوششهای بسیار سختی است که چهار قرن و نیم پیش، من در راه ایجاد وحدت سیاسی و جغرافیائی ایران بر عهده داشتم.

شاه برادرم! اعتقاد به بقای روح بعد از مرگ، مؤید این نظریه است که کارها و خدمات زمامداران هر زمان، بر خدمتگزاران پیشین پوشیده نمی ماند و اقدامات نیک آنان موجب غرور و مباهات معنوی اینان میشود. هر زمانی بعد از من، که پادشاه لایق، و ایران دوستی بر وطن من حکومت کرده، مرحمی بر زخمهای روحی من در جنگهای چالدران گذاشته شده؛ و هر گاه که شخص نالایقی، ولو از فرزندان خود من، بر اریکه سلطنت ایران تکیه زده بمثابة تیر های جانکاهی بوده است که در ممر که هول انگیز جنگهای شیروان بر قلب حساس من نشسته است و چقدر خوشحالم که آن برادرم ایران عزیز را به پایه والائی از ترقی و تعالی میرساند.

برادر تاجدارم! گذشت روزگار قبه و آرامگاهی را که فرزندانم بر من واجد بزرگواریم ساخته اند دستخوش خرابی قرار داده و حوادث ایام آنرا تهدید بویرانی می نماید. هر روز قسمتی از سقفها و دیوارها فرو می ریزد و یا باقیمانده ناچیز اشیاء آن بسرقت می رود!
مایلم که شما برادرم آریامهر شخصاً از این وضع اطلاع یابید و با عاطفه حقیقتی خاصی که نسبت بگذشتگان خدمتگزار دارید اظهار

۱- ما میتوانیم بدون بیم از اشتباه بگوئیم که . . . شاه اسماعیل توانست با رزوی خود برسد و قبل از مرگ ایران را، که وجود نداشت، بوجود بیاورد شاه اسماعیل. خواندنیها. شماره ۵. سال ۳۲.

علاقه فرمائید که بامأوریت شخص دلسوز و مورد اعتماد و تأمین اعتبار کافی، بیکباره آرامگاه من واجدادم تعمیر اساسی یابد و سایه این بنای باستانی قرون دیگری بر مزار مامستدام باشد. و نیز مدفن رادمردان بزرگی، که در جنگهای استقلال ایران شربت شهادت نوشیده و در شهیدگاه مجاور قبور ما آرمیده اند وضع آب و مندی بخود بگیرد. رجاء واثق دارم که اگر خدای ناکرده از این مکتوب یا عبارات آن تکدیری بر خاطر برادرم دست دهد تقدیم کننده از آثار آن در امان باشد.

اردبیل بتاريخ شهریور ۱۳۴۶.

شاه اسماعیل صفوی

مؤسس سلسله صفوی»

این نامه، که رعایت جهات مختلف فلسفی و تاریخی و علوم مقام گیرنده و نویسنده در تنظیم آن ضرورت داشت، بر طبق نوشته رئیس دفتر مخصوص شاهنشاه «بسیار خوب تنظیم شده و فوق العاده مورد توجه واقع شد» و اوامری برای مرمت این بنای تاریخی صادر گردید که هنوز هم در مرحله اجراست.

باری در عهد شاه عباس دوم، که تالار چینی خانه احداث گردید، کتابخانه بزرگی در آن تأسیس شد که حاوی تعداد زیادی کتاب بزبانهای عربی و فارسی و ترکی بود و از حیث کتابهای

کتابخانه
بقعه اردبیل :

کم نظیر و پربهائی که داشت حتی در خارج از ایران دارای شهرت و معروفیت خاصی بود.

سایه آن کتابها بطور کامل موجود نیست و لی کتابخانه ملی تبریز در سال ۱۳۴۸ خورشیدی سندی چاپ و منتشر کرده که اصل آن، بنا بر نوشته آن کتابچه چاپی، در سال ۱۱۷۲ قمری، یعنی ۱۱۵ سال بعد از بنای چینی خانه تهیه شده و اکنون در موزه آذربایجان نگهداری میشود. این سند عبارت است از صورت اشیاء بقعه در آن تاریخ، که بدستور سید محمد قاسم بیگ صفوی، متولی آن روز بقعه و بخط ملا محمد ظاهر نامی نوشته شده است و بشکل طوماری میباشد که ۱۲ سانتی متر عرض و ۷۵۷ سانتی-متر طول دارد و مندرجات آن، که در اصل با ارقام سیاقی نوشته شده است در ۸۰

صفحه ۲۲ سطری، کتابچه‌ای را که کتابخانه ملی تبریز بقطع وزیری و چاپ سربی تحت عنوان «گنجینه شیخ صفی» چاپ کرده است، تشکیل میدهد.

بموجب آن سیاهه بقعه شیخ صفی الدین در آن تاریخ ۷۴۴ مجلد مصحف مجید سی جزو ۱ و ۲۲۴ مجلد سی پاره ۱ داشته که سه مجلد آن بخط کوفی و بدست امیر المؤمنین علی علیه السلام بر پوست آهو نوشته شده و ۳۲ مجلد دیگر نیز با همان خط و مشخصات بوسیله حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نگارش یافته بود. باقی این مصحفها بخط کوفی، ریحانی، ثلث، نسخ... و بدست معروفترین خطاطان اسلامی نوشته شده

۱- قرآن مجید را که ۱۱۴ سوره و رویم قریب ۶۳۶۰ آیه است در کتابت به ۳۰ قسمت کرده هر قسمت را جزو گفته‌اند. ما فلسفه اینکه کتاب الهی چرا به سی قسمت شده و فی المثل به ۲۰ یا ۴۰... بخش نگشته است تحقیقاتی کردیم. خود ابتدا چنین مینداشتیم که تقسیم آن بتعداد روزهای ماه و برای این بوده است که مسلمانان روزی يك جزو از آنرا مطالعه و قرائت کنند و در هر ماه یکبار آنرا بخوانند. ولی دانشمند و فیلسوف اسلامی معروف عهد ما آقای حاج سید حسین قاضی طباطبائی، نویسنده تفسیر معروف المیزان، در این مورد چنین اظهار نظر کرد که در ابتدای جمع آوری قرآن آیات آن در سی قسمت جدا از هم نوشته شده بود پس از جمع آنها بصورت کتاب واحد، نشانه جزوهای مذکور باقی ماند و قرآن بسی جزو معروف گشت.

یادآوری این نکته لازم است که اگر «بسم الله الرحمن الرحیم» اول سوره‌ها جزو سوره‌ها حساب نشود عدد آیات قرآن ۶۲۴۷ میشود.

۱- در دیانت مقدس اسلام توجه زیادی بر این معطوف است که مسلمانان لحظاتی از ساعات شبانه روزی خود را در مساجد بگذرانند و قسمتی از آنرا بتلاوت کلام الهی مشغول باشند. چون در قدیم چاپ نبود و قرآن با دست نوشته میشد فراهم آوردن تعداد زیادی قرآن در مساجد ممکن نمی بود و از لحاظ حجم و وزن نیز مشکلاتی برای قرائت کنندگان ایجاد مینمود. از اینرو هر يك از جزوات سی گانه را بصورت دفترچه جدا گانه‌ای می نوشتند و جلد گرفته برای قرائت مؤمنین بر مساجد وقف میکردند و آنها را سی پاره قرآن میگفتند.

اگرچه در عهد ما حضور مسلمین در مساجد متروک گشته و فرزندان ما اکثراً در رفتن بمسجد کاهل وای بسا از خود دین اطلاع کافی ندارند و بجای آنها گاهی بدکردارترین هنرپیشگان سینماهای ممالک دنیا را با اسم و رسم میشناسند با اینحال در بیشتر مساجد آن سی پاره‌ها موجود است و در مجالس ختم مردگان کسانی آنها را قرائت مینمایند.

بوده است. مصحفهای مذکور جلدهای تیماج منقوش و ترنج‌دار داشته و در قالب‌های زربفت و یاقطنی زرد و یانقره بافت گذاشته میشده است.

غیر از مصحفهای مجید، ۲۲۸ جلد کتاب و ۲۲۴ قطعه مرقعات در ۳۲ جلد دیگر نیز وجود داشته است که مشخصات آنها از حیث نام کتاب، مؤلف، نوع-خط، کاغذ، نویسنده و غیره قید گردیده است. مرقعات مزبور از عالیترین نوع خود در ایران بشمار میآمده و در آن زمان نیز بسیار نفیس و گرانبها بوده است.^۱

این سند زمانی تهیه گردیده است که دست تطاول بزرگان و صاحبان قدرت بر اشیاء آستانه باز بوده و تعدادی از آنها بیغما برده شده بوده است. این مطلب در آخر آن سند نیز بنحوی مورد اشاره متولی قرار گرفته و نوشته شده است که «چون در این ایام اختلال اوضاع روزگار چند دفعه تفرقگی بسکنه این ولایت و خدمه سرکار آستانه مقدسه روی داده و ارباب اختیار چند باینجا آمده هریک چیزی از اجناس سرکارهویت مدار تصرف کرده اند درینوقت که بنده در گاه بازدید اجناس و کتب سرکار نمود نسبت به نسخه‌ای که عالیشان میرزا عبدالله بعد از فتح قلعه اردبیل حسب الامر الاعلی میمیزی کرده بر این موجب قصور و کسور ملاحظه شد». آنگاه سیاحت اشیائی را که بیغما برده اند بتفصیل ذکر کرده است که از جمله آنها کتب مذهب و مرقع و غیره بوده است.

قابل توجه است که نادرشاه هم در این تاراج سهمی داشته و شاید بیش از همه و پیش از همه در اینبار اقدام نموده است. هر بار که گذر او بر این شهر افتاده اشیائی را از آن آستانه برداشته است. مادر جلد اول این کتاب هم اشاره کرده ایم که نادرشاه

۱- قابل لفظ ترکی است و بکیسه پارچه‌ای گفته میشود که معمولاً بشکل پاکت میدوزند و قرآن و کتابهای نفیس را برای محفوظ ماندن در آن میگذارند.

۲- برای نمونه گوئیم که دایرة المعارف اسلامی ایران در صفحه ۱۸۷ جلد اوله مینویسد «افندی مجموعه‌ای از اشعار ابن فخر را، که از فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) و متوفی بسال ۶۰۳ است، در اردبیل دیده است. همچنین نسخه‌ای از سرائر ابن ادریس را در اردبیل ملاحظه کرده که بر آن خط ابن فخر مذکور میباشده. همچنین «افندی گوید ابن الخياط عاملی مجموعه تألیف کرده و در اردبیل آنرا دیده ام».

چون از نفوذ صفویه و قدرت خانقاه اردبیل بیم داشت از اینرو درصدد ویران کردن این شهر برآمد و در عهدوی اردبیل، که شاید بعد از پایتخت مهمترین و معتبرترین شهرهای ایران بشمار می‌آمد، اهمیت و اعتبار خود را هر روز بیش از پیش از دست داد و سکنه آن، طبق نوشته لغتنامه جغرافیائی فرانسه، به ۳۷۰۰ نفر رسید.^۲

اقدام نادر موجب آن گردید که دست یغماگران دیگر نیز بر آستانه شیخ صفی‌الدین و کتابخانه و گنجینه آن باز گردد و هر صاحب قدرتی که بر این شهر گماشته شود چیزی از آن گنجینه بیغما ببرد.

ملا محمد طاهر، نویسنده سندی که مورد بحث ماست، در آخر آن مدرک، کتبی را که بوسیله نادرشاه از بقعه شیخ علیه‌الرحمه برده شده است چنین آورده است: «اما سبب کسور کتب و غیره آنچه، چون نادرشاه دفعه اول که بتسخیر شیروان میرفت بعد از زیارت به سیرچینی‌خانه و کتابخانه آمده . . . مقاله حضرت شیخ علیه‌الرحمه را طلبیده بعد از ملاحظه کتب مذهب مصور، مقاله را با دوازده مجلد کتاب مقطع برداشت که در اسفار مطالعه نماید».

وی گویا باین کار قناعت نکرده «به خوانین نیز تکلیف برداشتن کتاب نمود. از آنجمله میرزا مهدیخان منشی‌باشی نیز سه مجلد برداشت».

نادرشاه باردیگر جعفر بیگ نامی را بعنوان چاپاری از خراسان باردبیل فرستاده ضمن نامه‌ای از متولی بقعه «خمسۀ نظامی را که بسیار مقطع و مصور بود با یکعدد نسخه دیگر بخط میرعماد خواسته بودند. مرحوم متولی مزبور با قالبق و مشمع و پرده کهنه پیچیده در حضور حاکم اردبیل از چاپار مومی الیه ارسال نمود». دفعه دیگری نیز که میرزا عبدالرزاق جهانشاهی ضابط اردبیل را امر بحمل نقره‌های آستانه برشت کرده بود «پنج ورق مذهب نیز بخط میرعماد» از مرقعات گرانبهای آستانه را برداشته است.

ابراهیم خان برادر نادرشاه نیز، هنگام سفر بداغستان، چندی درخانه متولی آستانه در اردبیل اقامت کرده و موقع رفتن «پنج و شش مجلد قرآن» برداشته با خود برده است. هنگامیکه آزادخان افغان باردبیل آمد خود او احترام بقعه را حفظ نمود ولی

بعضی از افاغنه خیرگی کرده ده مجلد از کتب بقعه را برداشتند. میرزا شفیع وزیر تبریزی هم یک جلد تیمورنامه هاتفی مذهب مجدول را، که در حاشیه آن دیوان میرزا- قاسم گنابادی نوشته شده بوده است، بر سبیل امانت گرفته و دیگر بازپس نداده است. اینها دست درازیهای نامساعدی بوده که در زمان حکومت مقتدر نادرشاه بر این آستانه صورت گرفته است و طبیعی است که در عهد ناسامان بعد از وی دستهای تطاول دیگری که بر آن بقعه باز شده است خیلی درازتر و گستاخ تر از آن دوره بوده است.

دست اندازی روسهای در پایان جنگهای رقت آور ایران و روس نیز بر اهنمائی تزاری بر بقعه اردبیل «گریایدوف» و دستور ژنرال «پاسیکویچ» روسی مقدار زیادی از کتب گرانبهای آستانه اردبیل بروسیه انتقال یافت. و حمل کتابهای آن بطوریکه در جلد اول این کتاب گفته ایم در او اخر جنگهای بروسیه:

ایران و روس ستونی از سپاه تزار، فرماندهی ژنرال سوختلن، باردبیل آمد. او اگرچه بقلعه راه نیافت ولی شهر را تحت اشغال خود در آورد و تا انعقاد عهدنامه ترکمنچای و اجرای مواد آن در این شهر باقی ماند. گویا یکی از مأموریتهای این ژنرال روسی تصرف کتابخانه شیخ صفی و حمل آنها بروسیه بوده است که بنا بتوصیه «پروفورسن کرسکی» خاورشناس معروف روس و خواهش گریایدوف از پاسیکویچ صورت گرفته است. برای تصرف کتابخانه فرمانده روس از معاریف شهر دعوتی نموده از آنها تسلیم کتابها را خواستار گردید. اینان ایستادگی کردند و بدین کار حاضر نگشتند ولی سرانجام آنها را وادار بتسلیم نمودند و عمال تزاری در ژانویه ۱۹۲۸ میلادی تعداد ۱۱۴ فقره از بهترین کتابها را، که جلدهای آنها عموماً طلا و نقره بود و مینیاتورهای زیبایی داشت، بدقت بسته بندی نمود و روانه پتر و گراد (لنین گراد) کنونی ساخت.

دایرة المعارف بریتانیکا در این باره نوشته است «بقعه شیخ صفی الدین مساجد و مدارس عالی دارد. در اوایل قرن هفده کتابخانه بسیار مهمی بوسیله شاه عباس در آنجا احداث گردید که حاوی عالیتترین، کمیابترین و گرانبها ترین کتابهای خطی بود ولی در سال ۱۸۲۸ میلادی روسها آنها را به پترزبورگ بردند و کتابخانه مهمی در آنجا ترتیب دادند»^۱.

لغتنامه جغرافیائی فرانسه هم در ۱۱۵ سال پیش، یعنی زمانی که ۲۸ سال از نقل کتب اردبیل بروسیه میگذشت، در بحث مربوط باین شهر نوشته است «یک مدرسه مجللی دارد... و یک کتابخانه که سابقاً پراز کتابهای خطی بود و بعداً هنگام آخرین جنگهای ایران و روس به سن پترزبورگ برده شد»^۱.

ابراهیم بیگ در سفرنامه خود، آنجا که سخن از بقعه شیخ صفی الدین میگوید، مینویسد «... التماس کردیم در خزانه را باز کردند. لوحه بخط امیر المؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام دیدیم که بخط کوفی در پایان لوحه مرقوم رفته بود: کتبه علی بن ابوطالب. و لوحه دیگر بخط حضرت امام حسن علیه السلام زیارت شد که در آخر آنها کتبه حسن بن علی مرقوم بود».

کتابخانه اردبیل محصول شش قرن علاقه و کوششی بود که عارفان باحقیقت و پاکطینت و رهروان با ایمان طریقت در این خانقاه تشکیل داده بودند. اساس آنرا کتابخانه خود شیخ صفی الدین بوجود آورده بود. بعد از او نیز فرزندان او که صاحب خرقة و سجاده بودند در تکمیل آن کوششها کردند و چون نوبت بشاهان صفوی رسید با احترامیکه بجد خود ابراز میداشتند در توسعه کتابخانه هم توجه کافی مبذول داشتند و بزرگان دولت، برخی برای تقرب بدربار سلطنت و بعضی بخاطر ارادت بمقام صفا و معنویت شیخ، از تکمیل آن باز نایستادند و وسعت آنرا تا بدانجا رسانیدند که بقول دایرة المعارف بریتانیکا «کتابخانه مهمی در آنجا ترتیب یافت که حاوی عالیترین، کمیابترین و گرانبها ترین کتابهای خطی» گشت.

دایرة المعارف الاسلامیه ایران و همگی معارف شیعه امامیه اثنی عشریه، که کتاب مفیدی از حیث موضوع است، در جزء دوم از حرف الف باجم مبحثی درباره اقدام روسها نسبت بتصرف کتابخانه اردبیل آورده است که ما آنرا در اینجا نقل مینمائیم:^۲ «این کتابخانه بعد از انفراض خاندان صفویه، و بروز آن انقلابات، متفرق گردیده ولی تا ایام سلطنت فتحعیشاه و موقع جنگ باروسها ۱۲۴۰ - ۱۳۴۳ مقداری از کتب آن باقی بوده است. در همان موقع آخرین ذخیره گرانبهای کتابخانه شیخ

۱- دیکسونر جغرافیائی فرانسه. پاریس ۱۸۵۶. ج ۱/۱.

۲- دائرة المعارف الاسلامیه ایران و همگی معارف شیعه امامیه اثنی عشریه. تألیف

عبدالغزیز (صاحب جواهر). محل چاپ و تاریخ چاپ مشخص نشده است.

صفی‌الدین از بین رفت و خلاصه تفصیل این قضیه را اینک شرح می‌دهیم:

در ماه دسامبر ۱۸۲۷ قشون روس بسرکردگی بسکویچ و همراهی گریبایدوف شهر تبریز را تصرف نمود از طریق میانج عازم تسخیر تهران بودند تا دامنه فتوحات خود را در ایران ادامه دهند. همان موقع پروفیسور مستشرق سنکورسکی برئیس کل ارکان حرب قشون روس «گراف دیپچ» شرحی نوشته و تقاضا نمود که در این مسافرت از کتب خطی و آثار ادبی در ایران نیز استفاده شود. مخصوصاً انجام این وظیفه را پروفیسور مزبور بعهده (گریبایدوف) که از نویسندگان مشهور روس بوده واگذار کرده. رئیس ارکان حرب عین مراسله و تقاضا نامه (سنکوسکی) را بنظر (پسکویچ) رسانیده و پسکویچ با گریبایدوف در اینباب مشورت کرد. بالاخره پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که در ایروان و نخجوان کتابخانه مهمی وجود ندارد و کتابخانه عباس-میرزا در تبریز نیز اهمیت علمی نداشته است و مجموعه‌ای از کتب معاصر مییاشد. ولسی در اردبیل مقداری کتب و رسائل خطی گرانها در کتابخانه جنب مقبره شیخ صفی‌الدین باقی مییاشد.

مؤلف دائرةالمعارف در اینجا قسمتی از نوشته «آدام اوله آریوس» و «جان موریر انگلیسی»، مؤلف کتاب «حاجی بابا»، را در مورد کتابخانه مینویسد و آنگاه باقی مطلب را چنین بیان میکند: «در هر صورت گریبایدوف که از رجال سیاسی و ادبی مشهور آنزمان بوده آنی از فکر کتابخانه اردبیل فارغ نبود و موقع راغنیتم شمرده و در موقع تصرف آذربایجان ایران در صدد استفاده از آن کتابخانه بر آمد و پیشنهاد (سنکوسکی) بیشتر او را تهییج نمود و با آنکه اردبیل در فرونت جنگ نبود و تصرف در آن مستلزم مخارج و زحماتی بوده بازم بر حسب اصرار و تقاضای گریبایدوف یکعهده قشون از قره باغ بطرف اردبیل اعزام نمود. این لشگر کشی برای تسخیر گنجینه علم و ادب بود و با سیاست یا منافع سلطنتی تماس نداشت. بالاخره ژنرال سوئنان در ۲۵ ژانویه ۱۸۲۸ شهر اردبیل را محاصره و تصرف نمود. پس از ورود بشهر علما را دعوت کرد، آنها را از قصد و عزم پسکویچ درباره کتابخانه آگاهی داده علماء در ابتدا قال و قیل نموده بالاخره مجبور شدند کتابخانه را تسلیم نمایند و ژنرال در تصرف خود در آورد.

اوایل ماه فوریه دو دسته قشون سواره و پیاده کاروان کتاب را از اردبیل بتفلیس حرکت دادند».

نویسنده کتاب مزبور در ذیل این مطالب اضافه می کند که «اطلاعات فوق از کتاب روسی موسوم به (گریبایدوف در گرجستان و ایران) منطبعة باد کوبه، ۱۹۳۰ تألیف (فنی کولویوف) و کتاب روسی معروف بتاریخ روابط علمی شرق و اروپا و روسیه، چاپ لنین گراد ترجمه شده است». آنگاه مؤلف مذکور صورت کتب ناه برده را، که بنا بر نوشته خودش «دانشمند محترم پروفیسور ژرژمار» برای او فرستاده است، چنین آورده است:

فهرستی از کتابهای
بقعه شیخ صفی الدین
که بوسیله روسها
برده شده است:

« قسمتی از فهرست کتابخانه شیخ صفی الدین:

۱- مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم. بزبان عربی
در فلسفه اسلامی، تألیف محمد بن علی.

۲- اسماء الحسنی، با ترجمه عربی تألیف سلطان علی مشهدی.

۳- اسناد مناجات مخمس بعربی.

۴- صحیفه کامله، تألیف عبدالله بن عمر بعربی.

۵- طوابع الانوار و مطالع الانظار بعربی. تألیف بیضاوی.

۶- شواکل الحور فی شرح هیاکل النور.

۷- الاشارات والتنبیها.

۸- کتاب الکناش معروف بکتاب الفاخر. تألیف محمد بن زکریای رازی

در طب.

۹- الجامع الکبیر معروف بالحاوی. تألیف یحیی بن سعید هذلی حلی.

۱۰- مرقعات.

۱۱- مرقعات.

۱۲- مرقعات.

۱۳- روضه عین القضاة همدانی.

۱۴- کتاب علم. تألیف غزالی.

- ۱۵ - لوایح جامی .
 ۱۶ - تحفه شاهی .
 ۱۷ - مرقعات .
 ۱۸ - مقاله خواجه انصاری.^۱
 ۱۹ - مقاله خواجه انصاری .
 ۲۰ - کیمیا .
 ۲۱ - سعادت غزالی .
 ۲۲ - تاریخ طبری بفارسی .
 ۲۳ - تاریخ طبری بفارسی .
 ۲۴ - تاریخ طبری بفارسی .
 ۲۵ - فردوس التواریخ .
 ۲۶ - روضة الصفا میرخواند در ۱۱ جلد.^۲
 ۲۷ - خلاصة الاخبار فی بیان الاحوال الاخیار ، تألیف خواندمیر.^۳
 ۲۸ - حبیب السیر .
 ۲۹ - جواهر الاخبار بوداق .
 ۳۰ - جامع التواریخ رشیدالدین .
 ۳۱ - مرقعات .
 ۳۲ - ظفر نامه تیموری .
 ۳۳ - ظفر نامه تیموری .
 ۳۴ - مطلع السعدین و مجمع البحرین عبدالرزاق سمرقندی .
 ۳۵ - مطلع السعدین مذکور .
 ۳۶ - بیاض مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان .

- ۱- دراصل سند «گنجینه شیخ صفی» تعداد آن هشت مقاله ذکر شده است .
 ۲- درسند فوق الذکر تعداد مجلدات این کتاب ۱۲ جلد آمده است .
 ۳- درگنجینه شیخ صفی این کتاب دو جلد ضبط گردیده است .

- ۳۷ - صفوة الصفای ابن البزاز.
- ۳۸ - تاریخ شرفنامه.
- ۳۹ - تاریخ الدائر کالدرر و الجواهر.
- ۴۰ - روضة الجنات فی سیرة النبی و آل و الاصحاب.
- ۴۱ - مجمع الانساب.
- ۴۲ - احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار تألیف محمد بن زید بن عربشاه حسینی.
- ۴۳ - احسن الکبار جلد دوم.
- ۴۴ - خلاصة الاشعار و زبدة الافکار.
- ۴۵ - مجموعه شعر ۱.
- ۴۶ - خمسة نظامی ۱.
- ۴۷ - دیوان اشعار.
- ۴۸ - شاهنامه ۴ نسخه ۲.
- ۴۹ - دیوان انوری.
- ۵۰ - دیوان جامی.
- ۵۱ - دیوان اشعار متفرقه (متعدد).
- ۵۲ - خسرو و شیرین.
- ۵۳ - انتخاب حدیقه حکیم سنائی.
- ۵۴ - دیوان خاقانی ۳.
- ۵۵ - دیوان صفی.
- ۵۶ - دیوان عطار.

- ۱- هنگام تنظیم سند موضوع «گنجینه شیخ صفی» تعداد این کتاب ۱۲ مجلد بوده است.
- ۲- در سند فوق بتعداد هفت نسخه از آن اشاره شده است .
- ۳- بموجب سند مورد اشاره دو جلد از آن دیوان در کتابخانه بوده است .

- ۵۷- دیوان کمال الدین مکرر.
 ۵۸ - گلستان سعدی.
 ۵۹- کلمات.
 ۶۰ - نظامی گنجوی .
 ۶۱ - انتخاب دیوان خسرو .
 ۶۲ - گلشن راز .
 ۶۳ - کلیات دهلوی .
 ۶۴ - انتخاب دیوان خسرو .
 ۶۵ - هشت بهشت .
 ۶۶ - لیلی و مجنون .
 ۶۷ - انتخاب خسرو شیرین .
 ۶۸ - خسروخان و ریرانی .
 ۶۹- ترجیع بند جامی .
 ۷۰ - دیوان امیر حسین دهلوی .
 ۷۱ - زادالمسافرین .
 ۷۲ - دیوان خواجه .
 ۷۳ - دیوان ابن یمین .
 ۷۴ - کتاب مهر و تستری تألیف عصار (متعدد).
 ۷۵ - کلیات عمادالملک والدين فقيه کرمانی (متعدد).
 ۷۶ - دیوان حافظ شیرازی .
 ۷۷ - کلیات حکیم نزاری .
 ۷۸-دیوان کاتبی .
 ۷۹ - غزلیات شاهی درسه نسخه .
 ۸۰ - کتب سبعة جامی .
 ۸۱ - تحفة الاحرار درسه مجلد (شعر) .

- ۸۲ - سبعة الاحرار (شعر).
 ۸۳ - سلسلة الذهب اشعار فارسی.
 ۸۴ - چهل حدیث جامی.
 ۸۵ - دیوان اشعار.
 ۸۶ - گوی و چو گان شیخ سعدی.
 ۸۷ - ثمر نامه هاتفی - جامی نسخ متعدده .
 ۸۸ - شاهنامه هاتفی .
 ۸۹ - منظر نظامی .
 ۹۰ - مرثیه .
 ۹۱ - دیوان بابا افغانی .
 ۹۲ - آصفی .
 ۹۳ - رساله ملاسلطانعلی .
 ۹۴ - قصاید و اشعار .
 ۹۵ - آثار المظفر .
 ۹۶ - شاهنامه شاه اسماعیل .
 ۹۷ - شاه درویش هلالی .
 ۹۸ - کلیات اهلی شیرازی .
 ۹۹ - کلیات اهلی شیرازی (مکرر)
 ۱۰۰ - عقاید شاهی .
 ۱۰۱ - کتاب مهر .
 ۱۰۲ - عماد فقیه .
 ۱۰۳ - دیوان مانی .
 ۱۰۴ - حسن و دل .
 ۱۰۵ - نزهة العاشقین .
 ۱۰۶ - مرزبان نامه .

۱۰۷- ترجمة الفرج بعد الشدة.

۱۰۸- مرقعات.

۱۰۹- مرقعات ودواوین مختلفه.

۱۱۰- نظم ونثر ترکی.

۱۱۱- کلیات نوائی.

۱۱۲- خمسة علیشیر نوائی.

۱۱۳- دیوان نوائی (متعدد).

۱۱۴- اسکندرنامه.

نویسنده دایرةالمعارف بعد از ذکر اسامی این کتب یاد آور میشود که «در هر صورت چیزی از کتابخانه شیخ صفی الدین اردبیل باقی نمانده است جز او راق متفرقه که شاید معادل یکخروار باشد و از این او راق چیزی که چند وقت پیش بیرون آمد، و در مجلد تقدم معرفی شده است، ترجمه فارسی تفسیر ابن جریر طبری میباشد که مترجم آن بلعمی معروف بود و مجلدات آنرا بتهران آوردند تحویل کتابخانه سلطنتی داده اند. البته ضمن این او راق کتابهای دیگری است که توجهی بدان نشده است و بالاخره متلاشی و نابود میشود».

نکته ای که در باره نوشته این مؤلف باید اضافه شود آنست که تعداد کتابهای بقعه شیخ صفی الدین، که روسها از اردبیل برده اند، ۱۱۴ جلد نبوده است بلکه چون بعضی از آنها نسخ متعدد و مجلدات بیشتری داشته اند از اینرو تعداد کتابها نیز بیشتر بوده است^۱.

بعد از روسها نیز قسمتهائی از کتب بقعه مورد تطاول قرار گرفت. این دستبردها گاهی خصمانه و زمانی بمنظور خدمت صورت میگرفت. بدین معنی گاهی حاکم وفرمانروا، یا مهاجم و متجاوز، بدین شهر دست مییافت و اشیائی از آن بقعه را بر میداشت. زمانی نیز کسانی از متولیان و خدام، برای آنکه کتابها را از غارت و چپاول آنان محفوظ دارند، آنها را بمنازل خود میبردند یا در جاهائی مخفی میداشتند ولی بعدها

۱ - مؤلف کتاب «تاریخ اردبیل و دانشمندان» تعداد آنها را ۱۰۹ جلد ذکر کرده

خود یا وراث آنان امکان برگرداندن آنها را باستانه نمی یافتند و بدین طریق از راه خیرخواهی موجب از بین رفتن آنها میشدند.

با اینحال هنوز تعداد بالنسبه قابل توجهی از مصحفها و کتابها و مرقات بقعه باقیمانده بود و کتابخانه اردیبل باز از این جهت امتیازی داشت لیکن در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بدستور وزارت معارف آنها را بتهران بردند و این بقعه باستانی را از این حیث بکلی خالی ساختند.

این کار بسرپرستی مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی صورت گرفت و در ۸۰ صندوق بزرگ، که محتویات آنها را اشیاء نفیس و گرانبهای بقعه تشکیل میداد، بسته بندی گردید. در بین آنها چندین مجلد قرآن نفیس و بی نظیر، که برخی باخط کوفی بر پوست آهو نوشته شده بود، و بعضی باخط بهترین خطاطان قدیم و بسبک کوفی، ریحانی، رقاع، ثلث، نسخ و نستعلیق تحریر یافته بود قرار داشت و کتب خطی مهمی مثل نسخه های متعدد و قدیمی شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، شاهنامه هاتفی، خسرو و شیرین نظامی، فرهاد و شیرین وحشی و غیره همراه آنها بود.

در کتابخانه اردیبل، بطوریکه دائرةالمعارف اسلامی هم اشاره کرده، شش مجلد از هفت مجلد دوره کامل ترجمه تفسیر طبری مربوط بسال ۳۴۵ هجری قمری هم وجود داشت که در غارت روسها از نظر آنها مخفی و در گنجهای باقیمانده بود. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی این مجلدات نیز بتهران حمل گردید و چون نسخه گرانبها و منحصر بفرد در ایران بود در کتابخانه سلطنتی نگهداری شد.

در این تاریخ که ما این نوشته ها را فراهم میآوریم در بقعه شیخ صفی الدین فقط تعدادی از جزوات و مجلدات قرآن مجید، که نسخه های خطی زیبای قرنهای چهارم و هفتم و نهم هجری است، بامقدار زیادی اوراق و اسناد موجود است. اوراق مذکور غالباً صورتحساب احسانها و اطعامهایی است که در عهد سلاطین صفوی در بقعه داده میشد و قسمتی از آنها هم قباله های خرید خانه هائی است که برای توسعه حریم بقعه از قرن هشتم باینطرف خریداری شده است.

بقعه شیخ صفی‌الدین ، علاوه بر کتابخانه ، از حیث ظروف و اشیاء بی نظیر دیگر نیز شهرت و عظمت خاصی داشت و بر آن شیخ صفی‌الدین: گنجینه اشیاء از جهت نفاست ، ظرافت ، تعداد و نوع آنها حتی در پایتخت کشور و دربار سلطنت هم مثل ومانندی نبود و در واقع موزه بسیار با ارزش و گرانبائی بشمار می‌آمد که نمایشگر هنر و ذوق و قابلیت نسلهای گذشته این مرز و بوم بود.

ما متأسفیم که مانند کتابها از این اشیاء گرانها و بی‌بدیل نیز سیاهه کافی برجای نمانده و یا برای نگارنده دسترسی بدانها میسر نگشته است تا بتواند خوانندگان این کتاب را از این حیث باطلاعات کافی راهنمایی کند . تنها سندی که از این لحاظ میتوان از آن یاد کرد همان کتابچه «گنجینه شیخ صفی» است که کتابخانه ملی تبریز از روی يك سند ۲۱۶ ساله، در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، چاپ و منتشر کرده است و ما قبلاً بدان اشاره نموده ایم .

در بعضی از قسمتهای آن از سیاهه‌ای که میرزا عبدالله نامی در ۹۱۱ هجری ممیزی کرده بوده است اشارتی رفته و از اختلافاتی نیز عنوان شده است. مهمترین اختلاف این دوسند از حیث ظروف چینی و عقیق و یشم و پارچه‌ها و فرشهایی است که بعد از آن تاریخ، بویژه در عهد شاه‌طهماسب اول و شاه عباس بزرگ، بر این آستانه اهدا گردیده است. ما در جای دیگر گفته‌ایم که سند مربوط بسال ۱۱۷۲ نیز کامل نیست زیرا حکایت از بیگمارفتن تعدادی از اشیاء بقعه مینماید و گرچه در بعضی موارد نام آنها را نیز مینویسد ولی گاهی هم بذکر کلی آنها اکتفا میکند.

طبق مدلول آن‌سند بقعه شیخ صفی‌الدین در آن تاریخ دارای صد فقره وسایل و اشیاء طلا بوده که از جمله آنها پنجره اصلی گنبد و چهارچوبه در بقعه و آستانه آن ذکر شده است^۱ در حالیکه مقداری از سکه‌ها و پولکهای طلا نیز ، طبق نوشته آن سند ، در تاخت و تاز تر کها ، که نویسنده بنام رومیه شوم و لزگی‌ها از آن یاد میکند،

۱ - این آستانه همان است که ما در صفحه ۲۳۳ راجع بدان شرحی نوشته‌ایم.

از بین رفته است^۱. همچنین قبه‌هایی که در بالای چهار گوشه و نیز در وسط و ضلع بزرگ صندوق مقبره شیخ صفی‌الدین قرار داشت جزو این طلاآلات منظور گردیده و اضافه شده است که متولی در موقع حمله ترکها آنها را با خود بگیلان برده بود و پس از رفع خطر باستانه برگشت داده شده است.

علاوه بر طلا و نقره آلات، مقدار زیادی سنگهای قیمتی هم، مثل یاقوت و لعل و فیروزه، باندازه‌های مختلف در آن سیاهه یاد شده است و در ضمن اشیاء - دیگر هشت عدد پیاله عقیق ویشم و فادزهر، ۹۵۷ عدد ظروف چینی قابل استفاده^۲، دو عدد قلیان بشکل فیل، یک عدد بشکل جغد، یک عدد بشکل گربه و پنج عدد باشکال دیگر ثبت گردیده است.

تنگهای متعدد لب طلا و فیروزه نشان یا سر نقره مطلای دو دوسته دار یا لا جور دی، سر پوشدار یا بی سر پوش، پیاله‌ها، نمکدانها و تعداد زیادی قازقان بزرگ و کوچک^۳ لگن، مسینه آلات، آفتابه لگن‌های هندی، شمعدانها، مقراضها سر علم آهنی حاوی کتیبه و مقدار کثیری فرش، سجاده، پرده، صندوق پوش و غیره نیز در آن گنجینه وجود داشته است.

ما از باب رعایت اختصار از ذکر این سیاهه پوزش می‌خواهیم زیرا اگر تعداد آن اشیاء و توضیحاتی را که در باره ساخت و نوع آنها، و هنر و صنعتی را که در اغلب

۱ - دولت روم در اصل در ایالتیای امروزی بود و در دنیای قدیم قدرت و عظمتی داشت. بعدها چون دامنه متصرفات آن خیلی زیاد شد بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید. مرکز حکومت روم شرقی قسطنطنیه یا استانبول کنونی شد و این دولت و دولتهائی که بعد از آن قراض آنها در ترکیه بروی کار آمدند نزد ایرانیها بنام دولت روم خوانده شدند و مقصود نویسنده این سند هم از رومیه شوم، معطوف به خلافت عثمانی است که در اوایل کار نادر بایران حمله کرد و شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین با آنان جنگ کرده مغلوب شد و عهدنامه‌ای هم با آنها امضا نمود ولی نادر آن عهدنامه را، که بزیان ایران بود، کان‌لم‌یکن خواند و باعثمانیها جنگ کرده آنها را باز پس نشانند.

۲ - ظروف شکسته که از حیز انتفاع افتاده بوده است جزو این سیاهه نبوده است.

۳ - قازقان لفظ ترکی است و بمعنی دیگ میباشد و امروزه در زبان آذربایجانی بصورت «قازان» تلفظ میشود.

این اشیاء بکار رفته و در آن سند بطور اجمال ذکر شده است در اینجا می‌آوریم میبایست تمام هشتاد صفحه کتابچه یاد شده را عیناً نقل کنیم و اگر بنحو ساده بذکر نام يك يك آنها اکتفا مینمودیم هر آینه ممکن بود خواننده را در مسیر واقعی مطالب قرار ندهیم و این هر دو در حد خود مطلوب نمی‌بود. از اینروست که با اشاره اجمالی بنوع آنها راه‌وسط را برگزیدیم و خوانندگان دانشمند را در صورت علاقه بملاحظه آن کتابچه راهنمایی کردیم^۱.

حق هم همین است زیرا اگر ما مینوشتیم که هشت عدد پیاله از عقیق و یشم وفادزهر در آن گنجینه بوده است بلادرنگ توجه خواننده بدان معطوف میشد که پیاله‌ایکه از عقیق ساخته‌شود چقدر گرانبها میباشد. ولی وقتی خود در شرح آنها بخواند که این پیاله‌ها باشکال بی نظیری بوده و دسته و پایه‌هایی داشته است که بشکل میمون و حیوانات دیگر ساخته شده و بنقشهای بدیعی منقوش بوده است در آن صورت قیمت واقعی اشیاء مذکور از حیث جنس عقیق وفادزهر، توأم با ارزش هنری آنها، که نزد اهل هنر بسیار گرانبه‌تر از هر ماده قیمتی است، در ذهن او، در سطح قابل ملاحظه‌ای خودنمایی میکند.

ما وقتی ملاحظه میکنیم که مثلاً صندوق مزار شیخ صفی‌روپوش زربفت بوم^۲ طلائی کم نظیری داشته و سوره مبارکه « اذاجاء نصر الله والفتح »^۳ با عالیترین شکل در آن نوشته شده و آسترودامن و سجاف آن از دارائی و حریر و زربفت بوده است از تصور عظمت آرامگاه عارفی، که امروز نیز معنویت مزارش زائران و بازدیدکنندگان را تحت تأثیر قرار میدهد، ناخود آگاه حیرتی در خود احساس میکنیم و این تأثیر وقتی بیشتر میگردد که میخوانیم سی و دو عدد از این صندوق پوشها بانواع و الوان و اشکال مختلف در آن بقعه بوده است. وجود تعداد زیادی ابره‌ها^۴، شالها، چکینی‌ها^۵،

۱ - گنجینه شیخ صفی. نشریه شماره ۱۶ کتابخانه ملی تبریز. آبان‌ماه ۱۳۴۸

خورشیدی.

۲ - زمینه و مطن پارچه زربفت.

۳ - سوره مبارکه ۱۱۰ از قرآن مجید.

۴ - پارچه روئی جامه دولا را می‌گفتند.

۵ - چکین بر وزن زمین یعنی زرکش دوزی.

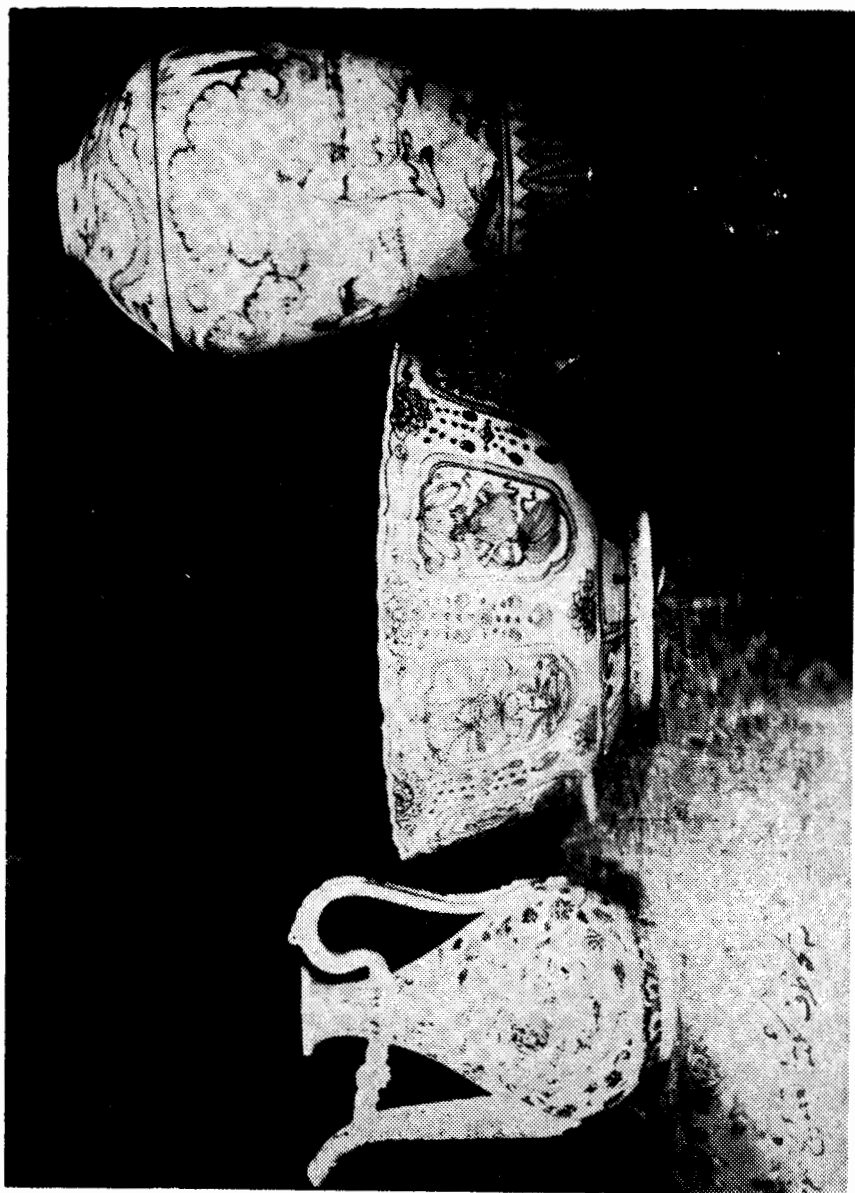
مخملها ، اطلسها و علمها ، زربفت و کتیمه دار و گلدوزی و گلابتون شده ، با چندطاقه جامه کعبه مقدس^۱ ، عصاهای آبنوس و صدف نشان ، تسبیحها ، پیراهنهای تاریخی از خواجه علی سیاهپوش، قندیلهای بی بدیل، سینی های گوناگون ، مهر شیخ صفی الدین و اشیاء ارزنده بسیار دیگری، که قسمتی از اموال بقعه را تشکیل میداده است، انسانرا خواه و ناخواه با اهمیت گنجینه بقعه اردبیل متوجه میسازد.

چینی های بقعه عبارت از قدحها ، دوریهای بزرگ ، مرتبان (تنگ) های زیبا ، پیاله ها ، آفتابه ها و سایر ظروف نفیس بوده است که گلها و تصاویر و نقشهای آبی رنگ جالبی بر زمینه سفید آنها نقاشی شده و تصویرهائی که از انسان بر آنها نقش گشته بصورت مردان چینی بوده است و این نقشها امروزه نشان دهنده طرز لباس و هیكل و خصوصیات ظاهری مردان چند قرن پیش کشور چین ، بر تماشاگران آنها میباشد.

تعداد ۸۳۵ عدد از آنها مهور بوده است و مهری که بر پشت آنها زده شده یکی بخط چینی و هر آینه متعلق بسازنده آنها و دیگری بشکل چهارگوشی است که سجع آن «بنده شاه ولایت عباس» میباشد . در زمان ما ظروفی را که باز مینه سفید و نقشهای آبی ساخته شود باعتبار ظروف بقعه شیخ صفی الدین «طرح شیخ صفی» مینامند.

در اردبیل از قول گذشتگان چنین نقل میشود که برای ساختن این ظروف با امر شاه عباس استادکاران چینی بایران دعوت شده و با آوردن لوازم و مواد اولیه آنها را در محل ساخته اند زیرا آوردن ظروف از چین بایران ، با آنهمه ظرافت و نفاست

۱- خانه کعبه که بشکل مکعب است از سنگ ساخته شده و تمام آن بوسیله روپوش نفیس و گرانبهائی برنگ سیاه ، که آیاتی از قرآن مجید بر اطراف آن زردوزی می شود، پوشیده می گردد . این روپوش را سابقاً در ایران جامه کعبه می گفتند ولی امروزه غالباً پرده می - گویند . این جامه در عهد ما هر سال روز عید قربان بوسیله پادشاه عربستان، که عنوان خادم الحرمین الشریفین مکه و مدینه را بر خود قائل است ، تمویض می گردد و جامه سابق قطعه قطعه می شود و قطعاتی از آن بوسیله آن پادشاه بیعضی از شخصیتهای شرکت کننده در مراسم حج یا روسا و بزرگان ممالک اسلامی اهدا می گردد .



نمونه سه عدد از ظروف بقعه شیخ صافی الدین

و بزرگی که دارند، با وسایل چهار قرن پیش کار سختی بوده است ولی نظر مورخان بر آنست که آنها را از چین باصفهان آورده سپس بدین شهر انتقال داده‌اند. مورخان قدیم نوشته‌اند که یکی از نعلین های حضرت رسول اکرم (ص) نیز جزو اموال بقعه شیخ صفی الدین بوده است.

آنچه قابل ذکر است آنست که از آن گنجینه با عظمت امروز جز چند بشقاب و کاسه شکسته بند شده^۱ و تعدادی اوراق و شمعدانهای شکسته چیزی باقی نمانده و همه آنها بیغما رفته است.

عجب آنکه غارت آن نیز، چنانکه در مورد کتابها گفتیم، در عهد نادر شاه افشار بیشتر بوده و بموجب نوشته گنجینه شیخ صفی «ثانیاً که نادر شاه استعداد بهمرسانیده در تسخیر بغداد بوده میرزا عبدالرزاق جهانشاهی ضابط اردبیل و ممیز امور آستانه مقدار ۵۲۳۴ مثقال نقره که در سر کار مضبوط بوده (اظهار) نموده که اینجا بی مصرف است از متولی مرحوم گرفته به حاجی اعوذخان داده بهرشت فرستاده مسکوک ساخته انفاذ نمود و در بازدید عرض اسباب سرکار پنج ورق مرقع مذهب نیز بخط میرعمادی برداشت... نادر شاه دفعه اول که بتسخیر شیروان میرفت بعد از زیارت بسیرچینی خانه و کتابخانه آمده یکمعد پیاله فادزهر مرصع را برداشته بمتولی و خوانین خطاب کردند این پیاله...^۲ که تیمناً از این سرکار برداشتیم بهر کابدار خود سپرد به آن تقریب دو عدد تنگ دهن و گردن طلا گرفته ته نشان به یا قوت ریزه را بر کابدار مذکور داده... نصرالله میرزا که در آنوقت طفل و همراه نادر شاه بود

۱- نمونه این ظروف همان است که در صفحات ۲۴۷ و ۲۶۹ این کتاب آمده و توضیح داده شده است که در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، که نگارنده با سمت معاونت اداره فرهنگ اردبیل خدمت می کرد ضمن بازدید از اشکافهای چینی خانه متوجه قطعات شکسته این ظروف شده با یاری و پایمردی شادروان سید جمال الدین صفوی، مسئول آنروز اوقاف اردبیل، آنها را وصله کاری نموده بهیئت اولیه در آورد و با تهیه تعدادی قفسه «ویترین»، نمایشگاه کوچکی در چینی خانه ترتیب داد که اکنون آن اشیاء باقی است ولی محیط داخلی چینی خانه به علت فروریختن گچبرهای سقف و نصب چوب بست فعلاً برای این منظور قابل استفاده نیست.

۲- جای نقطهها در اصل سند هم بجهت خوانا نبودن خالی مانده است.

یکعدد قلیان بشکل فیل برداشته دفعهٔ ثانی نیز بعد از قتل و تنبیه اهل شیروان باینجا آمده یکعدد کاسهٔ فیروزهٔ چینی بسیار نفیس را نیز از متولی گرفت... ابراهیمخان برادر نادرشاه که بداغستان میرفت چندگاهی درخانهٔ متولی مرحوم مانده چند پارچه چینی که جههٔ ماحضری و طعام و آبخوری او برده بودند بعضی در دست عملهٔ او شکست یافته و رحال فادزهر را بجههٔ ساختن معجون بکار بردند».

غیر از نادرکسانی از عثمانیان، که بعد از شاه سلطانحسین باردیبل آمدند، جزئی از اثاثیهٔ کشیکخانه را بیغما بردند. این اشیاء شامل «یکعدد قبهٔ کوچک نقره از معجر مدرس شیخصدرالدین علیهالرحمه، یکعدد قالیچهٔ کوچک ریشه ابریشمی مستعمل ودالبر کهنه بادوسه عددمس... پهنورولنگری» بود. این عده در «گریوهٔ بیشه کنار، موسی بیگ پیرزاده را، که سابقاً متولی بود ویکعدد قالی و یازده عدد بشقاب مس سرکار نیز نزد او بود»، گرفته و برده اند.

سامشاه گیلانی هم، درزمانی که حیات وممات نادرشاه معلوم نبود، قصد اردیبل نمود و مقداری از اشیاء آستانه را با خود برد. درعهد سلسلهٔ قاجار، مخصوصاً درزمان جنگ ایران وروس، نیز مقداری از اشیاء بقعه تلف گشت.

ابراهیم بیک که بعد از این واقعه از بقعه دیدن کرده در سفرنامهٔ خود، در آنجا که از چینی خانه سخن میگوید، چنین میآورد «در آن دایره از بس ظروف گرانبهای چینی ازهرسوی چیده بودند که دیده از تماشای آنها سیر نمیشد. اما جای بسیاری از ظروف خالی بود گفتند اینها در استیلای روس بیغما رفته» است.

باقیماندهٔ اشیاء بقعه که شامل ۸۰۶ پارچه ظروف چینی و مقدار زیادی مسنیه آلات و پرده‌ها و پارچه‌ها و سر علم و صندوق پوش و سنگهای قیمتی بقعه بود، چنانکه گفتیم، در ۸۰ صندوق بزرگ بسته بندی گردیده بدستور وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه در ۱۸ رجب المرجب ۱۳۴۵ قمری بهتر ان حمل شد و بدین طریق گنجینهٔ اردیبل، که قرنهاست امتدی ازگزند حوادث مصون و در آن نقطه از ایران عزیز گویای مجد و عظمت این زادوبوم ومظهر فرهنگ و هنر و تمدن گذشتگان بود با جاروی مذلت بکلی رفته شد و آرامگاه کسانی مثل شاه اسماعیل صفوی، که بقول مورخان بزرگی نظیر ادوارد براون انگلیسی،

وحدت جغرافیائی ایران امروز مرهون فداکاریهای آنهاست، آخرین قسمت تمکن مالی خود را نیز از دست داد.

فرشهای بقعه
از جمله اشیاء گرانبهای بقعه شیخ صفی الدین فرشهای کم نظیری
بوده است که غالباً در قرن دهم هجری بافته شده و سالیان دراز
شیخ صفی الدین : رواق، شاه نشین و بیوتات آنرا مفروش میساخته است و برخی

از آنها امروز معروفترین و ممتازترین فرشهای جهان را تشکیل میدهد.
مشهورترین آنها قالی بزرگی است که در زمان سلطنت شاه طهماسب اول ،
یعنی بسال ۹۴۶ هجری قمری ، باندازه رواق بقعه ، که آنروز تازه ساخته شده بود،
بافته شده و تازمان سلطنت ناصرالدینشاه قاجار یعنی سال ۱۳۰۷ قمری (۱۲۷۰
خورشیدی و ۱۸۹۰ میلادی) کف رواق بقعه را مپوشانید .

در آن تاریخ انجام یکسلسله تعمیراتی در بقعه ضرورت یافت و برای تأمین
مخارج آن لازم دیده شد که این فرش فروخته شود.

فروش فرش با اطلاع دستگاه حاکمه وقت و از طریق حراج صورت گرفت
و در آن صرافان و پولداران اردبیل نیز شرکت داشتند . وقتی قیمت پیشنهادی مشتریان
به دوهزار تومان رسید صرافان و فرش فروشان اردبیل کنار کشیدند و یکنفر یهودی
خریدار آن گردید^۱.

چندی بعد آن فرش بدست نماینده تجارتخانه «زیگلر و شرکاء» در تبریز افتاد
آنگاه تجارتخانه دیگری بنام « W . S . Rabinson co.» صاحب آن شد و پس از آنکه
چندین دستگشت سرانجام بوسیله موزه « Sooth Kensington » بچندین هزار لیره
ابتیاع گردید و امروزه متعلق به موزه « Wictoria and Albert » انگلستان است و در
آن موزه بصورت يك اثر نفیس بی نظیر بردیواری نصب گردیده است و سرآمد
اشیاء ممتاز شرقی و اسلامی موزه نامبرده بشمار میآید^۲.

۱ - روایتی است که خادم کنونی بقعه از جد خود نقل می کند.

۲ - روزنامه کیهان (تهران) در شماره ۸۴۹۱ مورخ ۱۱ آبانماه ۱۳۵۰ در ضمن اخبار
مهم خود ، از منابع خارجی ، تحت عنوان «نمایش قالی چهارصد ساله ایران در لندن» چنین
نوشته است :
« بقیه در زیر صفحه بعد »

تاروپود این فرش از ابریشم است. طولش تقریباً ۱۱۳۸ متر و عرضش ۵۳۵ متر میباشد. در هر اینچ مربع آن ۳۲۵ گره خورده و مجموع گره‌های آن به ۳۲ میلیون عدد تخمین زده شده است. محل بافت آن بدرستی روشن نیست و چون در خود قالی نام «مقصود کاشانی» نوشته شده است برخی چنین می‌پندارند که این قالی در کاشان بافته شده است. ولی قالی‌شناسان معتقدند که نوع پشم آن از پشم‌های آذربایجان است و لذا با احتمال زیاد آنرا در آذربایجان و خود اردبیل بافته‌اند. کسانی نیز محل بافت آنرا تبریز میدانند. در متن قالی این بیت از حافظ بخت زیبایی بافته شده است:

جز آستان توأم در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در پناهگاهی نیست

در کتابهای مهمی که در سه ربع قرن اخیر دربارهٔ فرش و قالی در دنیا نوشته شده بیش از همه از قالی مسجد اردبیل و ارزش هنری و امتیازات آن ذکر گردیده است و اینک ما دو نمونه از آنها را از دو کتاب در این مجموعه می‌آوریم:

قالی معروف
اردبیل :

کتاب «قالی ایران»، که بقول مؤلفش برای نمایاندن هنر ارزندهٔ قالیبافی ایران بطبقهٔ جوان گردآوری شده، دربارهٔ قالی مزبور تحت عنوان «قالی مقبرهٔ شیخ صفی-الدین اردبیلی» چنین نوشته است: «در واقع این قالی جفت است و در ربع چهارم قرن نوزدهم بوسیلهٔ کمپانی زیگلر، که در تبریز نمایندگی داشت، از ایران خارج گردیده است. یکی از آن دو در سال ۱۸۹۳ بملکیت موزهٔ ویکتوریا اند آلبرت لندن درآمده و دیگری که بیشتر فرسوده بود و حاشیهٔ آن برای تعمیر قالی لندن برداشته شده از آن برادران «Duveen Broth.» میباشد.

قالی اردبیل ۱۱۳۸ متر درازا و ۵۳۴ متر پهنا دارد. ریز بافتست و تاروپود آن ابریشمین است. نقش ترنجی شانزده پر در وسط دارد باشانزده کلالهٔ بیضی شکل و دو قندیل آویخته از دو طرف. با احتمال بسیار این قالیها بدستور شاه هماسب برای

→ آثار هنرهای اسلامی دموزهٔ ویکتوریا آلبرت لندن افتتاح شد ... در نمایشگاه مزبور یک قالی بسیار بزرگ مربوط بقرن شانزدهم متعلق بمسجد اردبیل بمعرض نمایش گذاشته شده است.»

گسترده شدن در مقبره نیای بزرگ خاندان صفوی ، که شاه اسماعیل نیز در آن بخاک رفته ، بافته شده است . در بالای متن قالی ، چسبیده بحاشیه ، مستطیلی است که در آن بیتی از حافظ آمده است و تاریخ ۹۴۶ دارد که مقارن سیزدهمین سال سلطنت شاه طهماسب میباشد .

زمینه تریج زردطلائی است باشاخ و برگ اسلیمی و گل‌های ریز نقش آمیخته با اسلیمی های ماری و دهن اژدری برگلهای سرخ و آبی . و اما رنگ خود متن لاجوردی است باشاخ و برگ درهم پیچیده زرد و سرخ و گل‌های ریز بهمین دورنگ . نقش گل و شاخ و برگ در نهایت ظرافت است . حاشیه بزرگ عبارت است از یک رشته قابهای کشیده بانقش اسلیمی ماری و گل و برگ ریز ، که یک در میان در فاصله دو قاب کوچکتر تقریباً گرد ، که گلی چهار برگ در وسط دارد ، قرار گرفته است . حاشیه باریک داخلی نیز از اسلیمی های کوچک ، که یک در میان رو بدرون و بیرون دارند ، تشکیل شده است . هیچگونه نقش جاندار در این قالی نیست و زیبایی آرامش بخشی دارد که سرشار از شکوه و عظمت است»^۱ .

مؤلف این کتاب در جای دیگری مینویسد: «در برخی از قالیها نام استادکاری که قالی زیر نظروی بافته شده و نام شهری که بدان منسوب است آمده است از جمله در قالی مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی گذشته از تاریخ ۹۴۶ ، نام بافنده آن مقصود کاشانی ذکر شده است . اما پشم این قالی که برای گسترده شدن در اردبیل بافته شده از جنس پشم گوسفندان آذربایجان است و با احتمال بسیار این قالی کار شمال باختری ایران است نه کاشان» .

کتاب دیگری بنام «تاریخ صنایع ایران» در باره نقشه های مختلف قالی نوشته است «مهمتر از همه طرحی است که در وسط تریجی دارد . نمونه خیلی مشهور این قسم نقشه ، قالی مسجد اردبیل است که فعلا در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن میباشد . آن فرش قالی بزرگی است که طول آن یازده متر و نیم و عرض آن قدری کمتر از پنج متر و نیم است (۳۴٫۵ در ۱۷٫۵ فیت) . از روی تخمین معین کرده اند که این قالی

تقریباً ۳۲ میلیون گره دارد. دورترین مرکز را نقشهای کوچکی که به گل شاه عباسی^۱ موسوم است احاطه نموده و آن عبارت از نقش مدور یا بیضی شکلی است که در وسط آن گل و دور آن را حلقه ای از گل یا برگ گرفته. در هر گوشه متن قالی یک چهارم ترین کشیده شده. یکی از خصایص این قالی بزرگ نمایش قندیل مسجد میباشد که در دوسر ترین کشیده مثل اینکه از آن آویزان است.

متن قالی از نقش و گل و برگ پوشیده شده و آنها نقش تارك مشبك و پرکاری را با نظم کامل تشکیل میدهند. گلها با رنگهای گوناگون خود روی زمینه سورمه ای رنگ برجسته بنظر میآید. رنگ قرمز که بازینه سورمه ای تباین دارد زیاد شفاف نیست و مایل برنگ قندیل است. رنگ سبز نیز در این نقشه از رنگهای برجسته است.

در حاشیه قالی نقشهایی تعبیه شده است که بین آنها گل شاه عباسی میباشد. مسئله قابل توجه آنکه نقش حاشیه این قالی روی کاشیهای دیوار صحن مسجد اردبیل دیده میشود. در حاشیه این قالی اسم مقصود کاشانی برده شده است و لسی معلوم نیست که این شخص سازنده و بافنده قالی بوده یا تقدیم کننده آن. تاریخ این قالی بر طبق این نوشته ۹۴۶ هجری (۱۵۳۶ میلادی) است. این قالی از شاهکارهای صنعت زمان شاه طهماسب میباشد و تصور میشود که در تبریز بافته شده باشد زیرا جنس پشم آن این مطلب را تأیید مینماید.

مؤلف این کتاب در جای دیگر مینویسد «در قسمت داخلی گنبد مسجد شیخ لطف الله (اصفهان) در وسط ستاره بزرگ چند پره ای برنگ طلاست که با نقش تاماند ترنجهای قالی مسجد اردبیل پوشیده شده».

سالخوردگان اردبیل بنقل از گذشتگان خود میگویند که نقش زیبا و در عین حال بسیار موقر آن قالی، بارنگ و روغن طوری با مهارت و دقت بر سقف اولیه رواق نقاشی شده بود که آدمی تصور میکرد هر یک از اصل و تصویر عکسی است از دیگری که بر صفحه آینه ای ظاهر شده است. افسوس که آن سقف نیز در همان

۱ - قابل توجه است که نویسنده کتاب این گلها را «شاه عباسی» مینامد حال آنکه در آن تاریخ هنوز از شاه عباس خبری نبوده است.

ایام خروج قالی از ایران فروریخته و آن نقش و نگار مقارن با خود قالی از بین رفته است تا خاطره آن فرش گرانبها، که مقدر بوده است از این آستانه بدرود، از یادها برود و یاد قالی و تصویر آن نیز در صفحه ذهن آیندگان این شهر فراموش گردد. عکس این قالی و سرگذشت آن در مجموعه ای بنام «W. Griggs Asian Carpet Desings» چاپ شده است.

بقعه شیخ صفی الدین تنها این قالی گرانبها را نداشته است
فرشهای معروف
بلکه تعداد زیادی قالی و قالیچه‌های ممتاز دیگر نیز در
دیگر بقعه:
آستانه بوده است و بعضی از آنها بنظر فرش شناسان جهان

از بهترین نوع آن بشمار می‌آید. مثلاً قالی نقش حیوان، که از بهترین قالیهای قدیمی جهان و متعلق بقعه شیخ صفی الدین بوده است، اکنون در موزه «متروپولیتان نیویورک» میباشد و مؤلف کتاب تاریخ صنایع ایران آنرا از قالیهای مشهور نقش حیوان قلمداد مینماید.^۱ کتاب قالی ایران در مورد یکی دیگر از فرشهای بی نظیر بقعه اردبیل چنین مینویسد:

«قالی موزه ایران باستان - تهران: قالی نسبتاً کوچکی است بابعاد ۱۶۲ × ۲۷۷ متر و رویهم فرسوده است. اما نقشی بسیار زیبا و رنگ آمیزی بس شادابی دارد. درمتنی سفید یا نخودی بسیار روشن، ترنجی هشت گوش و کنگره دار برنگ سیاه نهاده است که گوئی بر که ای است و مرغایان کوچک و بزرگ در میان شاخ و برگ نازک و گل‌های ریز زرد و قهوه‌ای و آجری و لاجوردی در آن شناورند. چهار درخت با ساقه‌های سیاه باریک و موج از دو کناره عرضی بر که، در دو جهه بالا و پائین سر بر آورده چهار درخت دیگر نیز با ساقه سفید بفاصله کمی از آنها شاخ و برگ گسترده و درهم فرورفته‌اند و از تضاد رنگی این درختان، که میوه‌های انار گونه و فراوانی بر آنها دیده میشود، چشم انداز عمیقتری بدست می‌آید و تدروها و طوطی‌هائی بر رنگهای دل‌انگیز بر شاخه‌ها نشسته یا پرواز در آمده‌اند. در پای درختان آهوان سرگرم چریدن و دویدن‌اند.

حاشیه از قابهائی با متن سرخ و شعری نوشته برنگ زرد تشکیل شده است. در فاصله آنها قابهای کوچکتری گرد کنگره دار نهاده است که چهار گل ختائی درون

هریک از آنها دیده میشود. حاشیه باریک داخلی سیاه است و شاخه‌های مارپیچ با گل‌های ریزرزد و سرخ در آن میدود. قالی ابریشمین است و در حدود چهل سال پیش از مقبره شیخ صفی‌الدین بتهران آورده شده است^۱.

شرح این قالی در تاریخ صنایع ایران چنین آمده است: «در موزه ملی تهران قالی ابریشمی سفید بسیار عالی است که ترنج آن سیاه‌رنگ میباشد. روی این زمینه روشن درختان انار برنگ سیاه و سفید است. آهویی برنگ قهوه‌ای روشن که بسیار دقیق کشیده شده مختصر تباینی با زمینه کرم‌رنگ یا برنگ عاج دارد. پرندگان مختلف قشنگی در میان شاخه‌های درختان نقش شده است.

این قالی قشنگ بعقیده پروفور پوپ در ربع سوم قرن دهم هجری (ربع آخر قرن ۱۶ میلادی) بافته شده و سابقاً در مقبره اردبیل بوده است. قالی‌نامبرده بزرگی قالی‌هاییکه شرح دادیم نیست و قالی‌های این دوره را بقالیچه‌های عصر بعد مربوط می‌سازد».

همین کتاب در صفحه ۱۸۹ مینویسد که «یکی از قالی‌های مشهور نقش حیوان که اکنون در موزه متروپلیتانبیویورک است در مقبره شیخ صفی‌الدین بوده است». در سال ۱۳۱۴ خورشیدی هنگام نقل اشیاء بقعه شیخ صفی بتهران دوازده قالیچه گرانبها نیز جزو آنها بتهران حمل گردید. کسانی که در اردبیل آنها را دیده‌اند از نفاست و زیبایی آنها بسیار تعریف میکنند و دو قطعه از آنها را که دورویه بافته شده بوده است، سر آمد قالی‌های بقعه میدانند.

برخی از قالیچه‌ها و فرش‌های بقعه مثل اشیاء دیگر آن در طول تاریخ بوسیله اشخاص برده شده و دیگر باستانه برنگشته است. این اشخاص، چنانکه در جای دیگر نیز گفته‌ایم، بعضی حکام و امرائی بوده‌اند که بزور در آنها تصرفاتی کرده‌اند و بعضی دیگر از روی خیرخواهی در صدد محافظت از آنها برآمده فرش و اشیاء دیگری را بخانه خود یا جاهای دیگر برده‌اند تا از دسترس کسانی از دسته اول خارج سازند ولی بعدها خود یا کسان آنها طمع در آن اشیاء بسته و دیگر باستانه عودت نداده‌اند بدون آنکه خیری از آنها ببرند.

۱ - از جمله اشیائی است که در سال ۱۳۱۴ به تهران آورده شده است.

تغییرات در اموال و اشیاء بقعه گاهی نیز بمنظور تأمین امکانات بهتر مثل تعمیر یا تبدیل باحسن صورت گرفته و مثلاً برای آنکه مرمتی در خود بقعه بعمل آمد یا فرش کهنه‌ای بکلی از حیز انتفاع نیفتد آنرا فروخته فرش تازه‌ای خریداری کرده‌اند. تصرف در این قبیل اموال عمومی اختصاص باین بقعه و انحصار بدین شهر ندارد بلکه در اماکن متبرکه و شهرهای دیگر نیز باشدت و ضعف و کیفیتهای متفاوتی بنظر میرسد و نمونه‌های قابل ملاحظه آنها اموال منقول وقف بربقاع متبرکه و مساجد میباشد.

خوانندگان مطلع میدانند که شیعیان ایران بابدل مال و اهدای اشیاء، بقصد تقرب بخدا، پیوسته مساجد و معابد و مزارات متبرکه را بصورت زیبایی آباد کرده نگهداری مینمایند و از طریق وقف و نذر و نظایر آنها اموال منقولی مثل فرش، چلچراغ، سماور، طشت، علم و قندیل و غیره برای آنها فراهم میسازند. این اموال معمولاً بصورت و سیاهه‌ای ندارد و در تحویل خدام مساجد و متصدیان بقاع و مزارات میباشد و از اینرو همواره درمظان حیف و میل و کسرو اتلاف قرار میگیرد. در حالیکه گاهی بعضی اشیاء گرانبھائی نیز ممکن است در بین آنها باشد.

در دوران خدمت نگارنده در معاونت اوقاف کشور، ادارات اوقاف و لایات دستور یافتند که دفاتری برای این اموال در مساجد و اماکن متبرکه فراهم آورند و صورت مشخصات آنها را در آن دفاتر ثبت کنند و بهیئت امنائی، که با انتخاب اهل محل و احکام رسمی اوقاف، برای هر یک از آنها تعیین میشوند، بسپارند و نسخه‌ای نیز در ادارات اوقاف نگهدارند و هرگونه نقل و انتقالات و تعویض و تغییر اموال را در آنها منعکس سازند.

این کار در مورد مزارات متبرکه با وضع مناسبی اجرا شد اما در باره مساجد، مؤمنین عکس العمل نامساعدی نشان دادند و از آنجا که هرآینه نسبت بعمال دولت اعتماد کافی نداشته‌اند بصورت برداری اموال را مقدمه‌ای برای تصرف دولت در آنها پنداشتند.

در نتیجه با تباری همدیگر هر کسی فرشی، سماوری، چراغی و ... را از آن

خود معرفی نموده چنین گفتند که آنها مال شخص آنان است و برای رفع نیاز مردم تبرعاً آنها را بمسجد آورده‌اند و برای آنکه صورت برداری نشود اموال مذکور را بنخانه‌های خود بردند و بدین طریق ، لاین شعور ، آنها را در معرض حیف و میل قرار دادند و از این رهگذر امکان اتلاف اشیائی مثل فرشهای کهنه، قندیل ، شمعدان، شمایل‌های نقاشی شده قدیمی، چراغها، بیرقها ، پارچه‌ها و ظروف را ، که ظاهراً رنگ و ورورفته و کم بها میباشند، ولی بر اثر ارزش و قیمت زیادی مشتریان بیشتری از غیر مسلمانان پیدا کرده‌اند ، از راه سرقت یا کلاهبرداری بعناوین تبدیل باحسن و غیره فراهم ساختند. باری بقعه شیخ صفی‌الدین، که روزگاری صاحب غنی ترین گنجینه هنری ایران، بویژه از حیث اشیاء کمیاب و منحصر بفرد بود ، بمرور ایام همه را از دست داد و اکنون جز چند ظرف شکسته ، تعدادی رحل، جلد‌های سوخته ولی گرانبهای قرآن ، مجلداتی از قرآنهاى خطی قابل توجه که در قروق سوم و چهارم تا هفتم و دهم هجری نوشته شده است و برخی مسینه آلات چیز قابل ملاحظه‌ای ندارد .

با اینحال میتوان با آن اشیاء و مقداری صورت حساب مربوط باطعامهای سالهای ۱۰۲۰ قمری و بعد از آن ، و قبالاتی که در موقع خرید املاک مربوط ببقعه و در قرون هشتم و نهم و دهم تحریر یافته است ، موزه کوچکی ترتیب داد و در آن موزه چوب بیرق شاه اسماعیل را ، که از نی است و زمانی پرچم پرافتخار ایران در بالای آن، بدست آن شاه جوان، در اهتزاز بود و در جنگها برای ایران عزیز عزت و افتخار میآفرید ؛ همچنین سر آهنی و کتیبه دار آن علم ، و سجاده نمدی منتسب بمشایخ صفوی با کتیبه آیت الکرسی ، شمعدانها و اشیاء کهنه و از نظر افتاده دیگری را، که امروزه بوضع پراکنده و بی سامانی در چینی خانه و جاهای دیگر بقعه افتاده است ، گرد آورده آنها را در معرض تماشای زائران ایرانی و جهانگردان خارجی^۱ قرار داد و مختصری از عظمت و افتخارات گذشته را در ذهن آنها متداعی ساخت.

کاش موجباتی فراهم میشد و اینبار از قول شاه عباس بزرگ ، مؤسس موزه

۱- جهانگردی و دیدار از ممالک دیگر، که امروز بنام صنعت «Tourisme» خوانده میشود، بعد از جنگ جهانی دوم وسعت و رونق بیشتری یافته و جمع زیادی از کسانی که بدین عنوان با ایران میآیند از شهر اردبیل و بقعه شیخ صفی‌الدین دیدن مینمایند.

ارزنده و کم نظیر بقعه شیخ صفی الدین ، از شاهنشاه ایران تمنی میگشت که اشیاء برده شده از این بقعه را با اردبیل بازگردانند و موزه زیبای این بنای تاریخی را از نو احیا فرمایند.

تالار چینی خانه از سمت شمال و شرق و جنوب بمحوطه ای محدود است که آنرا شهیدگاه میخوانند . این محوطه قبرستان شهیدگاه :

وسیعی است که از قدیم الایام باقی مانده است. گرچه تاریخ ایجاد آن بدرستی روشن نیست ولی با بررسی در گذشته اردبیل چنین پیدا است که هنگام درگذشت شیخ صفی الدین این قسمت در کنار دروازه شهر، بنام دروازه اسفیریس ، قرار داشته و اول بار کسانی از مریدان او در این نقطه ، که در جوار قبر شیخ بود ، بخاک سپرده شده اند.

قرائن نشان میدهد که شهیدگاه از زمان شاه اسماعیل اول بدین نام نامیده شده است زیرا در سال ۹۱۵ هجری که او از جنگ شیروان بر میگشت جنازه پدرش را با جسد کسانی از بزرگان ، که در رکاب پدرش سلطان حیدر ، و نیز در خدمت خودوی در آن جنگها شربت شهادت نوشیده بودند ، با ردبیل انتقال داد . پدرش ، چنانکه گفته شد، در کنار قبر شیخ صفی الدین و شهدای دیگر در آن قبرستان دفن گردیدند و از آنزمان قبرستان مذکور شهیدگاه خوانده شد.

در عهد سلاطین صفوی شهیدگاه اهمیت زیادی یافت و محل دفن سرداران و شخصیت‌های بزرگ سپاهی گردید . امروز نمیتوان بدرستی هویت آنها را معرفی نمود زیرا سنگهایی که از مرمر و یا خارای سیاه بر روی قبرها گذاشته شده و تا چهل سال پیش باقی بود نام و عناوین صاحبان قبرها را در خود داشت و بهترین سند برای معرفی آنها بشمار میآمد .

لیکن هنگام ساختمان سربازخانه جدید اردبیل ، که در کنار شهر و بر سر راه تبریز احداث گردید، این سنگها توأم با سنگهای قبرستانهای دیگر شکسته شده در پی های بنای آن بکار رفت . کسانی که بدین کار مأموریت داشتند، بدون در نظر گرفتن اهمیت تاریخی سنگهای شهیدگاه، آنها را با پتک و دیلم نادانی خرد کردند و یاد آن سردازان دلاور را ، که فداکاریهای هریک از آنها در راه استقلال و عظمت ایران ، چه بسا که باندازه یک قلعه و سربازخانه ارزش داشت ، برای همیشه از صفحه خاطرها ، محو ساختند .

این سنگها علی العموم بشکل مکعب مستطیل وغالباً نزدیک بدومتر طول داشتند و در پنج سطح مستطیل شکل آنها گل و بوته های بسیار زیبایی حجاری شده در دور تا دور سطح جانبی آنها سوره ها و آیاتی از قرآن مجید بخط برجسته کم نظیری نقر شده بود .

نام صاحب قبر نیز در قسمت بالای گل و بوته های سطح فوقانی با رعایت اصول هنری قابل ملاحظه ای نوشته شده تاریخ درگذشت و عناوین او باختصار در آن متن بچشم میخورد. گاهی نیز در سنگ قبر بزرگان، در حاشیه هر یک از سطوح، اشعاری بزبان فارسی در باره بیوفائی دنیا و تنبه آیندگان حک یافته بود.

این سنگها، صرف نظر از اهمیت تاریخی، از حیث هنر خطاطی و سنگ تراشی و نقاشی نیز کم نظیر بودند و در صورت بقا کنجینه بزرگی را از این جهت تشکیل میدادند ولی چنانکه گفتیم کلاً با پتک و دیلم شکسته شدند و در پی های بناها بکار رفتند. شش قطعه از آنها که بمحل نارین قلعه حمل شده بود در آنجا باقی بود . بعد از شهریور ۱۳۲۰ و پس از اشغال اردبیل بوسیله سپاه سرخ شوروی آنها نیز خرد شده از بین رفتند.

شهیدگاه از زمان پیدایش خود دیوار و حصار زیبایی داشته است و بنا بنوشته سلسله النسب صفویه در اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ قسمتی از آن ریخته ولی شیخ ابدال نامی که در آن عهد متولی بقعه بوده است ، آنرا مرمت نموده است . این حصار از آن تاریخ گاه و بیگاه خراب و باز تعمیر گشته است ولی در اواخر سلطنت قاجاریان شکست عظیمی در آن ایجاد شده و عرصه آن بمرور ایام مورد تجاوز بعضی از همسایه های مجاور قرار گرفته است. بعدها هم با احداث راهرو در سه طرف آن و نیز در سال ۱۳۲۷ خورشیدی بانای دبستانی بنام صفویه در سمت شمال، محوطه آن کوچکتر گشته و باقیمانده آن امروزه با دیواری که برگرد آن کشیده شده است محیط بالنسبه کوچکتری را نشان میدهد.

باتوجه با اهمیت تاریخی شهیدگاه حق اینست که طرح آبرومندی برای این محوطه

تهیه گردد و با اجرای آن، خاطرۀ کسانی که در راه کسب عظمت و تأمین وحدت سیاسی و جغرافیائی ایران عزیز جان فدا کرده اند، زنده نگه داشته شود و نیز این مکان مقدس تاریخی از وضع نامطلوب کنونی رهائی یابد. در سال ۱۳۲۸ هنگامیکه نگارنده در اداره فرهنگ اردبیل خدمت داشت طرحی بدین منظور تهیه نمود تا بیاد بود همه آن سرداران و دلاوران مقبره زیبایی در وسط محوطه بوجود آورد و باقی قبرستان را که بصورت زمین مسطح و زبالهدانی درآمده بود با سبزه کاری و گلکاری بباغچه تمیزی مبدل سازد. حیف که امکانات مالی برای اجرای آن فراهم نگردید و از این کار نیک جز اشاره ای در نشریۀ فرهنگ اردبیل اثری بوجود نیامد.^۱

در سمت شمال شرقی صحن اصلی بقعه مسجد بزرگی است
مسجد جنت سرا : که بنام جنت سرا معروف است. این مسجد بشکل هشت ضلعی
 منظم ، بقطر تقریبی ۲۱ متر است و امروزه شانزده ستون چوبی سقف پوسیده و
 درهم ریخته آنرا نگهداری میکنند.

جنت سرا یادگار دوران سلطنت شاه طهماسب اول است و همزمان با ساختمان
 رواق بقعه بنا گردیده است. در کتابهای تاریخ بزحمت میتوان تاریخ بنای آنرا
 بدست آورد ولی با مطالعه « صریح الملک » عبدی بیگ میتوان احداث آنرا بین
 سالهای ۹۴۳ تا ۹۴۷ هجری قمری دانست.

ما بکتاب صریح الملک قبلا اشاره کرده گفتیم کتابی است که « زین العابدین
 ولد عبد المؤمن بن صدرالدین محمد بن ناصرالدین احمد القوامی الشیرازی » معروف

۱- در سال ۱۳۳۱ نیز که نگارنده بمدت هشت ماه افتخار خدمت بعنوان شهردار منتخب
 در آن شهر داشت در صدد تحقق بخشیدن بدان آرزو برآمد و چون در آن موقع راه شوسه
 خلخال که در دست ساختمان بود بشهر میرسید با مسئولان امر تبادل نظر گردید که آن راه
 بخیا بان شیخ صفی وصل شود و برای شهرداری موجبات آن فراهم آید تا خانههای اطراف
 بقعه و شهید گاه را بشعاع معینی خریداری کند و مبدل بفلکۀ زیبایی سازد. این نظر به تصویب
 رسید ولی آن خدمت قبل از پایان راه خلخال برای نگارنده دولت مستعجل گشت و بعدها با آنکه
 راه خلخال در همان مسیر ساخته شد ساختن فلکه و بنای یاد بود شهدا جامه عمل بخود
 نپوشید .

به «عبدی بیگ» در بارهٔ موقوفات بقعهٔ شیخ صفی‌الدین نوشته است. در تاریخی که ما این کتاب را جمع‌آوری می‌کنیم یک نسخهٔ خطی از آن در کتابخانهٔ ملی تهران موجود می‌باشد. عبدی بیگ در جایی از آن کتاب مینویسد که خانهٔ خواجه‌خان و غیره بموجب قبالةٔ مورخ شهر جمادی‌الاول سنهٔ ثلث و اربعین و تسعمائه (یعنی ۹۴۳) بمبلغ دوازده تومان جهةٔ کنبد جنت‌سرا و توابع خریداری شده است و در جای دیگر نقل می‌کند که خانهٔ سید قاسم‌بن سید محمود گرمودی در سال ۹۴۶ بمبلغ دوازده هزار دینار برای باغچهٔ جنت‌سرا اتیاع گردیده است. خانهٔ ورثهٔ شیخ طاهر سفره‌چی آستانه نیز در تاریخ جمادی‌الاول ۹۴۷ بمبلغ دو تومان و چهار هزار دینار برای توابع جنت‌سرا خریداری شده است.

این مسجد از شاهکارهای معماری ایران در قرن دهم هجری بوده است زیرا سقف وسیع آنرا گنبدی تشکیل میداده که با مهارت و زیبایی کامل بر بالای آن ساخته بودند و از حیث تزیینات داخلی هم نمونه‌ای از هنر گچ‌بری و کاشی‌کاری بشمار می‌آمده است. جهانگردان خارجی که در زمان آبادی آنرا دیده‌اند از عظمت گنبد و زیباییهای آن در شگفت مانده تحسین زیادی کرده‌اند.

آدام اوله آریوس، که شرح مسافرت او را باردیل در جلد اول این کتاب بتفصیل آورده‌ایم، در سفرنامهٔ خود مینویسد:

«... از يك راهروی دست راستی بتالاری رسیدیم که شبیه بکلیسائی بود با نقش و نگارهای طلائی. نخستین اندیشهٔ ما این بود که این طاقهای وسیع و بدون ستون را چه چیزی نگه داشته است؟! ... از طاقها تزیینات زیادی که پله مانند بود معلق بود. این تالار را جنت‌سرا می‌گفتند...».

این گنبد زیبا بعدها بر اثر زلزله منهدم گشته و سقف چوبی فعلی، که تأسفاً آنهم در حال انهدام است، بجای آن گنبد عالی احداث گردیده است. دیوارهای مسجد آجری است ولی از داخل آنرا با گچ سفید کرده‌اند. در ضلع شمال شرقی مسجد

۱ - منظورش کاسه کاربهائی بوده است که با گچ و بشکل زیبایی در این ساختمان وجود

داشته است.

ایوانی است که طاق ضربی دارد و پاشاه نشینی که در ضلع جنوب غربی مسجد ساخته شده قرینه می باشد. با این تفاوت که ایوان شاه نشین با پنجره مشبک بزرگی، که قبلاً از آن یاد کرده ایم، بصحن اصلی بقعه مربوط است در حالیکه ایوان مقابل با دیواری از شهیدگاه جداگشته است، بین ایوان و شبستان مسجد پنجره قدیمی زیبایی است که بعلت عدم مراقبت و گردگرفتگی تهدید میشود.

علاوه بر این پنجره منبر بسیار قدیمی و با ارزشی نیز در آن مسجد است که بعلت ریزش سقف در معرض تلف می باشد. این منبر گویا در داخل مسجد ساخته شده است زیرا بیرون بردن آن از در و پنجره، بعلت بزرگی این وعدم گنجایش آنها، میسر نیست. در حال حاضر چون اداره باستانشناسی باشکافتن موقتی دیوار کنار یکی از درها موافقت ندارد بیم آن میرود که با افتادن تیرهای پوشیده سقف بلند مسجد این منبر تاریخی نیز شکسته شده از بین برود.

قبل از آنکه چینی خانه بسال ۱۰۵۷ ساخته شود مسجد جنت سرا محل نگهداری کتابها و اشیاء دیگر بقعه بود ولی پس از احداث آن بنا اشیاء مذکور را بدانجا انتقال دادند و مسجد را برای استفاده در امور دینی آماده ساختند. این مسجد تا چندی پیش دایر بوده ولی کم کم بعلت پوشیدگی و ریزش بعضی از تیرهای سقف استفاده از آن منتفی شده و امروزه سقف آن بکلی از حیز انتفاع افتاده است.^۱

چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم در سمت شمالی ایوان جنوب غربی جنت سرا دری بدالان باریکی باز میشود و در ورودی مسجد در این دالان است.

در دیوارهای داخلی مسجد نیز چندین دراست که بطور قرینه احداث گردیده بعضی بمحوطه پشت مسجد، یعنی شهیدگاه، و برخی بر اهرها باز میشود.

طاقهای بالای این درها در قدیم با کاشی معرق مزین بوده ولی بمرور ایام از بین رفته است و باقیمانده مختصر آن نمونه ای از ظرافت و رنگ آمیزی صنعت کاشی سازی در تاریخ ایجاد آن بنا می باشد. طاق اصلی مسجد و قسمتی از بالای دیوار با نقشهای طلائين دوران صفویه منقوش بوده است ولی امروز از آنها نیز اثری نیست.

۱ - گویا اخیراً برنامه هایی برای تعمیر و مرمت آن تهیه شده است.

بنظر میرسد که عامل مهم تعمیر و نگهداری این مسجد و بقعه و متعلقات آن موقوفات وسیع آستانه شیخ صفی الدین بوده است و از درآمد آنها این قبیل کارهای ضروری صورت می‌گرفته است لیکن از زمانی که دست تطاول یغماگران و کسانسی که در عهد ما عنوان «موقوفه خواران» بخود گرفته‌اند بر آنها باز شده این رشته در آمد کم کم قطع گردیده و این آثار تاریخی دستخوش خرابی و انهدام گشته است.

موقوفات آستانه شیخ صفی الدین : نسخه خطی از این کتاب که گفتیم در کتابخانه ملی تهران موجود است در کاغذ سمرقندی و بقطع نیم‌ورقی با خط زیبایی نوشته شده و حاوی ۳۹۱ صفحه است و صورت موقوفات آن بقعه را بتفصیل در خود ثبت کرده است.

قبل از آنکه بمطالب آن کتاب اشاره کنیم برای اطلاع آندسته از خوانندگان ارجمند که در باب وقف مطالعاتی ندارند یاد آور می‌شویم که وقف عبارت از آنست که شخصی اصل مالی را که مالک آن است برای مدتی، یا برای همیشه، حبس کند و در آمد آنرا برای مصارف معین اختصاص دهد و از این نقطه نظر است که فقهای اسلام آنرا به «حبس الاصل و سبل الثمره» تعریف کرده‌اند و قانون مدنی ایران نیز این تعریف را قبول نموده در ماده ۵۵ گفته است «وقف عبارت است از حبس عین مال و تسبیل منافع آن».

بر اساس این تعریف عین موقوفه قابل فروش و بخشش و رهن گذاشتن نیست و فقط منافع آن باید بنحویکه واقف معین کرده است بمصرف برسد .

وقف بدین شکل یکی از بهترین نهادهای اسلام است و از ارزنده ترین منابعی بوده است که در جامعه ایران بعد از اسلام ، برای خیرات و مبرات بوجود آمده و کلیه خدمات اجتماعی جوامع گذشته این کشور را عهده دار بوده است . آنهمه مساجد مدارس ، شفاخانه‌ها ، آب انبارها ، کاروانسراهای بین راههای صعب العبور قدیم ، پلها و نظایر آنها ، که تعداد آنها در کنار گوشه این مملکت بی شمار است ، عموماً

از طریق وقف و برای رفع احتیاجات عمومی بوجود آمده و افراد نیکوکار بر مبنای اعتقادات دینی آنها را ذخیره‌ای برای «یوم‌الاینفع مال‌ولابنون»^۱، قراردادده‌اند.

امروزه سازمانهای گوناگونی برای انجام این قبیل خدمات عمومی بوجود آمده و هر يك با تشکیلات وسیع و عریضی قسمتی از آنها را بعهده گرفته است ولی در طول زمانی متجاوز از هزار سال تنها وقف بوده است که متناسب با امکانات زمان و مکان این گونه خدمات را بهترین وجهی انجام میداده است.

عظوفت انسانی در باره خدمات بمردم از طریق وقف در ایران تا آنجا پیش رفته که مثلاً واقفی خجالت و شرمساری دختر بچه ده‌نشین را، که هنگام آوردن آب از چشمه، پایش لغزیده کوزه‌اش بشکند، تحمل نکرده ملك خود را وقف بر آن نموده است که از درآمد آن، کوزه‌ای برای او بخرند و بدین طریق روح معصوم او را از سرزنش پدر و مادر و سرشکستگی و خفت نجات دهند و امروز که مادر قرن مشعشع تمدن ماشینی زندگی میکشیم از نظایر چنین عواطف لطیف نشانه‌ای نمی‌بینیم. آثار خیری که مردم از وقف میدیدند و آرامش خاطری که از این طریق مییافتند متمکنین را بیش از پیش بتوسعه آن تشویق میکرد و گاهی اتفاق میافتاد که بیشتر ثروت غیر منقول منطقه‌ای بصورت وقف درمیآمد و از صورت مالکیت خصوصی بشکل ملك عمومی مبدل میگشت. چیزی که امروزه در دنیا احزاب و جماعتی بنام سوسیالیسم از آن طرفداری میکنند.

در یکی از وقفنامه‌های موجود در ایران این جمله به چشم خورده است که وقتی والی اصفهان خواست از مال حلال خود دیهی در آن منطقه خریده وقف نماید در تمام آنسامان قریه‌ای که وقف نباشد نیافتند و سرانجام آرزوی حضرت والارا با خریدن و وقف کردن قریه‌ای در اراك تحقق دادند.

مطالعه در تاریخ اینقبیل امور نشان میدهد که گویا خیر و شر نیز در ایران دوره‌های متناوبی داشته و اوج و حضیض‌هایی پیدا کرده است. زمانی خیرات بقدری

۱- یعنی روزی که مال و فرزند برای انسان فایده نمیدهد (منظور بعد از مرگ انسان است).

آیه ۸۸ از سوره شعرا سوره ۲۶ قرآن مجید.

مورد علاقه بوده است که بیشتر مستغلات و قراء اردبیل بصورت موقوفه درآمده یا در اصفهان دهبی که موقوفه نباشد پیدا نشده است. روزگاری نیز پیش آمده است که از آنهمه موقوفات اردبیل نشانی باقی نمانده و در اصفهان نیز مزرعه‌ای که موقوفه باشد ناپیدا شده است.

موقوفه سازی و موقوفه خواری اگر برای خود تاریخ مستقل و تحقیق شده‌ای پیدا کند بخوبی نشان خواهد داد که از بدو پیدایش موقوفه این کار چندین بار تکرار شده و اختصاص و انحصار باردبیل و اصفهان، که بعنوان مثال از آنها نام بردیم، نداشته است. شرکت در این قبیل امور خیر، از تهیه فرش مساجد تا خریدن يك چراغ و آبخوری بيك سقانه و یا مزار متبرکه، در يك دوره بهترین کار و برجسته‌ترین آرزوی هر فردی را تشکیل میداد و امروزه دزدیدن چراغ و فرش، کندن درهای قدیمی بقاع متبرکه، سرقت اموال مزارات مقدسه و حتی قرآنهاي گرانبهای آستان قدس رضوی^۱ هم، نوعی آرزو و علاقه‌افزادی می‌گردد. و عجب آنکه ایجاد کنندگان این علائق و آرزوها نیز غالباً پیروان حضرت موسی (ع) اند که، برای دست یافتن ببهای زیادی که این اشیاء قدیمی پیدا کرده‌اند، افراد نابخردی را تطمیع و بدینکارها وادار مینمایند.

درست معلوم نیست که تجاوز بموقوفات وسیع ایران در عهد چه کسانی صورت گرفته، و یا ما بر آنها آگاهی نداریم. فقط از متأخران نام نادر را بسیار شنیده‌ایم که در صد دانقراض این منابع خیر برآمد ولی برای اجرای آن منظور عمری نیافت. هر چه هست اینست که آنهمه رقبات و املاک بتدریج بملکیت اشخاص درآمده و امروزه آثار ناچیزی از آنها بچشم می‌خورد.

باری بموجب آماری که عبدی بیگک در ۳۹۱ صفحه صریح‌الملک داده است موقوفات شیخ صفی‌الدین و املاک خانواده وی در تاریخ تنظیم آن کتاب بالغ بر صدها دکان، خانه، کاروانسرا، حمام و قریه، اعم از شش‌دانگ یا کمتر از آن، در تبریز و اردبیل و جاهای دیگر بوده است و از شناخته‌ترین آنها در اردبیل قراء «گورادیل» «آلغر»، «نوده»، «کلخوران شیخ»، «کلخوران ویند»، «کناس»، «میرنی» و

طبق نوشته جراید تهران تعدادی از این قرآنها از ایران خارج و در آمریکا فروخته میشد که موضوع کشف گردید.

«خانقاه» هستند که همه آنها قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی در ملکیت اشخاص بوده است .

موقوفات بقعه شیخ صفی الدین در تاریخ تنظیم این کتاب منحصر به شش باب دکان است که اجاره سالانه آنها رویهم ۱۶۲۰ تومان است و اداره اوقاف نیز بابت کرایه اطاقهای بالای این دکانها در سال ۴۲۰۰ تومان بموقوفه میپردازد . بعبارت بهتر از آنهمه موقوفات بقعه فقط شش دکان و چند اطاق بالای آنها، در قسمت شمالی صحن بزرگ شیخ صفی، باقی مانده است که جمع در آمد سالانه آنها ۵۸۲۰ تومان میباشد . باری صریح الملك عبدی بیک ، علاوه بر ذکر موقوفات بقعه شیخ صفی، مارا بانام قدیمی بعضی از نقاط اطراف اردبیل آشنا میسازد و از وجود قسمت اعظم قراء و آبادیهای کنونی در پنج و شش قرن پیش خبر میدهد، همچنین از تغییر نام برخی از آنها حکایت میکند یا از امکانه ای نام میبرد که امروزه ، بعلت تغییر نام یا انهدام و از بین رفتن ، شناختن آنها متعذر میباشد .

نگارنده متأسف است که مجالی برای تحقیق و تطبیق آنها با محللهای کنونی نیافت و مثلاً ندانست «منادی گاه» کدام محله و چه قسمتی از شهر بوده است یا چگونه نام قریه «امدیج» به «گوره دول» مبدل گشته است . بدیهی است که جوانان دانشمند شهر ما در آینده اینگونه زوایای تاریخ را روشن و تاریخ این خطه باستانی را از این جهات کاملتر خواهند ساخت .

احترام بقعه
شیخ صفی و
موقعیت اجتماعی آن:

شیخ صفی در دوران حیات خود مورد احترام کامل جامعه بود و صرف نظر از صوفیان صافی عقیدت ، عامه مردم نیز او را محترم میداشتند و چنانکه در جلد اول گفته ایم دستگاه اداری کشور، حتی صدر اعظم و سلطان وقت هم مقام معنوی و اجتماعی بزرگی برای او قائل بودند . مؤلف «حدائق الطرائق»^۱ از کتاب « اصول الفصول » نقل میکند که سلطان محمد الجایتو (خدا بنده) وقتی از بنای شهر سلطانیه فارغ شد

مشاخ و فضلا و علمای ایران را دعوت کرد و ضیافتی ترتیب داد .
 در سفره شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی در
 طرفین سلطان نشسته بودند . شیخ صفی‌غذا نخورد ولی علاء‌الدوله طعام صرف کرد .
 سلطان محمد از شیخ صفی‌الدین سبب غذا نخوردن پرسید و گفت اگر طعام مباحرام
 بود چرا شیخ رکن‌الدین خوردند؟ شیخ صفی گفت که شیخ رکن‌الدین بحر ندو بحر
 بملاقات هیچ چیز از بحریت نمی‌افتد .

شیخ رکن‌الدین هم گفت که شیخ صفی بمنزله شاهبازند و شاهباز بهر طعمه میل
 نمی‌فرماید . سلطان را هر دو جواب پسندیده افتاد و عذرها خواست .

احترام او بعد از مرگ نیز باقی ماند و مدفنش مزار اهل دل و ارباب صفا گردید .
 بعضی چنین می‌پندارند که این قدر و منزلت را سلاطین صفوی برای جد خود
 فراهم کردند و بقعه او را زیارتگاه خاص و عام قرار دادند ولی در مدت یکصد و هفتاد
 سالی که از زمان مرگ او تا ظهور شاه اسماعیل صفوی طول کشید مقام معنوی شیخ
 مورد احترام بود و حتی قسی‌القلب‌ترین مهاجمان ایران ، یعنی امیر تیمور گورکان ،
 نیز بدو ارادت می‌ورزید . این متن تاریخ است که امیر تیمور بر اثر عقیدتی که بر شیخ
 صفی‌الدین داشت اردبیل را دارالامان قرار داد و شاه عباس بزرگ در اواخر شعبان
 ۱۰۱۴ هجری قمری فرمان مخصوص صادر کرد که «چون اردبیل از زمان امیر تیمور
 گورکان دارالامان بوده است همچنان باید که هیچکس مزاحم دیگری نشود مگر
 اینکه حقی شرعی نزد وی داشته باشد و در اینصورت نیز باید که بامدار او سازش
 احقاق حق کند»^۱ .

فرزندان مقتدر شیخ در تکمیل این احترام کوشیدند و این بقعه را تالی مرتبه
 عتبات مقدسه قرار دادند . مؤلف تاریخ زندگانی شاه عباس اول مینویسد «با اینکه
 مردم ایران قبل از شیخ صفی‌الدین و حتی در زمان وی نیز سنی و پیرو مذهب شافعی
 بودند این شهر پس از مرگ او، مخصوصاً از زمان سلطان جنید جد شاه اسماعیل اول،
 در شمار شهرهای محترم و مقدس شیعیان مانند مکه ، نجف و مشهد و کربلا درآمد و
 از تمام مزایا و مختصات دینی اینگونه شهرها بهره‌مند شد . شهر اردبیل زیارتگاه

۱ - زندگانی شاه‌عباس اول: نصرالله فلسفی. از انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۵.

سلاطین صفوی و مریدان و معتقدان شیعی مذهب آن سلسله مخصوصاً طوایف قزلباش گردید. پادشاهان صفوی همه ساله چندین بار برای زیارت مزار جد بزرگ خویش بدین شهر میرفتند و در آنجا فقیران و بینوایان را اطعام میکردند». بخاطر احترام این بقعه سلاطین صفوی منهیات شرعی را در این شهر ممنوع داشتند و در این راه تا آنجا افکار را آماده ساختند که بقول تاورنیه ایرانیان معتقد شدند که «هیچ گناهی برتر از آشکارا شراب نوشیدن در اردبیل نیست...».

زیارت قبر شیخ مختص اهالی اردبیل یا دوستداران ایرانی او نبوده بلکه از کشورهای دیگر نیز زائران زیادی داشت. تاریخ مینویسد که در عهد شاه اسماعیل اول دولت عثمانی بمقتضیات سیاسی مانع مسافرت این‌عده ب اردبیل شدند. شاه اسماعیل نامه‌ای به بایزید دوم نوشت و درخواست کرد که بحکام عثمانی دستور دهد کسانی را که در ولایات برای زیارت قبر شیخ صفی ب اردبیل می‌آیند آزادگذاشته مانع نشوند. بایزید در جواب نوشت که «اگر موقتاً بیایند و برگردند کسی مانع زیارت آنان نخواهد بود...».

حرمت بقعه شیخ، از حیث بست بودن، تا اواخر حکومت قاجار حفظ میشد و پناهندگان بدان، از تعدی و تجاوز مصون میبودند.

از سنتهای اروپائیان در قرون گذشته یکی این بود که اگر مورد تهمت و افترا قرار میگرفتند بامفتی «دوئل» میکردند و باشمشیر بجان هم میافتادند تا یکی تسلیم یا کشته شود و حقایق دیگری ثابت گردد. در اردبیل این کار بصورت سوگند، آنهم در مقبره شیخ صفی‌الدین صورت میگرفت و مدعی و مدعی علیه وضو گرفته در آن بقعه بقر آن کریم سوگند میخوردند. اما این کار بندرت اتفاق میافتاد زیرا آنکه خطا کار بود هنوز وارد صحن نشده پشیمان میگشت و باعذرخواهی مراجعت مینمود.

در عهد ما این روشها بر افتاده و زائران بقعه کمتر شده است و زوار آن، جز جهانگردان خارجی، منحصر بکسانی گشته است که شبهای جمعه برای فاتحه بدانجا میروند یا گاه و بیگاه دست‌زن و بچه خود را گرفته آنها را برای زیارت و تماشای بنامیرند. با اینحال اهمیت سوگند خوردن در این بقعه هنوز هم در اذهان باقی است

و وقتی دونفر باهم اختلافی پیدا کنند آنکه حق را از آن خود میداند بطرف پیشنهاد میکند «برویم وضو بگیریم و در شیخ به قرآن سوگند بخوریم».

در سال ۱۰۲۷ هجری موقعیت سختی برای ایران و اردبیل و **وطن دوستی بنام «علی بیگ»** پیش آمد و جوانمردی یکی از سپاهیان ایرانی الاصل عثمانی، که «علی بیگ» نام داشت، قشون ایران را از شکست و **که در تاریخ اردبیل باید** اضمحلال و شهر اردبیل و بقعه شیخ صفی الدین را از خرابی به نیکی از او یاد کرد: و انهدام نجات داد.

در آن زمان بین ایران و عثمانی جنگی روی داد و چون عثمانیها قوی بودند قسمتی از آذربایجان بتصرف آنها درآمد و شهر تبریز نیز سقوط کرد. در این واقعه شاه عباس در اردبیل استقرار داشت و سپاه ایران نیز از تبریز بسمت اردبیل عقب نشینی کرده بین آن دوشهر اردو زده بود. فرماندهان صفوی در حمله به تبریز و پیکار با عثمانیها اصرار داشتند ولی شاه مصلحت را در خودداری از این حمله میدانست و حق هم با او بود. زیرا «خلیل پاشا» سردار عثمانی در این صدد بود که سپاه ایران را بار دیگر بسمت تبریز بکشاند و با نقشه‌های خاصی که طرح کرده بود آنها را تارومار کند. شاه عباس که امکان چنین امری را پیش بینی میکرد از قبول درخواست فرماندهان خودداری مینمود و چنین می‌پنداشت که با فرارسیدن زمستان قشون عثمانی تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی خواهد کرد و فرصت دیگری برای ترمیم قوای ایران و تلافی این حمله بدست خواهد آمد.

در این میان «طهمورث خان» شاهزاده گرجستان با اطلاع از گرفتاری شاه عباس در صدد برآمد که با سپاهی باردبیل حمله نماید و بانتقام کلیساهائی، که از طرف شاه ایران در گرجستان آتش زده شده بود، بقعه شیخ صفی الدین را آتش بزند و این خبر بس ناخوشایندی بود که در اردبیل بشاه عباس رسید.

شاه عباس دستور داد که فوراً شهر را از سکنه تخلیه کنند و ساکنین اردبیل را بنواحی شرقی و شمالی کوچ دهند و در صورتیکه شهر از طرف دشمن تهدید

شود استخوانهای شخصیت‌های بزرگوار مدفون در بقعه را در آورده بجای امن منتقل سازند و آنگاه تمام شهر و بقعه را آتش بزنند تا سالم بدست دشمن نیفتد. چنانکه قبل از آن در تبریز نیز چنین کرده بود و پیش از ورود دشمن آنرا آتش زده و قسمت اعظم شهر را تا آنجا که آبرودخانه «آجی» سوار میشد آب بسته خراب نموده بود.

دستور دیگر او این بود که دهستانها و شهرکهای بین تبریز و اردبیل را نیز آتش بزنند و هر جا که غله و آذوقه باشد از دسترس دشمن خارج سازند.

این واقعه یکی از دردناکترین وقایع دوران سلطنت شاه عباس بود و فشار روحی سختی بروی وارد مینمود. لذا او گاهی در کنار قبر جدش خلوت کرده با چشمان اشکبار بخدا متوسل میشد. استغاثه مینمود و پیروزی خود را بر دشمن طلب میکرد و برای پذیرفته شدن مسئلش پیامبر بزرگوار اسلام و ائمه اطهار و شیخ صفی الدین را واسطه قرار میداد زیرا او، بعد از مقدسات مذهبی، بجندش علاقه و اعتماد خاصی داشت و در مواقع عادی هم پس از هر نماز نام پیغمبر و حضرت علی و یازده امام دیگر و شیخ صفی الدین را مکرر بر زبان میآورد و از آنان در کار سلطنت و مملکتداری کمک می‌طلبید.^۱

فرمانده سپاه عثمانی، چون انتظارش در مورد حمله ایرانیان بر تبریز، جامه عمل نپوشید در صدد حیلۀ جنگی برآمد تا قبل از آنکه زمستان فرارسد، یا هر آینه شهر اردبیل بتصرف گرجیها درآید، آن شهر را مسخر ساخته کار را یکسره نماید. این بود که قریب پنجاه هزار نفر از سپاهیان خود را شبانه مأمور ساخت تا بسمت اردبیل حرکت کنند و بسپاه صفوی، که در چند فرسخی تبریز اردو زده بود، حمله نمایند و آنها را غافلگیر کرده بکلی تارومار سازند.

این عده از تبریز براه افتادند. در بین آنها مردی بنام «علی بیگ» بود که در يك خانواده آذربایجانی در آذربایجان بدنیا آمده اما در کوچکی بوسیله عثمانیها اسیر گشته بود. او، که قسمت اعظم زندگی خود را در ترکیه گذرانیده بود، پس از

آنکه بزرگ شد بخدمت سپاهیگری در ارتش ترك در آمد و در حمله به تبریز نیز شرکت نمود.

ما یکبار دیگر نیز گفته ایم که وطن مقدس ترین امر ، بعد از معتقدات مذهبی ، برای هر فرد انسانی است و کمتر کسی در جهان میتوان یافت که با وجدان صریح و روشن در صدد خیانت بر آن بر آید. علی بیگ هم مثل هر ایرانی پاک سرشت در درون خود علاقه شدیدی نسبت بایران و آذربایجان حس میکرد و با آنکه سالها از آن دور و بایگانگان محشورو مأنوس بود نمیتوانست شکست سپاه و اضمحلال میهن آبا و اجدادی خود را بچشم به بیند و نسبت بدان حتی بی تفاوت بماند . این بود که با استفاده از تاریکی شب اسب خود را از بیراهه بتاخت آورد و باتمام نیرو خویشتن را باردوی در خواب فرورفته ایرانیها رسانید و فرمانده سپاه را از ماجری خبردار کرد.

اینان بسرعت اردوگاهها را جمع کرده آماده کارزار شدند و صفهای خود را با آرایش جنگی مرتب ساختند و چون دشمن فرا رسید بانقشههایی که داشتند بر آن تاختند و در فاصله چند ساعت آنها را از پای در آوردند . با این فتح که مرهون جوانمردی علی بیگ بود عثمانیها از آذربایجان بدر رفتند و در صدد عقد معاهده صلح با پادشاه صفوی بر آمدند.

اردبیل از حمله و سقوط و تخریب نجات یافت و مقبره شیخ صفی الدین باز برجای خود استوار ماند.

مبحث دوم - بقعه کَلخوران

کَلخوران قریه ایست درسه کیلومتری شمال شهر اردبیل ، که بسبب داشتن باغهای باصفاو آب و هوای مطبوع گردشگاهی برای اردبیلیان بشمار میآید. وجه تسمیه آن بدرستی معلوم نیست ولی در اطراف شهر دو قریه دیگر نیز بهمین نام موجود است و برای آنکه با هم اشتباه نشوند هر یک از آنها را بامضاف الیهی از دیگری ممتاز مینمایند.

این قریه بدان جهت که مولد شیخ صفی الدین و مسکن اجداد وی بوده است به «شیخ کَلخوران» شهرت دارد. غیر از خاندان صفوی بزرگان دیگری هم ، بویژه در سلسله علما ، از این قریه برخاسته اند و مادر جای خود ببعضی از آنها اشاره خواهیم کرد.

آنچه در اینجا باید یادآوری کرد اینست که کَلخوران از زمان حیات خود شیخ صفی الدین وقف بر او و اولادش شده و عجبتر آنکه واقفان نیز از نوادگان چنگیز قهار و فرزندان هلاکوخان مغول بوده اند که بر ممالک محروسه ایران سلطنت مینمودند .

۱ - یکی از کَلخوران ها در دامنه های سبلان و نزدیک قریه سرعین است و بعلت قرب جوار باقریه دیگری بنام «ویند» به «ویت کَلخوران» مشهور است . کَلخوران سوم در دامنه های باغرو است و آنرا «کَلخوران هیر» مینامند.



نمای شمالی بقعه شیخ جبرائیل در کلخوان در سال ۱۳۲۱ خورشیدی

در وقفنامه تیموری آمده است که سلطان محمد خدا بنده اولجایتو، در تاریخ ۲۵ ذیحجه سال ۷۱۴ قمری نوشته است که « چون نصف و سه طسوج کلخوران را غازان خان در وجه اخراجات انیس خاتون مقرر داشته و اوسهم خود را وقف شیخ صفی و اولاد او کرده لذا دودانگ و طسوج باقی را وقف کردیم بر حضرت مومی الیه . اجداد شیخ در باغی ، معروف بباغ شیخ ، که در مدخل قریه از سمت شهر واقع است ، مدفون میباشند و از جمله آنها باید در وهله اول از اما مزاده «حمزة بن موسی بن جعفر» (ع) نام برد .

مادر جای دیگر بتفصیل از این امامزاده سخن گفته نوشته ایم که در سمت جنوب غربی و بفاصله چند متر از بقعه شیخ جبرئیل ، اطاقك كوچكى باطاق قدیمی و در كوچكتری وجود دارد و قبر واقع در وسط آن منتسب بآن امامزاده میباشد . و نیز در جلد اول این کتاب شهرت آن مکان را به «ساری گل آفاسی»^۱ یاد کرده گفته ایم که در کنار آن درخت گل زردی بود و در یکی از هجومهای تاریخی زنی از ترس جان و ناموس خود بدان درخت و امامزاده پناهنده شد و از اسارت و بدبختی نجات یافت . بقعه شیخ جبرئیل ، پدر شیخ صفی الدین ، در وسط این باغ قرار دارد و از خارج بصورت هشت ضلعی بطول و عرض ۱۳۲۰ × ۱۹ متر بنظر میرسد .

ارتفاع دیوار بنا در حدود هشت متر است و بر بالای آن ، در وسط ، گنبد بزرگی دیده میشود که بلندی آن نزدیک به ۱۵ متر میباشد . این بنا در عهد سلاطین صفوی ساخته شده است ولی برخی تصور مینمایند که بنای اولیه در زمان شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی و مقارن ، یا بعد از بنای گنبد الله الله بر بالای قبر شیخ در اردبیل ، احداث گشته است . آنچه در تواریخ دیده میشود اینست که شیخ ابدال نامی در عهد سلطنت شاه عباس اول تولیت آستانه شیخ صفی الدین را داشته و از جمله کار های مؤثری که قبل از سال ۱۰۱۰ هجری انجام داده کاشیکاری گنبد شیخ جبرئیل در کلخوران بوده است .

دور بنای بقعه از همان قدیم سکوی محکمی با ارتفاع تقریبی ۱۲۵ سانتی متر و

۱ - «ساری گل» یعنی گل زرد . معنی آن عبارت ترکی «آقای گل زرد» میباشد .

عرض قریب دو متر ساخته بودند. احداث این سکو علاوه بر آنکه ایوانی برای اطاقهای اطراف بشمار میآمد بیشتر برای حفظ تعادل دیوارها و تحمل فشار گنبد از لحاظ آنها بود. درسی و اندسال پیش مأموران باستانشناسی آنرا زاید دانسته برداشتند ولی بفاصله چند سال، که بر اثر فشار گنبد بر دیوارها، شکستهای در آنها بوجود آمد مجبور باحداث مجدد آن شدند.

در ورودی خود بقعه در سمت شمال آنست و سه پله شخص را از سطح زمین بایوان جلوی آن، که بابعاد ۳۵×۴۵ متر است، میرساند. دوطرف در ورودی دو طاق کاشی معرق مزین میباشد. از این در وارد رواق مستطیل شکلی بطول و عرض ۴۵×۶۸۵ متر میشوند. دو چشمه، طاق شرقی و غربی، هم در طرفین آن قرار دارد که بروسعت این رواق میافزاید. این رواق و چشمه های جنبین آن باطاق ضربی پوشیده هستند و در دیوار سمت غربی آن دری براهروی بالنسبه باریکی باز میشود و انسان باپله های تنگ زیادی، که بدورستون آجری بشکل محور میگردند، به پشت بام بقعه هدایت میشود.

قسمت اصلی مقبره در منتهی الیه رواق و بشکل تقریباً هشت ضلعی منتظم است و بوسیله در قدیمی و گرانبھائی بارواق مربوط میباشد.

این در، که در سال ۱۰۳۰ هجری ساخته شده منبت کاری و از شاهکارهای آن صنعت در اوایل قرن یازدهم هجری است و از نظر هنر نیز شایان توجه میباشد. روی آن کتیبه و اشعاری در مناقب شیخ جبرئیل و بخط زیبای نستعلیق منبت کاری شده ولی قسمتی از آنها بمرور ایام ریخته و از بین رفته است.

ایباتی که باقی مانده بدین نحو خوانده میشود:

.....»

کز بهر خلق در گه او قبله دعاست

قطب کمال و هادی دین شیخ جبرئیل

شاهی که ابرهمت او منبع سخاست

مفتاح استجابت صد گونه مدعاست

کین جایگاه مهبط ارواح انبیاست «

ماده تاریخ آن نیز در بیتی بدین شکل آمده است:

«تاریخ سال ساختنش چون خردبخو است

گویا بهشت روی زمین است این مقام»

در پشت این در اعتقاد صوفیان آنعهد و سازندگان درگاه بحضرت علی بن

ابیطالب (ع) بدینصورت خودنمایی میکنند «لواجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب

لما خلق الله النار»^۱.

بنای اصلی گنبد دوپوشه بود یعنی دو گنبد بر رویهم قرار داشت . سطح خارجی

گنبد بیرونی ، بطوریکه گفتیم در عهد شیخ ابدال و قبل از سال ۱۰۱۰ هجری باکشی

فیروزه کاشیکاری شده بود و تاچهل سال پیش باقی بود نوشته‌هایی هم باخط کوفی

در اطراف آن دیده میشد . در کتابهای برخی از جهانگردان از این گنبد یاد شده و

هیئت علمی «ژ . دمورگان» نیز بر آن اشاره کرده است.

گنبد زیرین از داخل با کاسه کاریها ومقرنس کاریهای گچی بسیار زیبا مزین

و بسبک دوران صفوی نقاشی و رنگ آمیزی شده بود که آنهم بعد از خرابی گنبد

بیرونی صدمه دید و قسمت اعظم آن ، جز دامنه‌های گچ بریها ریخته و از بین رفت .

این مقرنس کاریها گویا در عهد شاه عباس بزرگ دوبار تعمیر شده است یکی طبق

نوشته سلسله‌النسب صفویه بوسیله شیخ ابدال و دیگری یازده سال بعد از آن .

تاریخ تعمیر دوم در زیر یکی از کاسه کاریها ، که در گوشه شمال غربی قرار دارد ، چنین

نوشته شده است «عمل کمترین بندگان شاه طاهر بن سلطان محمد نقاش ۱۰۲۱» و

چون تاریخ ساختن در ، نیز بطوریکه گفتیم ، «بهشت روی زمین» یعنی ۱۰۳۰ هجری

است از اینرو معلوم میشود که بعد از اتمام کاری کاسه کاری اقدام بنصب آن در گردیده

است.

۱ - اگر همه مردم بمحبت علی بن ابیطالب (ع) اجتماع میکردند خداوند آتش، یعنی جهنم

را خلق نمیکرد.

در وسط این محوطه صندوق چوبی بزرگ و ساده‌ای بلندی ۱٫۵ متر قرار دارد و سطح فوقانی آن با روپوش سبزرنگی پوشیده می‌باشد.
سابقاً شمعدانهای فلزی قدیمی و زیبایی بر روی صندوق دیده میشد که بر آنها شمع روشن میکردند ولی اکنون چراغ‌های نفتی شیشه‌ای جانشین آنها گشته است. مقبره و داخل محوطه در کمال سادگی است و جز چند زیارت‌نامه که از حیث خط و خطاطی کم نظیر است چیزی دیده نمیشود و اهل محل معتقدند که «این شیخ زینت نمی‌پذیرد».

در اطراف محوطه اصلی چهار حجره شش ضلعی منتظم، بالنسبه کوچک‌ولی زیبا، ساخته شده و علاوه بر درهائی که از آنها برای انبساط می‌شود هر یک از آنها در هم بداخل مقبره دارد و بدین طریق در چهار ضلع از هشت ضلع محوطه داخلی مقبره یک در میان یک در قدیمی دیده میشود.

نور محوطه مقبره با سه پنجره‌ای که در سه ضلع از چهار ضلع دیگر آن، یک در میان، ساخته اند تأمین میشود و در ضلع چهارم، یعنی در قسمت شمالی، در ورودی مقبره قرار دارد.

این حجره‌ها برای بیتوته کردن زائران بوده است و دیوارهای داخلی آنها تا طاقچه‌ها کاشی‌کاری و بالاتر از آن بسبک دوره صفوی با گل‌هائی برننگ آجری، در متن آجری کم‌رنگ‌تری، نقاشی شده است. در محل می‌گویند که امیر تیمور گورکانی در حجره جنوب غربی این بقعه ساخواجه‌علی سیاه‌پوش ملاقات کرده و بنا بدرخواست او اسرای رومی را آزاد نموده است ولی قبول این قول مستلزم قبول این گفته است که بزعم بعضی‌ها اصل این بنا در زمان شیخ صدرالدین موسی ساخته شده است.

در زیر این صندوق شیخ جبرئیل پدر شیخ صفی و شیخ قطب‌الدین جداو و صلاح‌الدین جد شیخ جبرئیل مدفونند. خادم بقعه باعتبار روایت پدر از پدرانش معتقد است که این سه شخصیت دور از هم در محوطه باغ مدفون بوده‌اند. هنگامیکه اقدام باحداث بقعه شده آنها را در آورده کنار هم در این بقعه دفن کرده‌اند.

این بقعه در طول تاریخ بدفعات تعمیر گردیده و آخرین بار بوسیله «مشهدی محمد آقاعنتیقه‌چی»^۱، که از صوفیان طریقه ذهبیه در اردبیل بود، در سال ۱۳۳۴ قمری مرمت شده است. بقعه شیخ جبرئیل در عهد ما مخروبه است و احتیاج بتعمیر و مرمت اساسی دارد ولی با همه خرابی از روحانیت و زیبایی و صفای خاصی برخوردار است و انسان در آنجا احساس آرامش خاطر عمیقی مینماید.

باغ مقبره تقریباً ۱۵۰ × ۲۰۰ متر وسعت دارد. سابقاً قنات آبی در آن آفتابی میشد و درختان گللابی زیاد جلوه و طراوت خاصی بدان می بخشید ولی قریب نیمقرن است که آن قنات از بین رفته و باغ نیز طراوت خود را از دست داده است. این باغ دارای دودرگاه بزرگ و مجلل، در وسط دودیوار شمالی و جنوبی، بود و بلافاصله بعد از آنها دو دالان آجری، که در دو طرف آنها اطاقهای وسیع و دوطبقه با سقفهای آجری ضربی ساخته بودند، قرار داشت. عمارت سمت جنوبی در نیمقرن قرن اخیر خراب و برچیده شده است ولی ساختمان سمت شمالی باقی است و مدتها محل استقرار دبستان قریه بود.

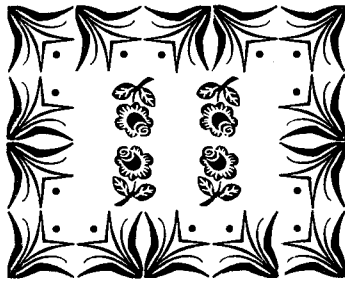
در باغ شیخ دوقعه آجری دیگر نیز باطاقهای ضربی دیده میشود که یکی در شمال شرقی بقعه شیخ جبرئیل و دیگری در شمال غربی آن واقع است. آنکه در شمال شرقی است متعلق به «سید عوض الخواص» جد چهارم شیخ صفی است و بر سنگ قبر آن این عبارت خوانده میشود «هذا مرقد سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین تاج» و مقبره دیگر مربوط به «سید اعرابی» است و بر سنگ آن عبارت «هذا مرقد سید اعرابی» نقر شده است. بطوریکه از نوشته‌ها بر میآید در سلسله اجداد شیخ صفی الدین شخصی بنام «سید احمد اعرابی» دیده میشود که جد پانزدهم او بوده است و هر آینه ممکن است این قبر متعلق بدو باشد.

تاورنیه سیاح فرانسوی در سفرنامه خود از بقعه کلخوران ذکر کرده و چنین آورده است «در اطراف اردبیل چندین مقبره عالی هست که بسیار قابل ملاحظه و جالب دقت میباشد و بعضی از آنها که خراب شده هنوز آثارشان گواهی بر عظمت

۱ - برادر او بنام میرزا احمد تبریزی قطب سلسله ذهبیه بود و در شیراز اقامت داشت و هم در آنجا مدفون است.

بنا و صنعت آن میدهد . در يك ربع ليو بشهر مسجدی که پدر و مادر شاه صفی در آنجا مدفون هستند دیده میشود . مسجد عالی و دارای باغها و حیاطهای متعددی است که در یکی از آنها يك حوض بزرگ قشنگی هست که در آن ماهی بسیار بعمل میآورند و آبش خیلی صاف است».

در مغرب کلخوران بقاصلة يك كيلو متر مقبره امامزاده صدرالدین بن موسی-
الکاظم (ع) واقع است و ما در مبحث مربوط بامامزاده ها از آن سخن گفته ایم.



گفتار دهم

نقدها و نظریه‌های خوانندگان دربارهٔ جلد اول این کتاب

تاریخ، برخلاف ادب و هنر، که احساسات و تخیلات خمیرهٔ اصلی آنها را تشکیل می‌دهد، بر مآخذ و مدارك مبتنی است زیرا در آن از وقایع و حوادثی گفته‌گو میشود که در گذشته دور یا نزدیک اتفاق افتاده و هیچ مورخی نه میتواند و نه حق دارد کیفیت آنها را تغییر دهد. بعبارت دیگر، کسی که آن وقایع را نقل میکند، در مقام شرافت انسانی و لزوم حفظ امانت اخلاقی، نباید آنها را جز بنحویکه بوده، و یادریافته است بیان کند یا بخواست خویش و به پیروی از احساسات شخصی در آنها تغییر دهد. با اینحال راه این خطا مسدود نیست که مؤلف، ممکن است بر اثر نقص مآخذ مورد استناد، دچار اشتباه شود و من غیر عمد نوشته‌هایش در جهتی، غیر از مسیر اصلی وقایع، قرار گیرد. در این صورت است که دانشمندان و صاحبان اطلاع باید بیاری او بشتابند و بانقد مطالب، بر مبنای مدارك صحیح، ویرا در تصحیح آن اشتباهات رهنمون شوند.

مادر جلد اول این کتاب متوجه این نکته بودیم و دست استمداد بسوی دانشمندان دراز کرده نوشتیم که «از خوانندگان دانشمند و صاحب‌نظران گرانمایه بسبب نقائص ممکن پوزش می‌خواهیم و یادآوریهای ارباب اطلاع را برای تصحیح اشتباهات

بدیده‌منت می‌پذیریم» و بلافاصله اضافه کردیم «در جلد دوم بخشی را بدین منظور اختصاص داده‌ایم تا نظریات رسیده را، در آنجا بیاوریم و عکسها و اسنادی را که ممکن است بعضی از علاقمندان ارسال دارند در آن قسمت ثبت نمائیم».

از این‌رو این گفتار را بذکر مطالبی که درباب نوشته‌های آن جلد از کتاب، کتباً و شفهاً از طرف صاحب‌نظران عنوان شده است نقل میکنیم و مواردی را که ما، یا نقدکنندگان محترم، دچار اشتباه شده‌ایم یادآور میگردیم و از خدای بزرگ‌خواستار آنیم که توفیق عنایت فرماید تا هواجس نفسانی، واقعیات تاریخی را، لااقل در مورد «آرتاویل» یا شهر مقدس، تحت‌الشعاع خود قرار ندهد و تعصبات و خودخواهیها پرده‌پوش حقایق نگردد.

ابتدا در آن صدد بودیم که نقدها و نظریه‌ها را بر مبنای موضوعات تجزیه کنیم و فی‌المثل نظریات موافق یا مخالفی را که در مورد خود کتاب یا وقایع و شخصیتها ابراز گردیده است از نوشته‌های مختلف جمع و در یکجا نقل نمائیم ولی چون احتمال آن میرفت که بدین طریق ممکن است قسمتهائی از آنها، بعلت عدم وابستگی بموضوع معینی، حذف یا سقط شود بدینجهت بهتر آن دیدیم که عین آنها را نقل کنیم و استنتاج را بخود خوانندگان ارجمند و اگذار نمائیم و اینک این گفتار را بانقدیکه در «راهنمای کتاب» بقلم آقای داریوش به آذین نامی چاپ شده است آغاز میکنیم و نوشته او را عیناً در اینجا میآوریم:

«اردبیل در اوایل مشروطیت در دست کنسول روس و گماشتگان
نقدی بر کتاب «اردبیل» محمدعلی میرزا و عشایر و میرزا علی‌اکبر مجتهد بود. در
در گذرگاه تاریخ: موقعی که در بیشتر شهرهای آذربایجان جنبش آزادیخواهی
پدیدار میگشت در شهر اردبیل بگناه هواداری از مشروطه و آزاداندیشی مردانی
چون ملا امام‌پوردی و آخوندوف و حاج بابا و امین‌العلماء بقتل رسیدند.

در این زمان عشایر در صدد دستگیری و قتل ستارخان که برای کمک

۱ - راهنمای کتاب (مجله ماهانه زبان و ادبیات و تحقیقات ایران‌شناسی و انتقاد کتاب)

شماره ۱ و ۲ . سال یازدهم . فروردین و اردیبهشت / ۱۳۵۱ . تهران . ص ۵۳ .

بآزادبخوانان به اردبیل آمده برمیآیند و چندین مرتبه شهر اردبیل را مورد حمله قرار قرارداد و غارت میکنند.

از وقایع مهم دیگر این زمان آمدن سپاهیان روس و عثمانی بشهر اردبیل و جنگ بین الملل اول و انقلاب روسیه است. در این دوره میرزا علی اکبر علاوه بر حکومت شرعی عملاً حکومت دولتی را نیز در دست دارد. بر علیه بالشویکها در اردبیل اعلام جهاد میکند.

حکم بقتل امین العلماء میدهد و از باز شدن مدارس جلوگیری مینماید. در این زمان مردم آستارا بجای حاکم اردبیل بمیرزا علی اکبر نامه نوشته و از او برای مقابله باحمله احتمالی بالشویکها اسحله میخوانند و تقاضا میکنند که میرزا علی اکبر نسبت به پرداخت حقوق عقب افتاده اداره امنیه و نظمیة آستارا اقدام نماید.

مطالب بالا ما حاصل فصل پنجم کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» که در تیرماه ماه سال گذشته منتشر شده میباشد. این کتاب در پنج فصل در باره اردبیل از زمان قدیم تا دوران مشروطیت بحث میکند. فصل پنجم کتاب (اردبیل در دوران مشروطیت) و قسمتی از فصل چهارم (نوشته آدام اولیاریوس) از مطالب خوب کتاب است.

مؤلف در نوشتن فصل مربوط به اردبیل در دوران مشروطیت از کتاب چاپ نشده مرحوم عباس محسنی (معروف به شالمان اوف) استفاده سرشاری کرده و ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده است^۱. قسمت مربوط به نوشته آدام اولیاریوس را آقای دکتر حسن واهب زاده از نسخه مجاری سفرنامه جهانگرد مزبور که در سال ۱۶۳۵ میلادی (در زمان صفویه) بایران آمده و حدود دوماه در اردبیل بسربرده ترجمه کرده است.

فصول کتاب بر حسب سلسله‌هائی که در ایران بحکومت رسیده‌اند تنظیم نشده بلکه مؤلف مطالب جمع آوری شده را بسلیقه شخصی خود در ۵ فصل تدوین نموده

۱ - توضیحی از طرف مؤلف: شادروان کسروی در تاریخ مشروطیت خود راجع

بوقایع مشروطیت در اردبیل چنان مطالب وسیعی ندارد تا برای ترتیب تاریخی مطالب قابل استفاده باشد.

که فصل اول آن در ۸ صفحه و فصل دوم در ۱۴ صفحه و فصل پنجم آن در ۳۱۱ صفحه یعنی ۶۲۱۰ درصد کتاب میباشد. جدول زیر ناهماهنگی فصول کتاب را بیشتر نشان میدهد:

فصل	عنوان	تعداد صفحات	درصد
اول	جغرافیای اجمالی اردبیل	۸	۱/۶
دوم	اردبیل قبل از اسلام	۱۴	۲/۸
سوم	اردبیل از حمله اعراب تا مشروطیت	۷۷	۱۵/۳
چهارم	اردبیل از نظر مورخان داخلی و جهانگردان	۵۵	۱۱/۰
پنجم	اردبیل در دوران مشروطیت	۳۱۱	۶۲/۱
	فهرست‌ها	۳۶	۷/۲
-	جمع	۵۰۱	۱۰۰

مهمترین ایراد کتاب اینست که مؤلف دیدانتقادی ندارد. از هر کتابی بدون توجه بارزش تاریخی و معتبر بودن نوشته‌های آن استفاده میکند در حالی که میدانیم بعضی از نوشته‌های قدما در باره اردبیل با فسانه‌شبهه است تا واقعیت تاریخی. مثلاً ابن حوقل در باره کوه سبلان مینویسد: «کوه سبلان که مشرف ب اردبیل است بعقیده من از دماوند بزرگتر است»^۱ همین نویسنده در باره مردم میگوید:

«در باب مردم اردبیل داستانها شنیده‌ام از جمله اینکه کسی از قصاب آنجا گوشت میخزید از وی خواست که گوشت از آنجای گوسفند ببرد که دلخواه اوست قصاب مقداری از ردای خریدار بریده و دیگر از دستمال مشتری را»^۲.

از این قبیل مطالب در نوشته‌های جهانگردان خارجی نیز میخوانیم. تاورنیه مینویسد: «گرچه اراضی اردبیل برای عمل آوردن انگور مساعد است ولی از ایجاد تاکستان و تهیه انگور خودداری میکنند و معتقدند که کاشتن موو تولید انگور در اراضی

۱ و ۲ - سورة الارض . ترجمه دکتر جعفر شمار . بنیاد فرهنگ . تهران . ۱۳۴۵ .

مقدس اردبیل گناهی بزرگ است»^۱ این طرز استدلال ظاهراً منطقی و درست مینماید ولی باید گفت که واقعیت غیر از اینست زیرا که آب و هوای اردبیل و زمین آن نه در گذشته و نه در حال برای پرورش انگور مساعد نبوده و نیست و عدم ایجاد تاکستان در اردبیل باین علت است و علت دیگری ندارد .

در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» از این قبیل اشتباهات فراوان دیده میشود.^۲ مؤلف تاریخ بنای این شهر را در عهد فیروز ساسانی ذکر میکند و نتیجه میگیرد که در حال حاضر ۱۴۷۰ ساله میباشد.^۳ ص (۲۳)

باید گفت که تاریخ بنای شهر اردبیل خیلی قدیمی تر از زمان فیروز ساسانی است زیرا نام شهر اردبیل قبل از سلطنت فیروز در نوشته‌های دومورخ ارمنی بنام «موسی خوان» و لووند آمده است . بنا بر نوشته موسی خورن اردبیل در قرن چهارم میلادی کرسی آذربایجان بود و طبق روایت لووند (Levend) در همین قرن طوایف شمال بنام «هون»ها از راه دربندوارس گذشته بسوی ایران هجوم آورده و اردبیل را ویران ساختند.^۴

علاوه بر این در سال ۴۲۵ میلادی یعنی ۳۴ سال قبل از آغاز سلطنت فیروز بهرام پنجم ملقب به بهرام گور برای مقابله با حمله هیاتله از راه اردبیل بآمل مازندران و گرگان رفته و در خراسان بدشمن شبیخون زده و خاقان هیاتله را کشته است.^۵

۱ - سفرنامه تاورنیه . ترجمه ابوتراب نوری . ۱۳۳۱ . صفحه ۱۲۴ .

۲ - توضیحی از طرف مؤلف : نویسنده نقد توجه نکرده است که سرفصل گفتار چهارم «اردبیل از نظر مورخان داخلی و جهانگردان خارجی» است و نظر مؤلف آن بوده است که خوانندگان کتاب را با آنچه قدما در باره این شهر عنوان کرده اند آشنا سازد ، با این توضیح این خوداشتباهی از طرف نقد نویس محترم است که آن مطالب را از خود کتاب بدانند و بی پروا بنویسد که «در کتاب ... از این قبیل اشتباهات فراوان دیده میشود» .

۳ - توضیح از طرف مؤلف کتاب : نویسنده محترم نقد شاید غفلت کرده است که در اینبار بمندرجات صفحات ۱۱ تا ۲۴ کتاب مورد نقد مراجعه فرماید .

۴ - توضیح از طرف مؤلف : این مطالب از صفحات ۱۱ و ۱۲ خود کتاب مورد نقد اقتباس شده با این تحریف که در نوشته موسی خورن باینکه اردبیل کرسی آذربایجان بوده است اشاره نشده بلکه بطوریکه ما نوشته ایم ، مارکوارت آلمانی در ضمن سخنرانی خود این مطلب را عنوان کرده است .

۵ - ایران در عهد باستان . گوتمسید . صفحه ۴۱۸ .

در اینجا ابن سوآل پیش می‌آید که چرا بنای این شهر را به فیروزجد انوشیروان نسبت داده‌اند؟ باید گفت که در قرن چهارم تا ششم میلادی طوایف شمال بنام «هون»^۱ ها هر چند وقت یکبار خاک ایران را مورد حمله قرار می‌دادند. در زمان سلطنت فیروز (۵۸۳ - ۴۵۹ م.) جنگهای این پادشاه با طوایف «هون» طولانی شد.

شهر اردبیل در این زمان بعلت نزدیکی بققاز و گرجستان و ارمنستان از موقعیت مهمی برخوردار بود و تصور می‌رود در آن عهد نیز مثل زمان جنگهای ایران و روس در عهد قاجاریه اردبیل مرکز استقرار نیرو و ستاد عملیات سپاه ایران بر علیه طوایف شمال بوده است.^۱

ظاهر آن در زمان این پادشاه بود که اردبیل بر اثر حمله طوایف شمال خراب شده بود آباد گردید و توسعه یافت و از این تاریخ نیز تغییر نام داده و بنام جدید فیروز-گرد یا آباذان پیروز نامیده شد. این رویه در عصر حاضر نیز معمول است شهرهای رضائیه، شاهپور، شهرضا، شهنسوار، بندرپهلوی از جمله شهرهایی است که در پنجاه سال اخیر تغییر نام داده‌اند.

قرائن دیگر نیز قدمت این شهر را نشان می‌دهد و آن معنای کلمه اردبیل و ظهور زردشت در این منطقه و وجود آتشکده‌های زردشتی در دهات اطراف اردبیل است میدانیم که کلمه اردبیل يك کلمه اوستائی و بمعنی مکان مقدس یا شهر مقدس میباشد احتمالا این نام باین معنی با ظهور زردشت که بنا بر وایت اوستا کتاب خود را در کوه سبلان نوشته بی ارتباط نباشد و شاید شهر اردبیل یکی از مراکز تبلیغ زردشتیان بوده و از اینرو اسم آن بمعنی شهر یا مکان مقدس نامیده شده است.^۲

در حال حاضر آثار و علائم آتشکده‌های زردشتی در اطراف اردبیل در دهکده‌ای بنام آتشگاه باقی است و خرابه‌های دهکده‌های دیگر که اسامی آنها زردشتی است

۱ - توضیح از طرف مؤلف: این عبارت نیز تحریف شده مطلبی است که در صفحه ۲۳

خود کتاب آمده است.

۲ - توضیح از طرف مؤلف: این مطالب از خود کتاب اقتباس شده است.

و بنام های شهر یور و امرداد خوانده میشود در نزدیکی اردبیل هم اکنون وجود دارد.

گذشته از اینها بقول کسروی: «از نیستی شهری پدید آوردن برای پادشاهان توانا و توانگر آسان نیست چه شهر تنها از گل و خشت و آهک و آجر پدید نیاید که پادشاهی بازو روزربکباره شهری پدید آورد. بلکه مردمی نیز میخواهد که زندگانی شهری توانند. بازار و بازرگان میخواهد»^۱.

کتاب از این افسانه‌ها زیاد دارد که چند نمونه از آنها بعنوان مشتی از خروار چنین است «جد پنجم شیخ صفی فیروز شاه زرین کلاه در اواخر قرن پنجم بولایت اردبیل منصوب شد. فرزند فیروز شاه را عوض الخواص نوشته‌اند. عوض الخواص پسری داشت بنام «محمد» که هفت سالگی در جلوی خانه خود ناپدید گردید. هر چه گشتند او را نیافتند و سرانجام عزای مرگ بر او گرفتند لیکن بعد از هفت سال روزی او را بردر خانه ایستاده دیدند... در باب غیبت او در بعضی از کتابها آمده است که او را اجنان^۲ دزدیده با خود بردند و بعد از هفت سال در همان نقطه آزاد ساختند» (ص ۶۰)^۳

ایضاً از صفحه ۱۷۸ همان کتاب - ملا غلامعلی آخوند کوسه ریش بدقیافه‌ای بود (در اوایل دوران مشروطیت) که عملاً کیمیاگری میکرد. آواز او قدرت زیادی داشت و وقتی در اطاق و تالار در بسته‌ای آواز میخواند گاهی شیشه و پنجره‌ها می‌شکست و یا ظروف در طاق و طاقچه تکان می‌خورد و بزمین می‌افتاد. در عین حال بقدری از زیبایی و ملاحظت بهره‌مند بود که حتی مرغان خود را به پنجره میزدند یادر

۱- مقالات کسروی. گردآورنده یحیی ذکاء. مؤسسه مطبوعاتی شرق. تهران ۱۳۳۵.

۲- توضیح از طرف مؤلف: این کلمه هم از خود نویسنده نقد است. در کتاب کلمه‌چینیان

نوشته شده است.

۳- توضیح از طرف مؤلف: آقای به‌آذین نخواست است علت آوردن این روایت را

بیان کند و عبارت را ناقص نوشته است.

اطراف محلی که او آواز میخواند گرد میآمدند . (ص ۱۷۸)^۱
انتقادات دیگر:

۱ - مشخص نبودن زمان و مکان - چارچوب زمانی و مکانی خیلی از مطالبی که در کتاب آمده مشخص نیست : مؤلف مطالبی را ذکر میکند که برای خواننده معلوم نیست مربوط بکدام نقطه از کشور است مثلاً عبارت : راه اردبیل بر برده و مرکزاران چنین است » (ص ۲۳) معلوم نیست . برده در کجای کشور قرار گرفته و اران در کدام نقطه آن واقع شده است . متأسفانه نقشه هم ضمیمه کتاب نیست .

در کتاب مزبور بر حسب استفاده از منابع ، تاریخ متفاوتی ذکر شده بعضی از تاریخها هجری قمری و برخی هجری و برخی میلادی میباشد .

مؤلف در استفاده از بعضی از منابع مهم مربوط باردبیل غفلت کرده است . سفرنامه پیترو دولاوله که در زمان شاه عباس باردبیل آمده و ترجمه آن دو سال پیش چاپ شده همچنین سفرنامه ابراهیم بیگ که در آغاز مشروطیت باردبیل مسافرت کرده و مشاهدات خود را از قلعه اردبیل ذکر کرده است از جمله کتابهای خوب و با ارزش است که متأسفانه مؤلف باین کتابهای مهم مراجعه نکرده است.^۲

علاوه بر اینها کتاب پر است از تکرار مکررات . فصل سوم کتاب با استفاده از نوشته‌های مورخان داخلی و خارجی برشته تحریر در آمده عین نوشته‌های آنان در فصل چهارم تکرار شده است . بعضی از عبارات در چند جای مختلف کتاب عیناً نقل شده مثلاً در این نوشته اصطخری : «بازار اردبیل بشکل صلیب است و چهار دروازه دارد و مسجد جامع در وسط صلیب قرار دارد» در صفحات ۵۵ و ۱۱۱ همچنین نوشته خواندمیر در کتاب حبیب‌السیر «.. در بیرون اردبیل سنگی است

۱- توضیح از طرف مؤلف : اهتزازها بر اثر امواج صوتی و اثر آنها در اشیاء امری نیست که بتوان انکار نمود ما خود در این مورد با بعضی از مطلعین علم فیزیک هم مذاکره کردیم و آنها چنین امکانی را نفی نکردند .

۲- بکتابهای مورد نظر نقد نویسنده محترم مراجعه شده ولی نوشته‌های آنها بیشتر مربوط بمباحثی بوده است که در آن جلد از کتاب عنوان نشده است .

بوزن دو بیست من ... هر گاه مردم اردبیل بیاران محتاج شوند آن سنگ را بشهر می‌آورند» در صفحات ۸ و ۱۱۰ عیناً تکرار شده است.

۲ - خلط مبحث : در تألیف کتاب مؤلف مباحث متفاوتی را که ربطی بهم ندارند با هم آورده . مثلاً از آمدن عثمانیها باردبیل مؤلف بخاطر خود در تابستان ۱۳۲۵ شمسی در سرعین (ص ۳۶۱) و از بحث مشروطیت بموضوع کشته شدن يك جوانمرد اردبیلی در صدر اسلام (۲۳۵) و از مخالفت میرزا علی اکبر مجتهد بالمشو یکهها بموضوع کمپانی نفت در اردبیل (ص ۴۰۲) اشاره کرده است.

مؤلف گاهی از مسلك مورخین بکسوت معلمین اخلاق در آمده بعد از ذکر حادثه تاریخی بجوانان چنین نصیحت میکند:

«نگارنده بآندسته از خوانندگان، که از طبقه جوان میباشند و هنوز سردو گرم ایام را نچشیده اند . سفارش مینماید که بکوشند و همواره خود را قوی سازند» (ص ۴۳۷)

گاهی هم مؤلف برای مقصود خود متوسل بشعر میشود و مینویسد:

« خدا گرز حکمت ببندد دری

ز رحمت گشاید درد دیگری (ص ۱۵۶)

این شعر را در باب از کار افتان بندر آستارا و بکار افتادن آبهای معدنی سرعین (که با هم حدود ۴۰ سال فاصله دارند) ذکر میکند.

۳ - یکدست نبودن نثر کتاب - کتاب از نظر نثر یکدست نیست . هر بخش کتاب بر حسب استفاده از منابع مختلف بسبک و شیوه خاصی نوشته شده. آنقدر که خواننده تصور میکند کتاب بدست چند نفر تألیف گردیده است.

بعضی از مباحث کتاب باچنان نثر مشکلی نوشته شده که قابل فهم نیست (ص ۱۴۹)^۱

۱- توضیح مؤلف: بعد از این تقدما صفحه ۱۴۹ را بیک دانش آموز کلاس آخر دبستان

ارائه کردیم بخوبی میخواند و مفهوم آنرا بیان مینمود .

بعضی از جملات نیز مبهم و گاهی نامفهوم است که چند نمونه از آنها چنین است:^۱

- آلاپالازاوغلی مردخوی گیری بود . (ص ۱۷۷).
- شاهسونها هر يك بیورتهای خود بازگشتند. (۲۹۰)
- روسها بدون پیچیدگی بمردم شهر اردبیل را تخلیه کردند. (ص ۳۴۷)
- مردم باخشکبار و دانگیها سدجوع میگردند. (۳۵۹)
- میرزا علی اکبر نجفقلیخان آراللورا فرستاد تا آنها را کشیده نزدوی بیاورند . (۳۹۴).
- پس از وضع خوراك صاحبان آنها ... بشهر حمل کردند . (۳۶۵)

این نقدنکات ضعف زیادی دارد که قسمتی از آنها را نویسنده دیگر بنام آقای موسوی گرمارودی در شماره دیگر راهنمای کتاب^۲ تحت عنوان [نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه تاریخ»] بدین شرح مورد بررسی قرار داده است:

«هیچکدام را نمیشناسم : نه آقای صفری مؤلف کتاب خوب
 نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه
 کتاب در شماره پیشین گرامی نامه راهنمای کتاب ، نقدی
 تاریخ» :
 نوشته بودند.

اما کتاب و نقد هر دو پیش روی من است و با خواندن این هر دو آن دریافتم که آقای به آذین در نوشته خود بکثری در افتاده اند.

ایشان در نقد خود نوشته اند «.. مؤلف در نوشتن فصل مربوط به اردبیل در دوران مشروطیت از کتاب چاپ نشده مرحوم عباس محسنی (معروف به شالمان اوف)

۱- توضیح مؤلف : گرچه در نقدهای دیگر جواب باین مطالب داده شده با اینحال جای سوال است که چه ابهامی در آنها موجود است و از چه جهتی نامفهوم میباشد؟

۲- راهنمای کتاب (مجله ماهانه زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب)

شماره ۴۳ . خرداد و تیر ۱۳۵۱ . تهران . صفحه ۲۹۹-۲۹۳.

استفاده سرشاری کرده و ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده. قسمت مربوط بنوشته‌های آدام اولیاریوس را آقای دکتر حسن و اهبزاده از نسخه مجاری سفرنامه‌ی جهانگرد مزبور که در سال ۱۶۳۵ میلادی (در زمان صفویه) بایران آمده و حدود دوماه در اردبیل بسربرده ترجمه کرده است...»

خواننده نقدایشان نخست حیران میماند که این مرد دانشمند - آقای به آذین را میگویم - چه بسیار احاطه و معلومات دارند که توانسته‌اند چنین محکم معج مؤلف را بگیرند. اما وقتی کتاب آقای صفری را می‌گشاید می‌بیند که آقای به آذین، این خنجرهای آبدار تحقیق را هم از گنجینه زحمات مؤلف برداشته و اینک به پشت اوفرو میکنند، و اصلاً معج‌گیری در کار نیست. چرا که مؤلف علاوه بر آنکه در فهرست مآخذ و زیرنویسها بیادداشت‌های خطی شادروان میرزا عباس محسنی (رجوع کنید بصفحه ۴۶۹) و سفرنامه اولیاریوس ترجمه اختصاصی دکتر و اهبزاده (رجوع کنید بصفحه ۴۶۸) اشاره کرده در متن کتاب نیز در صفحه‌ی ۱۸۹ چنین مینویسد:

«... مرحوم میرزا عباس محسنی که بشالمان اوف معروف بود، از روشنفکران اردبیل بشمار می‌آمد. او مرد خوش‌مشرّب و نویسنده با استعدادی بود. بنا بنوشته خودش در بیشتر وقایع ایندوره، شرکت داشته و اطلاعات خود را بصورت کتابچه‌ای باخط زیبا نوشته و باقی گذاشته است و ما قسمتی از مطالب این بخش از کتاب خود را از نوشته‌های او اقتباس و بامدارک دیگر تطبیق نموده، در این مجموعه آورده‌ایم و هر جا که اشاره بنام محسنی کرده‌ایم منظور ما او میباشد...».

در مورد ترجمه سفرنامه اولیاریوس هم کفایت که صفحه‌ی ۱۲۰ کتاب را بگشاید و به‌بیند مؤلف با حروف درشت کتاب چنین نوشته است:

«... ترجمه فصولی از سفرنامه‌ی آدام اولیاریوس»: در سال ۱۶۳۳ میلادی یعنی ۳۳۷ سال قبل [می‌بیند که آقای به آذین در اطلاعات جامعی که داده بودند بر این مطالب فقط عبارت (در زمان صفویه) را افزوده بودند که دست مریزاد] شخصی بنام بوروگمان باتفاق سیصد نفر خدمه و همراهان دیگر بعنوان سفیر بدربار سلاطین

۱- این عبارات و علائم همه مربوط بخود مقاله و نویسنده آن است نه آنکه مؤلف در داخل آن چنین مطالبی را عنوان کرده و با چنان‌علامتی آنها را درج نماید.

روس و ایران مأمور گردید. در بین این عده جوان دانشمندی بنام آدام اوله آریوس بود که در آن موقع ۳۰ سال داشت. این جوان پس از بازگشت بکشور خود سفرنامه‌ای نوشته ... او بالغ بر دو ماه در اردبیل توقف کرده و فصولی از کتاب خود را با وضاع این شهر اختصاص داده است. ما ترجمه آن فصول از کتاب او را در اینجا می‌آوریم ...»

آقای صفری در پاورقی همین صفحه (= صفحه‌ی ۱۲۰) اضافه میکند «... این ترجمه بوسیله آقای دکتر مهندس حسن و اهب زاده از نسخه مجاری آن کتاب صورت گرفته است ...»

اینک از آقای به‌آذین بپرسیم: شما از آنچه در آن قسمت از نقد خویش با آن لحن و ویژه بتعرض نوشته‌اید و - مادر صدر این مقال آنرا نقل کردیم - چه هدفی داشته‌اید؟

- اگر خواسته‌اید مچ بگیری که مؤلف خود در کتاب گفته است.
- اگر خواسته‌اید بفهمانید که بسیار معلومات و احاطه بمسائل تاریخی-ادبی دارید وزیر هر بوتی ادب اگر پشه‌ئی بجنبید، جنبیدن آن پشه‌عیان در نظر شماست [ولو آن پشه در سال ۱۶۳۳ میلادی جنبیده باشد!] که باید عرض کنم این معلومات هم از صفحه‌ی ۱۲۰ همان کتاب که بنقد آن نشسته‌اید، برخاسته است.

- و اگر خواسته‌اید بمعلومات ما که خواننده نقد شما هستیم اضافه کنید. اولاً نیازی نیست چون آنچه شما بدان اشاره فرمودید ما خود در کتاب آقای صفری خوانده بودیم. ثانیاً دستکم باید یادآوری میکردید که من نقد نویس، این مطالب را از همین کتاب که بر آن نقد مینویسم، دریافته و گرفته‌ام. ولی لحن گفتار شما بگونه ایست که خود با برداشت از کتاب مردم خواسته‌اید مؤلف آنرا سارق ادبی معرفی کنید و این دور از جوانمردی نیست؟!

نوشته‌اید: «... مؤلف در نوشتن فصل مربوط باردبیل در دوران مشروطیت از کتاب چاپ نشده مرحوم عباس محسنی استفاده سرشاری کرده و ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده ...»

در مورد بهره‌گیری از دست‌نوشتهٔ مرحوم محسنی، مؤلف، چنانکه اشاره رفت، خود مقرباً استفاده از آنست و در چند جای کتاب باین مسئله اشاره میکند اما «نه استفادهٔ سرشار» زیرا در یک کتاب پانصد صفحه‌ئی آوردن کمتر از سی‌چهار صفحه از مآخذی که بسیار ارزشمند است، استفادهٔ سرشار نامیده نمیشود و تازه ثم‌ماذا؟ مگر شما فرق بین تألیف و تصنیف را نمیدانید؟

آقای صفری مدعی تصنیف نیست، او تألیف کرده است، و مگر اصلاً ممکن است در نوشتن تاریخ یک‌دیوار، کسی از پیش خود بیافد؟

مگر نباید نوشتهٔ خود را با سنادیکه دارد و معتبر است مستند کند؟
اما ایراد شما باینکه «... ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده...» واقعاً ایرادی بی‌پایه است.

از خودتان می‌پرسیم. چگونه ممکن است «ترتیب تاریخی» یک «تاریخ» را از کسی اقتباس کرد؟

این بدان میماند که شما از دو نفر - که هر دو مثلاً تاریخ سلسله‌ی قاجاریه را نوشته‌اند - ایراد بگیرید که شما ترتیب تاریخی نوشته‌هایتان را از هم اقتباس کرده‌اید چون هر دو مؤسس سلسله را آغامحمدخان دانسته‌اید و هر دو پس از او، باباخان را شاه کرده‌اید و پس از او عباس میرزا را ولیعهد ناکام و ... الخ و بهتر بود یکی از شما دو نفر، این ترتیب تاریخی را برهم میزد و مثلاً می‌نوشت: پس از فتحعلیشاه آغامحمدخان شاه شد و بعد ناصرالدینشاه، آنگاه محمدشاه و الخ...

نوشته‌اید «... مؤلف مطالب جمع‌آوری‌شده را بسلیقهٔ شخصی خود در ۵ فصل تدوین نموده که فصل اول آن در ۸ صفحه و فصل دوم در ۱۴ صفحه و فصل پنجم آن در ۳۱۱ صفحه یعنی ۶۲۱ درصد کتاب می‌باشد...»

می‌پرسیم: اولاً مگر هر کس در تدوین و فصل‌بندی کتاب خود، باید با درس شما رجوع کند و اجازه بگیرد؟

ثانیاً: کتاب ۵ فصل نیست بلکه ۵ گفتار است و هر گفتار شامل چند فصل، شما

که نقد مینویسد و با دادن جدول بیهاصل «در صد نسبت تعداد صفحات کتاب بموضوعها»، تلویحاً، دقت خود را بر رخما میکشید، چرا متوجه این نکته نشده اید؟
ثالثاً: مؤلف خود علت اینکه «گفتار اول» را در ۸ صفحه آورده است، در عنوان این گفتار بیان میکند آنجا که مینویسد: «یک نظر اجمالی در باره جغرافیای اردبیل».

رابعاً: در کدامیک از اصول کتابگزاری آمده است که باید همه فصول یک کتاب، چنان چون الوار به یک برش و یک اندازه از کار در آید؟ و در کدامیک از کتب از آغاز پیدایش کتاب تا کنون - دیده اید که مؤلف یا مصنفی چنین تعمد یا تعهدی کرده باشد که همه ابواب و فصول کتاب خود را از جهت کمیت یک اندازه در آورد؟

در اینجا این یادآوری لازم است که:

اگر در صدد یافتن ایراد نمی بودند، دست کم در مورد همین بخش (= مربوط بمشروطیت) تازگی و جامعیت مباحث و زحمات آقای صفری رامی ستودند چنانکه در همان شماره راهنمای کتاب، با نهایت انصاف علمی آورده اند که:
«کتاب مفید و قابل توجه است، مخصوصاً از لحاظ در دست رس قرار دادن عکسها و اسناد و مطالبی که در خصوص مشروطیت میباشد و تا کنون در هیچیک از کتب مربوط بتاریخ مشروطیت بآن موارد اشاره نشده بوده است...» (راهنمای کتاب . ص ۱۶۳).

نوشته اید: «... مهمترین ایراد کتاب اینست که مؤلف، دیدانتقادی ندارد، از هر کتابی بدون توجه بارزش تاریخی و معتبر بودن نوشته های آن استفاده می کند. در حالیکه میدانیم که بعضی از نوشته های قدما در باره اردبیل بافسانه شبیه است تا واقعیت تاریخی، مثلاً ابن حوقل در باره کوه سبلان مینویسد «کوه سبلان که مشرف باردبیل است بعقیده من از دماوند بزرگتر است...»

صرف نظر از اینکه مورخ مختار شما در برابر ابن حوقل، موسی خوانارمنی

است [رجوع کنید بر راهنمای کتاب شماره اول و دوم سال پانزدهم . ص ۵۵] در مورد این ایراد باید گفت نهایت بی انصافی را فرموده‌اید!

چه چیز جز بی انصافی می‌توان نام نهاد این کار را که بخشی از نوشته يك فرد را انتزاع کند و آنرا بکوبند . در همان صفحه‌ئی که شما قسمتی از آنرا نقل کرده‌و نویسنده‌ی آنرا بجهت نداشتن «دیدانتقادی» بعنوان مهمترین ایراد، سرزنش فرموده‌اید چنین جملاتی نیز آمده است:

«... شاید بتوان گفت که ابن حوقل در این بیان مبالغه نموده و ای بسا در صد وجه قلمداد کردن رفتار دژخیمانه‌ی مرزبان بر آمده است...»

امروزه کسی نمی‌تواند با نبودن مآخذ کافی ، از سکنه‌ی آنروز اردبیل دفاع کند ولی قبول قول این مؤلف (= ابن حوقل) نیز محتاج تأمل است...» صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ کتاب در اردبیل در گذرگاه تاریخ».

آیا درست است که يك چنین نظری را فاقد دید انتقادی بدانیم و در مورد او با شما همصدا شویم و بگوئیم : «... از هر کتابی بدون توجه بارزش تاریخی آن استفاده می‌کنند.»؟

در بخش «انتقادات دیگر» نوشته‌اید.

«... چارچوب زمان و مکانی خیلی از مطالبی که در کتاب آمده ، مشخص نیست ، مؤلف مطالبی را ذکر میکند که برای خواننده معلوم نیست مربوط بکدام نقطه‌ی کشور است.

مثلا عبارت: راه اردبیل بر بردعه و مرکزاران چنین است ، ص ۲۳... اینک همان صفحه‌ی ۲۳ کتاب آقای صفری را مانیز می‌گشائیم تا خود به بینم جریان از چه قرار است : چرا که دیگر به شما اعتمادی نداریم!

آقای صفری بنقل از کتاب صورة الارض ابن حوقل ، در صدد است که ثابت کند از نظر این نویسنده، اردبیل نسبت بشهرهای اطراف مرکزیت داشته ، لذا چنین می‌گوید:

«... این مؤلف (= ابن حوقل) در متن کتاب نیز راههای ارتباطی آن سامان را بنحوی بیان کرده که مرکزیت اردبیل را نسبت بشهرهای دیگر آنروز مسجل میدارد مثلاً نوشته است که :

«راه اردبیل به بردعه (مرکز اران) چنین است...»

«راه اردبیل بزنجان اینطور است... راه اردبیل بمرآغه از این قرار است...»

اینک به بینیم آقای به آذین ، در ذکر آن ایراد ، چند اشتباه کرده اند.

۱ - مطلب را نفهمیده یا فهمیده بروی خود نیاورده اند . زیرا آقای صفری

اصولاً در مقام نشان دادن مکان و زمانی در اردبیل نیست بلکه چنانکه گفتیم میخواهد اهمیت اردبیل را در زمان ابن حوقل و از زبان او ، از جهت مرکزیت آن، نقل کند لهداتنها بدکر پیشانی جمله‌های ابن حوقل بسنده میکند و چنانکه دیدیم از آوردن پیکره‌ی جمله‌ها در میگذرد...

۲- عبارتی که آقای به آذین از کتاب آقای صفری نقل می کنند، تعدد نادرست

آورده اند ، بدین صورت :

«... مثلاً عبارت راه اردبیل بر بردعه و مرکز اران چنین است ص ۲۳...» و

حال آنکه عین همین عبارت در همان صفحه ۲۳ کتاب اینطور آمده :

«... راه اردبیل بر بردعه (مرکز اران) چنین است...»

یعنی، آقای صفری با اینکه در این مقام نبوده است که راجع بمکانی توضیح

دهد ، در همانحال در برابر کلمه‌ی بردعه ، در پرانتز توضیح داده که مرکز اران

است؛ اما آقای به آذین عبارت را تحریف فرموده و پرانتز را برداشته و یک وااضافه

کرده و آنگاه فریاد برداشته اند که : «... چارچوب زمان و مکانی خیلی از مطالبی

که در کتاب آمده ، مشخص نیست...».

دوسه ایراد دیگری هم که آقای به آذین بدانها متمسک شده اند ، همه از همین

دست ؛ بی ریشه ، از پیش خود آورده و نادرست است . از جمله آنکه بشیوه‌ی نثر

کتاب ایراد گرفته و از صفحه‌ی ۲۹۰ کتاب شاهد آورده اند که « .. شاهسونها هر یک

به یورتهای خود برگشتند...» ؛ اصلاً چنین جمله‌ئی در آن صفحه وجود ندارد ، بلکه چنین است :

«... شاهسونان غارتگر نیز هر یک در یورتهای خود مشغول تقسیم غنائم بودند...»
و اگر فرض کنیم منظور ایشان همین جمله بوده است باید بگوئیم هیچیک از این دو جمله غلط نیست ، و احتمالاً ایشان معنی یورت را که بمعنی اطاق و منزل است نفهمیده‌اند : آنهم بدین دلیل که کتاب را الله و بخت برای یافتن غلط‌باز و این جمله را بتحریف نقل کرده‌اند ، در حالی که اگر کتاب را درست میخواندند ، خود از سیاق عبارات دیگر و حال و هوای وقایع ، معنی این کلمه را نیز می‌فهمیدند و حتی لازم نمی‌داشتند که اندک رنج بر خود هموار سازند و بفرهنگ رجوع فرمایند.

نقد ایشان سراسر از همین دست و بر همین روال است. اما نکته‌های خنده‌انگیز نیز دارد ، از آن جمله جائی است که مینویسد:

«...گاهی مؤلف برای بیان مقصود خود متوسل بشعر میشود و مینویسد:

خدا گرز حکمت به بندد دری

ز رحمت گشاید در دیگری . . .»

که می‌پرسیم : چه عیب دارد که نویسنده، گاه دست پخت نثر را بجاشنی شعری مناسب بیامیزد؟

باری سخن از حوصله این مقال افزون شد ، امیدوارم آقای داریوش به آذین در کار نقد دقت ، امانت و « بی نظری » را در نظر داشته باشند و گرنه کار نقد را کنار بگذارند و مطمئن باشند که اگر این دربرویشان بسته باشد ، دری دیگر میتوانند گشود که گفت :

خدا گرز حکمت ببندد دری

ز رحمت گشاید در دیگری !»

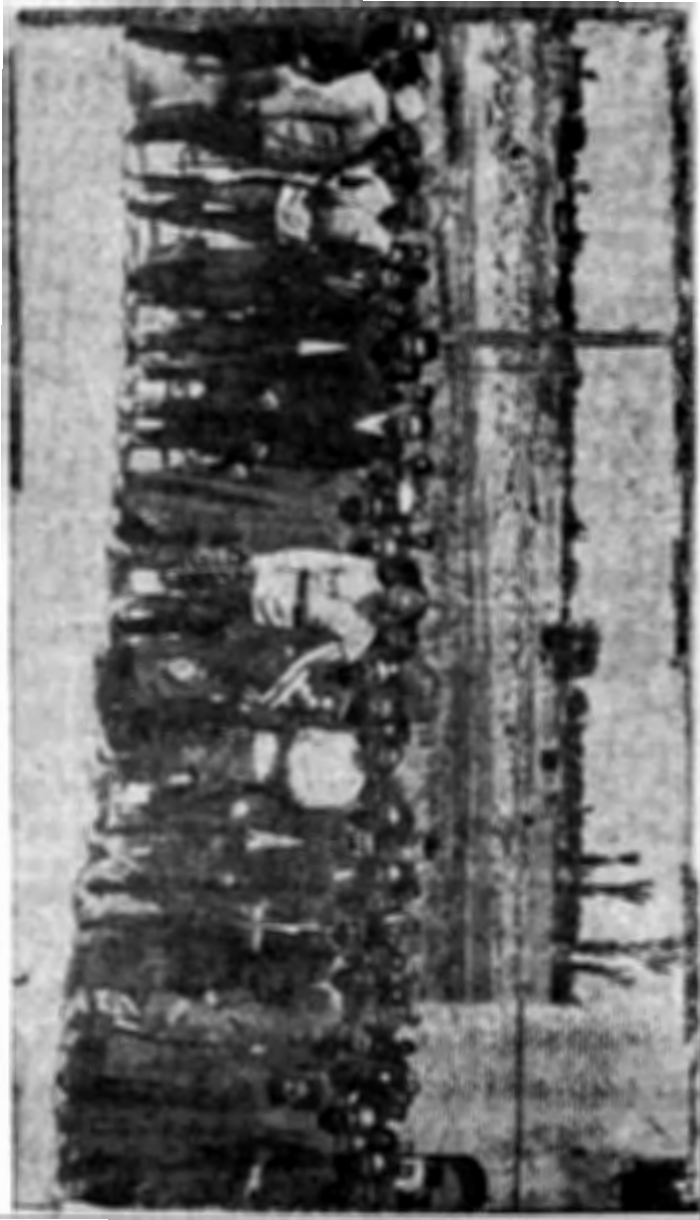
چند تذکار دیگر
از طرف مؤلف :

ماهم هیچیک از دو نقد نویس محترم رانمی شناسیم: نه آقای به آذین را دیده ایم و نه افتخار آشنائی با آقای موسوی گرمارودی داریم ولی نوشته هردو را اندکی تندو کوبنده یافته ایم باین تفاوت که نوشته های اولی هم تأسفاً از دقت لازم برای نقد بهره کمتری دارد. اگر برای نوشتن مطلبی يك مقدار دقت لازم باشد برای نقد آن دهها برابر آن دقت لازم است و آن نوشته ها مع الاسف درعکس اینجهت بنظر میرسد و علاوه بر نکاتی که آقای موسوی گرمارودی ذکر کرده اند نسبتهای ناروائی در نقد ایشان درباره تاریخ و کتاب و مؤلف آن بچشم میخورد که ما با آنکه در زیر نویس صفحات برخی از آنها را یادآور شده ایم برای رفع شبهه بچند مورد دیگر نیز در اینجا اشاره مینمائیم :

۱ - در جلد اول کتاب ، قتل حاج باباخان در شعبان ۱۳۴۰ (فروردین ۱۳۰۱ خورشیدی) یعنی سیزده سال بعد از استقرار مشروطیت ایران عنوان شده و سبب آن نیز مخالفت و عداوت امیرالسلطنه حاکم اردبیل باوی ذکر گردیده است. همچنین کشته شدن امین العلماء در رمضان سال ۱۳۴۵ قمری، یعنی تقریباً هیجده سال بعد از رفتن محمد علیشاه، از ایران، و علت آن انتساب وی به بایبگری قلمداد شده است. آقای به آذین در جمله دوم نقدش بنارواچنین استنتاج کرده است «... در موقعی که در بیشتر شهرهای آذربایجان جنبش آزادیخواهی پدیدار میگشت در شهر اردبیل بهواداری از مشروطه و آزاداندیشی مردانی چون ملامامویردی و آخوندوف و حاج بابا و امین العلماء بقتل رسیدند»...

۲ - آقای به آذین در استنتاج خود از کتاب بقاطعیت مینویسد که آقا میرزا علی اکبر «حکم بقتل امین العلماء میدهد». اگر این نوشته نتیجه تحقیق و نظر خود ایشان باشد امری است علیحده. ولی چون آنرا، در موردی که استنتاجات خود را از کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» ذکر کرده اند، عنوان نموده اند لذا باید یادآور شد که ما در کتاب چنین مطلبی ننوشته ایم بلکه گفته ایم که قاتل امین العلماء در استنطاق گفت «من مقلد آقا میرزا علی اکبر هستم و چون رأی او چنین بود بدین کار مبادرت کردم ولی آقا میرزا علی اکبر موضوع را تکذیب کرد».

۳ - مادر صفحه ۳۶۴ کتاب نوشته ایم که «بحکم وظیفه اخلاقی بروان مرحوم



امیرالسلطنه حاکم اردبیل که حاج باباخان بانیرنگ او بقتل رسید با « خادارسکی »
 افسر روسی و وکیل الرعایا و جمعی از اطرافیان .

عباس محسنی درود میفرستیم و استفاده از یادداشتهای او را بویژه از لحاظ ترتیب تاریخی^۱ و قسمتی از مطالب گفتار پنجم یادآور میشویم» ولی آقای به آذین از خود آورده است که مؤلف «... ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده است» غافل از آنکه در کتاب مشروطیت کسروی و حتی تاریخ هیجده ساله آذربایجان او جز دوسه فصل مجمل و نارسا بوقایع اردبیل اشاره نشده است و اردبیلیان از این حیث از آن مورخ همواره گله مندند. زیرا در زمانیکه او دست بتألیف آن کتابها زد طرفداران وی در اردبیل هر چه یادداشت و نوشته و عکس و مدرکی راجع بوقایع آن شهر بود جمع آوری کرده برای او بردند لیکن او از آنهمه مدارک جز صفحات معدودی راجع باردبیل در کتابهای خود مطالبی نیاورده و چون باقتل وی استرداد مدارک یادشده بصاحبانش نیز میسر نگشته است از اینرو تأسفاً تاریخ اردبیل مدارک و اسناد لازم را هم از دست داده است.

۳ - آقای به آذین نوشته است که «فصول کتاب بر حسب سلسله هائی که در ایران بحکومت رسیده اند تنظیم نشده بلکه مؤلف مطالب جمع آوری شده را بسلیقه شخصی خود، در پنج فصل تدوین نموده...». این نوشته نیز دوازدهت لازم صورت گرفته و یک نظر اجمالی بفهرست مندرجات در اول کتاب نشان میدهد که مطالب بدین شکل عنوان شده است: «اردبیل قبل از اسلام، از حمله عرب تا سالاریان، از سالاریان تا صفویان، شیخ صفی و خاندانش، از نادر تا مشروطیت ایران، اردبیل در آستانه مشروطیت، در آغاز مشروطیت، اردبیل در ایام استبداد صغیر و الخ...» حتی مطالب گفتار چهارم کتاب نیز که مربوط بنظریات جهانگردان در باره اردبیل است در سه فصل زمانی «قبل از صفویه، در عهد صفویه و بعد از صفویه» از هم تفکیک شده است.

۴ - ما در باره تاریخ بنای اردبیل سیزده صفحه (از صفحه ۱۱ تا ۲۴) مطلب

۱ - این ترتیب تاریخی غیر از ترتیب تاریخی مورد اشاره آقای موسوی گرمارودی است. منظور ما آنست که مثلاً وبائی در اردبیل شیوع یافته و نیز قحط و غلانی پیدا شده است برای آنکه تقدم و تأخر زمانی آنها معلوم شود ما از یادداشتهای مرحوم محسنی، که خود او ناظر و شاهد آنها بوده و نوشتههای خود را نزدیکتر بزمان آن وقایع تنظیم کرده است استفاده نموده ایم.

نوشته ایم و با استدلال منطقی آورده ایم که «... از آنجا که دانشمندان زردشت شناس زمان ظهور او را حداقل سی قرن قبل از این تاریخ میدانند میتوان گفت که این شهر بیش از سه هزار سال سابقه دارد» ولی آقای به آذین يك جمله شرطی را که ما چنین نوشته ایم «اگر قول فردوسی و صاحب معجم البلدان و دیگران را بپذیریم و بنای اردبیل را در عهد فیروز ساسانی بدانیم اردبیل در تاریخ تنظیم این مجموعه شهر ۱۴۷۰ ساله ای خواهد بود» منجزاً بمؤلف نسبت داده نوشته است «مؤلف تاریخ بنای این شهر را در عهد فیروز ساسانی ذکر میکند و نتیجه میگیرد که در حال حاضر ۱۴۷۰ ساله میباشد».

۵- دو نفر از مورخان قدیم، اصطخری و مقدسی نوشته اند که بازار اردبیل در زمان آنها بشکل صلیب بوده و چهار دروازه داشته است. ما در صفحه ۵۵ هنگامیکه بمسجد جامع قدیم اردبیل اشاره کرده ایم نوشته ایم که اصطخری بازار را بدان شکل و مسجد را در وسط بازار ذکر کرده است و در جای دیگر یعنی صفحه ۱۱۱ هنگامی که قول مورخان قدیم را نسبت ب اردبیل آورده ایم درباره مقدسی گفته ایم که او هم مثل اصطخری بازار را بشکل صلیب و مسجد را در وسط آن دانسته است.

در اشاره بوضع اجمالی جغرافیائی اردبیل نیز، در آنجا که مربوط ببارندگی در آن شهر است، یعنی صفحه هشت، گفته صاحب عجائب البلدان را نقل کرده نوشته ایم که او گوید در بیرون اردبیل سنگی بوزن دوست من بود هر وقت باران کم میشد آنرا بداخل شهر میآوردند و باران میبارید و چون آنرا بدر میبردند باران قطع میشد. باین مطلب درجائی که گفته های مورخان قدیم را در مورد اردبیل عنوان کرده ایم یعنی صفحه ۱۱۰، بار دیگر بمناسبت مقال اشاره کرده و قول مؤلف حبیب السیر را ذکر نموده ایم.

این اشارت بنظر آقای به آذین تکرار نامناسب تشخیص داده شده است حال آنکه مورد اشاره و ذکر آنها با هم فرق دارد و جائی که ازوضع جغرافیائی و بارندگی صحبت میشود یا راجع بموضوع خاصی، مثلاً مسجد جامع، مطلبی بعنوان شاهد مثال

بیان می‌گردد با موردی که مربوط بنقل گفته‌های دیگران است فرق مینماید و احتراز از تکرار خود نقصی در مطلب ایجاد میکند.

۶- در نوشته‌های این نقدنویس میخوانیم که انشای این کتاب یکدست نیست و «بعضی از مباحث با چنان نثر مشکلی نوشته شده که قابل فهم نیست» چون مردادی بنام آقای محمد روائی از همین لحاظ ادبی نقدی بر آن کتاب نوشته است مقاله ایشان را در جواب آقای به آذین عیناً از روزنامه قیس اردبیل نقل مینمائیم: ^۱

«وقتی ذوق و دانش، در وجود شخصی صادق و ادیبی بهم نقد دیگری بر کتاب آمیخت اثری می‌آفریند وزین و پایدار. و لاجرم تحسین‌ها را «اردبیل در گذرگاه از هر سوی بر میانگیزد. باباصفری مؤلف دانشمند کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ»:

تألیف اثر گراند قدر خود، که شجره‌نامه و شناسنامه‌ی ما و شهر تاریخی ما است، سند افتخار شهر تاریخی ما را - که جای آن سالیان دراز بطور هر اس آوری خالی مینمود - در اختیار همشهریان اردبیلی خود و علاقمندان تاریخ گذارده است.

با مطالعه این کتاب ارزنده و دقیق، ما لحظه بلحظه و قدم‌بقدم در شادیاها و غمهای پدران خود شرکت می‌جوئیم و در تاریخ بس طولانی و پرنشیب و فراز زادگاه خویش بگشت و گذار می‌پردازیم...

گرچه - پیش از این - بطور پراکنده از تنی چند کوششهایی در تدوین تاریخ اردبیل صورت گرفته لیکن بهجرائت باید گفت که این کوششهای لرزان سیاه‌مشقه‌هایی بیش نبوده است و در برابر اثر کسوه‌آسا و استوار صفری ارزش بحث و ذکر بهیچوجه ندارد. چرا که نه نویسندگان آنها از دانش و ذوقی همسنگ ذوق و اطلاع صفری برخوردار بوده‌اند و نه صلاحیت و صداقت این مهم را چونان صفری داشته‌اند. صفری در باره‌ی تاریخ و رویدادهای تاریخی اردبیل - چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام بخصوص در دوران مشروطیت - تا آنجا که مدارک و مأخذ موجود اجازه میداده و در امکان يك فرد کوشا و با ایمان بوده، غور و تلاش پرتیمی کرده و

۱- روزنامه قیس. چاپ اردبیل. شماره‌های ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۲، ۱۱ مرداد و شهریور ۱۳۵۰.

دائرة المعارفی تحویل جامعه‌ی ما داده ، که داشتن یکجلد از آن بر هر اردبیلی فرض است.

مؤلف مینویسد : «مادر تألیف این کتاب سه سال زحمت کشیدیم ، کتابها ، مقالات و نوشته‌های زیادی خواندیم و در جستجوی معدودی از سالخوردگان اردبیل ، که ممکن بود از وقایع گذشته اطلاعاتی داشته باشند ، وقت زیادی صرف کردیم ، با همه‌اینها خود اذعان داریم که آنچه گرد آورده‌ایم از دریای ژرف تاریخ بس طولانی این خطه‌ی باستانی قطره‌ای بیش نیست . چه توانستیم کرد ؟ بیش از این بمنابع و مآخذ دیگری دسترسی نیافتیم و انصراف از چاپ و نشر این کتاب را نیز بعد از نقص احتمالی گناه نابخشودنی دانستیم.»

باید اضافه کرد: از روی تو اضع - مؤلف - چنین اظهار نظری کرده ، چه این کار عظیم و شگرف کار سه یا چهار سال نیست . این کاری است که حتماً يك عمر ذهن پویای صفری را بخود مشغول میداشته و سالهای دراز پایه‌های آنرا در ذهن استوار میکرده و خطوط عمده‌ی آنرا بتمامی طرح میریخته . منتها در طول سه سال طرحها از ذهن بروی کاغذ آمده و شکل پذیرفته است.

هرگز امکان ندارد ، چنین اثری که از هر سطر آن دقت ، صداقت ، پختگی و استواری اندیشه و استحکام بیان و روانی می‌تراود خلق الساعه باشد...

کتاب پانصد صفحه‌ای آقای صفری را من در يك شبانه‌روز بگوارائی يك رمان بسیار شیرین از يك نویسنده مقتدر خواندم و ابدأ خستگی احساس نکردم. گرمی و کشش بیان مؤلف نشان دهنده‌ی این حقیقت است که ایشان تاچه مایه بالقوه و بالفعل نویسنده‌اند و بفنون و رموز نویسنده‌گی سلطه دارند.

در نوشتن کتاب تاریخی ، در وهله‌ی اول باید بارزش ادبی آن توجه کرد چرا که میدانیم يك کتاب تاریخی - هر چه هم بیغرضانه و مستند بمدارك و مآخذ معتبر باشد - اگر بضعف تألیف دوچار آید چندان بقاودوامی نخواهد داشت ولاجرم در گوشه‌ی کتابخانه‌های عمومی گردنسیان خواهد خورد.

مؤلف تاریخ باید بوقایع و حوادث روزگاران گذشته از نو گوشت و خون بیخشد و جان تازه در آن بدمد و آن اندازه قدرت تجسم داشته باشد که خواننده با مطالعه کتاب او، خود را شاهد عینی وقایع حسن کند. مثال بارز و ممتاز را باید از «تاریخ بیهقی» نام برد.

در این اثر نفیس، ارزش ادبی باصحت مطالب و تکنیک تاریخی نویسی، دوش بدوش گام برمیدارد و هیچیک از این دو مهم، عرصه را بردیگری تنگ نکرده است. بطوریکه صرفنظر از مطالب تاریخی-که بیهقی از منابع فقه و دست اول آنها را تحصیل کرده و بیادگار گذاشته است و ارزشی درخور دارد- امروزه هر يك از فصلهای تاریخی بیهقی را بعنوان نوولی گیرا و بکمال از نظر هنری و تکنیک مورد بررسی و مذاقه قرار میدهند. بدینمعنی که بیهقی با مهارت خاص بوقایع چنان لباس دلکشی پوشانیده و بنحوی آنها پرورانیده که با افسانه پهلوی میزند و خواننده اثر بیهقی را بنام تاریخ و وقایع بیجان و مرده نمیخواند بلکه با اثر بیهقی زندگی میکند. ضربان قلب «حسنک وزیر» را بر چوبه‌ی دار میشنود که «احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند». و در خلوت «ابن سماک» با او بگفتگو می‌نشیند و مناعت و شهامت از او فرامیگیرد.

بعد از نکته‌ای که بدان اشارت رفت نوبت حقیقت‌گوئی و بی‌غرضی مؤلف تاریخ است. بیهقی میگوید «تا بر جایم سخن حق، ناچار، بگویم و بتملق و زرق مشغول نشوم». و بدان‌سان که میدانیم این بزرگمرد تا آخر عمر بگفته‌ی خویش مؤمن ماند و سرمشق درخشانی بهمه تاریخنویسان پس از خود در این سرزوبوم داد.

و صفری خلف صدق بیهقی در صفحه ۳۷۶ کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» پرده از حقیقتی فرامیزند:

«ما بارها گفته‌ایم که صرفاً برای بیان واقعیات و حفظ حرمت حقیقت قلم در دست گرفته‌ایم و گر نه خود دیوانگی میبود که بجای تدوین مجموعه‌های دیگر و تقرب بصاحبان قدرت روز، بمدح و ذم استخوانهای پوسیده گذشته‌گان پردازیم و فی المثل

داستان مظلومیت ملاما مویردی و تعدی و ستمکاری امیر معزز گروسی را زنده نمائیم.». در دنیائی که پول باشعله‌های طلائی، فضیلتها را بلعیده و نابود کرده است، در روزگاری که دانائی گرفتار وزبون توانائی است... در محیطی که شخصیت افراد باطول و عرض میزاداره سنجیده میشود و بهرطرف که روی آوری بسا «شخصیت های چوبین» مواجهی، چقدر همت میخواهد که فردی در گوشه‌ای - برکنار از بازیچه های کودکانه‌ای بنام ثروت، مقام و شهرت - از فرمان قلب بزرگ خویش اطاعت کند و بعشق زادگاه خود بکاری عظیم پردازد و جای جای - بمناسبت - در کواهرترین عبارات، حقایقی بر زبان آورد که تا مغز استخوان کارگر باشد و تاریخ را آینه‌عبرتی سازد.

نثر صفری در «اردبیل در گذرگاه تاریخ» روان و بی‌گره است. نثری است سیال و دینامیک. نثری است یکدست، ساده و راحت. نثری است که کلمات در آن باهمه بار عاطفی و تاریخی خود، در خدمت مفاهیم اند و مضامین. یعنی بی‌آنکه خود عایقی ایجاد کنند مانند آینه‌ای صاف و شفاف، محتوای خود را بنمایش میگذارند. این نثر زنده گاهی باقتضای طبیعت کلام - بر حسب وقایع و حوادث - همانند رودخانه‌ای در سراسیمی بستر خود جوش و خروش بیشتر بر میدارد و گاهی حرکت آن بتأنی میگردد. پس از شرح واقعه‌ای که نویسنده میخواهد خواننده را بعبرت بکشانند - تا خواننده مجال تنبه و تأمل بیشتری داشته باشد - ولی، درهمی این احوال نثری است هموار و طبیعی و از این حیث شباهت بسیاری به نثرهای نمونه و فاخر قرون چهارم و پنجم هجری دارد. به نثرهای طراز اولی که میتوان ترجمه‌ی تاریخ تفسیر (تاریخ بلعمی) و تاریخ سورآبادی و تاریخ بیهقی را از آن دست شمرد.

و این درست در نقطه‌ی مقابل نثری قرار دارد بنام نثر مصنوع، که در آن شیوه کلمات پیش از آنکه حامل معنی و مفهوم باشند خود فی نفسه مسئله‌ای بشمار میروند و در حقیقت درخشندگی و خودنمائی تصنعی کلمات مانع جلوه‌گری معنی میشوند مانند آینه‌ی رنگ‌ورورفته و جیوه ریخته...

در نثر صفری يك موسیقی ملایم ، در داخل جملات و عبارات مترنم است بد انسان که اعصاب را مینوازد و اجازه نمیدهد لذت‌دگی و خستگی بخواننده دست یازد. این موسیقی طبیعی که در لحن و فضای داخل کلمات صفری سیران دارد بخلاف نثر مسجع و نثر تصنعی که در آخر هر جمله‌ی آن گوئی «بلندگوئی» نصب کرده‌اند و موسیقی جاز پخش میکنند اعصاب را نمی‌فرساید. توجه کامل به جملات ذیل - که قصد انتخابی در آن نبوده است - نشان میدهد که مطالبی که گفته شد - بخصوص در مورد موسیقی داخل جملات - تا چه حد مصداق دارد:

« - بشر بموازات تأمین زندگی مادی ، همواره علاقمند بوده و هست که از احوال پیشینیان اطلاعی بدست آورد و بچگونگی سرگذشت آنان ، تا آنجا که مسیر است ، علم یابد . برای ارضای این تمایل عالی انسانی بوده است که ثبت و ضبط وقایع گذشته معمول گشته و از مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است . » . مقدمه کتاب . صفحه‌ی الف .

این نوع موسیقی را که بفونتیک کلمات و نغمه‌ی حروف ارتباط دارد ذهنهای آموخته و ورزیده درك و حس می‌کنند...

گاهی نثر صفری در توصیف مراثیات بصورت شعر منشور ، شعر ناب درمی‌آید و این موقعی است که مؤلف علاوه بر ریتم طبیعی کلام از تشبیه نیز یاری میجوید : «این کوه - سبلان - از شهر اردبیل مثل عقابی بنظر میرسد که بالهای خود را باز کرده است ...» صفحه‌ی ۲ متن کتاب .

گاهی مته میگذارد و بروانکای شخصیتها میپردازد و با عمق روحیات فرو میرود و با ایجاز و قدرت تضادها را نشان میدهد.

« او - آقا میرزا علی اکبر - مرد ساده‌دل ولی مقتدر و با اراده بود و از نفوذ و قدرت خویش بیش از علم و فقاقت استفاده مینمود. مرد طماعی نبود و هرگز از وجوه شرعی بفتح خود استفاده ننمود اما بحکومت دینی خود عقیده داشت ... از دولت و ملت ترس و وا همه‌ای نداشت. عیب بزرگ وی سادگی و زودباوری او بود...»

و گاهی فولکلور و آداب محلی را بلطافت و مهارت برای ماواگو میکند :
 - «بعضی از مه‌ها اگر صبح بیاید دوام مییابد ولی اگر غروب ظاهر شود چندان بقائی ندارد . اردبیلی‌ها ضرب‌المثلی در این باره دارند و میگویند مه صبح و مهمان غروب نمیروند و باید برای پذیرائی از آنها تدارك نمود...»

صفری بیشتر و بهتر از همه ، همشریان خود را باز شناخته . بژرفای اندیشه آنها راه یافته و در شناخت دقیق اخلاق ، عادات و سنتهای مردم اردبیل توفیق پیدا کرده است. عبارتی دیگر ، صفری چون از میان مردم اردبیل برخاسته ، کودکی ، جوانی و قسمتی از بهترین ایام عمر را - باسنتهای مهم و گونه‌گون در بین این مردم گذرانیده ، درد مردم را درك و با تمام حواس خود لمس کرده ، و سپس با تیزهوشی و روشن بینی اعجاب‌انگیز بتشریح کشانده است .
 این شناخت در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» به «شناخت تاریخی» انجامیده است.

صفری، در تدوین تاریخ با دقت و وسواس از سه مأخذ مهم سود جسته است: شاهد و گواه ، شعائر و سنن و مدارك و اسناد.
 اگر در مورد مدارك و اسناد از معتبرترین و ثقه‌ترین آنها فایده برده ، درباره شاهد و گواه با احتیاط‌تر و آگاهانه‌تر گام برداشته است:
 - «طبیعی است که برهرشهادت و گواهی نمیتوان ترتیب اثر داد زیرا ممکن است گویندگان آنها قابل اعتماد نباشند و ای بسا که بنا بمصلحت و مقتضیات خاصی مطلبی را جعل نمایند...».

نویسنده مقاله در اینجا بمعرفی کتاب از حیث چاپ و جلد و کاغذ و تقسیم بندی مطالب پرداخته و در آخر نوشته خود آورده است که:
 «این تألیف بزرگ ارزش آنرا دارد که از جهات و دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرارگیرد . اینک برعهده دانشمندان و مورخان صاحب صلاحیت است که برده‌ی سکوت را فرازند و بدآوری و نقد پردازند.»

من دربارهٔ صحت و مندرجات قسمت «اردبیل - در دوران مشروطیت» باتنی چند از معمرین و صاحب نظران شهر بگفتگو نشستیم. خوشبختانه، همه باتفاق، مهر تأیید خود را ذیل مندرجات کتاب نهاده و بامن همعهتیده بودند که: وقتی ذوق و دانش، در وجود شخص صادق و ادیبی بهم آمیخت اثری میآفریند و زین و پایدار. اثری جاویدان همانند «اردبیل در گذرگاه تاریخ»^۱.

آقای دکتر حسن و اهب زاده هم بر مطالب کتاب ایراد هائی نقدی از آقای نوشته و یادآور شده است:

دکتر و اهب زاده: «۱ - کلمهٔ دروب بجای درها اصطلاح نامأنوس است زیرا در و درب کلمهٔ فارسی است و مثل کلمات عربی جمع بستن آنها صحیح نیست.» ما هم با نظر ایشان موافقیم ولی این کلمه مربوط بمؤلف کتاب نیست بلکه از متن کتاب «تاریخ نو» است و ما آن را در «گیومه» عیناً نقل کرده ایم. عبارت «توپ انداختن» نیز که ما بهمان شکل از کتاب مذکور آورده ایم بنظر آقای و اهب زاده از لحاظ ادب فارسی نامناسب است.

۲ - ایل فولادلو را در اردبیل «پولادی» میگویند. بنظر ایشان بهتر بوده است که ما اصطلاح محلی را رعایت میکردیم و حق هم با ایشان است.

۳ - «ژول یونر» فرانسوی در کتاب «دلوران گمنام» اظهار نظر کرده است که علت جنگ ایران و روس در عهد فتحعلیشاه امتناع محمدخان قوآنلوی قاجار، حاکم ایروان، از دادن دختر خود بشاه و استمداد وی از امپراطور روس بود. ماضن بیان نظریه‌های مختلف باین نوشته نیز در صفحات ۹۵ و ۹۶ اشاره کرده ایم. آقای و اهب زاده این نظر را نابجا دانسته یادآور شده است «... همانطور که خودتان نیز در متن کتاب آورده اید بنظر علت اصلی شروع جنگ ایران و روس همان وصیتنامهٔ بطر بزرگ میباشد که گفته تا میتوانید خود را بدریای آزاد برسانید.»

۴ - در صفحهٔ ۲۲۱ جلد اول این کتاب از کشتار دسته جمعی زعمای استبداد اردبیل در نارین قلعه سخن بمیان آمده و در آخر آن از رفتار آزادیخواهان در قتل

۱ - در این نوشته نسبت بمؤلف ابراز لطف بیشتری شده است. برای حفظ حرمت امانت

بچاپ آن مبادرت کردیم.

بدون محاکمه و بدون دفاع آنها در اطاق در بسته ، که دوران روح آزادیخواهی بوده است ، انتقاد شده است. بنظر ایشان «درست است که مشروطه خواهان طرفدار قانون و عدالت بودند ولی در انقلاب از این زیاده رویها خیلی رخ میدهد...».

۵ - از جمله ایرادهای ایشان «تأیید» ما از آقامیرزا علی اکبر مرحوم وسیعی مابر «پاکنهاد و سالم» نشان دادن آن مرد است . این تنها آقای واهب زاده نیست که درباره ایشان چنین عنوان میکند بلکه دیگرانی هم از این حیث بر ما خرده گرفته نکوهش کرده اند . چنانکه جمع دیگری نیز ما را درعکس اینجهت سرزنش نموده اند. ما با توجه بدرستی روشی که در پیش گرفته ایم باید با کمال احترام در جواب هردو دسته بگوئیم که وقایع تاریخی را نمیتوان با احساسات این و آن یا مصالح شخصی خود و دیگران تعبیر و توجیه کرد . حوادث تاریخی تابع اسناد و مدارک است.

حاصل تحقیق در مآخذی که ما بدست آورده ایم و پرس و جوهای که از مطلعین ، اعم از موافق و مخالف ، کرده ایم آنست که در کتاب آورده ایم . اگر ناصواب است باید سند و مدرکی ارائه گردد که از لحاظ تاریخ قابل توجه و اعتنا باشد .

۶ - یکی دیگر از نکات ضعف «اردبیل در گذرگاه تاریخ» بنظر ایشان اینست که ما وارد فلسفه تاریخ نشده علل حوادث را کندوکاو ننموده ایم . چه اگر چنین میکردیم میتوانستیم ریشه های وقایع و اتفاقات را مثلاً در مسائل اقتصادی یا اختلافات فاحش طبقاتی و نظایر آنها دریابیم و خوانندگان را بواقعیت امور رهنمون باشیم. ما درعین حال که بایشان حق میدهیم برای کار خود نیز دلایلی داریم . و آن اینکه سعی ما بر این بود (وهست) که بیش از هر چیز خود وقایع و اتفاقات را گرد آوریم و از بین رفتن و فراموش شدن آنها جلوگیری کنیم. خود این امر وقت و تلاش زیادی میخواهد و مجال هر کار دیگری را از شخص میگیرد، بویژه آنکه عمرها قابل اعتبار نیست ، بااستمداد از عنایات الهی ، در فرصت موجود، میخواهیم کاری را که شروع کرده ایم بجائی برسانیم. اگر درصدد تجزیه و تحلیل وقایع بر آئیم هر آینه از این مقصود بدور میمانیم.

وانگهی برای جوانان امروز و دانشمندان آینده نیز باید کاری گذاشت و بحث در علل وقایع و تجزیه و تحلیل آنها را از آنان خواست. این کاری است که بدون تردید صورت خواهد گرفت و چه بسا که در مورد برخی از موضوعات آن کتاب کتاب‌بهایی برشته‌ تحریر در خواهد آمد. در نوشته‌های آقای واهب‌زاده ایرادهای اجتماعی و فلسفی دیگری نیز بچشم می‌خورد که چون انطباق با مقضیات محیط ندارد از اینرو بناچار از آنها می‌گذریم و بذکر نقدهای دیگران می‌پردازیم.

روحانی دانشمندی از اردبیل، که طبق نوشته خود وی «غیر تقدیرک روحانی دانشمند» از تدریس و مطالعه و تألیف یا تذیل کتب علمی و فقهی و اصولی و یا فلسفه سمت دیگری نداشته و... دست تقدیر ایشانرا

باردبیل کشانیده است» در یک نامه چهارده سطره کوچکی مطالبی در نقد کتاب، از قول دیگران، عنوان فرموده بود. ما در جواب آن شرحی نوشته خواستار شدیم که شخصاً کتاب را ملاحظه و برای تصحیح تاریخ زادگاه خویش نقائص را اعلام دارند و اینک نظریات ایشان را عیناً در اینجا آورده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - در صفحه ۱۲۷ و ۱۲۸ جلد اول این کتاب گفتاری از آدم اوله آریوس درباره مشهودت وی در اردبیل از کتاب خود او نقل کرده‌ایم این نقد نویسنده محترم در آن باره نوشته‌اند «در صفحه ۱۲۷ و ۱۲۸ گفتار اوله آریوس را راجع بعیداضحی و چگونگی مراسم عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) در اردبیل با آنهمه جملات رکیکه و مخالف مقام و شئون پیشوایان و بزرگان دینی و خلاف ادب و مبانی اخلاقی بادی مناسبتی ذکر کرده‌اید.

آیا برای شما تا حال معلوم نگردیده که ایشان بانواع لطایف الحیل، و لودر مطاوی مقالات تاریخی و جهانگردی همیشه در پی متزلزل ساختن مبانی اسلام و خوار نمودن پیشوایان و بزرگان دینی هستند. آیا حرفهای دیگر در باره اردبیل نداشتند تا یادداشتهای آنها را درج نمائید.

ما یادداشتهای اوله آریوس را، آنچه راجع باردبیل بود آورده‌ایم و الان هم

صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ کتاب را گشوده مقابل خود داریم .

در صفحه ۱۲۷ نوشته آن جهانگرد خارجی راجع بعیداضحی نقل شده و او پیدایش اولیه قربانی و داستان سربریدن حضرت ابراهیم فرزند خود اسماعیل را با نهایت احترام بیان کرده در مورد تقسیم گوشت قربانی نوشته است که اردبیلیان «حق ندارند کوچکترین قسمت قربانی حتی پوست گوسفند را در خانه نگه دارند». بعد از آنهم در باب عزاداری زنان بر سر قبور نوگذشتگان مطالبی را با کمال احترام ذکر کرده است.

در صفحه ۱۲۸ نیز دو مطلب نوشته شده است یکی آتشبازی بخاطر شورش سربازان «ینی چری» در عثمانی و دیگری ذکر اجمالی و قعه کربلا ، و در این مورد نه تنها مطالب نامناسبی بنظر نمیرسد بلکه از يك آلمانی متعصب قرن هفدهم میلادی تا این درجه رعایت حرمت اعتقادی يك جماعت مسلمان شیعه قابل تمجید میباشد و يك شیعه هم جز این انتظاری از يك مسیحی نمیتواند داشته باشد چنانکه آنها هم چنین انتظاری از دیگران نسبت بآئین خود ندارند.

۲ - «در صفحه ۶۶ اشعاریکه از صفی الدین اردبیلی در مورد تشویق بمیخوارگی نقل کرده اید آیا بازهد و تقوی معروف ایشان مناسبتی دارد و بر فرض صحت نقل آیا اینها لطمه بر حریم احکام دینی نیست. آیا خوانندگان بی تجربه که رادع قوی ندارند از قرائت این قبیل اشعار باستعمال مشروبات الکلی جری تر و بی باک تر خواهند بود . آیا برای آنها مدرک خوبی نیست . کلمات و یا اشعار مصلح و آموزنده از صفی الدین پیدا نکردید؟..»

نویسنده محترم دانشمندتر از آنست که نداند کلماتی نظیر «می» ، «میخانه» ، «معشوق» ، «خرابات» و ... در اصطلاح عرفان مفاهیم عالیتیری دارند و کسانی مثل حافظ اگر اشعاری سروده و در آنها فی المثل از «می دوساله و معشوق چارده ساله» سخن گفته اند هرگز میخواره نبوده اند یا قصد عمدی برای تشویق میخوارگی نداشته اند. کسی که اشعار شیخ صفی الدین رادر صفحه ۶۶ کتاب بخواند بخوبی درمیابد که نه آن صوفی متقی میخواره، بمعنی شرابخوار، بوده است و نه خواننده را بمیخوارگی

در آن مفهوم دعوت مینماید . بلکه ابیات مذکور سراپا اشاره بآیات مبارکه قرآن-
 کریم و مشحون از نصایح گرانبها و کلمات قابل توجه است.
 ما یکبار دیگر آن اشعار را در اینجا میآوریم تا با توجه بمفاهیم عالیۀ آن
 خوانندگان دانشمند را بدآوری بخوانیم:

« می نوش کن مدام که می را عدیل نیست

و زهیچ شربتی بجهانش بدیل نیست

جلاّب سلسبیل چه موقوف وعده ایست

حالی بنقد باده کم از سلسبیل نیست

وصف مزاج آن حق اگر زنجیل گفت

در باده سرهاست که در زنجیل نیست

گر عاقلی بعقل حکیمانۀ نوش کن

وز غافلی مخورتو که آب سبیل نیست

میخواره را باآتش اگر وعده میدهند

میدان که جز ماثبۀ نارخلیل نیست

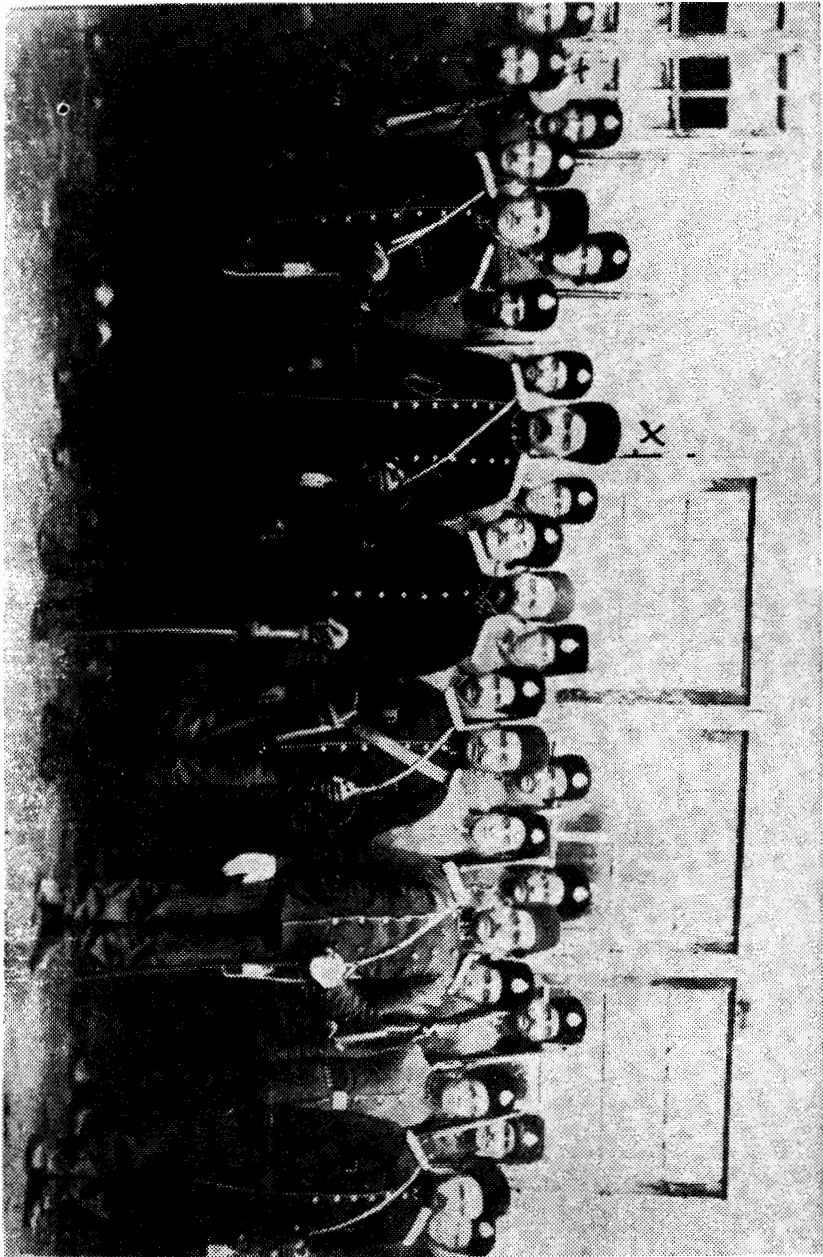
در مدح می منافع للناس آیت است

نیکو بخوان که منفعت آن فلیل نیست

میخوارگی است عیب صفی در جهان و بس

منت خدایرا که لئیم و بخیل نیست »

۳ - در صفحه ۴۳۴ موضوع غضب کرده شدن رحمت الله نام پلیس نظمیۀ را
 عنوان کرده نوشته بودیم که او برای مضادۀ یگانه اسب نان آوریك خانواده فقیر
 بدانجا رفت و اسب را از طویله کشیده بیرون آورد. زن صاحبخانه در کمال استیصال
 او را بحضرت ابوالفضل (ع) سوگند داد ولی او گوش نداده سوار شد و براه افتاد
 اما هنوز مقداری راه نرفته بود که از اسب بزمین افتاد و مردودر آخر این مطلب
 اضافه کرده بودیم که غضب کرده شدن «ممکن است از لحاظ روانشناسی بیک حالتی
 تعبیر شود که آنرا باصطلاح خارجی «شوك» میخوانند و بر اثر تحريك شدید عصبی



جمعی از پاسبانان نظمیه اردبیل در سال ۱۳۴۰ قمری . نفر دوم از سمت چپ که با علامت (+) مشخص شده است رحمت الله است که بعد از به غضب آمدن لعنت الله نامیده شد. افسر رشیدی که با علامت (X) مشخص شده میر جهانگیر خان میر جواد خانی کدخدای محله گارزان میباشد .

حاصل می‌گردد و در بعضی مواقع ندامت شدید و فشار ناگهانی روحی سبب آن میشود و در هر حال از حیث معتقدات مذهبی در مفهومی بکار می‌رود که ما بدان اشاره کردیم». دانشمند روحانی این قسمت را نقد کرده دربارهٔ غضب نوشته است:

«در معتقدات مذهبی بتغییر صور انسانی بصور مختلف حتی صور حیوانی که در اثر ملکه بودن پارهٔ صفات رذیله که با آن فعلیت و صورت متناسب است گفته میشود و مقصود از کلمهٔ المغضوب علیهم در سورهٔ مبارکهٔ فاتحه باتفاق تمام مفسرین جماعتی از یهود بودند که آنها را بصورت قرده و خنازیر در آورد. چنانکه در جای دیگر فرمود «وجعل منهم القردة والخنازیر» و این خود راجع بتطورات نفسانی انسانی است که در فلسفه و معرفت النفس (روانشناسی) تحقیقات عمیق علمی دارد و ما بملاحظهٔ رعایت اختصار از بیان آن خودداری کردیم. بنابراین آیا مصلحت نبود در موضوعاتی که فوق حدود معلومات جنابعالی است و در آن تتبع کامل ندارید دخالت ننمائید و اظهار نظر نفرمائید؟».

ما نه در موقع نوشتن آن و نه حالا که این مجموعه را گرد می‌آوریم و نه هیچوقت ادعای علم و فضیلت نکرده‌ایم. زیرا چیز را که برای یافتن آن سالهاست در تلاشیم و سرانجام هم در حسرت آن می‌رویم چگونگی می‌توانیم در آن باره ادعائی بنمائیم و لذا آن قسمت از نوشته‌ها را که مربوط بشخص مؤلف است با کمال خوشروئی می‌پذیریم. جز آنکه چون رشتهٔ تحصیل و تدریس ما هم در فلسفه و روانشناسی بوده است مطلب را بنحویکه گفته‌ایم تأیید مینمائیم.

اما در باب آن قسمت که مربوط بمطالب کتاب است یاد آور می‌شویم که علیرغم نوشتهٔ آن دانشمند روحانی که «المغضوب علیهم باتفاق تمام مفسرین جماعتی از یهود بودند که آنها را بصورت قرده و خنازیر در آورد» می‌گوئیم در هیچیک از چند تفسیری که ما در اختیار داشتیم این چنین مطلبی ندیدیم. درست است که آنها همگی المغضوب علیهم را معطوف بر یهود دانسته‌اند ولی باینکه آنها بصورت قرده و خنازیر در آیند اشاره‌ای نکرده‌اند.

۱ - از جملهٔ این تفاسیر باید از تفسیر گازر، تفسیر شریف لاهیجی، حجة التفاسیر،

تفسیر معروف به اکسفورد و تفسیر رهنما نام برد

ما بفرض صحت گفتار این نقد نویس روحانی - که صحیح نیست - باید ایشان را بجای توسل بتفاسیر بخود قرآن مجید توجه دهیم و گوئیم که خود حضرت باری تعالی در آیه شریفه ۸۱ از سوره مبارکه «طه» (سوره ۲۰) غضب را چنین معنی فرموده است : «من یحلل علیه غضبی فقهوی» یعنی هر کس که غضب من بر او فرود آید البته هلاک شود . چنانکه رحمت الله بدان شکل هلاک گردید .

۴ - ایراد دیگر ایشان آنست که «اسناد تاریخی مخصوصاً در قضایای شخصیه که با آبرو و شئون برخورد کند باید در کمال دقت و مواظبت منظور گردد . عدالت و وثاقت و بیغرضی و بی مرضی میرزا عباسقلیخان شالمان اوف و نظایر او در نقل قضایای شخصیه از کجا ثابت و محرز گردید ! باید دانست منظور نفی وثاقت او نیست مقصود اثبات و احراز عدالت و وثاقت است در نقل قضایای شخصیه» .

ما ، مثل کسانی که مرحوم محسنی را میشناختند ، او را مرد مسلمانی میدانیم که بواجبات دینی عمل میکرد و در عهد خود نیز مردی مورد احترام و ثقه بود از اینرو در نوشته های او تردید نداریم و عدالت او را مثل عدالت يك امام در نماز جماعت ، از آنجا که اصل بر عدالت اوست ، وقول و فعل مسلم حمل بر صحت میشود مگر آنکه خلاف آن ثابت گردد ، محتاج اثبات تصور نمی نمائیم . بویژه آنکه در حشرو نشری هم که با آشنایان او داشته ایم جز صفات نیک از او چیزی نشنیده ایم .

۵ - ما در صفحه ۴۵۱ در مورد آقامیرزا علی اکبر مرحوم آورده بودیم که «او مرد باهوش و زرنگ و بظاهر ساده ای بود حکومت شرعی را از آن خود میدانست و در برابر این قدرت همه را حقیر و زبون می شمرد و در تحقیر صاحباق شوکت از هر اقدام مشروعی باز نمی ایستاد» و برای آنکه خواننده را بانحوه رفتار وی در اینباب آشنا کنیم دومورد شاهد آورده نوشته بودیم که در مراجعت از يك سفرز کوه هنگام ورود بشهر دوفنر از محترمین شهر را با احترام قرآنی که در پیش خود بر روی زین الاغ حامل و خویش داشت و اداره بوسیدن گوشهای الاغ نمود و نیز در مجلس ختم پدر امیر لشکر طهماسبی برای آنکه شخصیت آن امیر را ، که بر مجلس سایه افکنده بود ، بشکند به مرحوم ملالطیف (مجدالواعظین) در بالای منبر خطاب کرده گفت

سخنانت را کوتاه کن من بعلت پیری نمیتواند ادرارم رانگه دارم و زیاد بنشینم. دانشمند روحانی در اینباره نوشته است: «نحوه رفتار مرحوم آقامیرزا علی اکبر در باره مستقبلین و وادار کردن ایشان زیارت و بوسیدن گوشهای الاغ را عوض زیارت قرآن که در صفحه ۴۵۲ درج کرده‌اید. آیا از يك فرد انسان جاهل محض و بی شعور و شقی اینگونه رفتار نسبت بمستقبلین خود سرمیزند تا از یکنفر عالم متدین . کدام مرد عادل و بی غرض و بی مرض این واقعه را بشما گزارش داد. عجب اینکه در همین قضیه گفته‌اید گوینده داستان میگفت . آیا این هم شدسند. آفرین بردقت و تتبع شما در باره اسناد . گذشته از اینها چه مناسبت دارد که اینگونه وقایع در صفحات تاریخ گنج‌انیده شود و چه انگیزه باعث گردید که گزارشهای موهومه و موهونه در متن تاریخ درج گردد.»

ما ایراد ششم ایشانرا نقل میکنیم تا یکجا نتیجه گیری نمائیم و اینک آن ایراد: «۶- داستان مجلس ختم طهماسبی نیز که در همین صفحه درج گردیده اولاهمان مجلس را اغلب اهل اطلاع برادر ابو الحسن خان طهماسبی نسبت میدهند نه پدر امیر لشکر طهماسبی و ثانیاً در آن مجلس چون رامشگری ذاکر مزبور از حد تجاوز کرده حتی متوفا را هم لنگه برادر حضرت سیدالشهدا (ع) ارواحنا فداه قرارداد از اینجهت آقامیرزا علی اکبر مرحوم برای برهم زدن مشاطه گری ایشان همین رفتار معهود را کرده . بای نحوه کان این قضیه هم چه ارتباطی بتاریخ اردبیل دارد و چه نتایج عقلانی باینگونه جریان مترتب است.»

چون ما علت ذکر این دو واقعه را بعنوان شاهد مثال در آن کتاب نوشته ایم نیازی بتکرار آن ها در اینجا نمی بینیم اما خوشوقتم که خود منقد محترم جواب بند ۵ ایرادهای خود را در بند ۶ و باقلم و انشاء و فکر خود داده است. ما برای آنکه سخن بدرازا نکشد خطاب بخود ایشان سوال میکنیم که وقتی نیمقرن بعد از آن تاریخ ، که بشریت از حیث فکر و اندیشه و ادب و آداب با آنروز فرق زیادی کرده است ، دانشمند روحانی و مدرس و نویسنده و فقیه و فیلسوف ارجمندی مثل خود شما، واعظ محترمی مانند مرحوم حاج مجدالواعظین را ، که بتصدیق همه اهل ولایت بالغ بر شصت سال از عمر خود را در آستانه حضرت اباعبدالله الحسین (ع)

روحنا فداه بذکر مناقب و مرثی خاندان طهارت گذرانیده است، در آن مسجد و بر بالای منبر، که منتسب به پیامبر بزرگ اسلام است، «رامشگر» و «مشاطه گر» خطاب کند آیا استبعادی دارد که مجتهدی نیز در آن زمان و با آن محیط فکری شخصی را با احترام آنکه الاغش حامل قرآن کریم است و ادارا بیوسیدن گوشهای الاغ نماید؟ ما با اداء کمال احترام نسبت باین منقذ دانشمند و اعتذار از محضرشان، می پرسیم آیا «یک فرد جاهل محض و بی شعور و شقی» حاضر میشود العیاذبالله مسجد را میخانه، حاضرین را، که همین مجتهد بزرگوار نیز در آنجا بوده است، میخواره و واعظی را که شصت سال نوکر خاندان در عصمت و طهارت بوده است رامشگر خطاب کند؟ اگر میشود پس آن داستان هم شدنی است و اگر نمیشود پس این نوشته چیست؟

و اما گوینده آن دوخبر از ثقات کم نظیر اردبیل است و کسی است که غالباً قائم اللیل و صائم النهار است و بنظر نمیرسد چنین کسی که از دنیا گسسته و چشم امید بعنایت حق بسته است چنان خبرهای ناصواب بسازد و افترا آتی بر عالم در گذشته ای روا دارد. بخصوص که خود منقذ محترم هم واقعه مسجد را بصراحت تأیید و تحقق «همین رفتار معهود» را تصدیق کرده است. یک اشتباه هم باید از گویندگان خبر مسجد بایشان برطرف شود و آن اینکه در اردبیل کسی بنام ابو الحسن خان طهماسبی مصدر کاری نبوده است.^۱

۷ - هفتمین ایراد دانشمند محترم حاکیست که «نسبت دادن کلمات قصار و شیرین و مغزدار و حکمت آمیز را بفر و مایگان و دیوانگان از امتیازات اردبیل قرار داده اید. شما مدعی هستید نظر از تألیف کتاب مزبور با آنهمه صرف وقت و صرف مال نشان دادن موقعیت عالیة اردبیل است و باصطلاح خودتان در اعتلای مقام تاریخی و مجد و عظمت دیرین خطه ای که امروزه تأسفاً بصورت فراموشخانه و تاریکخانه در آمده است قدم بر میدارید.

آیا درج اخبار و گزارشهای وهن آور موجب اعتلا و مجد و عظمت خواهد بود آیا این سبک را نقض غرض نمیگویند.»

۱ - ابو الحسن خانی که به «سرتیب ابو الحسن خان» مشهور بوده بنام زند خوانده میشده است.

چون مورد خاصی ارائه نشده توضیح در باره آن میسر نیست ولی بطور کلی گوئیم که سعی مؤلف بر آن نبوده است که نیکبها را بگوید و بدبها را مستوردارد . تاریخ باید مثل آینه گذشته‌ها را منعکس نماید . آن آینه معیوب خواهد بود اگر قسمتی از مورد انعکاس را ارائه دهد و قسمت دیگر را بپوشاند . و اگر ما چنین میکردیم بیش از این درخور مذمت میبودیم . بعلاوه اعتلای يك جامعه بدان نیست که بدبهايش را مکتوم دارند . هیچ اجتماعی پیدا نمیشود که خوبی و بدی نداشته باشد ولی از نظر عقلا آن جامعه درحد اعتلاست که خوببهايش بدبهايش را تحت الشعاع خود قرار دهد و جای کمال افتخار است که در جامعه اردبیل همواره این نعمت ارزانی بوده است .

يك نکته هم جای ابهام است و آن اینکه مگر همیشه باید کلمات قصار و شیرین و مغزدار را حکما و دانشمندان بگویند و فرومایگان و دیوانگان شایستگی و یا حق چنین امری را ندارند؟ باید بگوئیم که اینهم از مختصات جامعه اردبیل است که دیوانگان نیز سخنان حکمت آمیز بر زبان میآورند .

برای آنکه خوانندگان دانشمندان با ملاحظه این گفته ما را متعصب و گزافه گوی نخوانند نمونه‌ای از سخن دیوانه‌ای را نقل میکنیم تا حکما را بسنجان حکیمانۀ دیوانه‌ها توجه دهیم . در اردبیل ، در زمانی که ما این مطالب را جمع آوری میکنیم شخصی است بنام «میرزا محمد» که به میرزا محمد دیوانه معروف است . سنش تقریباً شصت سال میشود . قبای بلندی بتن دارد و کفش و جوراب میپوشد . سر برهنه در خیابان و بازار میگردد و با کسی کاری ندارد . با آنکه دیوانه است قیافه جالب و مهربانی دارد و دائماً از دهانش این حرف شنیده میشود «اوزاشیدی» . از کسی چیزی نمیخواهد و هر وقت گرسنه شود از دکان نانوائی تکه نانی برمیدارد و ازدکان بقالی مختصر پنیری روی آن میگذارد و در صحن مسجدی یا جای آرامی صرف مینماید . چون بی آزار است مردم نیز او را دوست دارند .

اردبیل شهر بیلاقی است . بخاطر هوای مطبوع و آب گوارا ، بخصوص آبهای معدنی کم نظیرش ، در تابستانها مسافرین و مهمانان غیر محلی زیای پیدامی کند

و از نقاط مختلف ایران و حتی از کشورهای خارج نیز آیندوروند بسیاری دارد . در تابستان ۱۳۴۹ روزی میرزا محمد در پیاده روی خیابان پهلوی راه میرفت . افسری نیز بادرجه سروانی همراه همسرش قدم میزد . سروان بزبان ترکی آشنائی نداشت و معنی «اوز ایشیدی» را، که میرزا محمد هنگام عبور از کنار همسر او میگفت، نمیدانست . چنین پنداشت که این مرد نسبت بدان بانو جمله نامناسبی ادا کرده است و لذا بحکم غریزه ناموس دوستی سیلی محکمی برگونه او نواخت .

میرزا محمد بدون آنکه کوچکترین عکس العملی نشان دهد با کمال خون سردی ایستاد و نگاهی بسراپای سروان انداخت و در حالیکه تبسم ملیحی بر لب داشت رو با آسمان کرده بنحو طنز آمیزی گفت «تو که آنهمه ستاره داری تا حال بمیرزا محمد توهم نگفته ای ولی بین این با سه ستاره ای که دارد چه کشیده محکمی میزند !...» . بزرگی گفتار و عظمت این سخن انسان را متحیر میسازد . اعصاب قوی میخواهد که با توجه عمیق بتواند آنرا تحمل نماید چنانکه آن سروان نیز چون از موضوع آگاه شد گریه کنان دست او را گرفت و باعجز و لابه و دادن پول درصدد عذرخواهی برآمد ولی میرزا محمد بدون اعتنا بهیچ چیزی سر بزیر انداخت و با زمزمه ورد همیشگی خود «اوز ایشیدی» براه خویش ادامه داد .

۸ - دانشمند روحانی در قسمت دیگر ایرادات خود نوشته است : «در داستان عظیم زاده مرحوم ملاقر بانعلی زنجانی (بدون تحقیق و محاسبه گزارشهای مخالفین و موافقین - تنها باستناد اخبار مخالفین سرسخت و به پیروی از سبک و طریقت کسروی) یک نفر مرد خودخواه و مزور و جاه طلب و نابکار معرفی کرده اند . چه میشد جناب عالی نیز حالات ایشانرا از دسته دیگر استحضار میکردید . حداقل از حضرت آقای سید احمد زنجانی که فعلا از علماء طراز اول حوزه قم بوده و دوره مرحوم ملاقر بانعلی را هم درک کرده است .

پس چرا همیشه در اینگونه موارد گفتار مخالفین را پیش میکشید و ملاک قضاوت ناروا قرار میدهید . در صورت بری بودن آنها از اینگونه جرمهای نفرت آور اجتماعی در پیشگاه عدل الهی چه جوابی دارید؟» .

مادر مورد فقاقت و دانش و اسلامیت مرحوم آخوند نه صلاحیت داشتیم و نه مطلبی عنوان کرده ایم بلکه نوشته ایم که «او روحانی پیری بود که مثل مرحوم آقامیرزا علی اکبر اردبیل بنام اسلام و مشروعیت با مشروطیت مخالفت مینمود» و چون طرفداران وی همه مثل خود او نبودند از اینرو مخالفت وی «موجب قتل گروهی از آزادبخواهان گردید».

بعد از تذکار ایشان ما در صدد تحقیق از وضع آخوند بر آمدیم ولی به آیت الله مرحوم آقای سید احمد زنجانی دسترسی نیافتیم. از بعضی از علمای دیگر زنجان پرس و جوهای کردیم و از یکنفر از آنها که سیدجلیل و ملای طراز اول و سالها در حوزه علمیه قم محل مراجعات بوده و آخوند را میشناخته است چنین شنیدیم که «آخوند ملاقربانعلی میتواندست با استفاده از نفوذ و موقعیت خود کارهای خوبی بفتح اسلام بکند».

ماقلاً از روان مرحوم آخوند عذر میخواستیم زیرا در کتابی که مربوط به اردبیل است سخن گفتن از او را بیجا میدانیم.

اوروحانی فقیه و زاهد با تقوائی بود و به قول آیت الله آقای سیدجلال الدین سلطان العلماء ملکی زنجانی و ثقات دیگر زنجان از مال دنیا بچند تکه زیلو و یک پوستین و یک سماور حلبی قناعت داشت. تأهل نکرد و چهل سال آخر عمر را روی رختخواب ندید و بدان پوستین و زیلو کفایت نمود. غالب شبها در پشت بام عبادت مشغول بود و حتی نصف شبی هنگام پائین آمدن از نبرد بام افتاده پایش شکسته بود. اگر ما در جلد اول از او سخن گفته ایم از آنجا بوده است که با شهادت یک اردبیلی ارتباط داشته است ولی چون نویسنده روحانی ما را در مورد آن گفته‌ها بدادگاه عدل الهی کشانیده است ناچاریم بگوئیم که در آن دادگاه باید عالیترین مراجع تقلید آنروز شیعه یعنی آیت الله مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) و آیت الله مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی جوابگو باشند که در مورد آخوند ملاقربانعلی چنین فتوی داده اند:

«کثرت سن و عدم معاشرت و عالم نبودن جناب آخوند ملاقربانعلی زنجانی

بمصالح و مفساد مملکت و اجتماع اشرار و مفسدین وطن فروش در اطراف ایشان موجب اغتشاش مملکت و اختلال آسایش و مداخله اجانب و اعدام اسلام است . دفع و تفریق تمام مفسدین که دور ایشانرا گرفته اند بر اولیای دولت و قاطبه مسلمین واجب فوری و اتباع آراء منسوبه بایشان مطلق حرام و اعتناء بآنها دشمنی بدین است . محمد کاظم الخراسانی . عبدالله مازندرانی ۱۴ ذیقعدہ»^۱ .

با اینحال ضمن تشکر از نقد نویسی محترم ، اگر نوشته های ما در مورد آن روحانی بزرگوار نابجا باشد از روح بزرگ او معذرت میخواستیم و آرزوی عفو داریم .
 ۹ - نهمین ایراد منقد محترم اینست که «در صفحه ۴۵۳ نوشته اید بزرگترین گناه (آقا میرزا علی اکبر) این بود که تصور مینمود یک تنه میتواند در این نقطه از جهان جلوی پیشرفت علمی دنیا را بگیرد . السخ . کاش میفهمیدم مقصود شما از علم و تمدن چیست؟ تا اینکه معلوم شود آقا میرزا علی اکبر مرحوم چگونه جلوی پیشرفت آنرا میگرفت . البته مقصودم این نیست که روش ایشان با علم و تمدن مطابقت داشته بلکه میخواهم بدانم که مفهوم علم و تمدن و ثمرات آن در نظر شما چیست و بچه معنی تفسیر و تطبیق مینمائید .

نمیدانم در تحلیل و تحقیق اینگونه موضوعات کتاب الدین والاسلام مرحوم کاشف الغلط نجفی یا اقلاب کتاب اسلام و آئین فطرت سید محمد قطب نویسنده زبردست و محقق مصری را مطالعه کرده اید یا خیر و اگر نکرده اید آرزوی آنرا دارم که آنها را بدیده انصاف و دقت مورد مطالعه قرار میدادید . در حال تمدن یا علمی که با مبانی انسانیت و عواطف اخلاقی و دینی بشر منافات ندارد هیچ ذی شعوری حق جلوگیری از آنرا ندارد و البته میتوان گفت ایشان با آن علم و تمدن مخالفت داشته که طبق تشخیص خود ، ولو از راه خطا در تطبیق ، با مبانی فطرت بشری و اصول اخلاقی و دینی منافات اساسی دارد (بدیهی است خطا در تطبیق اگر وقوع آن فرض شود جرم و تقصیر نیست) .

گذشته از اینها برای شما چه داعی شده که نفرت عده ای از اشخاص بی ملاحظه

را بایان اینگونه مطالب نسبت بعالم روحانیت برانگیزید و وضع دختر نوه مشارالیه چه ارتباطی بایشان و عقاید ایشان دارد که در ذیل همین صفحه با آب و تاب قلمفرسائی کرده‌اید. جای تعجب اینست در نامه ارسالی اشاره کرده‌اید اسناد و مدارکی در اختیار دارید و حاوی مطالبی است که عفت قلم شمارا از ذکر آنها بازداشته است. بایده عرض کنم از حال مدارک مذکور در کتاب حال همان‌گونه اسناد و مدارک مومی‌الیه نیز روشن گردید. علاوه بر این دیگر چه چیز موهن در باره ایشان مانده که ذکر نگردیده است و اگر تنها يك اقدام عقلانی و انسانی بسیار مشهور اورا (جلوگیری از نفوذ بلشویکها) در کتاب درج نموده‌اید متأسفانه آنرا هم با ذکر احتمال تأثیر سیاست انگلیسی‌ها آلوده و اذهان شنوندگان و خوانندگان را مشوب کرده‌اید.»

آدمی و وقتی این جملات را میخواند احساس میکند که اندکی تعصب و برافروختگی بر نویسنده آن غلبه داشته و عبارات و جملات متناقضی را در این قسمت از نوشته بر ذهن ایشان خطور داده است. زیرا نویسنده محترم خود اذعان دارد که تمدن و علم با شرایطی که ذکر کرده است برای بشر لازم است و هیچ ذی شعوری حق جلوگیری از آنرا ندارد ولی بلافاصله مطلب را بتشخیص طرف و امیگذازد و خطا در تطبیق را معفو میداند. غافل از آنکه همین تشخیص و خطا در تطبیق خود خطای بزرگی بوده است که آثارش سالها در سرنوشت خانواده‌ها و جامعه اثر گذاشته است.

ما نمیدانیم دبستان باز کردن و در آن حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا و صرف و نحو و اصول دین یاد دادن چه منافاتی بامبانی فطرت بشری و اصول اخلاقی و دینی داشته است که با آن اوضاع اسف‌آور از آن جلوگیری گشته است و عمایه کسانی مثل مرحوم میرزا حمید آموزگار یا شیخ محمد مجرم، بجرم تدریس در این مدارس، بگردن آنها بسته شده از ضرب و شتم نسبت بس آنها خودداری نگردیده است.

مانمیدانیم اگر مدارس جدید، با سبک معقولی که در آن عهد بکار تعلیم می‌پرداختند، با دقت و مراقبت و حتی با هدایت و ارشاد و کمک و یاری کسانی که با آنها مخالفت کردند، تقویت میشدند و موجب ازدیاد طبقه روشنفکر با ایمان در آن شهر

میگشتند چه خطراتی برای دین و جامعه پیش می‌آمد؟.. در زمانی که ما این کتاب را جمع‌آوری میکنیم از فرزندان شهر ما بالغ بر یکصد نفر پزشک و قریب هزار نفر مهندس، قاضی، دبیر و... افسر که همگی تحصیلات عالی دیده‌اند با کمال لیاقت و کاردانی در نقاط مختلف کشور بجامعه خدمت مینمایند. مگر خدمات و تلاش آنها مخالف دین مقدس اسلام یا فطرت بشری و اصول اخلاقی است؟

اینها محصول زمانهای کوتاه‌اخیر است ولی اگر هفتاد سال پیش علم مخالفت با مدرسه در این شهر برافراشته نمیشد بدون تردید برای پدران اینان نیز امکان خدمت در مقیاس وسیع طبابت و مهندسی و غیره فراهم میگشت و در محیط فکری ما با حفظ اصول دیانت تحولات چشمگیری پیدا میشد.

از جملات سوآلیه روحانی محترم بعنوان مؤلف چنین متبادر بذهن میشود که منقد دانشمند تصور کرده است کسانی که از بسته شدن مدارس جدید در محیط قدیم اردبیل متأثرند تمدن و علم را در مفهومی میدانند که تأسفاً جمع معدودی دختران دامن کوتاه یا پسران مزلف هیپی‌نمای کنونی خود را مصداق آنها نشان میدهند. مانه‌تنها چنین تصویری نداریم حتی بشدت نیز آنها مخالف اصول تمدن و انسانیت می‌شماریم و ادامه آنها هم برای بشریت و هم برای ملیت و قومیت ایرانی خود مضر میدانیم.

ولی اینها چه ربطی بعلم و دانش دارد؟ در کجای فیزیک گفته شده است که دختران دامن خود را تا بدانجا کوتاه کنند که مثل بز شرمگاشان هویدا باشد؟ در کجای شیمی آمده است که پسران خود را بشکلی در آورند که انسان در برخورد اولیه آنها را «خانم» خطاب کند؟.. در کدام بخش از ریاضیات و هیئت و زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی، که قسمتهای اساسی علوم امروزی را تشکیل میدهند، عنوان شده است که پسری با پسری ازدواج کند و مجلس جشن رسمی برای چنین کاری تشکیل دهد.

دوران ما، بویژه بعد از جنگ جهانی دوم، و علی‌الخصوص در دهه‌های دهه سال

اخیر، از ایام بیماری تمدن صحیح انسانی است. بی بندوباری و سقوط سطح تربیت اخلاقی و اجتماعی امری نیست که کسی آنها را کتمان نماید. ولی کسی هم نیست که آنها را زائیده علم و تربیت صحیح بشمارد.

غرائز حیوانی جانشین عفت و عصمت انسانی گشته، عصیان و تمرد جایگزین احترام و اطاعت خانوادگی شده، رذیلت بر فضیلت و جهل بر علم برتری یافته، پسر از حیث لباس و آرایش بتقلید زنان درآمده، دختر از حیث رفتار و کردار حالتی غیر از معصومیت دخترانه پیدا کرده، اختیار تربیت فرزند از دست پدر و مادر دررفته و خطر اعتیادات گوناگون جوانها هستی خانوادهها را در معرض سقوط قرار داده است. معبود همه پول و مال گشته و صفا و یکرنگی از بین رفته است...^۱

اینها که ما فساد میدانیم و فساد مینامیم همه معلول فقدان علم و تربیت صحیح و مع الاسف ضعف اصول تربیتی مدارس است. اما نباید از این کلمه مدارس، مدارس آنروزی اردبیل را محکوم بداشتن چنین محصولی نمود. آنچه يك محیط تربیتی را پرثمر میگرداند ایمان مربی است. مریبان آنعهد مردان با ایمانی بودند که هم با علوم دینی آشنائی داشتند و هم لزوم تحول در جامعه را کد روز را احساس مینمودند.

اگر خوانندگان دانشمند بر ما ایراد نمیگرفتند میگفتیم که مراکز تربیتی ما، بر اثر ضعف مبانی تشکیلاتی، که هر آینه معلول کارشکنی‌هایی از قبیل مخالفت‌های اولیه با پیدایش آنهاست، یا علل دیگری که بصور مختلف و در زمان و مکانهای مختلف بخود دیده، تأسفاً حالت فعل پذیری بیش از حد لزوم پیدا کرده و بجای آنکه اصول تربیت و تمدن مناسب و متعارف ملی را حفظ و با آراستن و پیراستن منطقی آنها ارکان اجتماعی را تقویت و بصورت فعاله سرمشقی برای دیگران قرار دهد چشم براه

۱- هیچیک از اینها بعلم ارتباط ندارد بلکه نوعی تربیت غلط و محصول ناز و نعمتهای بی تکلف مشتی انگلهای جوامع و تقلیدهای کورکورانه از یکدسته افراد و اماندهای است که از دروازه‌های باز کشورها رخنه کرده‌اند.

ره آورده‌های مسافران غرب گشته و گفته‌ها و آورده‌های آنها را، بدون آنکه با مزاج حال و آینده جامعه ایرانی سنجیده شود، کورکورانه پذیرفته است. در تاریخ امروز نیز که بر اثر دروازه‌های باز، بمنظور توسعه صنعت «توریسم»، واردات ناهنجاری از حیث اخلاق و رفتار و گفتار و کردار باین سرزمین سرازیر میگردد تأسفاناً سازمانهای



عکسی از شبستان مسجد آقامیرزا علی اکبر

تربیتی مابیشتر راه تقلید در پیش دارند و یادستکم جو آنها را در تقلید از مشتی موجودات سرگشته بنام هیپی آزاد میگذارند.

تکرار میکنیم که این مطالب نمیتواند اعمالی را که هفتاد و هشتاد سال پیش در باب بستن مدارس در شهر و ضرب و شتم معلمان بزرگوار آنها، بجرم اعتقاد بکرویت و گردش زمین، صورت گرفته موجه قلمداد نماید بلکه در جهت عکس آن بیان میشود و چنین بنظر میرسد که اگر در بدو تأسیس آن مدارس، عقلا و صاحب نظران روحانی و غیر روحانی، بایک روش منطقی و دید صحیح اجتماعی آنها را هدایت و تکمیل مینمودند و بجای آنکه با ایجاد مشکلات عدیده آنها را و ادار با اتخاذ حالت دفاعی و رکود کنند جنبه فعالیت‌های مثبت و مؤثری بدانها میدادند هم وضع اجتماع ما بهتر میگشت و هم لااقل در آن نقطه مهم ارکان تربیت اجتماعی و ایمانی استوارتر میگردد.

۱۰ - باری دهمین و آخرین ایراد دانشمند روحانی چنین عنوان شده است که «در کتاب خود در بسیاری از موارد نوشته‌های کسروی را، که انحرافات و روح طغیانگر او اظهر من الشمس است، با تکریم اسم او، سند یا شاهد آورده‌اید. آیا اینگونه یادآوری از این قبیل طغاة و بی‌دین مطلق ترویج مظاهر فساد و اباطیل نیست و پیش عرف و انظار نشانه تجلیل از او و عقاید مسلم الفساد او محسوب نمیشود».

در جواب گویم خیر! زیرا ما در باره کسروی هیچ تجلیل نکرده‌ایم جز اینکه در مقابل نام او کلمه شادروان گفته‌ایم و این کلمه هم مثل آقا و خانم که در مورد زندگان عنوان میشود يك عنوان صوری برای مردگان است.

در باره طغیان و بی‌دینی یا دینداری و اسلام او هم اصلا وارد بحث نشده‌ایم زیرا ما تاریخ برای اردبیل نوشته‌ایم نه رساله در کفر و اسلام کسانی مثل کسروی. اما بحکم «انظر لما قال ولا تنظر لمن قال» گوئیم که او هر که بوده و هر عقیده و ایمانی که داشته واقعیت اینست که در فن تاریخ نویسی مهارت داشته و آثارش در مراکز علمی مورد توجه قرار گرفته است. ما اگر در باب دین و مذهب و اصول و فروع از او قولی نقل میکردیم حق بانویسنده دانشمند بود ولی وقتی او نوشته است که فی المثل والی آذربایجان در محاصره اردبیل از طرف عشایر برای ستارخان سلاح و جنگ افزار

نفرستاد، و واقعاً هم نفرستاده است، نقل آن چه تجلیلی از وی و عقاید «مسلم الفساد» او میتواند محسوب شود؟

اینها ایراداتی بود که یک روحانی دانشمند از اردبیل بر «اردبیل نقدیک دانشمند ایرانی» در گذرگاه تاریخ» مرقوم داشته است مابا احترام زاید الوصف خارج از کشور :

نسبت بایشان اینک نقد یک فیلسوف و ادیب ایرانی را از خارج از کشور، در باب جلد اول این کتاب نقل مینمائیم.

ما آن دانشمند را شخصاً و باسم نمی شناسیم ولی در نامه ای که از یکی از علاقمندان کتاب از اروپا دریافت داشته ایم چنین میخوانیم : « یکی از فضیلتی معاصر ایران، که در اغلب «انسیکلوپدی»ها اسمی از ایشان بعنوان فیلسوف و ادیب معاصر ایران برده شده در تابستان سال پیش بعد از مطالعه کتاب شما نقدی بر آن نوشت که بعضی از قسمتهای آنرا برای اطلاع شما میرسانم :

۱ - جهت مثبت کتاب ثبت وقایع شهر اردبیل در دوران مشروطیت و پس از آن است، که در عین حال زندگی سیاسی و اجتماعی این شهر معروف را منعکس میکند. این کتاب با فارسی روان نسبتاً بی غلط نوشته شده و بارغبت خواننده میشود. گرایش سیاسی آشکار کتاب روحیه شدید ضدروسی آنست. این روحیه هم نسبت بروسهای تزاری و هم با قبول تناقض منطقی نسبت به بلشویکها و مجاهدین قفقازی هر دو بروز میکند.

۲ - در عین حال در کتاب نوعی میهن پرستی اردبیلی شدید در مقابل تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان دیده میشود. حتی کوشش شده است با کوچک کردن ستارخان و بزرگ کردن بیش از حد آقا باباخان عملاً قهرمان اردبیلی بقهرمان غیر اردبیلی پیشی گیرد.

۳ - بخش جغرافیائی و جغرافیای تاریخی و بخش ماقبل مشروطیت کتاب بسیار مجمل و ضعیف است.

۴ - جلد اول کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» رویهمرفته کتاب بدون فایده ای نیست و متضمن یکسلسله وقایع و اسناد است که تاریخ شهر و تاریخ کشور ما را از لحاظ برخی جزئیات غنی تر میسازد ولی اگر آقای صفری باتکای آنکه از این پس

خود شاهد عینی حوادث است جلد ضخیمی بر جلد اول بیفزاید ناچار باید منتظر يك اثر مضر و ارتجاعی شد که در واقع از جهت افکار عمومی و در طی زمان بسود خود او نیست و بدگوئی از بلشویکها ، مجاهدان قفقازی و قیام گیلان که در جلد اول شده و مطلقاً در تناقض بادعوی آزادیخواهی و ترقی پروری مؤلف است تماماً زمینه را برای بدگوئی از ... فراهم کرده است با این فرق که در اینجا میدان سخن حتماً فر اختر خواهد بود...

باید گفت بابا تا همین جابس است و دست بردار و ملاحظه ارباب بی مروت دنیا را بحد کافی کردی کمی هم در فکر باقیات صالحات باش.

۵ - ولی يك حسن را هم نباید بخاطر مراعات انصاف و عدالت نادیده گرفت و آن اینکه با همه حسابگریهای ظریف و فرعی و اشارات مکرر به پیشرفتهای کنونی.. از اهداء تملق آمیز و امثال این خودداری شده است.

بطوریکه گفتیم ما این دانشمند ارجمند را نمیشناسیم و نقد او را مع الواسطه در اینجا آورده ایم ولی از کلماتی مثل «اثر ارتجاعی» و «بدگوئی از بلشویکها» و مفهوم عبارات دیگر، ایشانرا يك شخصیت چپ گرا تصور مینمائیم و ایرادهای ایشانرا بیش از مطالب کتاب متوجه طرز تفکر مؤلف در میابیم و اینک به بررسی موارد نقد و نقد آنها میپردازیم. و قبلاً گوئیم:

روانشناسان، که حالات نفسانی را بررسی میکنند، موضوعی را بنام زمینه انفعالی ذهن یا تعلق خاطر پیش کشیده قضاوتهای انسانی را متأثر و گاهی منبعث از آن میدانند و در اینباره استدلالاتی دارند. در نقدهائی که از این کتاب شده است کم و بیش این نظر صدق مینماید و مشخص میدارد که هر يك از دانشمندان محترمی که زحمت مطالعه و نقد آن کتاب را قبول فرموده اند از دیدگاه خاصی آنرا بررسی کرده اند. ادیبی از لحاظ سبک انشاء، آخوندی از حیث تفکرات خاص روحانیت، دانشمندی از جهت چگونگی وقایع و ... بالاخره فیلسوفی از جهت فکری مؤلف، بر آن نقد نوشته اند و نگارنده را در مسیر ترنم این بیت از مولانا قرار داده اند که:

هر کسی از ظن خودش دیار من ز درون من نجست احوال من

ترنم این بیت نه از آن جهت است که مؤلف، غیر از واقعتی حوادث، احوال خاص و معینی را در نظر دارد و یا امری را برتر از حقیقت می‌پندارد. بلکه منظور عمده او آنست که در برابر آن نوشته‌ها غایت مطلوب خود را چنین عرضه دارد که آنچه در این شهر اتفاق افتاده بهمان شکل و هیئت در کتاب منعکس گردد و شخصیت‌های مؤثر در امور، با طرز فکری که در باب آنها داشته‌اند، بواقع معرفی شوند و تعصب یا تعلق خاطر، مؤلف را از مسیر حقایق برکنار نسازد.

پیروی از این منطق بسیار سخت است و مشکلات زیادی برای آدمی فراهم می‌آورد بخصوص اگر چنین شخصی با افراد بی‌انصاف و مغرضی مواجه گردد. لیکن جای خوشوقتی است که نقد کنندگان محترم همه ارباب فضل و کمالند و با تبعیت از اصول منطقی مطالب منطقی را می‌پذیرند. بدین امید است که نوشته فیلسوف و ادیب محترم را مورد بررسی قرار می‌دهیم و می‌گوئیم:

از اجمال بخش ماقبل اسلام و گفتارهای مربوط به قبل از مشروطیت در جلد اول کتاب حق‌بایشان می‌دهیم و احساس شرمساری میکنیم.

مادر خود آن کتاب هم باین موضوع اشاره کرده‌ایم و در آخر کتاب با اعلام زرد روئی از حاصل کشته خویش از دانشمندان پوزش خواسته‌ایم. کنون نیز عذر خود را تکرار مینمائیم و این عذر را مقبول درگاه آنان میدانیم.

ما برای تحصیل اطلاعات و تهیه مدارک در آن قسمت بسیار کوشش کردیم و حتی از فرهنگستان آذربایجان شوروی و شعبه تحقیقات تاریخی آن؛ بتصور آنکه دانشمندان آن خطه درباره اران، مغان و ارمنستان بررسی‌هایی بعمل آورده‌اند و بعلمت قرب جوار این نواحی با اردبیل و روابط اقتصادی و تاریخی ای که بین این شهر و آن نقاط موجود بوده است بمطالب و اسنادی درباره اردبیل نیز برخورد کرده‌اند؛ مدارک و اطلاعاتی بدست آوریم در صدد استعمال بر آمدیم ولی این راه را نیز بهر حال بروی خود بسته یافتیم. اجمال در بخش جغرافیائی نیز مطلب قابل توجهی است که دانشمند محترم بدان اشاره کرده است ولی ما خود در این کار عمد داشتیم زیرا چون در جلد سوم کتاب در باره جغرافیای اقتصادی و منابع طبیعی بتفصیل سخن می‌گوئیم چنین پنداشتیم که اگر یکبار بعضی از آنها را، ولو باختصار، در گفتار اول و بار دیگر

در آن بخش عنوان کنیم شاید مطالب برای خوانندگان ایجاد ملال نماید. در مورد اینکه «کوشی شده است با کوچک کردن ستارخان و بزرگ کردن بیش از حد آقا با باخان قهرمان اردبیل قهرمان غیر اردبیلی پیشی گیرد» باید توجه دانشمند منقد را جلب کنیم که ما چنین قصدی نداشته ایم و کنون نیز در این راه نیستیم. در این قسمت از ایشان و دیگر صاحب نظران یاری میخواستیم که با توجه عمیق بگفته‌ها و نوشته‌های ما بدآوری بنشینند و بیطرفانه قضاوت نمایند.

ما میگوئیم در پیشامدهای مشروطیت ایران، بر اثر اندیشه‌های ناپخته و رفتار نابخردانه محمد علیشاه، حوادث ناگواری رخ داد و بادستهای خون آلود دژخیمانی مثل لیاخوف و دیگران مجلس بتوپ بسته شد و با قتل و تهدید و زندان و تبعید پیشوایان آزادی، استبداد صغیر با شدت هر چه تمامتر بر میهن ما تسلط یافت. مرد دلاوری بنام ستارخان از تبریز بپاخاست و بایاران از جان گذشته با دیو خودکامگی جنگید و سرانجام مشروطیت از بین رفته را بایران بازگردانید. او از این حیث سردار ملی ایران است و بحق در تاریخ مشروطیت ایران سهم بزرگی دارد.

اردبیلیان هم مثل هر ایرانی دیگر این از خود گذشته‌گی را ارج می‌نهند و هر جا سخن از مشروطیت ایران میشوند ناخود آگاه بیاد این سردار بزرگ میافتند. اما همین اردبیلیان حقشناس وقتی صحبت از چپاول و غارت تاریخی آن شهر بمیان می‌آید درست در عکس جهت در حق او قضاوت مینمایند و آنهمه غارت و کشتار و بدبختی و خرابی شهر خود را نتیجه غرور بیجا، بی‌تدبیری، عدم درک و واقعیات و بالاخره فرار وی از آن شهر میدانند و این مطلبی نیست که يك مسورخ بتواند یا بخواهد بر آن پرده پوشی کند و در ضمن بیان انگیزه‌های غارت آنها را کتمان نماید. اما حاج باباخان اردبیلی با اسناد و مدارکی که از او، در مبارزات آزادی و مشروطیت ایران و نیز علیه سربازان تزاری روس در تبریز و دیگر نقاط ایران، ارائه کرده ایم مرد دلاور و جانبازی بوده و فداکاریهای ثمر بخشی برای ایران ما کرده است ولی چون از اردبیل بوده است خدماتش تحت الشعاع دیگران قرار گرفته و از فداکاران فراموش شده تاریخ آزادی ایران گشته است.

او در داستان غارت اردبیل مردانگی ها کرده و در مهاجرت آزادیخواهان دلاوریها نموده در مبارزه با سالداتهای روس در تبریز رشادتهای کم نظیر از خود بروز داده است. مگر این خدمات برای وطن ما نبوده است و مگر خون او با خون ستارخانها، باقرخانها، سپهدارها، بختیارها و پیرمخانها تفاوت رنگ داشته است که اینچنین فراموش گشته است و جز کسروی که در یکی دوسطر مجمل بدو اشاره کرده - و بعد اظهار پشیمانی نموده است که بعداً از دلاوریهای او آگاهی یافته و در نوشتههای خود چهره دلاورانه او را چنانکه بوده است منعکس نکرده است - مطلبی در باره جانبازیهای او در کتابهای تاریخ ایران نیامده است؟! ..

اگر اردبیل جزو ایران است و اگر تاریخ اردبیل قسمتی از تاریخ این مملکت است چه ایرادی دارد که چنین قهرمان گمنامی را معرفی کنیم و فداکاریها و دلاوریهای او را یادآور شویم؟

ما اطمینان داریم که اگر کسانی پیش از ما، و با اطلاعات وسیعتر از ما، برای اردبیل تاریخی مینوشتند، یا اردبیلیان در آن تاریخ، مثل نقاط دیگر، در تهران متنفذینی داشتند و این متنفذین روح درویشی و حجب و حیای نابجای اردبیلی گری را بکناری میگذاشتند، اکنون نام حاج باباخان، عظیمزاده و دیگران در ردیف محمد و لیخانها، سردار اسعدها، ستارخانها و باقرخانها قرار داشت. حالاکه چنین نشده است بگذارید در مجموعه ای که برای زادگاه آنمرد تنظیم شده است یاد او را زنده داریم و همشهریان فعلی و آینده او را، بر مبنای اسناد و مدارک اشاره شده، بمراتب دلاوریها و مردانگیهای او آگاه سازیم.

اگر در اصالت مشروطیت ایران حرفی نباشد بدون تردید در تقسیم غنائم آن هزاران مطلب است و حاج باباخان و یارانش هم یکی از هزاران افراد پرتلاش و کم بهره ای هستند که صمیمانه در آن راه کوشیدند ولی مثل سربازان گمنام در صفحات تاریخ گمنام ماندند!...

در نقد دانشمند چپ گر انکته مهمی که جلب توجه میکند استنباط ایشان در جهات سیاسی مطالب است و اولین نمونه آن جمله ای است که در قسمت اول نقد ایشان بدین شکل بچشم میخورد: «گرایش سیاسی آشکار کتاب روحیه شدید ضد روسی



هنگام حکومت محمد ولیخان سپهدار در اردبیل، بااعظم و اکابر شهر در قلعه برداشته شده است.

آنست . این روحیه هم نسبت بروسهای تزاری و هم با قبول تناقض منطقی نسبت با بالشویکها و مجاهدین قفقازی هر دو بروز میکند .

ما از این نوشته نخست يك نتیجه گیری میکنیم و آن اینست که خود دانشمند محترم با «قبول تناقض منطقی» روحیه ضدروسی آنرا برای روسهای تزاری و بالشویکها و مجاهدین قفقازی هر سه تسری داده و ما را از يك اتهام احتمالی «ایده اولوژیکی» مبرا ساخته است . این نوشته تصدیق مینماید که کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» از طرفداری یا مخالفت با «ایسم» های چپ و راست برکنار است و از دیدگاه مؤلف آن يك بیگانه ، صرفنظر از اینکه دارای چه مسلك و مرام سیاسی و اجتماعی باشد، بیگانه تلقی گردیده است .

ما یقین داریم که منقد محترم در اصل مطلب هم حق را بانگارنده بدانند زیرا این حق مشروع و فطری موجودات زنده عالم است که هر «غیری» را در محدوده زندگی طبیعی خود بیگانه بدانند و رفتارهای زیان آور آنها را نکوهش نماید . دو زنبور عسل هم نوع یکدیگرند و در دو کندوی کنار هم زندگی میکنند اگر گذریکی از آنها بر کندوی دیگری بیفتد بلافاصله جسد دو نیم شده اش را در بانان کندو به بیرون حمل مینمایند .

گنجشگی از حیث رنگ و محیط زیست با دیگری فرق ندارد لیکن اگر سرزده وارد لانه هم نوع دیگر خود شود جنجالی در آن لانه علیه آن پیا میگردد و پرهایش در هوا پراکنده میشود .

با اینحال آیا میتوان گفت که يك اردبیلی وقتی سالدات روسی را ، صرفنظر از آنکه دارای چه مسلك و مرامی باشد ، در شهر خود به بیند؛ یا سرباز ترك را ، اعم از اینکه عسکر سابق عثمانی باشد یا سرباز ترکیه متحد کنونی ، متجاوز بکشور و دیار خود مشاهده کند ؛ یا سپاهی انگلیسی را ، چه از امپراطوری ظالم گذشته باشد و چه هم پیمان مظلوم نمای کنونی ، حاکم بر اجتماع خود در یابد؛ یا آن گروه بان آمریکائی را مسلط بر خانه و کاشانه خود به بیند حق ندارد عکس العملی، ولو بصورت تنفر، ابراز دارد!؟ ...

منقد محترم و یا خوانندگان دانشمند دیگر ممکن است این گفتار را از ما نپذیرند ولی ما دریان آن خود را صادق میدانیم که وقتی صحبت از روسیه شوروی میان می‌آید پیشرفتهای علمی و صنعتی و امکانات مالی و نظامی آن هیچیک بقدر مبارزه آنها با اشغالگران کشورشان در جنگ جهانی دوم حس احترام نسبت بدان ملت را در دل ما ایجاد نمی‌نماید. ملت روس در نظر ما از آنجهت سرفراز است که علیه بیگانگان متجاوز بمبارزه برخاست و آنهمه کشتار داد و مصائب را تحمل نمود بدین منظور که وقتی زن و بچه آنها پا از محیط خانه بیرون میگذارند جز سیمای مطلوب هموطنان خود قیافه دیگری را نه بینند. الجزایریها از آن حیث در جامعه امروزی بشر احترام دارند که سالیان دراز علیه اشغالگران بروبوشان، که حتی بتعبیر متمدنین امروز متمدن تر از آنها بودند، جنگیدند و یوغ بندگی آنها را برگردن نگرفتند. امروز مردم دنیا با همه ثروت و قدرت نظامی ایکه ممالک متحده امریکای شمالی دارد برملا در مانده هندوچین حرمت خاصی قائلند زیرا آنان هست و نیست خود را بر سر آن گذاشتند که کشورشان را کسانی غیر از خود آنها در اختیار نداشته باشند.

ما معتقدیم که فیلسوف و دانشمند مورد احترام ما، با توجه باین مطالب و با رعایت جانب عدل و نصفیت بماحق خواهد داد که آنجمله از نوشته ایشان را بدین شکل تصحیح کنیم که «گرایش سیاسی آشکار کتاب جنبه میهن دوستی شدید و روحیه ضد، بیگانه‌ای آنست از هر ملت و هر کشور و هر مسلک و مراسم سیاسی و اجتماعی که باشد».

این انصاف در جای دیگری از نوشته ایشان نیز مورد نیاز ماست و آن قصاصی است که مؤلف قبل از جنایت با قلم ایشان بدان محکوم گشته است و در نقد ایشان چنین آمده است «مؤلف بی تاب است که در این زمینه جلوه گیری کند. باید گفت با با تا همین جابس است و دست بردار و ملاحظه ارباب بی مروت دنیا را بحد کافی کردی کمی هم در فکر باقیات صالحات باش» و «اگر آقای صفری باتکای آنکه از این پس خود شاهد عینی حوادث است جلد ضخیمی بر جلد اول بیفزاید ناچار باید منتظر یک اثر مضرار تجاعی شد که در واقع از جهت افکار عمومی و در طی زمان بسود خود او نیست...».

اینقبیل نوشته‌ها ممکن است در طرف هیجاناتی بوجود آورد و هر آینه نوشته-

های او را از میسر معقول منحرف سازد زیرا از آنها بوی تهمت و افترا و تهدید استشمام میشود در حالیکه نویسنده کتاب بایک صداقت و صمیمت مطالب را عنوان نموده و در همه احوال، در آزوی حق و حقیقت، از هر گونه حب و بعض و تعصبات بیجا دوری جسته است. چه میتوان کرد؟ این از مختصات عصر ماست که هر کسی طریق بیطرفی اتخاذ کند باید از چپ و راست تهدید شود و، علاوه بر محرومیت از نعمتهائیکه اربابهای بی مروت دنیا، بهر حال و بحد و فور و بی حساب بر غیر بیطرفها ارزانی میدارند، زجر بیندوم فروبندد و تبعیت از حقیقت را با قیات صالحات بداند.

آقای دکتر یوسف معماری نیز مطالبی از کتاب را قابل اصلاح
نقدی از آقای دانسته نوشته است:

دکتر معماری: «۱- مطلب مندرج در آخر صفحه ۱۷۸ بشرح (آواز ملاغلامعلی

قدرت زیادی داشت و وقتی در اطاق و تالار در بسته ای میخواند گاهی شیشه پنجره ها می شکست یا ظروف در طاق و طاقچه تکان می خورد و بزمین می افتاد. در عین حال بقدری از ملاحظت و زیبایی بهره مند بود که حتی مرغان خود را به پنجره میزدند یا در اطراف محلی که او آواز میخواند گرد میآمدند). درست است هنوز هم معمربین شهر در این مورد گفتگو میدارند ولی شکی نیست که این حرفها مبالغه است و این مبالغه هم بخاطر نشان دادن هر چه بیشتر قدرت آواز ملاغلامعلی است.

گرچه از نظر علمی افتادن و شکستن اشیائی در شرایط فیزیکی بخصوص بوسیله امواج صوتی و رزنانس قابل توجیه است و لیکن ایجاد چنین شرایطی در اطاقهای معمولی و با صدا یا آواز انسان امکان پذیر بنظر نمیرسد و جمله اخیر (حتی مرغان خود را به پنجره میزدند) بنظر اینجانب قابل توجیه نمی باشد.

۲- در صفحه ۱۷۹ در مورد بدنه توب بسته شدن فرخ چنین آمده: (وقتی سرفرخ در هوا بالا میرفت هنوز سخنانی که در آخرین لحظه بزبان آورده بود از دهانش قطع نشده بود) این مطلب نیز مبالغه آمیز است چه سری که در نتیجه انفجار توب به هوا پرتاب شده و وضعیت آن در حین حرکت قابل رؤیت و تشخیص نخواهد

بود. قطع نشدن کلمات آخرین لحظه هم بعد از جدا شدن سر و بدن و اعضاء از همدیگر منطقی و قابل قبول نمیباشد.

۳ - در صفحه ۳۶۶ در باره شیوع حصبه و تلفات سنگین آن نوشته شده (حصبه را امروز که کلمات خارجی در ایران کم و بیش متداول شده پاراتیفوئید میگویند نوع دیگری از این مرض که در قدیم محرقه میگفتند امروزه تیفوئید خوانده میشود حال آنکه «مطبقة» را که شدیدتر بود تیفوس میگویند) در تطبیق اسامی این بیماریها اشتباه شده است چه تیفوئید که امروز در زبان مردم عادی نیز وارده شده است همان بیماری حصبه و پاراتیفوئید نیز در زبان فارسی شبه حصبه نامیده شده است و محرقه همان ناخوشی است که امروزه واژه خارجی آن تیفوس استعمال میشود. کلمه مطبقة نیز بهمان بیماری تیفوئید گفته شده است بنظر میرسد که این اسم را از روش بیماری در شروع علائم بالینی و تب گرفته باشند و منظور آن باشد که در ابتدای بیماری تب طبقه طبقه بالا میرود و بعد از استقرار ناخوشی این نظم از بین میرود.

۴ - در مورد غارت اردبیل شاهی میگفت یکی از نقاطی که از گزند غارت عشایر مصون ماند بن بست است در کوچه پیر شمس الدین بنام کوچه خادمباشی که منزل مسکونی خادمباشی در آن تاریخ در داخل این بن بست بوده است. گویا چند روزی قبل از ورود عشایر بشهر دیواری در مدخل آن کشیده میشود تا وجود این بن بست در انظار غارتگران مستور و مخفی بماند ولی در همان روز اول عشایر از موضوع مطلع و بخراب کردن آن اقدام میکنند. ساکنین کوچه را وحشت و ترس فرامیگیرد. زنان ترسان و لرزان در خانه خادمباشی جمع میشوند و مردها در پشت دیوار با استقبال عشایر منتظر میمانند تا دیوار خراب میشود. خوشبختانه سردسته آنعده با حاج حمدالله نامی از ساکنین بن بست آشنا درمیآید و دعوت او را برای صرف غذا پذیرفته و از غارت آن کوچه صرفنظر میکند و کسی از زبردستان خود را برای محافظت خانهها از گزند غارت در مدخل کوچه میگمارد و از همین روز بعد این بن بست یکی از نقاط امن شهر شمرده میشود.

۵ - موضوع فرار حاج باباخان از اردبیل بعد از زخمی کردن مأمور حکومت که در صفحه ۴۰۸ درج شده است با چند نفر از معمرین خانواده محمدی مطرح شد باتفاق اظهار داشتند که حاج باباخان بعد از فرار از اردبیل بیا کورفته و در آنجا با آزادیخواهان آن سامان آشنائی پیدا کرده و در بین آنها اسم و رسمی هم کسب نموده و بعد از برگشت از آن دیار بصف مشروطه خواهان و مجاهدین پیوسته است .

۶ - عبد الخالق نامی ، که محمد باقر و اسلام مجاهد دائی های او هستند ، و او خود قاصد و نامه رسان حاج باباخان بود و فعلاً ساکن محله یعقوبیه در اردبیل میباشد و در آن تاریخ مشهور به «ایری پالان» (آئروپلان) شده و وجه این تسمیه بعلت جلدی و چالاکی او در امر نامه رسانی بوده است در مورد توطئه قتل حاج - باباخان در زنجان که خود نیز همراه آنها و شاهد ماجرا بوده چنین میگفت : جهان شاه افشار يك اطاق پر از سکه و ظروف طلا داشت . حاج باباخان بعد از پیروزی بر خان افشار دستور داد طلاهای او را در خور جین ها پر کرده به همراه بیاوریم . در آن تاریخ این خبر با مبالغه زیاد بگوش همه رسید توطئه های بر ضد حاج باباخان برای تصرف طلاها چیده شد و در قدم اول حاکم زنجان توطئه را با جبر ا گذاشت و در محاصره و جنگ و گریزی موفق شد تمام طلاها را با استثنای خورجینی که همراه خود حاج باباخان بود بچنگ آورد . حاج بابان از بیم توطئه های دیگر و مزاحمت حکام سایر شهر ها از بیراهه و از طریق خلخال خود را باردبیل رسانید و بعد از مراجعت از زنجان لباس اونیفورمی برای خود و یارانش تهیه نمود و در جاتی نیز برای آنان قائل شد و خانه وسیعی رادر محله پیر شمس الدین ، که اکنون نیز تقریباً بهمان شکل باقی است برای خود و یارانش اجاره نمود . و از فیلاتیوف کننل روسی نیز در این خانه پذیرائی کرده است و نیز از همین خانه بنا بدعوت حکومت وقت با اسم قوام الایاله بعد از ظهر یکروز با درشکه به همراه دو نفر از یارانش که یکی از آنها آبی نام داشته بقلعه رفته است .

ایری پالان میگوید در آن شب که حاج باباخان در قلعه زندانی شده بود من مأمور کسب خبر از قلعه بودم و آنشب در محلی نزدیک قلعه که «بلد گرمانی» (آسیاب بادی) نامیده میشد مخفی شدم (محل فعلی بلوار ساحلی و کتابخانهٔ کودک)^۱. شب از نصف گذشته بود در حدود بیست نفر سواره از قلعه بیرون آمدند و بسمت قریهٔ داشکسن رهسپار شدند و من آنها را تعقیب کردم. نزدیکهای قریه من بآنها نزدیک شدم و از فاصلهٔ نسبتاً نزدیک حاج باباخان را شناختم که دستهای او را از پشت بسته و بر روی اسبی نشانده اند چون دقت کردم دیدم پایهای او نیز در زیر شکم اسب بسته شده است. دو نفر از سواران مرا دیدند و گرفتند. یکی از آنها که برات نام داشت و اهل ابراهیم آباد بود قبلاً در صف مجاهدین میجنگید ولی در جریان توقیف مجاهدین بوسیلهٔ ستارخان از اردبیل فرار کرده و بفولادلوها پیوسته بود مرا شناخته و آزاد کرد ولی تهدید کرد که اگر مجدداً در آن حوالی دیده شوم هدف تیر قرار خواهم گرفت. شب را در آنجا ماندم و وقتی هوا روشن شد مسیر آنها را طی کردم و در پیله سحران جای پای توقف اسبهای آنها را مشاهده کرده دانستم که در آنجا توقیفی کرده اند. بجستجو پرداختم و دیدم دیواری را بر روی یک چاه گندم (بوغداقویوسی)^۲ خراب کرده اند مشکوک شدم و شروع بکنار زدن خشت و گل نمودم که یکدفعه جسد حاج باباخان را در داخل چاه گندم یافتم. ساعتی از خود بیخود شدم و سپس جیبهایم را گشتم و کیفی که در جیب او بود برداشتم و روی جسد را پوشانیده و بشهر برگشتم و یکراست بمنزل حاج باباخان رفتم و کیف را به زهرا خانم عیال او داده گفتم حاج باباخان کیفش را برای شما فرستاد که بدانی او سالم است و عنقریباً خلاصی یافته بر خواهد گشت. سه ماه گذشت و پرده از روی قتل حاج باباخان برداشته شد و قاتل او چو لاق ضرغام اینانلو معرفی گردید و در این تاریخ یکی از دوستان حاج باباخان بنام جولان

۱- محل آسیای بادی درست در سمت چپ پل جدیدی که بر روی رودخانه و بر سر راه

خلخال زده شده است قرار داشت، جای کتابخانهٔ کودک در سمت راست آن پل است.

۲- در قدیم سیلو نبود و در روستاها گندم را برای آنکه خراب نشود در چاههای

کم عمقی که بدان منظور میکنند نکه میداشتند.

حصار لوجنازه او را بقبرستان نوشار سه فرسخی اردبیل از محال اینانلو منتقل و دفن کرد.

۷- در مورد جسد رحمت الله پلیس میگویند یکروز بعد از انداختن جسد او در زیر پل داشکسن کسی پیش میرزا علی اکبر رفته میگوید شب در خواب دیده که رحمت الله بخشوده شده است و چون آن شخص مورد اعتماد آقا بوده دستور میدهد تا جنازه او را در قبرستان داشکسن دفن کنند.

۸- شخص مطلعی دربارهٔ امین العلماء عقیده داشت که اگر چه محتمل است خود امین العلماء تابع مسلک بایگیری نبوده ولی بازماندگان او بعد از واقعه قتل او بدان مسلک گرویده و اکنون نیز بدان مسلک شناخته میشوند.^۱

۹- دربارهٔ مطلب مندرج در صفحه ۴۵۹ (ما امکان تحقیق نیافتیم که حضرت اشرف وزیر جنگ در کجا و چه تاریخ میهمان حاج باباخان بوده است ولی بنا بر گفتهٔ سالخوردگان این واقعه در اردبیل صورت گرفته و در موقع مأموریت قوای دولت بفرماندهی پیرمخان و سردار بهادر برای سرکوبی عشایر و چپاولگران این شهر بوده است). آمدن سردار سپه با سپاه پیرمخان ب اردبیل در کتاب تاریخ احزاب سیاسی نیز آمده که مؤید گفتار سالخوردگان است و میگویند خود حاج باباخان نیز در جوار سپاهیان پیرمخان در این کارزار شرکت داشته و در گیر و دار این جنگ با سردار سپه آشنا شده و بعد از شکست خوردن عشایر از سپاهیان دولتی حاج باباخان چند روزی میزبان او بوده است.»

قسمت اعظم نوشته‌های آقای دکتر معماری در جهت تکمیل مطالب کتاب است و قابل توجه و مورد استفاده میباشد. یکی دو موضوع از آنها متوجه عدم سازگاری وقایع با قوانین علمی و پزشکی است و چون نگارنده تحصیلاتی در آن رشته ندارد صاحب صلاحیت برای اظهار نظر در مورد آنها نمیشد. با اینحال یادآور میشود که اگر ماهیت امری با قوانین علمی قابل توجه نباشد برای یکنفر مورخ، که شهادت و گواهی بیغرض از جمله مدارک و مآخذ جهت نقل مطالب است، عذری برای خود-

۱- بعد از قتل امین العلماء دختر او را یکی از دو برادر بهائی که در جلو مسجد سلیمان‌شاه و اول کوچه اسماعیل بیگ بقالی میکردند، بزنی گرفته است.

داری وی از ذکر اتفاقات بحساب نمی‌آید.

واقعیست آنست که سالخوردگان موقت و معتمد، نه تنها امروز، حتی در ثلث قرن پیش که نزدیکتر بزمان مرحوم ملاغلامعلی بود و آنان غالباً از دوستان و آشنایان وی بشمار می‌آمدند، از قدرت آواز او سخنها میگفتند و از تکان خوردن و حرکت ظروف در طاق و طاقچه‌های طنابی‌ها و طالارهایی که او آواز میخواند، بقاطعیت شهادت میدادند.

همچنین کسان زیادی که در مراسم بدهانهٔ توپ گذاشته شدن فرخ حاضر بوده‌اند ادای کلماتی از سر بریدهٔ او را در فضا، پس از شلیک توپ، بدون هیچ‌گونه تبانی نقل میکردند و این کار گویا اختصاص به فرخ در اردبیل نداشته و در جاهای دیگر نیز نظایری پیدا کرده است.

«هاری آلن» سرمیر غضب معاصر انگلستان، که اخیراً خاطرات خود را جمع آوری کرده است مینویسد که عده‌ای از محکومین با عدام با «گیوتین»، قبل از اجرای حکم دچار تشنج شدید میگرددند و این حال تا موقعیکه آنها را بقبرستان حمل و دفن کنند باقی میماند.

هاری آلن در دنبال این گفته‌های خود از قول کشیشی اضافه میکند که «روزی پس از جدا شدن سرمقتول مطلبی بر زبان می‌آورد»^۱.

شخصیتهای دانشمند دیگری هم تلفنی یا حضوری در مورد
تذکارات اصلاحی
بعضی از عبارات و کلمات و یا اشتباهات تاریخی تذکاراتی
چند صاحب نظر :
کرده‌اند. از جمله بنظر آقای حسن ذوقی که از نکته‌سنجان
ادبی عصر ماست^۲ کلمهٔ «مردّه» که در صفحهٔ ۷۶ بمعنی مریدها بکار رفته است صحیح
نیست زیرا این کلمه جمع مارد است و بهتر است بجای آن همان مریدها نوشته شد.

۱- مجلهٔ دانشمند. شماره ۶. سال ۱۱. تهران. فروردین ۱۳۵۳. ص ۶۹.

۲- ایشان از بنیانگذاران فرهنگ جدید در ایران است و سالها در خراسان و آذربایجان رئیس کل فرهنگ بوده مدتها نیز دبیرستانهای شرف و دارالفنون تهران را اداره کرده است.

آقای مجید تدین، که ما در جلد سوم این کتاب درباره خدمات فرهنگی ایشان در اردبیل و فعالیت‌های تربیتی مدرسه تدین در طول مدتی بیش از نیمقرن سخن گفته‌ایم، تاریخ ورود عشایر را بشهر، که در صفحه ۲۷۰ جلد اول بافر استارخان عنوان شده است، ۱۴ شوال ۱۳۲۷ میدانند.

آقای غلامرضا امیری نیز صفت زیبارا برای صوت (در صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸) مصطلح ندانسته یاد آورده است که زیبایی معمولاً در دیدنیها استعمال میشود ولی در شنیدنیها صفات دیگری لازم است مثل گیرا و جالب و نظایر آنها. بنظر ایشان اصطلاح «بگردن افتادن» (در صفحه ۱۷۷) نامأنوس است و ترجمه از اصطلاح ترکی میباشد و بجای آن میتوان لج کردن یا لجبازی نوشت^۱ همچنین عبارت «بغضب آمدن» (در صفحه ۴۳۴) هم در فارسی بکار برده نمیشود.

آقای امیری در مورد سالاریه، که در صفحه ۲۲۲ نامی از آن برده شده است، میگوید که این محل سابقاً نانو اخانه قشون روس بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ نایب سرهنگ «سالار اشرف» نامی فرمانده پادگان اردبیل شد و آنجا را تبدیل بمقر ستاد خود نمود و از آن زمان به «سالاریه» معروف گردید.

ساختمان بنای فعلی مقارن با سرکوبی پولادلوها و درهم کوبیدن پناهگاههای آنها از طرف ارتش ایران صورت گرفت و دررو پنجره خانه عظمت خانم در «آرالو»، که ویران شده بود، در آنجا بکار گذاشته شد.

تذکار دیگر آقای امیری راجع بصفحه ۳۳۳ است. بگفته ایشان مرحوم میرزا علیخان امیر تومان فرزند امیر حسنخان امیر نظام و برادرزاده میرزا تقیخان امیر کبیر بود و انتخاب خانوادگی امیری از طرف فرزندان وی نیز بدانجهت صورت گرفت. بنظر ایشان نام اصلی قریه «لار» (در صفحه ۳۳۳) هم «لاهرود» است و بهتر است بدان نحو اصلاح شود. آخرین سخن آقای امیری در مورد جلد اول این کتاب مربوط باشتباه نگارنده در ذکر نام مرحوم امیر ناصر بجای شادروان «امین الرعایا» در صفحه ۴۵۲ است و طبق گفته ایشان مقام اجتماعی مرحوم امیر ناصر در آن حد نبوده است که هم عرض شادروان و کیل الرعایا و در صدر صف شهریان قرار گیرد و این مرحوم امین الرعایا بود که

۳- تأسفاً کلماتی مثل لج کردن و لجبازی و نظایر آنها نمیتواند مفهوم بگردن افتادن را در اصطلاح ترکی ادا نمایند.

چنان مقام و منزلتی در جامعه آنروز اردبیل داشت.

در مورد زیر نویس صفحه ۳۹۰ هم، که در آنجا مرحوم حاج حاجی آقا فهیمی تبعه روس نوشته شده است، شخص مطلعی میگفت که او تبعه روس نبود النهایه چون در زندگی روزمره در خانه خود مثل اروپائیان از میز و صندلی استفاده مینمود از آنرو اورا «اوروس حاجی آقا» میگفتند.

آقای حاج علی نجات فرزند ارشد شادروان حاج محمد حسین
 حبیب الهی است. او بمقتضای سن و اطلاعات و مطالعات
 شخصی درباره تاریخ، بویژه مشروطیت اردبیل صاحب نظر است
 و بر این مبنی نکاتی را در باب جلد اول این کتاب ضمن نامه ای
 برای مؤلف یادآوری کرده است :

یادآوریهای
 اصلاحی از آقای
 نجات :

۱- در اطراف رود ارس و اردبیل دوازده محل از شهر و قریه بوده است که
 بنامهای فروردین تا اسفند خوانده میشدند. قریه شهر یور از جمله آنهاست که کنون نیز
 باقی است و بدان نام نامیده میشود.
 ۲- دخمه مادرزردشت در قریه «گنزق» در سه فرسخی اردبیل و بر سر راه سرعین
 الآن هم هست.

۳- در صفحه ۱۵ کتاب، «بهمن دژ» در بالای کوه سبلان قلمداد شده غیر از آن
 «روئین دژ» هم هست. محلش در جاده مشگین نرسیده به «دوجاخ» پشت سر قریه «قوناخ
 قران»، دامنه کوه الآن هم آثار قلعه کاملاً باقی است. غیر از این دژها در کوههای
 «کور عباس» از قراء یورتچی دژ دیگری هست که از دوران قدیم باقیمانده است و
 امروزه مردم آنرا «بوینی یوغون» میخوانند.

۴- خرم دینان (صفحه ۳۲) از قلعه ای بنام «مشکو» در شمال غربی برزندخروج
 کرده اند.

۵- علاوه بر شمس الدین آقمیونی و شمس الدین کاسه گر (صفحه ۱۱۵)، عارف
 دیگری بنام شمس اردبیلی بوده و دیوان عالی و بزرگ شعری هم داشته است. وصیت
 کرده بود که دیوان او را چاپ و منتشر کنند. پریشانی خانواده اش اجرای این نظر را
 میسر نساخته و دیوان بهمان نحو از اولادی باولاد دیگر رسیده و سرانجام چون در

قدیم شیشه کمیاب و درخانه‌ها بجای آن کاغذ به پنجره‌ها می‌چسبانیده‌اند و اوراق آن نیز بجای کاغذ باطله بدین مصرف رسیده است. اشعار و مقام عرفانی او زبانزد قدما بود و قصاید قابل توجهی داشت. خود او در باب مقام عرفانی خویش چنین گفته است:

شمس در اردبیل کرده طلوع

شمس تبریز تحت طلعت ماست

برخی از قصائد او را مداحان با صدای خوش میخواندند و هنگامی که درویش علی‌اکبر معروف قصیده حسین‌جان او را میخواند جمع زیادی برای شنیدن آن دور او گرد می‌آمدند. چند بیت از قصاید او که معروف بقصیده علیجان بود بدین شکل بخاطرمانده است:

گسیخت این دل دیوانه حلقه باز علیجان

بگیر ورنه درم پرده‌های راز علیجان

معرفی تو خدا کرد به منبر افلاک

چه حاجت است دگر منبر حجاز علیجان

اگر مقام تولد ترا نبود حرم را

چه کار داشت کسی در ره حجاز علیجان

چرا ندای «الست بر بکم» نرنی، ما

مصمیم بلی را بچنگ ساز علیجان

۶- در باب حیدری و نعمتی که در صفحه ۱۶۵ اشاره کرده‌اید این امر از دوران صفوی بود و در اغلب شهرهای ایران بناهای مختلف این دوتیرگی بوده است. اینجانب در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در رکاب حاجی آقا (منظور پدر نویسنده است) بزیارت عتبات مشرف میشدیم حین ورود بشهر کرمانشاه دو مناره بلند مشاهده نمودم از مآذنه تا بالاتر تماماً نقره بود. پرسیدم گفتند یکی از مناره‌ها مال نعمتی و دیگری مال حیدری است. منظور هم این بود محلات برقابت همدیگر در ترقی و تعالی و آبادی شهر کوشا باشند. فعالیت کنند. تنبل بار نیایند.

منتها مفسدین شهر ما اسلحه را در غیر محل صرف کرده سوراخ دعاراگم کرده بضرر شهر و مملکت تمام شده است.

۷- راجع بصفحه ۱۹۶ اقدام جناب آقای میرزا علی اکبر آقا مجتهد در باره تأسیس مشروطه ، اول در صحن بزرگ بقعه شیخ صفی الدین بود و تمام اهل شهر و جماعت زیاد دیگری که از دهستانهای کلخوران ، جرال ، حسن- باروق ، بوقلان ، ملاباشی ، ملایوسف بابیل و پارووشنه (شانه زراعتی) آمده بودند در صحن بزرگ جمع بودند (من خودم ناظر و حاضر بودم) حتی مضمون تلگراف آقای خراسانی را یاد دارم . انتخاب انجمن ولایتی دوره اول بعد از این واقعه در مسجد صورت گرفت . باید گفت که در آن زمان و در مقابل مستبدین بانفوذ ، فقط قدرت آقا بود که می توانست بچنین کاری اقدام کند زیرا در مقابل آنها ، چون در مثل مناقشه نیست ، کارهیزی نبود که خرمن بکوبد .

۸- درباره مطالب صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹ هم این توضیح لازم است که کسان مقتولین قلعه در تبریز علیه مسببین قتل شکایتها کردند در نتیجه آقا میرطاهر مؤسس بدوی مشروطه در تبریز زندانی شد و - شهرت دارد که چیز خورگشت و - در آنجا فوت نمود . آنها در تبریز بامید مراجعت محمدعلی میرزا بودند و چون مایوس شدند باردیبل آمده خود را مشروطه خواه قلمداد کردند و در انتخابات انجمن دوم ولایتی خود را داخل نمودند و عضو انجمن شدند .

۹- امیر معزز گروسی در اردبیل خیلی خشونت و سببیت داشت پس از آنکه بر اردبیل مسلط شد و انجمن ولایتی را منحل نمود اعضای آن فراری و مخفی شدند که یکی هم مرحوم پدر من (یعنی پدر آقای نجات) بود . او در خانه یکی از بستگان پنهان شد ولی چون رفت و آمد بدان خانه زیاد بود با اجازه قبلی از مرحوم حاجی میرمعصوم ، که در قیصریه دکان بزازی داشت و خانه اش در محله خیرآباد بود ، بدانجا منتقل شدیم . امیر معزز دسته ای سر باز بخانه ما فرستاد . آنها در آنجا چایته

۱ چایته اصطلاحی است قدیمی در مورد تفنگ و منظور از آن اینست که چند قبضه تفنگ را بطور قائم کنار هم میگذارند و سرهای آنها را بهم متصل می کنند و آن علامتی است بر استقرار دسته ای از سر باز در آن محل .

زدند و بیرونی خانه را غارت کردند .

عموی من بنام «حاجی آقا» بابرادم «حسن جودت» در اندرون بودند . چون احتمال خطر برای آنها بود از اینرو کسانی از خسانواده درصدد فرار دادن آنها برآمدند و شبانه جمعی از قوی بازوان آنها اطراف جاجیمی را در کنار دیوار پشت‌خانه مرحوم میرزا اسماعیل صدر گرفتند و آند و با استفاده از تاریکی هوا از بالا پشت‌بام خود را ببالای آن دیوار رسانیدند و با آنکه ارتفاع دیوار زیاد بود خود را بوسط جاجیم انداختند و درخانه‌یکی از خویشاوندان مخفی شدند .

در این بین کسانی باشادروان میرزا علیخان امیرتومان تماس گرفتند . او پس از دلداریه‌ها مرحوم پدرم را بخانه خود منتقل نمود و بسا امیرمعزز در باره ایشان گفتگو کرد . نظر امیرتومان بر آن بود که مدتی این امر را اطلاع دهد تا وضع اندکی عادی شود و جریمه سنگینی که امیرمعزز از پدرم میخواست منتفی گردد . در این حیص و بیص عین الدوله بوالگیری آذربایجان سرگزیده شد و خشونت امیرمعزز دوچندان بیشتر گردید ناچار سه هزار تومان از پدرم گرفته او را اجازه تبعید دادند و او از راه روسیه باسلامبول عزیمت کرد و مدتها در آنجا ماند و این اولین تبعید آن مرحوم بود .

۱۰ - در باب پول گرفتن از صاحبان جنازه‌های مقتولین قلعه (صفحه ۲۲۲) باید بگویم که جنازه‌های آنها را بحیاط شیخ صفی‌الدین ریختند و برای تحویل آنها بکسانشان مبالغ بالنسبه متفاوتی خواستار شدند . از خانواده آقای و کیل بمارجوع کردند که در حال این مشکل یاری کنیم . پدرم در آنعهد در تبعید اسلامبول بود . ما یکتفیری قبض یکهزار تومانی بابت جنازه مرحوم مؤتمن دادیم . بعداً پول گرفتن موقوف شد و لذا از هیچکس پول نگرفتند . قبض ما مدتی پیش میرزا نادعلی مجتهد ماند و سرانجام آنرا از او پس گرفتیم .

۱۱ - در حمله عشایر باردبیل (صفحه ۲۵۵) من خودم نیز در دروازه کلخوران شرکت داشتم . جنگ بشدت ادامه داشت و چند نفر از مدافعان شهر تیرخورده افتادند زیرا ما در بیرون دروازه بودیم و بایک عراده توپ که باروت آن سیاه بود

تیراندازی میکردیم .

باروت سیاه دود میکرد و از اینرو شاهسونان از محل استقرار ما آگاهی یافته آنجا را آماج تیرهای خود میساختند . نتیجه آن شد که مابدرون دروازه آمدیم و پشت سنگر جنگ ادامه یافت . در جمعه مسجد هم يك عراده توپ بود که بعلت بلندی محل برسنگرهای مهاجمان تسلط داشت ولی دودباروت آن نیز امکان استتار را از بین میبرد .

۱۲ - در باره مطالب صفحه ۲۵۳ باید اضافه کنم که اساساً محل سکونت انجمن ولایتی حسینیّه معتمد بود و در آن جلسه مستبدین افساد کردند ولی درجدیت و فعالیت اعضای انجمن تأثیر نکرد و شبانه روز کار میکردند و مردم هم، خصوصاً تجار، صمیمانه اعانه میدادند. تفنگ و فشنگ میخریدند بمجاهدین و بالاخص به حاجی- باباخان تحویل میدادند زیرا از حکومت و دستگاههای دولتی بمجاهدین و حاج- باباخان کمک نمیرسید. من شبها در این انجمن بودم و از نزدیک بدین مراتب اطلاع دارم.

۱۳ - من هم باگفتار شما در صفحه ۲۶۸ موافقم که مرقوم فرموده اید از تاریخ چنان مستفاد میشود مسبب غارت شهر اردبیل خود والی بوده است.

۱۴ - پس از غارت شهر من مکرراً بچشم خود دیده ام عمال رحیمخان، که ستادش در کلخوران بود، باقاطرهای زبده و بایراق مخصوص حمل توپ و مهمات توپ و جعبه های فشنگ اتصالاً بکلخوران حمل میکردند.

۱۵ - پس از غارت شهر ما برای کسب اطلاع از وضع تجارتخانه بیازاررقتیم دلانهای سرای حاج شکر از مغز بادام پر بود . شاهسونها کیسه های آنها را روی زمین خالی کرده آنها را با مخمل و فاسونیه پر کرده بودند و ما که صد ها جعبه مخمل و فاسونیه آلمانی و پوطين روسی برای فروش وارد کرده بودیم کمترین مقداری از آنها باقی نیافتیم . حجره ما پر از چاروق کهنه و پاره بود زیرا شاهسونها آنها را از پای خود در آورده و پوطين های روسی را پای خود کرده بودند.

این تنها مانبودیم که مال التجاره خود را از دست داده بودیم بلکه این وضع

در همهٔ سراهای تجارتخانه‌ها مشهود بود عجب آنکه از دهها صندوق‌چای که در گوشهٔ انبار داشتیم مثقالی هم باقی نمانده بود که خود استفاده کنیم. اینها غیر از خساراتی بود که آنان بخانه‌ها زده و کلیهٔ اثاث البیت آنها را بغارت برده بودند.

۱۶ - همانطور که مرقوم داشته‌اید رحمیخان در صدد سلطنت بود و پس از قراردادی که با عشایر و خوانین بسته بود (صفحه ۲۷۹) قصد داشت از راه گیلان به تهران برود.

۱۷ - در صفحهٔ ۳۱۳ با آزادی دوازده نفر از سران و بیگ‌زادگان اشاره شده است باید بگویم که برای این کار حکومت در قلعه کمیونی ترتیب داده از اشراف ملاکین، تجار، آزادیخواهان دعوت کرده بود. پدر من هم جزو مدعوین بود. پس از چند ساعت او بحجره آمد ولی آثار عصبانیت از قیافه‌اش پیدا بود. بمن دستور داد که «کربلای جلیل» را که از بستگان ایشان و مردی چست و چالاکی بسوده پیدا کرده نزد ایشان بیاورم.

این دستور اجرا شد ولی وقتی جلیل بحجره آمد ایشان مرا امر بترك حجره کرده دونفری بصحبت نشستند. ساعتی بعد صحبت تمام شد و جلیل رفت و هنگامی که بعد از ظهر من بخانه برگشتم یکی از اسبها را در طویله ندیدم. از مهتر سوآل کردم گفت بدستور حاجی آقا آنرا جلیل سوار شده رفت.

روزهای بعد فهمیدم که چون وضع آن کمیسیون را طوری ترتیب داده بودند که آزادیخواهان در اقلیت باشند و باستناد نظر اکثریت تلگرافی بتهران مخابره و آزادی‌اشرار را از طرف اعضای کمیسیون خواستار شوند از اینرو پدرم جلیل را فرستاده است که خط تلگراف بین اردبیل و تبریز و تهران را در نزدیکیهای نیروگردنهٔ صائین قطع کند. در نتیجه مخابرهٔ تلگرام میسر نگردید ولی در همان ایام بر اثر اقدامات والی موجبات آزادی آنها فراهم شد و آنان مجدداً برگشته اسباب بدبختی شهر اردبیل گشتند.

۱۸ - مشهدی جبار پسر حاج صفر علی (تبعهٔ روس) را که در صفحهٔ ۳۴۴ اشاره فرموده‌اید «سولاخ ارمنی» از فرقهٔ «داشناخسیون» ارمنهٔ روسیه بقتل رسانید

البته این خبر در آنزمان بین خواص منتشر شد و عامه را از آن خبری نبود.

۱۹ - در صفحه ۳۳۰ «قلم میرزایبگ» رئیس طایفه «عیسی لو» نوشته شده او رئیس طایفه نبود بلکه یکی از بیگک زادگان و از شجاعان آنطایفه بحساب می‌آمد .

۲۰ - تبعید دوم پدر من بدستور کنسول روس صورت گرفت . توضیح آنکه مشارالیه پس از خلاصی از چنگک حاج صمدخان ، که در صفحه ۳۲۷ بدان اشاره کرده‌اید ، از تبریز باردیبل آمد و مخفیانه در خانه زندگی میکرد . یکی از کيفرهای آزادیخواهان در آنزمان تخلیه خانه آنها و واگذار کردن این خانه ها بقشون روس بود . ما در خانه بودیم که یکباره کنسول روس باعده‌ای وارد حیاط شد . پدرم پیش آنها آمدولی کنسول بدون اعتنا باو وارد دهلیز خانه شد و ازپله‌ها قصدبالارفتن نمود . در اینجا پدرم که خونسردی خود را حفظ کرده بود یقه کنسول را گرفته تکان داد و گفت که زن و بچه من در آنجا زندگی میکنند و هیچکس حق ورود ندارد . کنسول از این حرکت ناراحت شد و با اطلاعیکه از گفتار پدرم بوسیله مترجم یافت از رفتن باز ایستاد ولی با حرکت دادن انگشت خود بعلامت انتقام اورا تهدید نمود . بفاصله دو روز از این واقعه بود که مجلل دستور به تبعید و خروج فوری پدرم داد . این دستور لازم‌الاجرا بود ولی چون احتمال میرفت که در راه توطئه‌ای علیه او درشرف تکوین باشد از اینرو کسان‌ما صبح‌زود اسب و وسایل فراهم کردند و حاج محمدحسین بجای آنکه از طریق آستارا برود از راه بيله‌سوار بروسیه رفت و از آنجا عازم اسلامبول شد .

آنروز مردم از ظلم و جور روس و انگلیس بجان آمده از آلمانیهاطرفداری میکردند . روسها از این امرسخت ناراحت بودند وعکس‌العملهای شدیدی نشان میدادند . مثلا یکنفر خروس جنگی تربیت کرده داشت و آنرا میفروخت . وی در بازار خروس خود را چنین تعریف میکرد که يك خروس آلمانی است که به پنج‌تای غیر خودش يك لگدمیزند (بیردانه آلمان خروسی بشینه ده بیرتپک‌ورار) . مردم از این گفتار او خوششان می‌آمد و بتماشای او می‌ایستادند . خبر بقنسول روس رسید و با دستوریکه او بحاکم داد فراشهای حکومت بسر او ریختند و کتک مفصلی باوزدند .

۲۱ - درباب تأسیس کمیته مساوات و طرفداری ایرانیان از ترکها (صفحه ۳۴۵) باید گفت که حزب مساوات راقفقازیها تأسیس کردند . مرکز آنهم دربادکوبه بود و آنها استقلال میخواستند ایرانیها هم در آن شرکت داشتند و حاجی حسینقلی صراف هم از طرف آنها در اردبیل شعبه تشکیل داده بود که بقتل رسید . اینکه ترکها مورد توجه قفقازیها بودند جهش آن بود که دولت تزار مصمم بود جنگ ارمنی - مسلمان راه بیندازد و چنین هم کرد . در نتیجه ارمنیها از مسلمانها و ایرانیها جمع زیادی کشتند و چون از هیچ جا بمسلمانان کمکی نرسید سخت مغلوب شدند و مال منالشان غارت گردید .

دولت عثمانی تحمل این کار نکرد و بفاصله مدت کمی بیست هزار نفر ترک مسلح و از اسلامبول بیادکوبه فرستاد . ارمنیها تارومار شدند عده ای را بقتل رسانیدند و جز خانه ها و مغازه هائی که برادر آنها جملات «مسلمان مغازه سی ، مسلمان ایوی» یعنی مغازه مسلمان ، خانه مسلمان نوشته شده بود همه را خراب کردند و انتقام مسلمانها را از ارمنیها گرفتند . این بود که قفقازیها طرفدار ترکها شدند و در تمام مجالس از آنها تعریف کردند و تصنیفهای درمدح آتاتورک ، انورپاشا ، نیازی پاشا و غیره میخواندند یک بیت از یکی از آنها چنین بود «یاشاچوخ یاشا مصطفی کمال پاشا» (یعنی زنده باش خیلی هم عمر کن مصطفی کمال پاشا).

۲۲ - شنیدنی است که «قره حاج زاید اوغلی» قاتل حاج حسینقلی صراف (صفحه ۲۵۰) درست یکسال بعد در راه آستارا و درقریه «آرپاتیه سی» بقتل رسید . بوسیله چه کسی نمیدانم .

۲۳ - در صفحه ۳۷۲ میرزا جعفرقلی برادر میرزا عباسقلی اکند نوشته شده حال آنکه او پسر وی بود و نه برادرش .

۲۴ - خدمات آقامیرزا علی اکبر و اقدامات او که در صفحه ۴۰۰ اشاره شده است بدستور و اشاره دولت ایران بود . اصولا باید توجه نمود که آنمرحوم در ابتدای مشروطیت و در مقابل مستبدین خدمات با ارزشی نمود و اگر کارهای دیگری

بعد از او سرزده در مقابل آن خدمت قابل اغماض می‌تواند باشد. در مسئله مراجعت ایشان از سفرزکوة باید گفت که مرحوم وکیل‌الرعایا در ولایت شخصیت مهمی داشت و در اینموارد باستقبال نمیرفت. آقا نیز قرآن را روی پالان الاغ نمی‌گذاشت هر کس این اطلاعات را داده مغرض بوده است. همچنین مطالب دیگر مسجد. آقایکدختر داشت تادم مرگ رفع حجاب نکرد و حتی مدتها از خانه بیرون نیامد بی‌حجابی نوۀ ایشان در مدرسه بدان حساب است که معلم در حکم پدر می‌باشد.

۲۵ - در باب تبعید آقا موضوع صفحه، ۴۶۱ وقتی سروان بهمنی مأمور تبعید شد آقا در تنگنا قرار گرفت و مجال تدارک فوری نیافت.

پدرم در اینباره با سرتیپ ابوالحسن خان زند مذاکره کرد و چون نزد او احترام داشت چند روز مهلت گرفت.

نامه‌ای از آقای
 آقای حبیب‌الهی نیز از کسانی است که در وقایع شصت ساله
 اخیر اردبیل صاحب نظر است و باعلاقه زیادی از تألیف و
 غلامحسین حبیب‌الهی: انتشار جلد اول کتاب استقبال نموده است. ما در تهیه پاره‌ای
 از مطالب آن کتاب از یاریهای ایشان استفاده کردیم و جابجا باین مساعدت که بصورت
 دادن عکس یا توضیح واقعه‌ای بود اشاره نمودیم.

نامه‌ای که ایشان نقد بر آن جلد از کتاب فرستاده‌اند اختصاص بخدمات و شخصیت
 برجسته مرحوم حاج میرزا بیوک آقا و اهب زاده دارد و قابل توجه است که با وجود
 آنکه شادروان حاج محمدحسین حبیب‌الهی، پدر ایشان، خود از علاقمندان و
 بازیگران مشروطیت در اردبیل بود و زحمات زیادی نیز در این راه، بشرحیکه در
 جلد اول نوشته‌ایم، متحمل شده است معهد احسن حقیقت‌سناسی و حقیقت دوستی نویسنده نامه
 او را بر آن داشته است که بجای تشریح خدمات و جانفشانیهای پدر از فداکاریهای
 صادقانه و اهب زاده یاد کند و از ناکامیهای ظاهری او شکوه نموده بدین رباعی حکیم
 بزرگ مترنم شود که گفته است:

گر برفلکم دست بدی چون یزدان

برداشتمی من این فلک را زمین

از نولفک دگر همی ساختمی

کآزاده بسکام دل رسیدی آسان

قسمتی از نقدایشان متوجه مؤلف کتاب و سرزنش اوست و در اینباره مینویسد «با مطالعه مدونه آنجناب بنام اردبیل در گذرگاه تاریخ باین حقیقت بس ناگوار و تلخ برخوردیم که آنجناب باوجود داشتن دلیل و مدرک متقن روی چه احتیاطهای بجا و بیجا و روی چه اصلی بود که از معرفی و فداکاریهای حاج و اهب زاده خودداری و کوتاه آمده اید؟! .. دریغا انصاف فرموده اید» از اینهم بالاتر رفته نوشته است که «بتاریخ و حقیقت نویسی که غایت آمال تان بوده پشت پازده اید».

آنگاه خود ایشان متوجه لزوم احتیاطهای بجا و بیجا شده اضافه میکند که «لازم است بدین لحاظ و چندین جهت بشما حق بدهم ولی باید گفت که با افکار محاط و تابناک و شهامت اخلاقی که دارید و خودتان الحمدالله معرفی شده جماعت اردبیل بوده و هستید نبایستی این اندازه خفض جناح نموده از تعریف شمس ساطع ایمان و حقیقت، که منتسب بدو بوده اید، خودداری فرمائید...»

او پیوسته در راه رسیدن بمقصود و آزادی مطلق پروانه وار گرد شمع انجمن حقیقت و آزادی (میگشت) و عاشقانه و بی محابا و بدون هراس بر (دور) آن حلقه میزد ... و اسفا طبیعت چقدر ظالم است و دائماً با آزادگان در جنگ و ستیز! .. او آن شخصیت بارز و گوهر تابناک اجتماع قدر ناشناخته بود!...»

آقای حبیب الهی بعد از این مقدمه درباره ممدوح بزرگوار خود چنین مینویسد: «شادروان حاج باباخان دلاور و مجاهد مشروطیت و عظیم زاده و آخوندزاده و غیره کلهم رزمی بوده و در راه ابقای مشروطیت جان بکف شهیدشان نمودند یعنی برای حقوق حقه ملت کشتند و آخر الامر کشته شدند. رحمت الله و رضوان الله علیهم . ولی شادروان جناب آقای حاج و اهب زاده بزمی بوده و در راه بدست آوردن شاهد مقصود پروانه وار آنقدر شجاعانه خود را بآتش زد تا پروبالش ، توأم با قلب حزین داغدارش سوخت و با حال زار و نزار پای شمع افتاد و جان سپرد. و شنیدم در آن دم آخری باقیافه متبسم میگفت آنچنان راضی و خوشوقتیم که بآرزوی نهائی خود رسیدم و نهال آزادی

را با خاکستر وجودم بارور ساختم...».

آنگاه نامبرده سابقهٔ آشنائی خود را با آن مرحوم چنین بیان میکند «نویسنده در تاریخ ۱۹۱۸ میلادی در بادکوبه دانش آموز (بودم) و تجارت داشتیم. او (یعنی مرحوم و اهب زاده) در سرای «چوخور» معروف، که اکثر تجار اردبیلی در آنجا ساکن و تجارت داشتند، حجره و تجارت داشت و یکی از تجار خوشنام و آبرومند و معروف بود.

من دورادور بحضرتشان، روی اوصاف اجتماعی و محبتی که بعموم طبقات ابراز میفرمودند، ارادت پیدا نمودم. و در پای صحبت ایشان، جزو حلقه نشینان در آمدم، که گاه بیگاه، در ساعات بیکاری، دم در همان کاروانسرا روی تخته بند سر ایدار، با عده ای تجار و شاگردان تاجر گرد آمده می نشستند و جناب ایشان با بیانات فصیح اجتماعی و صحبت های شیرین، تجار و مخصوصاً جوانان را سرگرم میفرمود. اکثریت جوان بودند و خود من در آن تاریخ هفده سال بیشتر نداشتم بیک معلم همچون روشندل اجتماعی نیازمند بودیم. روز بروز ارادت ما بیشتر شد و بالاخره پیشنهاد گردید که روزهای جمعه و تعطیل در حضور حاج و اهب زاده نامبرده بگذرانیم و عمرمان بیطالت و بیهوده بر گذار نشود. او با گشاه روئی آنرا پذیرفت. ایام تعطیل در حضورش بودیم و گاهی برای گردش و تفریحات سالم با طرف و باغهای بادکوبه می رفتیم. او از کینهٔ حاسدین (ایران) و جائزین اجتماع بما سخن میگفت و ما را که تشنه شنیدن آنها بودیم بادامهٔ تحصیل و کسب معرفت تأکید و توصیه میفرمود و دائماً نظر ما را بوظایف اجتماعی و میهنی متوجه ساخته اشاره مینمود که، با شناختن خودتان و کسب فضائل، باید در باب پیشرفت وطن و مملکت و ملت بکوشید و دست (اجانب) و یکعده افراد ناباب و خائن و مفتخوار را از آن دور سازید.

ضمن این گردش های دسته جمعی، گاهی جوانان، بتقلید سربازان، قدو نیمقد، صفی تشکیل میدادند و در راه پیمائیهها سرود وطن را، که از «جبل المتین» چاپ کلکته فرا گرفته بودیم، میخواندند و هیجان و شور زاید الوصفی در بارهٔ ایران و تلاش برای پیشرفت و ترقی آن در خود احساس میکردند.»

در آن عهد تجار زیادی از اردبیل و تبریز در باد کوبه تجارتخانه داشتند ولی تجارت کالانمی کردند بلکه با آن عنوان کار صرافی و حواله انجام میدادند. بدین معنی آندسته از بیکاران آذربایجان که برای کار بققاز میرفتند، غالباً اجرت خود را، پس از دریافت از کارفرما، بدانها می سپردند و یا بوسیله آنها برای خانواده های خود میفرستادند. آقا حبیب الهی دردنباله مطالب فوق با اشاره بتعدیات آنها می نویسد:

«در مواقع مقتضی از مظالم بعضی از تجار اردبیلی و یا تبریزی، بشاگرد تاجرها و کارگران، که در معدنهای نفت باد کوبه کار میکردند و اکثراً جانشان را از دست میدادند، دریغ و تأسف خورده بما تذکر میداد (ما) بتجار و آنهائیکه دستمزد و حاصل دسترنج آنانرا بهیچ و پوچ از دست تاول زده شان می چاییدند لعنت فرستاده بنظر نفرت و جنایت بآنها نگاه مینمودیم. تا اینکه رفته رفته واسطه ها ودلالان و تجار ذینفع تا اندازه ای از افکار و عقاید ما مطلع شدند.

زیرا تاجر شاگردان و رفقای ما زیر دستهای آن تجار چپاول و غارتگر بودند و افکار و روش آنان در عدم سود و چپاولشان بی تأثیر نبود. (لذا) ایشان هم در مقابل ما بیکار ننشسته برضد و علیه ماصف بستند و درصدد جلوگیری از اجتماع و تفریحات سالم ما برآمدند و شروع به شراب پاشی ها نمودند که ای وای حاج بیوک آقا بلشویک شده و چکمه پوشیده و عده ای جوانان بی تجربه و ساده دل را دور خود جمع نموده و بآنها تعلیمات نظامی میدهد و افکار پلید خود را بآنان تزریق مینماید و قس علیهذا».

بقراریکه ارباب اطلاع میگویند کارگرهای قدیم قفقاز چکمه میپوشیدند و چون بیشتر آنها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در صف انقلابیون درآمدند لذا چکمه پوشی در باد کوبه نوعی علامت انقلابی یا باصطلاح آنروز بلشویکی شد و کسانی که چکمه پیامی کردند جزو آندسته بشمار میآمدند. نویسنده نقدر اینجا اشاره میکند که:

«مخفی نماند موقعی که باطراف برای پیاده روی میرفتیم حاجی چکمه میپوشید

و بعداً بعضی از ماها هم چکمه پوش شدند. این چکمه پوشی و اهب زاده در مسلک تجار نبود... و بدین واسطه چکمه پوشی عنوان بزرگی بر علیه او شد. حتی خبری از اردبیل به ما رسید که گردش دسته جمعی ما و چکمه ایشان در مجلس روضه خوانی یکی از اعیان

و اشراف شهر اردبیل بطور خصوصی عنوان شده و با تأسف فراوان سفارشات و توصیه‌های لازمه را بجلوگیری داده بودند. حتی آنموقع یکی از تجار هوچی را که برادرش مرید میرزا علی اکبر در اردبیل بود، وادارش نموده بودند که تلفوناً و حضوراً در میان جمعی بحاجی توهین نماید.

او سابقاً عامل و کمیسیونر تجارتخانه ایشان بود و از او سود فراوان برده احترام دیده بود. بعد از گرفتن تعلیمات و وعده و وعید از آنها، آمده عین جریان را بحاجی گزارش داده با خواهش ایشانرا وادار کرده بوده که از جمع آوری و گردش با جوانان خودداری کنند تا تجار یغماگرد دیگر، که در نظر دارند یکی از قوچی های^۱ بادکوبه را، که برای پنجاه منات^۲ آدم میکشند، بادادن پول و وعده وادار به کندن کلاک حاجی و ترور او نمایند؛ بدین کارمبادرت نکنند».

بطوریکه از عبارات دیگر این نامه برمیآید گویا شاگردان تجارتخانه ها و علاقمندان مرحوم و اهب زاده درصدد بوده اند نسبت بدین اعمال تهدید آمیز عکس العملی نشان دهند و اعتصاب و تظاهر کنند ولی نامبرده با ملایمت و نصیحت آنها را از این کار باز میدارد و منصفانه از آنجهت که منافع تجار متزلزل گشته است آنان را برای اینقبیل و اکنشها محق و مصاب میداند. چون کارگران و کسانیکه با تجار مذکور معاملاتی داشته اند بر اثر این و اکنشها آنها را افرادی متعددی و متجاوز بحقوق خود و اهب زاده می شناسند از مراجعه بدانها خودداری مینمایند و غالباً واسطه بر میانگیزند که خود معاملات آنها را تقبل نماید. این کار آتش غضب و انتقام جوئی تجار را نسبت بوی تیزتر میکند و خطرات جانی متوجه او مینماید ولی «در این احوال بازرگانی حواله برات و غیره بمناسبت استیلا و ورود بلشویکها از روسیه بگرجستان و قفقاز برچیده شده و باین کشاکش تجار خودخواه طبعاً خاتمه داده شد».

انقلابیون روسیه در بدایت امر باطبقات تاجر و پیشه ورمخالفت شدید داشتند و

۱- معادل فارسی آن با مختصر تفاوت همان چاقو کش است.

۲- منات واحد پول روسیه در عهد سلاطین تزار بود.

چون از لحاظ اقتصادی، که بر طبق نظریه «انگلس» و «مارکس» اساس انقلابات اجتماعی است، تولید صرفاً بوسیله کارگر و کشاورز صورت میگیرد لذا غیر آن دورا در ارکان جامعه انقلابی واجد اصالتی نمیدانستند.

این بود که تجار ایرانی هم کم کم از قفقاز روی بوطن نهادند و بقول آقای حبیب الهی «بعد از گرفتاریها روزافزون و تارومار شدن و از دست دادن ثروت و اندوخته چندین ساله خود با وضع فلاکت بار باو طان خود بازگشتند.

یکی از آن تجار خانواده بخت برگشته مابود که تمامی هستی شانرا در گمرک بادکوبه بلشویکها ضبط نمودند و کلیه هستی و تنخواهشان بغارت رفت سهل است سیزده هزار تومان (در موقع کم پولی نبود) جای خالی و روی دفتر تجارتمی بطرفهای معامله مان بدھکار شده بودیم و آھی در بساط نبود تا باناله سوداکنیم و یکی از آن تجار (هم) آقای واهبزاده بود.

فقط از آنهمه تجارت و ثروت و بروبرگرد چهارهزار لیره ترك، که آنروز هفت هزار و دو بیست تومان تقویم میشد، بهر عنوان بود از دستبرد بلشویکها ذخیره نموده بودند که آنرا بشهادت خود در تجارتخانه اش در خاکستر توی منقل پنهان نموده بود و روی آن آتش زغال افروخته بودند و هر روز آنرا جلوی شان میگذاشتند و بر حسب معمول بانبر (وماشه) آتش منقل را متصل زیرورو مینمودند و در اینموقع چندین دفعه مأمورین تجسس (سیسکانوی پلیسه) برای یافتن طلاو جواهرات بحجره اش آمده و عمیقاً هر کجا را تجسس نموده دستشان از پایشان درازتر محروم و مایوس بدون دستگیری چیزی برگشته و میرفتند. آخر الامر آن چهارهزار عدد طلا را بتوسط آردل ۱ مشاور الممالک علیقلی خان انصاری سفیر فوق العاده ایران از راه آستارا باردبیل آوردند که جریان آن در یادداشتهای عباس محسنی بتفصیل ذکر شده است. نویسنده در اینجا سرگذشت مرحوم واهبزاده را در مورد طمع اسدالله خان پیشخدمت مشاور الممالک، بنحویکه ما در صفحه ۳۹۳ جلد اول این کتاب آورده ایم

۱- آردل نوکری را میگفتند که پشت سراسب سواری راه میرفت و هنگام پیاده شدن

وی عنان اسب او را گرفته نکه میداشت.

بیان میکند و شایعات مخالفان را درباب اینکه بلشویکها آن پول را در اختیار حاج بیوک آقا گذاشته‌اند تا با آن مرام کمونیستها را در اردبیل رواج دهد شرح میدهد و اضافه می‌کند «این شایعات بادستاویزهای قبلی، عناوین عمده‌ای برای مخالفین واهب‌زاده شد و (کلمه طلاوپول مثل گوجه‌ترش که آب دردهن انسان میاندازد) از ملاوسید و شیخهای آسمان جل گرفته دهنشان با اسم واهب‌زاده و طلای هنگفت آب میافتاد و بعد از آمدن باردبیل و سکونت درحجره، متصل جلوی حجره‌رژه میدادند و بعضاً سخنان پرت‌وپلا میگفتند و یکی از آنها شادروان سیدعرب بود خیلی مایل و شائق بودند که از آن نم‌کلاهی داشته باشند. بهرحال بقول شادروان شاعرملی معروف یوسف دلخون ضیاء:

فرقه جور مخالف کفر و کین دن مختلط

درهم و دینار ایچون اسلامی کج اوینار غلط

هکذا هر عصرده دنیا پرستلر بونمط

دین آدیله ایلپور مقصودین اجرا دور گیدک^۱

سیدعربها و سیدافتخارها و سایر شیوخ نهران دین و دینداری را عنوان نموده جداً میخواستند با گرفتن از آن لیره‌ها از واهب‌زاده بیدین، دین را مصون (داشته) آباد نمایند.

بنابنوشته ایشان واهب‌زاده پیش از آن نیز فعالیت‌های چشمگیری با کمیته مرکزی دموکرات اردبیل داشته و این زمانی بوده است که قشون تزاری روس هم در اردبیل استقرار یافته با هرگونه افکار آزادیخواهی بشدت مخالفت مینمود. در آنعهد او «از طرف - پولیس‌مستر (رئیس دژبانی قشون روس در اردبیل) - تهدید شده بود که دست از فعالیتها و اقدامات آزادیخواهانه بردارد ولی هرگز از پای‌نشسته در فداکاری

۱- یعنی فرقه ستم و جور که از مخالفان دین و از کافران مرکب است برای خاطر

سیم و زر اسلام را کج تعبیر می‌کنند و با آن بفلط بازی مینمایند. همچنین دنیا پرستها در هر عصر و دوره‌ای بهمین نحو و بنام دین مقاصد خود را اجرا می‌کنند (حالا که چنین است) برخیز برویم.

و جانبازی در راه اعتلای میهن عزیز و آزادی وطن از تسلط بیگانگان تاسرحد مرگ حاضر بود و ترس و جنبی بخود راه نداد».

شنیدنی است که بقول ایشان کنسول روس کسانی از اشخاص موجه و منجمله از منشی‌های محلی کنسولگری را با تعلیمات لازم و ادار کرده بود که بواهبزاده شستشوی مغزی بدهند و از راه دلسوزی و حتی وعده جنات نعیم تطمیعش کنند تا از راهی که درپیش گرفته است برگردد و در غیر اینصورت او را تهدید نمایند.

«حاج نامبرده نه تنها بدلسوزی و سایر حرفهای آبدار و تابدار قانع نشده و خود آنان (را) که ایرانی بودند مورد توییح قرار داد. یکی از آنها که شاد روان میرزا عبدالله خان بصیرالملک آستارائی و شخصیت محترمی بود بعد از مصاحبه با حاجی عکس نتیجه بدست آورد و حتی بر اثر تبلیغات ایشان دستمال گرفته اشک چشم خود را در حضور وی پاک کرد و در قبال باطن صاف و حقیقت گوئی او صریحاً اعتراف کرده بود که وی و رفقایش و ادار بدین کار شده اند تا حاج نامبرده را بهر وسیله است از سر راه بردارند زیرا بعقیده کنسولگری اگر او بجای خود بنشیند رفقای وی یکی بعد از دیگری از صحنه خارج و باز نشسته میشوند».

بصیرالملک که تحت تأثیر سخنان از دل بر آمده و اهبزاده قرار گرفته بود از راه دلسوزی خطاب بوی میگوید «حیف هستید بالاخره شمارا ترور میکنند و میکشند. حاجی در جوابش باخونسردی اظهار داشت من مجاهد بزمی جان بکف هستم و جان من در مقابل استخلاص و آزادی میهن از تسلط بیگانگان ارزشی ندارد».

من از آن بیدها نیستم که از این بادهای سموم بلرزم. بروید بآنها بگوئید بیوک آقا تک و تنها تا قوای تزاری را از ایران و زادگاهش بیرون نه بیند از پای نخواهد نشست».

آقای حبیب‌الهی در اینجا بقسمتی از خدمات نوعپرستانه مرحوم و اهبزاده اشاره کرده مینویسد «او علاوه بر مبارزه هول‌انگیز سیاسی در سال مجاعه «اوج تومن لیک»

فعالیت و مبارزه دامنه‌داری با کمیتهٔ دموکرات^۱ جهت رهایی و تسکین همشهریان و هموعان خود از دست دیومهب قحط و غلاویکده اشخاص بی‌رحم سودجو و فرصت طلب آغاز نمود و این مبارزهٔ ایشان هر کجا باتنفر و انزجار محکترین خدانشناس رو برو گردید.

ولی حاجی هرگز رخوت و سستی بخور راه نداده و بامنطق و دلیل با ایشان در آویخت و مطلقاً اهمیتی بترشروئی و ملعنت آنها نداده شب و روز بی‌باکانه در مقابل رو به صفتان سینه سپر نموده بود. از ضرب و شتم و تهدید جورا جور آنها هر اسی نداشت». نویسنده در اینجا اشاره بحملهٔ دونفر چاقو کش و قصد ترور و اهب زاده میکند و توضیح میدهد که نیمه شبی دونفر چاقو کش او را در قسمت خرابه بازار گیر آورده در صدد حمله بر می‌آیند. ولی وی بدون آنکه ترس و وا همه‌ای بخود راه دهد شروع بصحبت با آنها میکند و نقشهٔ مخالفین را برای از بین بردن او، بدین جرم که او میخواهد اطفال یتیم و قحطی زده را یاری دهد و مادران درماندهٔ آنها را مساعدت کند، بآنان توضیح مینماید. سخنان او بحدی در آندو اثر میگذارد که آنها زبان بعذر خواهی می‌گشانید و استیصال و درماندگی و بیکاری خود را موجب قبول این مأموریت بیان میکنند. و اهب زاده از آنها میخواهد که فردا بحجره‌اش مراجعه نمایند تا کاری برای آنان پیدا کند و بدین وعده نیز وفا مینماید.

آقای حبیب‌اللهی اینقبیل کارها را نمونه‌ای از دهها رویدادهای تأسف آور نسبت بآن مرد بزرگ میداند و اضافه میکند که «او هرگز با خطرات جانی از نوع دوستی و مهین پرستی چپ‌گرد نزده و پابعقب نگذاشته بود بلکه بیش از پیش بدون ترس و لرز بفعالیت خود افزوده و در تأسیس دارالمساکین خیریه چه اندازه دچار زحمت و مرارت از جانب عدهٔ خودخواه و بداندیش شد خدا میداند.

اکثراً این تأسیسات را خودش با صرف پول کلان و بی‌حساب از جیب خود میکرد که در آنقسمت از طرف کسان و محارم و زبردستان خود مواجه با مشکلات

۱- زیرا جناح انگلیسی این کمیته بر جناح بی‌طرفها تفوق یافته بود و ما در جلد اول بدین موضوع اشاره کرده‌ایم.

اندوهار شده بود ولی این مرد هرگز در نو عپروری شب و روز فرو گذاری نمی نمود
 او در اینجا مطلبی را عنوان می کند و مینویسد «در سر لوحه تابلوی دارالمساکین
 خیریه این عنوان بچشم می خورد و الله یحب المحسنین - یکی از اعظام و اشراف شهر
 موقع عبور آن تابلو را مشاهد و چنین گفته بود:

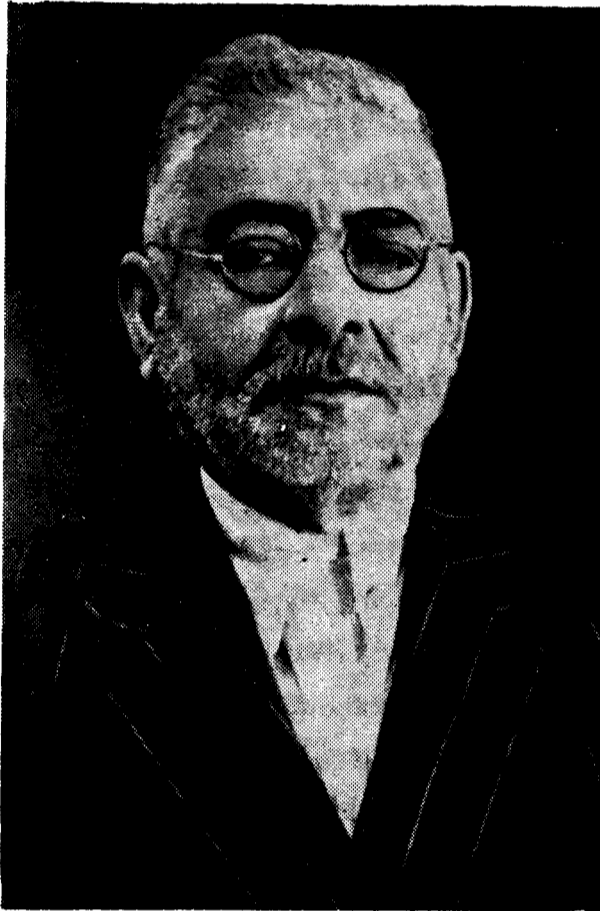
من از بالشویک ، از شاهسون و اشرار یورتچی و پولادی نمیترم اما از این
 والله یحب المحسنین بیوک آقا بیش از همه ترس دارم».

نویسنده کمی بعد خدمات و اهب زاده را در این دارالمساکین شرح میدهد و
 اضافه میکند «با اینهمه او هرگز خستگی بخود راه نداده عده ای از افراد خیریه را با
 کوشش شبانه روزی بصنعت قالبیافی و عده سی نفری را بدانش آموزی رهنمون ساخت
 و عده معتابیهی باصنعت نجاری و خیاطی و حرفه های دیگر تربیت نمود . جمعی از
 بزرگسالان را بعنوان سپور شهرداری استخدام کرد حتی زنان کور و زمین گیر را به
 نخریسی و بافندگی و ادار ساخته ده یک حاصل دسترنج آنها را برای خود آنها در
 صندوق خیریه ذخیره کرد و برای روز مبادای آنها نگه داشت .

بموازات این خدمات مریضخانه ده تختخوابی کاملی در آن خیریه بوجود آورد
 و سروان دکتر آخوندزاده رئیس بهداری تیپ اردبیل را بریاست آن برگزید و او بعد از
 ظهرها در آن بیمارستان علاوه بر معالجه مرضای خیریه بیماران درمانده خارج را نیز
 درمان میکرد... چندین بار شهر دار انتخابی شد و خدمات ارزنده ای بشهر و اهالی نمود ولی
 معادین و مخالفین شبانه روز در صدد آزار او بودند و حتی صاحبان مقام و قلد رصفت را علیه
 او تحریک مینمودند تا آنجا که یکی دو ساعت نیز او را بوسیله آنها زندانی کردند»^۱
 در نامه آقای حبیب الهی میخوانیم که بر اثر شور و شوق مرحوم و اهب زاده
 بخدمات اجتماعی روز بروز تجارتش از رونق افتاده و بنیه اقتصادی وی ضعیف تر
 میگشت با اینحال او دست از این کارها برنمیداشت بلکه بیک سلسله خدمات فرهنگی
 نیز مبادرت مینمود . عبارت بهتر بنظر او اگر اقتصاد برای زندگی بود زندگی جز
 خدمت بمردم و جامعه مفهوم و مصداقی نداشت . نویسنده نامه میافزاید که:

۱ - اشاره باقدام یا اورعباس خان البرزاست که ما در جلد اول بتفصیل از آن سخن گفته ایم

«آخر الامر ما بادیده خونبار وضع نهایت دلخراش و تأسف آور او را پس از مدتی گرفتاری بادیده حسرت دیدیم و دیدیم و در مقابل گواه شدیم که اوباقربان دادن شخص شخیص خود در راه اعتلای میهن عزیز و ترقی فرهنگ و دانش و بینش



عکسی از شادروان حاج میرزا بیوک آقا - واهب زاده

مسقط الرأس اجدادی و وداع ابدی بادوستان چشم از جهان فانی وهستی بر بست .
رحمة الله و رضوان الله عليه .

نویسنده از مکتب حضرتش فارغ التحصیل شده جزآه و افسوس در باره

حضرتش غیر از این قطعه شعر معروف فیلسوف نامی ایران حکیم عمر خیام برای ترویج روح حضرتش ندارم:

گر بر فلک دست بدی چون یزدان برداشتی من این فلک را زمین
از نوفلک دگر همی ساختمی کآزاده بسکام دل رسیدی آسان

او بهمه مهربان بود و محبت زاید الوصفی بانسانها داشت. او انسان بود انسان کامل و معلم اخلاق و مربی اجتماع. او بدیها را بکرات و دفعات ندیده میگرفت و خوبیها را بزرگ کرده تقدیس و تشویق مینمود.

ما، بطوریکه گفتیم، حس حقشناسی آقای حبیب الهی را نسبت بمردی که او را بعنوان معلم و مربی خود معرفی میکند.

ارج میگذاریم و در عهدیکه اینقبیل فضایل اخلاقی متروک گشته و خودخواهیها و خویشتن بزرگ بینیها جایگزین آنها شده است، علوروحی ایشان را میستائیم. در عین حال از نظر مؤلف کتاب بر قسمتی از مقدمه نوشته ایشان ایرادی داریم و آن جملاتی است که نسبت بمؤلف عنوان نموده اورا بدین نحو متهم کرده است که «بتاریخ و حقیقت نویسی که غایت آمال بوده پشت پازده» است.

ما مطالب کتاب را در قسمتهائی که مربوط به شادروان حاج بیوک آقا و اهب زاده بود بارها خواندیم و کتمان واقع یا عدول از حقیقتی در مورد او نیافتیم جز آنکه گفتار مادر باره آن نیکمرد بتفصیلی که ایشان انتظار داشته اند نبوده است و در آن مورد هم حق با ما بوده است زیرا کتاب مربوط باردبیل و همه کسانی است که بنحوی از انحاء در ساختن تاریخ آن دیار مؤثر بوده اند. با این دید اگر میخواستیم برای هر یک از آنها مطالبی بدین شرح بنویسیم مثنوی هفتاد من کاغذ میشد. گو که با مقایسه باشخصیتهای دیگر، واقعاً سهم شادروان و اهب زاده در تنویر افکار و بشمر رسیدن مشروطیت و آزادی ایران، حفظ و حمایت درماندگان و بیچارگان، بویژه تلاشها و کوششهای ایشان در سالهای سخت مجاعه، مقابله با اقدامات ناروای جمعی محترک و سودجو، و... خیلی بیشتر از دیگران بوده و جامعه اردبیل را، مستقیم یا غیر مستقیم، بهره مند ساخته است با اینحال ما تا آنجا که میسر بوده است متناسب با حجم کتاب خدمات

و اقدامات او را منعکس ساخته‌ایم. حق اینست که فرزندان دانشمند و دوستان علاقمند و بااطلاع آن مرحوم شرح زندگانی آن انسان پاکدل و پاکنهاد را بصورت کتابی درآورند و کمالات روحی و فضائل اخلاقی و حتی آثار ادبی او را که حاوی اشعار بسیار متین و قابل توجهی است، با خدمات اجتماعی وی در آن جمع کرده بعنوان نمونه بارز و شاخص يك انسان ارزنده اجتماعی در اختیار آیندگان بگذارند. خدایش بیامرزد و با پاداش نیک روانش را پیوسته شاد فرماید.

غیر از نقدهای فوق نوشته‌های دیگری هم بدست ما رسیده است که بدون اشاره بنقص و ایرادی صرفاً از مؤلف تقدیر کرده کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ را اثر گرانبهائی برای شناساندن گذشته‌های پرافتخار این شهر تاریخی قلمداد کرده‌اند. مؤلف با حقیقت‌سناسی از همه آنها این گفتار را بانقد و اعط دانشمندی، از همشهریان خود در تهران، پایان میرساند:

«کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ... که گوشه‌هائی از وقایع و حوادث تاریخی زادگاه ما بطور محققانه در بردارد از آنجائیکه
نقد آقای سید جعفر موسوی:

اطلاعات من در این زمینه بسیار بسیار کم بود مطالعه‌اش را مغتنم شمرده و بدون تعارف لذت‌زاید الوصفی بردم و انتظار دارم هر چه زودتر جلد دوم این کتاب را بدست آرم و همچون جلد نخست بهره کافی ببرم.

در ضمن نقل تاریخ، مطالبی بصورت تجزیه و تحلیل و یساده‌آوری بچشم میخورد و در حقیقت همانها بیمه‌نامه هر کتابی هستند و موجب جاودانی شدن يك نوشته میگردند، نظر این حقیر را خیلی جلب نمود که بنمونه‌هائی چند اشاره می‌رود:

- ۱ - صفحه ۲۰۲ مربوط بتحمیل نماینده.
- ۲ - صفحه ۱۸۷ تشریح جمال دوستی ملاغلامعلی.
- ۳ - صفحه ۱۷۹ مطالبی که حکایت از آزادی قلم و وارستگی فکری نویسنده محترم مینماید.

۴ - انگیزه اختلاف دوشخصیت روحانی که از دو طبقه معروف حیدری و نعمتی الهام میگرفته‌اند و در صفحات متعددی یاد شده ارج قابل توجهی دارد.

۵ - صفحه ۸۳ تحقیقی درباره اهمیت اجتماعی صوفیان که حکایت از شجاعت و دلوری آنها میکند.

۶ - صفحه ۲۱۰ اتحاد و بلافاصله دشمنی چند کشور بزرگ با طرز پندآموزی جلوه گر شده است.

۷ - صفحه ۲۵۰ تجزیه و تحلیل در اهمیت ایمان و تأثیر آن در اجتماع در رتبه اول بخود بنده هم تازگی داشت و هم تأثیر.

۸ - صفحه ۳۷۵ جمله ای که در سطر ۹ عنوان شده از طرف نویسنده محترم ادای دین بوده است.

و همینطور رفع اشتباهات برخی از نویسندگان مثل کسروی و یارفع نهمتهای ناروا که در مورد سردار ملی به اردبیلیها نسبت داده شده نظر هر خواننده را بخود جلب کرده و باعث تحسین آن نویسنده محترم خواهد بود.»

آقای موسوی ، که بانگته بینی مطالب کتاب را مطالعه کرده با اشاره باینکه در چاپ کتاب در کشور ما انسان هر چه بیشتر سعی کند باز غلطهای چاپی در آن بچشم میخورد ببعضی از آنها اشاره کرده اضافه نموده است « در بعضی از عبارات و الفاظ لزوم تجدیدنظر قطعی است مثلاً :

لفظ انسان که بنده نیز در نوشته و گفتارم خیلی گرفتار آن هستم و احتمال میدهم از میراث محیط نشو و نما بوده باشد که اردبیل میباشد . چون در اکثر موارد قید اضافی بلکه حشو قبیح شمرده میشود : صفحه ۶ سطر ۱۷ ، صفحه ۲۰ سطر ۱۵ ، صفحه ۱۷۶ سطر ۲۱ .

مطلبی که در صفحه ۸ از خواندمیر نقل شده بهتر بود در خاتمه به بود و نبود آن در این دوره اشاره بشود و نشده.

صفحه ۱۸ سطر ۲۲ و صفحه ۲۰ سطر ۱۹ در مورد زردشت که پیغمبر احتمالی است دعوات استعمال شده اگر بکتاب لغات مراجعه فرمائید دعوات که جمع دعا را بسته اند بچشم نمیخورد اما معروف مثل جامع الدعوات و در دعا « یا سامع الدعوات » استعمال شده جمع دعا است که خواسته کوچک از بزرگ را گویند . شما دعوات

جمع ادعا منظور گرفته‌اید این جمع درست نیست بلکه يك جمع دارد و آنهم دعا است.

صفحه ۴۵ سطر ۱۰ که بیش استعمال شده و در صفحات دیگر نیز آمده است اگر منظور کم و بیش است در نگارش کتاب معمول نیست.

صفحه ۵۱ ما قبل سطر آخر ییلاقات جمع غلط است چون فارسی را با الف و تا جمع نمی‌بندند و اگر مثل دواجات بچشم می‌خورد در دستور زبان غلط مشهور یاد میشود و از شخص ادیب بدور است.

صفحه ۷۵ سطر ۲۱ پناه باید پناهگاه باشد.

صفحه ۶۳ و در صفحات دیگر از کسروی شادروان یاد فرموده‌اید هویت کسروی بجناب عالی معلوم است. کسی که در صفحه ۱۶۸ سطر ۱۸ از صاحب عروة الوثقی مرحوم سید زدی طباطبائی (مرد فریب کار) نام برده شایسته احترام نبود و اگر منظور تان نمودار ساختن عدم حیات و مردن او است مثل مرحوم که به لاین هم گاهی مینویسند جناب عالی علمای ارزنده و مهم را نیز شادروان یاد فرموده‌اید در هر صورت موافق ادب نویسندگی و خلاف احتیاط محیط و اجتماع بوده است.

صفحات ۶۴، ۴۵ و در صفحات دیگر لفظ قضا را استعمال فرموده‌اید این نیز از میراث اصطلاحات محلی است.

صفحه ۶۶ سطر ۵ در ضمن غزل بمثابة چاپ شده رعایت اصول سجع و قافیه این بود مثابه نوشته شود درست هم بود.

صفحه ۱۲۸ سطر ۱۵ و صفحه ۱۲۹ درباره جوانترین فرزند علی و علمای که فاطمه زهرا دوخته پاورقی لازم بود.

چنانچه در صفحه ۱۳۰ سطر ۱۱ راجع به اردبیل پنج محله بزرگ و اصلی داشت پاورقی مرقوم فرموده‌اید اهمیت پاورقی مطالب آن دو صفحه کمتر از این نبود.

در صفحات ۱۳۱ و ۱۳۴ که دومی بصورت پاورقی تنظیم شده داوری بسیار بسیار عالی شده است.

صفحه ۱۵۶ سطر اول «طبیعی که قابلیت» احتمال سقط میرود که «است» بوده باشد.

صفحه ۱۶۱ سطر ۹ لغت (اوبه) بهتر بود پیارسی ترجمه گردد.

صفحه ۱۶۹ سطر ۱ «بقاء برأی میت نمود» جمله درست نیست.

صفحه ۱۷۱ سطر ۱۶ «یکسر» ترجمه ترکی است که میگوئیم «بیرباش» مسلم در فارسی یکسره باید نوشت و گفت.

صفحه ۱۸۴ سطر ۶ نام «دهه زخان» احتمال میدهم بقول لنگرانیها «دینز» و بقول خودمان «دهنز» باشد که فارسی اش در ریاست. کتابت آنطوری درست بنظر نمیآید.

صفحه ۱۷۷ «جمله بگردنش افتاد» که ترجمه ترکی «بویونادوشدی» میباشد دو مرتبه تکرار شده یکی در سطر ۱۱ و دیگری در صفحه ۲۳ اگر بجای آن گردن گیر و یا بتعبیر عالی خودتان «خوگیر» استعمال میشد بهتر بود.

صفحه ۲۲۲ سطر ۱۳ جمله (مطالبی را مطرح مذاکره قرار دادند) احتیاج بتجدید نظر دارد و اگر با کسر (حاء) هم قرائت کنیم در معنی کردن گرفتار تکلف میشویم.

صفحه ۳۸۹ رشته سخن بمرحوم شیخ العلماء کشیده شده و گفته شده «ایشان که در عین حال جزو منتظرین ظهور امام بشمار میآمد» توجه دارید که انتظار ظهور منتقم در تمامی ادیان بوده وهست و انتظار ظهور امام زمان در شیعه همگانی است این اصطلاح هم در اردبیل معروف است زیرا بکسانی گویند که شمشیر و سپر و امثال ذالک داشته و گاهی تمرین هم بکنند.

در صفحات زیادی بجای اکنون کنون استعمال فرموده اید و توجه دارید که ترخیم لفظ مثل (مانا) و (هماره) که همانا و همواره میباشد در شعر و در نامه های ادبی تا حدودی مطلوب است اما در نگارش کتاب مطلوب نیست.

در ضمن کتاب جناب عالی بنده را دعا گوی روح بلند دو شخصیت بزرگ شادروان حاج میرزا بیوک آقا و اهب زاده و حاج باباخان اردبیلی کرده است.

ما از تذکرات این دانشمند روحانی سپاسگزاری میکنیم و با تشکر از دقتی که داشته‌اند قسمتی از آنها را برای تکمیل مطالب عرضه شده مورد استفاده قرار میدهیم و بطور کلی برای بررسی آنها یادآور میشویم که:

۱- کلمهٔ انسان، بدان مفهوم که بکار رفته است، علاوه بر میراث محلی در برخی از زبانهای دیگر نیز دیده میشود و اگر مفهوم کلمهٔ ناس در آیتی مثل «ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله» منطبق با مفهوم انسان، در مواردیکه ما آنرا بکار برده‌ایم، باشد در قرآن مجید نیز میتوان بمواردی از آن اشاره کرد.

۲- سنگی که در صفحات ۸ و ۱۱۰ از قول خواندمیر بنقل از عجایب البلدان ذکر شده اکنون در این شهر وجود ندارد و بطور کلی در کتابها؛ از وجود چنین سنگی، از عهد شیخ صفی الدین باینطرف نیز؛ خبری بچشم نمیخورد و این توضیح بطوریکه نقدنویس محترم نیز اشاره کرده است در روشنی مطلب از لحاظ آیندگان مفید میباشد.

۳- کلمهٔ دعوات را مادر صفحات ۱۸ و ۲۰ بجای «دعوتها»ی زردشت از مردم برای قبول کیش او بکار برده‌ایم در صورتیکه از لحاظ قوانین صرفی صحیح و وافی بمقصود نباشد طبعاً باید از نوشتهٔ نقدنویس محترم برای اصلاح عبارت استفاده شود.

۴- در دستور زبان فارسی بکار بردن کمایش بعنوان يك کلمهٔ مرکب مثل دمام، سراپا مجاز میباشد و در بعضی از نوشته‌های ادبی نیز بچشم میخورد.

۵- ییلاق کلمه‌ای است که از ترکی وارد زبان فارسی شده است و لذا در جمع تابع قوانین زبان فارسی نیست و غالباً بصورت ییلاقات جمع بسته میشود.

۶- کلمهٔ پناه در صفحهٔ ۵۷ از قول یاقوت حموی بجای پناهگاه بکار رفته است و ربطی بمؤلف ندارد.

۷- بکار بردن کلمهٔ شادروان را در مقابل نام کسروی کسان دیگری نیز از متشرعین بر ما ایراد گرفته‌اند. ما در اینباب در صفحهٔ ۳۴۷ نکاتی را بیان کرده‌ایم.

۸- لفظ قضارا، بنحویکه نقدنویس ارجمند اشاره کرده است، در زبان فارسی

استعمال نمیشود و تعبیری از اصطلاح محلی میباشد با اینحال اصطلاح زیبایی بنظر میرسد ولی باید قبول کرد که زیبایی نباید برخلاف قوانین زبان باشد.

۹ - یادآوری ایشان در مورد لزوم زیر نویس برای صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ بجا میباشد و اشاره ایشان بسقط کلمه «است» در سطر اول صفحه ۱۵۶ صحیح است و ما از این دو نقص متأسف هستیم.

۱۰ - اصل کلمه «دههز»، بطوریکه اشاره شده است، «دهنز» و بمعنی دریا میباشد ولی در جایی که ما آنرا بکار برده ایم بعنوان اسم خاص و نام شخص معینی بوده است و بدینجهت رعایت شکل تلفظ آن شده است.

۱۱ - عبارت «بگردن افتادن» در زبان فارسی مصطلح نیست و تأسف در اینست که کلمه و یا عبارتی هم در آن زبان نمیتوان یافت که مفهوم اصلی جمله «بوینو نادوشدی» ترکی را برساند.

در صفحه ۲۲۲ «حاء» کلمه مطرح با کسره منظور شده است اگر وافی بمفهوم جمله نباشد باید عبارت عوض شود.

۱۲ - ما در صفحه ۳۴ جلد اول کتاب، بقدریکه مناسب بوده است، در باب مهدی موعود اشاره کرده ایم. تذکار این نویسنده دانشمند لزوم توضیحی درباره منتظرین ظهور را، برای اطلاع کسانی که در اینباب مطالعه ندارند، لازم مینماید و آن اینکه همه شیعیان اثنی عشری در انتظار ظهور حضرت ولی عصر (ع) ند. لیکن گروهی معتقدند که چون در موقع ظهور آنحضرت دشمنان بجنگ خواهند ایستاد از اینرو اینان خود را برای جنگ در رکاب آن بزرگوار و یاری او آماده میسازند و روز های جمعه شمشیر بر کمر بسته سوار بر اسب میشوند و تهرینهای جنگی مینمایند.

مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است :

- ۱ - آذری زبان باستان آذربایگان . احمد کسروی . تهران . ۱۳۲۵ .
- ۲ - احسن التقاسیم . مقدسی . طبع لیدن . ۱۸۷۷ میلادی .
- ۳ - اردبیل در گذرگاه تاریخ . صفری . جلد اول . تهران . ۱۳۵۰ .
- ۴ - اردبیل شهر مقدس . عبادة الله زادة ملکى . تهران . ۱۳۴ .
- ۵ - امام حسین (ع) و ایرانیان . کورت فریشلر آلمانی . چاپ خواندنیها . تهران . ۱۳۵۱ .
- ۶ - ایران باستانی . حسن پیرنیا . تهران . مطبعة مجلس . ۱۳۰۶ .
- ۷ - تاریخ ادیان . دکتر علی اکبر ترابی . تهران . چاپ تابش . ۱۳۴۱ .
- ۸ - تاریخ اردبیل و دانشمندان . فخرالدین موسوی اردبیلی . چاپ نجف اشرف . ۱۳۴۷ خورشیدی .
- ۹ - تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل . اسماعیل دیباج . تبریز . ۱۳۲۸ .
- ۱۰ - تاریخ صنایع ایران . دکتر کریمی ویلسن . ترجمه فریار . ۱۹۳۸ .
- ۱۱ - تاریخ مشروطیت ایران . احمد کسروی . تهران . ۱۳۴۰ .
- ۱۲ - تکملة الاخبار . عبدی بیگ . عکس از نسخه خطی . کتابخانه دانشگاه تهران .
- ۱۳ - حبیب السیر . خواندمیر . تهران . چاپ سنگی . ۱۲۷۱ قمری .
- ۱۴ - حدائق الطرائق . تهران . چاپ سنگی . ۱۳۱۸ .
- ۱۵ - دائرة المعارف اسلامی . پاریس . ۱۹۱۳ میلادی .
- ۱۶ - دائرة المعارف اسلامی ایران . عبدالعزیز صاحب جواهر .
- ۱۷ - دائرة المعارف بریتانیکا . دوره ۱۱ . سال ۱۹۱۱ .
- ۱۸ - دائرة المعارف جغرافیائی فرانسه . پاریس . ۱۸۵۶ .
- ۱۹ - دائرة المعارف عربی . چاپ بیروت . ۱۸۷۸ میلادی .
- ۲۰ - دلاوران گمنام . ژول یونر فرانسوی . ترجمه ذبیح الله منصورى . خواندنیها . سال ۱۳۴۹ .
- ۲۱ - راهنمای کتاب (مجله ماهانه زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب) . سال یازدهم . تهران . ۱۳۵۱ .
- ۲۲ - روزنامه آیندگان . تهران . سال ۱۳۵۲ .

- ۲۳- روزنامه قیس . اردبیل . سال ۱۳۵۰ .
- ۲۴- روزنامه کیهان . تهران . سال ۱۳۵۰ .
- ۲۵- ریاضالسیاحه . حاج زین العابدین شیروانی . چاپ سنگی گلپهار اصفهانی . ۱۳۲۸ .
- ۲۶- زندگانی شاه عباس اول . نصرالله فلسفی . تهران . ۱۳۴۵ خورشیدی .
- ۲۷- سفرنامه ابراهیم بیگ . چاپ مصر .
- ۲۸- سفرنامه آدام اوله آریوس . ترجمه اختصاصی دکتر مهندس حسن واهبزاده .
- ۲۹- سفرنامه تاورنیه . ترجمه ابوتراب نوری . محرم ۱۳۳۱ .
- ۳۰- سلسله النسب صفویه . شیخ حسین ولد شیخ ابدال زاهدی . چاپ برلن . ۱۳۴۳ .
- ۳۲- شاه اسماعیل از زندان استخر تا تخت سلطنت . ترجمه ذبیح الله منصورى . خواندنیها . تهران . ۱۳۵۱ بعد .
- ۳۳- شیخ صفی وتبارش . احمد کسروی . چاپ دوم . تهران . ۱۳۴۲ خورشیدی .
- ۳۴- صورة الارض . ابن حوقل . ترجمه جعفر شعار . تهران . ۱۳۴۵ .
- ۳۵- فتنه باب . اعتضادالسلطنه . تهران ۱۳۳۳ .
- ۳۶- قالی ایران . م . د . م . آذین . تهران ۱۳۴۴ .
- ۳۷- کتاب الانساب ، قاضی ابی سعید . بیروت . ۱۹۱۲ .
- ۳۸- گنجینه اولیاء یا آینه عرفان . معصومعلیشاه . تهران . ۱۳۳۸ .
- ۳۹- گنجینه شیخ صفی الدین . نشریه شماره ۱۶ کتابخانه ملی تبریز . آبانماه ۱۳۴۸ .
- ۴۰- مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال . محمد محقق . تهران . چاپ اتحاد .
- ۴۱- مرآت البلدان . محمدحسن خان صنیع الدوله . تهران . ۱۲۹۴ ه . ق .
- ۴۲- مسالك الممالك . اصطخری . تهران . ۱۳۴۰ .
- ۴۳- مقالات صفوة الصفا . ابن بزاز اردبیلی . بکوشش میرزا احمد تبریزی . ۱۳۲۹ قمری .
- ۴۴- مناسک حج در مذاهب پنجگانه . صدرالدین محلاتی شیرازی تهران . ۱۳۵۱ .
- ۴۵- منتهی الآمال . حاج شیخ عباس قمی . تهران . چاپ علمی .
- ۴۶- نشریه فرهنگ اردبیل . سال اول . اردبیل . ۱۳۳۸ خورشیدی .
- ۴۷- یادداشتهای خطی مرحوم میرزا عباس محسنی اردبیلی .

در اینجا این مجلد از کتاب را پایان میرسانیم و برای احترام از قریب آن باقی مطالب را بیاری خدا در مجلد دیگر عرضه می‌داریم .

بار دیگر بدرگاه حضرت احدیت سپاس می‌گزاریم که ما را بتألیف جلد اول و دوم « اردبیل در گذرگاه تاریخ » موفق داشت و آرزوئی را که سالها از این حیث در دل داشتیم بر آورده گردانید. امیدواریم در بر تو عنایات بی‌منتهاش توفیق آن حاصل آید که باقی مطالب را نیز گرد آوریم و با چاپ و نشر آن‌ها اطلاعات دیگری، درباره شهر تاریخی اردبیل و مردم آن ، در اختیار علاقمندان و دانشمندان قرار دهیم .

ما بار دیگر از نقائص این دو مجموعه پوزش می‌خواهیم و یادآوری و نقد ارباب فضل و دانش را برای تصحیح اشتباهات و روشن شدن واقعیات تاریخی بدیده منت می‌پذیریم و چنانکه گفته‌ایم در مجلد سوم نیز گفتاری را برای درج نوشته‌ها و گفته‌های آنان اختصاص داده‌ایم .

اعتذار: ذکر این نکته را، چنانکه در پایان جلد اول نیز گفته‌ایم ، بعنوان پوزش لازم میدانیم که :

« با آنکه در دستور زبان فارسی ، مثل هر زبان زنده دیگر ، برای اول شخص و دوم شخص مفرد ضمائر « من » و « تو » وضع گردیده با اینحال در گفته‌ها و نوشته‌ها معمولاً بجای اولی کلماتی مثل اینجانب ، بنده ، فدوی ارادتمند ... و در عوض دومی الفاظی مانند شما ، سرکار ، جنابعالی حضرتعالی و ... بکار می‌برند زیرا لفظ «من» مایه‌ای از خودخواهی و نخوت دارد و از ضمیر «تو» نیز یک حالت تحقیر استنباط میشود .

در این کتاب ، جائیکه میبایست ضمیر اول شخص مفرد استعمال شود ، بدلیل مذکور از بکار بردن لفظ « من » خودداری گردیده و چون موردی هم برای کلماتی مثل بنده ، اینجانب ، فدوی و نظایر آن نبوده است ناگزیر غالباً از ضمیر جمع استفاده شده است . این کار علاوه بر آنکه عذرش نزد عقلا مقبول است پیش خدا نیز مطلوب میباشد زیرا بدستور اولیای دین او ، هر فرد مسلمان باید در شبانه روز او را ده مرتبه در نمازهای واجب با همین ضمیر جمع مورد خطاب قرار دهد و به پیشگاه مبارکش معروض دارد :

ایک نمید وایک نستعین . اهدنا الصراط المستقیم .»



اسامی خاصی که در این کتاب آمده

الف - اشخاص و طوایف

آهورامزدا	۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴	آ	آتا تورك	۳۷۰
ابراهیم (ع) (حضرت)	۷۱، ۷۲، ۳۳۲	آ	آدام اوله آریوس، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۲	۲۰۱، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۳
ابراهیم ارباب	۱۳	آ	آخوندوف (آخوندزاده)	۳۱۲، ۳۰۴، ۲۵۶، ۲۴۶، ۲۴۵
ابراهیم اسبقی نمین	۸	آ	آخوندوف (دکتر)	۳۱۳، ۳۳۱
ابراهیم اصطخری	۶۱، ۳۰۹، ۳۲۲	آ	آدمسترانک (امریکائی)	۳۵۸
ابراهیم بیگ	۱۹۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۳۰۹	آ	آزادخان افغان	۴۱، ۴۲
ابراهیمخان افشار	۲۵۴، ۲۷۱	آ	آغامحمدخان قاجار	۳۰۳، ۳۱۹، ۳۷۲
ابن الخياط عاملی	۲۵۳	آ	آفاجان جهود	۳۱، ۳۸۰
ابن بزاز اردبیلی	۶۳، ۶۵، ۸۹، ۲۰۱	آ	آفاحسین سرکارات	۳۷
ابن حوقل	۳۰۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷	آ	آفانخان حبیبی	۲۵۴
ابن سماک	۳۲۵	آ	آفاسیداحمد زنجانی	۱۹۵، ۲۴۴
ابن فخار	۲۵۳	آ	آفندی	۸۰، ۱۶۸
ابوالحسن زند	۱۲، ۳۳۸	آ	اللهقلی آقا	۲۴۳
ابوالفرج اردبیلی	۸۹، ۹۱	آ	آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، ۳۴۲، ۳۴۱	۲۴۳
ابوالفضل بن علی (ع)	۳۳۳	آ	آناهیتا	۷۱
ابوالقاسم بیگ	۲۱۵			
ابوحنیفه	۷۵ - ۸۱			
اتابکان	۵۹			
احمد بن علی بن عتبه	۱۸۸			
احمد کسروی	۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۸، ۳۰۴، ۳۰۸			
	۳۴۰، ۳۴۷، ۳۸۵، ۳۸۷			

۷۰، ۷۴	انگرمینیو (اهریمن)	۲۷۱	ادوارد براون
۵۶، ۵۷، ۱۷۴	اورارنو	۸۲	ارسطو
۶۴	اوزون حسن	۷۶	ارشید
۲، ۶۳	ایلدرم بایزید	۳۷۶	اسدالله خان
۷۱	الیسع (نبی)	۷۴	اسرائیل (فرشته)
	ب :	۵۲	اسکندر
۳۵۲	باقرخان	۳۵۸	اسلام مجاهد
۲۸	بالایان (دکتر)	۳۳۲	اسماعیل (ع) (حضرت)
۸۵، ۱۸۳	بایزید بسطامی	۹، ۳۵	اسماعیل سمیتقو
۲۴۳	بایزید بن خواجه حسین	۳۶۶	اسماعیل صدر
۲۱۷، ۲۹۰	بایزید دوم عثمانی	۲۴۳، ۲۴۵	اسماعیل میرزا
۱۸۸	بدرالدین بن موسی الکاظم (ع)	۷۴، ۱۸۱	اشعث ابن القیس الکندی
۳۵۹	برات	۵۷، ۵۸، ۶۲	اشکایان
۲۶۳	بلعمی	۱۲۲	اعتضاد السلطنه
۲۰۱، ۲۴۲	بله یوسف	۲۷۰	اعوزخان
۳۰۵	بهرام گور	۸۲	افلاطون
۷۴	بهمن	۲۱۱	الامه سلطان
۳۲۵	بیهقی	۱۳۰، ۲۱۳	امامزاده صالح (ع)
	پ :	۲۲۵	امیر الاحدی
۸۳	پاسکال	۳۱۹، ۳۲۰	امیر السلطنه
۲۱۱، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۷	پاسیکویچ	۲، ۶۳، ۲۸۹، ۲۹۹	امیر تیمور گورکان
۲۳۸، ۲۷۷	پروفیسور پوپ	۲۶، ۳۶۲، ۳۶۶	امیر تومان (علیخان)
۲۵۸	پروفیسور ژرژمار	۲۶، ۳۶۲	امیر حسنخان
۲۵۵، ۲۵۷	پروفیسور سنکورسکی	۲۳۱	امیر خان
۹۱، ۱۳۰، ۱۸۵، ۱۸۶	پیر ابوسعید	۲۶، ۳۶۲	امیر کبیر (میرزا تقیخان)
۹۲	پیر احمد	۳۲۶، ۳۶۵، ۳۶۶	امیر معزز گروسی
۱۸۵، ۱۸۷	پیر زرگر	۳۶۲	امیری (غلامرضا)
۱۸۵، ۱۸۶	پیر سحران	۳۶۲	امین الرعایا
۱۸۵، ۱۸۶	پیر شمس الدین	۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۶۰	امین العلماء
۹۱، ۱۳۰، ۱۸۵، ۱۸۶	پیر عبدالملک	۳۶۲	امیر ناصر
		۳۷۰	انور پاشا
		۲۹۶	انیس خاتون

۱۷، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۸	حاج باباخان	۹۲، ۱۸۵	پیر گنجہ بگول
۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۷		۱۸۵، ۱۸۶	پیر مادر
۳۷۲، ۳۸۶		۹۲، ۱۸۵	پیر میندیشین
۴	حاج باباش (صراف)	۵۶، ۱۷۴	پیر نیا (حسن)
۳۵۷	حاج حمد اللہ	۱۵، ۲۰۷، ۳۰۹	پی تیرود و لوالہ
۲۵۲	حاج سید حسین قاضی طباطبائی (استاد)		ت :
۳۷۰	حاج حسینقلی	۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۹۰	ناورنیہ ،
۲۴۵	حاج شیخ عباس قمی	۳۰۰، ۳۰۵	
۱۱	حاج صادق	۳۶۲	تدین (مجید)
۳۶۸	حاج صفر علی	۴۵	تقی زادہ (شفیع)
۳۶۹	حاج صمد خان	۲۱۱	تکلو (طایفہ)
۳۶۳، ۳۶۵	حاج علی نجات		ج :
۱۸۶	حاج محمد آقا برنجی	۱۴۴	جا بر بن انصاری
۱۴۴	حاج میرزا محسن (مجتہد)	۷۷	جا بر بن حیان
۱۹۰	حاج میرزا محسن (عماد الفقراء)	۲۵۷	جان موریر انکلیسی
۱۹۱	حاج میر صالح (مجتہد)	۳۶۸	جبار
۳۶۳	حاجی آقا فہیمی	۷۴	جبرئیل (فرشتہ)
۶۳	حاجی عادل اردبیلی	۷۶، ۷۷، ۷۸	جعفر بن محمد (ع)
۳۶۵	حاجی میر معصوم	۲۵۷	جعفر بیک
۲۳۳	حافظ (شیرازی)	۲۰۹	جلال الدین محمد یزدی
۱۷۶	حاکمی	۴۸	جلیل وطن دوست
۸۵	حامد بن عباس	۱۲۳	جمشید شاہ
۳۶۳، ۳۶۹	حبیب الہی (حاجی محمد حسین)	۸۵	جنید (ابوالقاسم)
۳۷۱		۳۵۹	جولان حصار لو
۱۶، ۳۷۱، ۳۷۲	حبیب الہی (حاج غلام حسین)	۳۵۸	جہان شاہ افشار
۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲			ج :
۲۴۴	حبیب بن موسیٰ الکاظم (ع)	۲۸	چراغعلیخان
۱۶	حبیب خوئی	۱۸۸	چراغعلی شاہ
۱۲۱	حجۃ بن الحسن (ع)	۲۹۴	چنگیز
۶۵، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۸۰	حسن بن علی (ع)		ح :
۱۹۳، ۲۵۶		۱۷	حاج آقا مجاہد
		۳۳	حاج امین

۳۴۱	سیدجلال الدین سلطان العلماء زنجانی	۳۶۲	سالار اشرف
۲۶۴	سید عبدالرحیم خلخالی	۲۷۱	سام شاه گیلانی
۳۷۷	سید عرب	۷	سبز علیخان (سوزی خان)
۱۲۲	سیدعلیمحمد باب	۷۴	سپندارمن
۳۰۰	سید عوض الخواص	۳۶	ستاراف
۳۸۵	سید کاظم یزدی	۳۰۳، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۹	ستارخان
۲۵۱	سیدمحمد قاسم بیگ	۳۶۲	
۳۴۲	سیدمحمد قطب	۳۶۰	سردار سپه
۲۴۳	سید موسی بن سلطان حیدر	۸۲	سقراط
	ش :	۱۳۸	سکینه (ع)
۳، ۲۲، ۶۴، ۶۵، ۷۹	شاه اسماعیل صفوی	۲۴۳	سلام الله بن خلیل
۸۱، ۱۲۷، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۷		۶۲، ۶۳	سلجوقیان
۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۱۹		۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۵	سلطان حیدر
۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۲		۲۱۱	سلطان سلیمان عثمانی
۲۷۴، ۲۷۱، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹		۱۸۸	سلطانعلیشاه رتنبادی
۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰		۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶	سلطان محمد الجایتو
۲۴۳	شاه اسماعیل ثانی	۲۴۳، ۲۴۵	سلطان محمد خدا بنده
۲۶۶، ۲۷۱	شاه سلطان حسین	۲۱۱	سلطان محمد میرزا صفوی
۱۸۷، ۲۰۹	شاه صفی	۵۸	سلوکی
۲۹۸	شاه طاهر	۱۸۸	سلیمان شاه
۷۱، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲	شاه طهماسب	۳۶۸	سولاخ ارمنی
۲۳۵، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۹		۹۱	سهروردی
۲۷۲، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۴۶، ۲۴۳		۲۰۷	سیتی مآنی
۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳		۳۰۰	سیداعرابی
۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۴، ۱۹۱، ۱۵	شاه عباس اول	۳۷۷	سید افتخار
۲۲۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۷، ۲۱۳		۱۶۸	سیدالاحکماء
۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۲۹		۳۸۳، ۳۸۴	سید جمفر موسوی
۲۷۹، ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۵۵، ۲۴۸		۲۴۷، ۲۷۰	سید جمال صفوی
۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۱			
۳۰۹			

۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴	شاه عباس دوم ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۹،
۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	۲۴۸، ۲۵۱
۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۵	۱۸۸ شاه نعمت الله ولی
۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶	۱۳۸ شمر
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱	۳۶۳، ۳۶۴ شمس اردبیلی
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹	۱۶۸ شمس الحکماء
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸	۳۶۳ شمس الدین آقمیونی
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸	۲۱۷ شمس الدین برنیقی
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۲، ۳۳۳	۳۶۳ شمس الدین کاسه گر
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۷	۳۶۴ شمس تبریزی
۲۸۳ شیخ طاهر سفره چی	۵۳ شهروزی (حسنعلی)
۹۳ شیخ عبدالله خفیف	۲۱۳، ۲۸۱، ۲۹۶، ۲۹۸ شیخ ابدال
۱۳ شیخ عبدالله سراپی	۹۲، ۹۳ شیخ ابو ذرعه
۳۴۱، ۳۴۲ شیخ عبدالله مازندرانی	۳۸۶ شیخ العلماء
۹۲، ۹۳ شیخ عطار	۸۶، ۸۸، ۱۳۰، ۱۸۹، ۱۹۰ شیخ جبرئیل
۲۹۹ شیخ قطب الدین	۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹
۳۴۳ شیخ محمد ماجر	۷۹، ۹۱، ۲۴۵، ۲۸۹ شیخ جنید
۹۲ شیخ مجدالدین کاکلی	۷۹، ۲۴۳ شیخ حیدر
ص:	۹ شیخ خزعل
۵۸ صاحب جواهر (عبدالغزین)	۶۰، ۲۴۲ شیخ زاهد گیلانی
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲ صالح (ع) (امامزاده)	۲۴۳، ۲۴۵ شیخ زین الدین
۱۸۸، ۱۸۹ صدرالدین بن موسی الکاظم (ع)	۲۳۷ شیخ شاه
۱۹۰، ۱۹۲، ۳۰۱	۵۹، ۶۰، ۱۸۵، ۲۰۰ شیخ صدرالدین موسی
۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵ صفری	۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۵
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶	۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۷۱
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۵	۲۹۶
۶۶ صفی خلخالی	۲۸، ۲۹، ۵۹، ۶۰، ۶۳ شیخ صفی الدین
۱۸۸ صفی علیشاه	۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۷۹، ۸۵، ۸۸
۲۹۹ صلاح الدین صفوی	۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۹، ۱۷۲
۲۳۸ صنیع خاتم	۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
ض:	۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
۳۵۹ ضرغام اینانلو	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
	۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲
	۲۳۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳

۷۲	عنصری	ط :	
۳۰۸	عوض الخواص	۷۸ ، ۷۹	طغرل سلجوقی
۲۴۱	عوض بن محمد	۷ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸	طهماسبی (امیر لشکر)
۳۶۹	عیسالو (طایفه)	۲۹۱	طهمورث خان
۳۶۶	عین الدوله	ع :	
	غ :	۱۸۳	عباد الله زاده ملکی
۱۴ ، ۱۶	غلامعلی خان سرهنک	۱۴۰	عباس بن علی (ع)
	ف :	۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۹۳ ، ۳۰۴	عباس مجسنی
۷۵ ، ۱۲۴ ، ۱۴۷ ، ۳۸۵	فاطمه (ع) (حضرت)	۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۲۱	
۲۴۲	فاطمه خاتون	۳۳۶ ، ۳۷۸	
۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۵۶ ، ۳۱۴	فتحعلیشاه	۱۸۳ ، ۲۵۷	عباس میرزا
۱۶۸	فخر الحکماء	۷۶	عباسیان
۳۲۲	فردوسی	۳۷۸	عبدالله خان بصیر الملک
۳۵۶ ، ۳۶۱	فرخ	۳۵۸	عبد الخالق
۲۰۹	فرقانی	۲۱۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳	عبدی بیگ
۸۹	فریدون	۷۴	عزرائیل (فرشته)
۲۰۹	فلسفی (نصرالله)	۳۶۲	عظمت خانم
۲۵۸	فنی کولویوف	۳۵۲ ، ۳۷۲	عظیم زاده
۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۲۲	فیروز ساسانی	۲۸۹	علاء الدوله سمنانی
۳۰۰ ، ۳۰۸	فیروز شاه زرین کلاه	۱۳۸ ، ۱۴۰	علی اکبر (ع)
۳۵۸	فیلاتیوف (کلنل)	۶۵ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹	علی بن ابیطالب (ع)
	ق :	۸۸ ، ۱۱۳ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶	
۷۲	قابیل بن آدم (ع)	۱۶۹ ، ۱۹۱ ، ۲۱۲ ، ۲۲۱ ، ۲۵۲	
۴۳ ، ۴۴	قادری (سرتیپ)	۲۵۶ ، ۲۹۲ ، ۳۸۵	
۹۲ ، ۹۳	قاضی ابوسعید	۱۰	علی بهادری
۱۸۸	قدرالدین بن موسی الکاظم (ع)	۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳	علی بیگ
۳۷۰	قره زاید اوغلی	۴۷	علی زاده تبریزی
۲۳۳	قلج مهرانی	۱۴۲	علی عاشورا
۳۵۹	قلم میرزا بیگ	۳۷۶	علیققلی انصاری
۷	قنبر بیگ	۳۸۱	عمر خیام
۱۸۸	قوام الدین بن موسی الکاظم (ع)		

۲۳۱	محمد حسین زرگر	ك :	
۳۲۹	محمد خان قوانلوی قاجار	۳۴۲	کشف النطاء نجفی
۲۵۰	محمد رضا شاه پهلوی	۷۷	کپر نیک
۳۲۳	محمد روانی	۷۷	کپلر
۳۱۴	محمد شاه	۳۶۸	کربلای جلیل
۳۰۳ ، ۳۱۹ ، ۳۵۱	محمد علی میرزا (شاه)	۱۱۵ ، ۱۱۶	کرد اوغلی احمد
۳۶۵		۲۴۴	کریمخان زند
۷۸	محمد مرزبان	۲۰۸	کلعلی خان (حاکم)
۳۵۲ ، ۳۵۳	محمد ولیخان سپهدار	۲۸ ، ۳۰	کلعلی خان (سرهنگ)
۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴	محمدودخان امین	۸۹	کمال الدین عربشاهی
۲۴۳	مرشد قلی آقا	۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۱۳۴	کورت فریشلر آلمانی
۷۰ ، ۷۶ ، ۱۷۴	مسیح (ع)		
		ع :	
۱۸۸	معصوم شاه	۲۵۷	گراف دیپچ
۸۸	معصوم علیشاه	۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸	گریبایدوف
۳۵۶	معماری (دکتر یوسف)	۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳	گشتاسب
۱۹۲ ، ۲۲۲	مقدسی	۷۷	گوتمبرگ آلمانی
۲۳۸	مقصود علی		
		ل :	
۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵	مقصود کاشانی	۱۶۸	لوتر
۳۰۳ ، ۳۱۹ ، ۳۲۶	ملا اماموردی	۳۰۵	لوند
۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۵۶	ملا غلامعلی آلاپالاز اوغلی		
۳۶۱ ، ۳۸۳		م :	
۳۴۰ ، ۳۴۱	ملاقربانعلی زنجانی	۵۷ ، ۶۸ ، ۶۹	ماد
۲۵۱ ، ۲۵۴	ملا محمد طاهر	۲۰۹	ماندلسلو
۳۶۶	مؤمن	۳۳۶ ، ۳۳۷	مجدالواعظین
۲۸۷	موسی (ع) (حضرت)	۶۱	محقق (محمد)
۱۸۸ ، ۱۹۰ ، (حضرت)	موسی الکاظم (ع)	۷۵ ، ۷۶ ، ۱۳۶ ، ۱۴۷	محمد (ص) (حضرت)
۱۹۲		۱۶۹ ، ۲۲۱ ، ۲۷۰	
۲۷۱	موسی بیگ پیرزاده	۳۰۸	محمد (حافظ)
۳۰۶ ، ۳۱۵	موسی خورن	۳۰۰	محمد آقا عنقیقه چی
۳۱۰ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱	موسوی گرمارودی	۳۵۸	محمد باقر
۸۴	موالوی	۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸	محمد بن ادریس شافعی
۱۸	مونتسکیو	۲۲۹	محمد بیگ اینانلو
		۲۴۳	محمد حسن خان صنیع الدوله

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

ب - امکانه

۳۰۵، ۳۶۳	ارس	آ :	
۵۶، ۵۷، ۳۰۷، ۳۵۰	ارمنستان (کشور)	۲۹۲	آجی (نهر)
۸۰	ارمنستان (محلّه)	۲۶، ۳۸، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸	آذربایجان
	ارومیه : برضائیه رجوع شود	۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۱، ۷۲،	
۴۲	استالینگراد	۸۱، ۱۲۷، ۱۹۰	
۶۳، ۱۶۷، ۲۶۶، ۳۶۶، ۳۶۹	استانبول	۳۷۰	آدریاتپه سی
۷۷	استراسبورگ ۷۸	۱۵، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۹، ۵۴،	آستارا
۲۰۰، ۲۸۰	اسفیس	۱۶۴، ۱۷۶، ۲۳۰، ۳۰۴، ۳۶۹،	
۳۶۰	اسماعیل بیگ (کوچه)	۳۷۶	آغ امام
۲۴۴	اشرف (مازندران)	۱۷۵	آقا نقی خرمی
۲۴۴، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۷	اصفهان	۱۴۲، ۱۸۷	آلارلو
۴۱	اطریش	۳۶۲	آلغر
۴۳، ۴۶	افغانستان	۲۸۷	آلمان
۱۸۸	اقلیم شاه	۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۳، ۷۷	آمریکا
۳۵۵	الجزایر	۴۲، ۴۳	
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۶۷	انگلیس	الف :	
۱۲۲		۳۵۹	ابراهیم آباد
۲۸۸	اهدیزج	۲۱	اجارود
۲۸	اهر	۸۱، ۲۸۶	اراک
۱۱۲، ۱۲۸، ۱۹۱	ارچدکان	۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۵۰	اران

	ت :	۵۱	اوکراین
۴۹، ۱۸۷	تازمه میدان یا قنبلان	۲۵۷	ایروان
۱۶۴	تاشکند		ب :
۱۵، ۳۴، ۴۴، ۴۶، ۵۴، ۱۲۲، ۲۰۷،	تبریز	۲۴۴	بابل
۲۵۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۷،		۳۸، ۱۶۴، ۲۵۸، ۳۵۸، ۳۷۰،	بادکوبه
۲۹۰، ۳۹۲، ۲۹۳، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۵،		۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶	
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۴		۳۶۵	باروق
۳۶۲	تدین (مدرسه)	۱۷۶، ۲۹۴	باغرو
۱۶۴	ترکمستان	۵۴	باغ کلانتر
۴۳، ۴۶، ۶۳، ۱۶۷، ۳۵۴	ترکیه	۴۲	بالتیک
۱۹۰، ۲۵۸	تفلیس	۵۱، ۱۹۵	بالخلو (نهر)
۳۷، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۹۳، ۱۲۲	تهران	۱۶۷	بحر احمر
۱۲۸، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۷۶، ۳۶۸		۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷	برده
۸۲	توران	۳۶۳	برزند
	ج :	۱۸	برلین
۵۰، ۱۶۵، ۳۵۹، ۳۶۰	ججین یاداشکسن	۱۶۷	یسفر
۳۶۵	جرال	۶۲، ۱۸۸	بغداد
	چ :	۳۴، ۳۰۶	بندر پهلوی
۴۱	چکواسلواکی	۱۸۳	بوسجین
	ح :	۳۶۵	بوقلان
۳۵	حاج امیر (گردنه)	۳۶۳	بوینی یوغون
۳۶۷	حاج شکر (سرا)	۳۶۳	بهمن دز
۹۳، ۳۶۴	حجاز	۳۶۹	بیله سوار
۱۱	حسن آباد		پ :
۳۶۵	حسن باروق	۱۲۸، ۲۰۸	پاریس
۳۶۷	حسینیة مجتهد	۲۱۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸	یظرو گراد
۱۹۳، ۱۹۴	حمام عیش آباد	۴۳	یوران دخت (مدرسه)
۱۹۳، ۱۹۴	حمام کهنه	۳۵۷، ۳۸۸	بیر شمس الدین
۱۷۶	حیران (گردنه)	۱۱۲، ۱۲۸، ۱۹۳	بیر عبدالملک
		۱۸۷، ۳۵۹	بیله سحران

۱۸۹، ۱۹۰	ری	خ:	
	ز:	۲۳۰، ۲۸۸	خانقاه (قریه)
۵۱، ۳۱۷، ۳۵۸	زنجان	۴۴، ۸۱	خراسان
	ژ:	۶۲، ۷۰، ۱۷۵	خزر (دریا)
۴۲	ژاپون	۲۱، ۵۶، ۶۱، ۲۸۲، ۳۵۸	خلخال
	س:	۹، ۴۴	خوزستان
۴۸، ۴۹، ۳۶۲	سالاریه	۱۹۴	خیابان سی متری
۵۱، ۵۷، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۸۹،	سیلان	۳۶۵	خیرآباد
۹۰، ۱۶۸۱۷۵، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۱۵،			
۳۲۷، ۳۶۳		۵:	
۲۸، ۵۶	سراب	۳۶۱	دارالفتون (دبیرستان)
۸	سرای جهود دها	۱۶۷	دارداندل
۳۷۳	سرای چوخور		داشکسن، به جبین مراجعه شود
۱۵، ۱۱۲، ۱۲۸	سرچشمه	۲۵۴، ۲۷۱	داغستان
۸۰، ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۶۳	سرعین	۴۲	دانتزیک
۴۶	سعدآباد	۷۱	دانشگاه تهران
۲۸۸	سلطانیه	۲۸۱	دبستان صفویه
۱۴۰، ۳۶۰	سلیمانشاه	۲۳۳	دبیرستان صفوی
۶۴	سدرقند	۸۵	دجله
	سن پترزبورگ، به پتروگراد مراجعه شود	۳۰۵	دربند
	ش:	۳۰۵	دماوند
۶۳، ۶۴	شاهات	۳۴، ۳۶۳	دجاج
۳۰۶	شاهپور	۷۸	دیلمان
۶۱	شاهرود		ر:
۳۶۱	شرف (دبیرستان)	۳۵	رشت
۳۰۶	شهرضا	۳۰۶	رضائیه
۳۶۳	شهریور (قریه)	۱۹۴، ۲۶۶	ر
۳۰۶	شهسوار	۳۶۳	روئین دژ
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۸۰،	شهیدگاه	۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۳،	روسیه
۲۸۱، ۲۸۴		، ۴۴، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۷، ۱۲۲	
۲۴۴	شیراز	۱۸۳	

۳۰ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۵۰ ، ۵۶ ، ۳۰۶ ، ۳۷۴ ، قفقاز	۲۳۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، شیروان
۳۷۵	۲۸۰
۳۶۳	ص :
۳۶۵	قوناخ قیران
	قیصریه
ک :	صائین (گردنه)
	ط :
۲۷۳	کاشان
۲۵۱ ، ۲۵۲	کتابخانه ملی (تبریز)
۷۱ ، ۲۸۳	کتابخانه ملی (تهران)
۷۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۶۵ ، کربلا	۱۱۲ ، ۱۲۸ ، ۱۳۵ ، ۱۴۲ ، ۱۲۲ ، عالی قاپو (دروازه)
۲۸۹ ، ۳۳۲	۲۱۳ ، ۲۱۴
۹۰ ، ۵۶	۲۴۸ ، ۲۴۹
۴۴ ، ۳۶۴	۱۸۸
۲۶۸	عراق (عجم) : به اراک مراجعه شود
۱۸۸	عراق (عرب)
۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۲۰۷ ، کلخوران (شیخ)	۱۶۷ ، ۲۶۸
۲۸۷ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱	۱۲۲
۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷	۸۰
۲۹۴	غ :
۲۸۷	کلخوران (هیر)
۳۷۳	کلخوران (ویند)
۲۸۷	کلکته
۱۷۶	کناس
۳۶۳	کورائیم
	کورعباس
گ :	ق :
۲۵۸ ، ۲۹۱ ، ۳۰۶ ، ۳۷۵	۱۲۲
۱۶۴	۲۵۷
۱۱۲ ، ۱۲۸	۴۵
۲۰۱ ، ۲۳۸	۵۱
۱۶۴	قبرس
	قره باغ
	قره بایر
	قزوین
	قسطنطنیه : به استانبول مراجعه شود

۳۶۵	ملاباشی	۳۶۳	گنزق
۳۶۵	ملایوسف	۲۸۷، ۲۸۸	گورادویل
۲۸۸	منادیکاه	۹، ۷۸، ۲۶۶، ۳۶۸	گیلان
۲۷۶	موزه ایران باستان		
۲۸۷	میرنی		
	ن :		
۲۸، ۳۰، ۵۰، ۱۹۴، ۱۹۵	نارین قلعه	۳۶۲	لار (قریه)
۱۹۶، ۱۹۷		۲۷۳، ۲۷۴	اندن
۱۲۲، ۱۷۱، ۲۴۴، ۲۸۹	نجف اشرف		لنین گراد : به پطروگراد مراجعه شود
۲۵۷	نخجوان	۴۱	لهستان
۴۸، ۴۹	نمین	۲۴۳	لیپزیک
۳۵	نزه کران		
۳۶۰	نوشار (نوشهر)		م :
۲۸۷	نوه‌دیه	۸۱	مازندران
۴۸، ۱۸۳	نیر	۴۱	مازینو (خط دفاعی)
۹۳	نیشابور	۲۷۶، ۲۷۷	متروپولیتان (موزه)
۲۷۶، ۲۷۷	نیویورک	۹۳، ۲۰۹	مدینه (طیبه)
	ه :	۳۱۷	مراغه
۲۸	همدان	۹۲	مرو
۴۲، ۴۳	هندوستان	۱۹۹	مریم مقدس (کلیسا)
۳۵۵	هندوچین	۱۲۹، ۱۳۶، ۱۸۱، ۳۲۲	مسجد جامع
۲۰۸	هولشتاین	۷۲، ۷۳، ۸۸، ۱۷۶، ۱۷۷	مسجد جمعه
۱۷۶	هیر	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳	
	و :	۱۸۴، ۳۶۷	
۲۲	ونیز	۲۰۲، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۸۲	مسجد جنت سرا
۲۳۲، ۲۷۳	ویکتوریا آلبرت (موزه)	۲۸۳، ۲۸۴	
۲۷۴		۲۷۵	مسجد شیخ لطف‌الله (اصفهان)
۸۰	ویلکیچ	۲۰۷	مسجد کبود (تبریز)
۲۹۴	ویند	۳۶۳	مشکو
	ی :	۲۸، ۳۴، ۳۶۳	مشگین شهر
۳۵۸	یعقوبیه	۱۶۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۸۹	مشهد (مقدس)
۳۵۹	یل‌دگرمانی	۱۶۷	مصر
۷۶	یونان	۵۷، ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۳۵۰	مغان
		۹۸، ۲۸۹	مکه

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

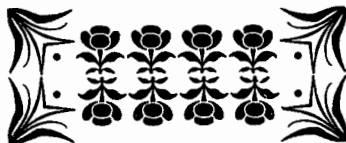
ج - کتاب و روزنامه

۶۹	تاریخ ادیان	آ :
۲۶۳	تاریخ اردبیل و دانشمندان	آذری زبان باستان آذربایکان ۶۶ ، ۵۹ ، ۵۸
۳۲۶	تاریخ بلغمی	آرتاویل ۳۰۳
۳۲۵ ، ۳۲۶	تاریخ بیهقی	آیندگان (روزنامه) ۱۸۳
۲۶۳	تاریخ تفسیر طبری	الف :
۷۱ ، ۷۲	تاریخ جلالی	احسن التقاسیم ۱۹۲
۲۳۳	تاریخچه فرهنگ شهرستان اردبیل ، ۲۳۳	اخلاق ناصری ۱۵۳
۲۴۳		اردبیل شهر مقدس ۱۸۳ ، ۲۳۳
۲۵۸	تاریخ روابط علمی شرق	اصول الفصول ۲۸۸
۳۲۶	تاریخ سوراآبادی	امام حسین و ایرانیان ۷۶ ، ۷۷ ، ۱۳۴
۱۷۵ ، ۲۰۲ ، ۲۳۵	تاریخ صنایع ایران ، ۲۳۵ ، ۲۰۲ ، ۱۷۵	ایران در عهد باستان ۳۰۵
۲۷۴ ، ۲۷۶		ایران باستانی ۱۷۴ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۵۶
۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۲۱	تاریخ مشروطیت کسروی	ب :
۳۶	تاریخ نادر	بحر الانساب ۱۸۸ ، ۱۹۰
۳۴۲	تاریخ هیجده ساله آذربایجان	بخوانند و داوری کنند ۷۸
۹۳	تذکره الاولیاء	پ :
۳۳۵	تفسیر (قرآن) اکسفورد	پازند ۷۱
۲۵۲	تفسیر (قرآن) المیزان	ت :
۳۳۵	تفسیر (قرآن) رهنما	
۳۳۵	تفسیر (قرآن) شریف لاهیجی	تاریخ احزاب سیاسی ۳۶۰

زندگانی شاه عباس اول ، ۲۴۶ ، ۲۰۹ ، ۲۰۸	۳۳۵	تفسیر (قرآن) گازر
۲۹۲	۳۳۵	تفسیر (قرآن) حجت التفسیر
	۷۱ ، ۲۱۱	تکملة الاخبار
س :	۱۵۳	تنبيه العافلين
۲۵۳		
سراثر ابن ادریس		
۳۱۲		ح :
سفرنامه آدام اوله آریوس	۲۵۷	حاجي بابا
۲۰۷ ، ۳۵۰	۳۷۳	حبل المتین
سلسله النسب صفویه ۲۱۷ ، ۲۱۳ ، ۲۰۸ ، ۲۰۰	۲۰۴ ، ۳۰۹ ، ۳۲۲	حبیب السیر
۲۸۱ ، ۲۹۸	۹۳ ، ۲۸۸	حدائق الطرائق
ش :		
۷۹		خ :
شاه اسماعیل	۲۶۴	خسرو شیرین نظامی
۲۶۴	۲۵۴ ، ۲۵۶	خمسه نظامی
شاهنامه فردوسی	۷۷	خواندنیها (مجله)
۲۶۴		
شاهنامه هفتلی		
ص :		
۷۱		د :
صحفا ابراهیم	۵۸ ، ۵۹ ، ۷۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۹ ، ۲۸۲ ، ۷۱	دائرة المعارف اسلامی ایران
۲۸۵ ، ۲۸۸	۲۴۵ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ، ۲۶۳	
صفوة الصفا : بمقالات صفوة الصفا مراجعه شود	۲۰۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶	دائرة المعارف برتیا نیکا
۳۰۵ ، ۳۱۶	۲۵۴ ، ۲۵۶	دائرة المعارف جغرافیائی فرانسه
صورة الارض		
ع :	۳۶۱	دانشمند (مجله)
۲۴۶	۳۲۹	دلوران گمنام
۳۸۷	۷۴	دین کرت
۸۹	۲۵۵	دیوان میرزا قاسم گنابادی
۳۸۵		
۱۹۰		
عمدة الطالب		
ف :		
۱۲۲	۳۰۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۵	راهنمای کتاب
۲۶۴	۱۸	روح القوانین
	۷۵ ، ۷۹ ، ۸۱	ریاض السیاحه
ق :		
۱۵۳		ز :
قابوسنامه	۷۱	زند
۲۷۳ ، ۲۷۶	۵۹ ، ۶۰	زندگانی شاه اسماعیل اول
۲۲۳		
قالی ایران		
قبس (روزنامه)		

۲۴۳	مرآت البلدان	ک :	
۶۱	مسالك الممالك	۹۲	کتاب الانساب
۵۹ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۸۹	مقالات صفوة الصفا	۲۷۲	کيهان (روزنامه)
۹۲ ، ۹۳ ، ۲۰۱		ک :	
۷۵	مناسك حج در مذاهب پنجگانه	۱۵۳	کلستان سعدي
۲۴۵	منتهى الامال	۸۸	کنجينه اولياء
		۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۷۰ ،	کنجينه شيخ صفى
	ن :	۲۵۲	
۲۰۲ ، ۲۳۸	نشریه فرهنگ اردبیل	م :	
۱۵۳	نصاب الصبيان	۶۱ ، ۶۶	مختصرى از تاريخ و جغرافياى خلخال

یادداشت: اسامی ۱۱۴ فقره از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین، که بوسیله روسها برده شده و در صفحات ۲۵۸ تا ۲۶۳ این کتاب چاپ شده است، در این قسمت منظور نگردیده است.



فهرست مندرجات جلد اول:

برای آنکه دارندگان این جلد از مطالبی که درمجلد اول این کتاب چاپ شده است استحضار یابند فهرست مندرجات آن جلد را نیز در اینجا میآوریم:

گفتار نخست

يك نظر اجمالی دربارهٔ جغرافیای اردبیل

۱	صفحه	موقعیت جغرافیائی شهر اردبیل و کوههای اطراف آن
۲	»	رودهای اردبیل
۵	»	اردبیل قدیمترین شهر ایران از حیث لوله کشی آب بوده است
۶	»	هوای اردبیل

گفتار دوم

اردبیل قبل از اسلام

۹	»	منابع لازم برای تدوین تاریخ
۱۰	»	فقدان مآخذ کافی برای این دوره از تاریخ اردبیل
۱۱	»	اردبیل کرسی آذربایجان قدیم
۱۲	»	هجوم خزرها بر اردبیل
۱۴	»	تاریخ پیدایش اردبیل
۱۵	»	اردبیل و پادشاهی کیخسرو کیانی
۱۶	»	نظریه‌های دیگر در بارهٔ اردبیل
۱۸	»	اردبیل و زردشت
۲۳	»	اردبیل يك شهر قدیمی است

گفتار سوم

اردبیل از حمله اعراب تا مشروطیت ایران

فصل اول - از حمله اعراب تا سالاریان

۲۵	صفحه	حمله اعراب با آذربایجان و سقوط اردبیل
۲۷	»	اردبیلیان در مقابل اسلام و اعراب
۲۹	»	سکونت اعراب در صفحات اردبیل
۳۱	»	بابك خرمدين
۳۲	»	خرمدينان که بودند و چه می گفتند
۳۵	»	قيام بابك خرمدين
۳۸	»	حيلة افشين برای دست يافتن بر بابك
۳۹	»	گرفتاری و قتل بابك خرمدين

فصل دوم - از سالاریان تا صفویان

۴۲	»	سالاریان
۴۴	»	حکومت مرزبان بن محمد سالاری
۴۵	»	جنگ مرزبان و دیسم کردی
۴۷	»	اسارت مرزبان بدست رکن الدولة دیلمی
۴۸	»	مرگ مرزبان و جانشینان او
۴۹	»	سلسله روادیان و جنگ امیر و هسودان روادی با سپهبد موغان
۵۲	»	هجوم و قتل وغارت گرچیهها در اردبیل
۵۴	»	در مسجد جمعه اردبیل در کلیسای تقلیس
۵۶	»	حمله مغول

فصل سوم - شیخ صفی و خاندانش

۶۰	»	پدران شیخ صفی الدین
۶۴	»	کلانتر شدن برادر شیخ صفی الدین در شیراز و مسافرت شیخ بدانجا

۶۵	صفحه	در جستجوی شیخ زاهد گیلانی و یافتن او
۶۷	»	مرگ شیخ صفی‌الدین
۷۰	»	شیخ صدرالدین موسی
۷۱	»	خواججه علی سیاهپوش
۷۳	»	ارادت تیمورگورکان نسبت بشیخ صفی‌الدین و فرزندان
۷۶	»	شهادت شیخ جنید و شیخ حیدر بدست شیروانشاه
۷۸	»	سرگذشت اسماعیل و برادرانش
۷۹	»	سلطنت شاه اسماعیل صفوی
۸۱	»	مقام تاریخی شاه اسماعیل صفوی
۸۴	»	جانشینان شاه اسماعیل
۸۵	»	علاقه شاه عباس بزرگ ب اردبیل

فصل چهارم - از نادر تامشروطیت

۸۸	»	اردبیل در عهد نادرشاه افشار
۹۰	»	خرابی اردبیل در عهد نادرشاه
۹۲	»	آغامحمدخان قاجار در اردبیل
۹۴	»	موقعیت اردبیل در جنگهای ایران و روس
۹۶	»	مأموریت جهانگیر میرزا برای دفاع از اردبیل
۹۸	»	اقامت محمدمیرزا (محمدشاه) در اردبیل
۹۹	»	نقش اردبیل در انعقاد عهدنامه ترکمنچای

گفتار چهارم

اردبیل از نظر مورخان داخلی و جهانگردان خارجی

فصل اول - نظر جهانگردان در باب اردبیل قبل از صفویان

۱۰۲	»	ابودلف ابن مهلهل در اردبیل
۱۰۴	»	گفتار ابن‌حوقل در باره اردبیل
۱۰۶	»	ناصر خسرو در اردبیل
۱۰۷	»	یاقوت حموی و حمله مغول ب اردبیل
۱۰۹	»	نوشته‌های حمدالله مستوفی در باب اردبیل

۱۰۹	صفحه	داستان موش و گربه در اردبیل
۱۱۰	»	اردبیل از نظر مقدسی

فصل دوم - نظر جهانگردان و مورخان در باب اردبیل در عهد صفوی

۱۱۲	»	ابن بزازو کتاب صفوة الصفا
۱۱۵	»	ناورنیه سیاح فرانسوی در اردبیل
۱۱۸	»	دیدار پی‌یترودولاواله
۱۲۰	»	ماندلسلو و بقعه شیخ صفی‌الدین
	»	ترجمه فصولی از سفرنامه آدام‌اوله آریوس استاد دانشگاه آلمان در
۱۲۰		باب اردبیل
۱۲۳	»	چگونگی پیشواز از سفرای آلمانی در اردبیل
۱۲۵	»	کاخ‌شاهی اردبیل
۱۲۶	»	آشپزخانه بقعه شیخ صفی
۱۲۶	»	تاریخچه اقامت سفرای هلشتاین در اردبیل
۱۲۸	»	عزاداری ایام عاشورا
۱۳۱	»	نثارخون بیادحسین بن علی (ع)
۱۳۱	»	آتشبازی در اردبیل
۱۳۴	»	شمه‌ای از شهر اردبیل بقلم اوله آریوس
	»	مقبره شیخ صفی‌الدین و شیخ جبرئیل و سایر دیدنیهای اردبیل از
۱۳۸		نظر اوله آریوس

گفتار پنجم

اردبیل در دوران مشروطیت ایران

۱۵۷	»	پیدایش مشروطیت در ایران
-----	---	-------------------------

فصل اول - اردبیل در آستانه مشروطیت ایران

۱۶۰	»	شاهسونان و اردبیل
۱۶۲	»	نارین قلعه و اثر آن در موقعیت اردبیل
۱۶۳	»	سرکشی دباغها از فرمان حاکم

۱۶۴	صفحه	ویای موخش معروف به «اوماجا»
۱۶۵	»	داستان حیدری و نعمتی
۱۶۷	»	آقامیرزا علی اکبر و حاج میر صالح آقا مجتهد
۱۷۱	»	اختلاف آن دو عالم
۱۷۲	»	قیام تاریخی زنان اردبیل
۱۷۴	»	دستگیری و تبعید آقامیرزا علی اکبر
۱۷۶	»	ملاغلامعلی آلاپالازاوغلی
۱۷۹	»	بدهانهٔ توپ گذاشتن دوتن از سران شاهسون
۱۸۱	»	تشکیلات جدید حکومت اردبیل

فصل دوم - آغاز مشروطیت

۱۸۷	»	آغاز نهضت مشروطیت
۱۸۹	»	تشکیل اولین انجمن سری اردبیل
۱۹۲	»	تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل
۱۹۷	»	سال قحطی معروف به جفته نیلی
۱۹۸	»	انجمن حیدریها
۲۰۰	»	انجمن ولایتی جدید

فصل سوم - اردبیل در ایام استبداد صغیر

۲۰۳	»	قتل يك افسر روس و تغییر حکمران اردبیل
۲۰۴	»	امامزاده نخستین شهید مشروطیت در اردبیل
۲۰۵	»	قتل مرحوم ملا اماموردی
۲۰۸	»	عین الدوله در اردبیل
۲۱۰	»	جنگ رشید الملک با طوالش
۲۱۲	»	آمدن مجاهدان باردبیل و جنگ آنها با مستبدان
۲۱۵	»	سقوط اردبیل بدست مجاهدان
۲۱۸	»	کارهای زشتی که مجاهدین غیر محلی مرتکب شدند
۲۲۱	»	کشتار دسته جمعی آقایان قسمت حیدری
۲۲۶	»	کاری شایستهٔ سرزنش

فصل چهارم - غارت اردبیل

۲۳۰	»	غارت اردبیل
۲۳۲	»	علل غارت اردبیل

۲۳۳	صفحه	شاهسونها مخالف روسها بودند
		یادی از يك جوانمرد اردبیلی، كه ۱۳۳۰ سال پیش بدست
۲۳۵	»	تیراندازان عبیدالله بن زیاد در كوفه شربت شهادت نوشید
۲۳۸	»	آمدن ستارخان سردار ملی باردبیل
۲۴۰	»	دومسافرت تاریخی در يكروز
۲۴۲	»	بهم زدن اردوی مجاهدان اردبیل
۲۴۵	»	بی تدبیریهای ستارخان در اردبیل
۲۴۸	»	نقاط امن اردبیل در روزهای غارت
۲۵۱	»	عشایر روز بروز بشهر نزدیکتر میشدند
۲۵۲	»	سلاح برداشتن جوانان و مردان اردبیل
۲۵۴	»	حمله عشایر بشهر
۲۵۶	»	جانبازی مردم
۲۵۷	»	نفوذ عشایر در خطوط دفاعی شهر
۲۵۸	»	مذاكرات صلح
۲۶۰	»	كمبود جنگ افزار مدافین

فصل پنجم - سقوط شهر بدست عشایر

۲۶۲	»	فرار ستارخان از اردبیل
۲۶۶	»	گفتگوی مجاهدان تبریز در شب فرار از اردبیل
۲۶۷	»	مخابرات رسمی در باره سقوط اردبیل
۲۶۹	»	ملاقات ستارخان و باقرخان در سراب
۲۷۱	»	ورود سران عشایر بشهر
۲۷۲	»	چگونگی غارت شهر
۲۷۵	»	نوشته جراید آنروز در باب غارت اردبیل
۲۷۶	»	آتش زدن سرای حاجی احمد
۲۷۹	»	اتحاد مجدد عشایر برای تسخیر ایران
۲۸۱	»	انفكس جهانی غارت اردبیل
۲۸۴	»	ورود روسها بشهر
۲۸۷	»	اشتباه تاریخی مخیر السلطنه
۲۸۸	»	روزهای سخت اردبیل
۲۹۱	»	انجمن ولایتی جدید
۲۹۳	»	عظیم زاده دلاور پاکباز اردبیل در زنجان

۲۹۶	صفحه	چگونگی قتل عظیم‌زاده
۳۰۰	»	حرکت اردوی دولتی برای سرکوبی اشرار اردبیل
۳۰۲	»	ورود اردو باردبیل
۳۰۳	»	جنگ پیرم با قوجه بیگلو

فصل ششم - تحریرات روسها

۳۰۷	»	تلاش ملیون برای اخراج نیروهای بیگانه
۳۰۹	»	دستخط مرحوم آیت‌الله خراسانی
۳۱۱	»	برخوردهای تند در انجمن ولایتی
۳۱۳	»	دستور تلگرافی والی برای تبعید دموکراتها و نقض آن از مرکز
۳۱۴	»	تحریرات کنسول روس علیه آزادیخواهان
۳۱۵	»	تجدید فتنهٔ عشایر
۳۱۷	»	نقشه‌های جدید
۳۱۸	»	آمدن مجلل‌السلطان بمیان عشایر اردبیل
۳۱۹	»	آزادی امیرعشایر خلخال با مساعدت انجمن ولایتی اردبیل
	»	ورود مجلل‌السلطان باردبیل و حکمرانی ساختگی او بیاری
۳۲۱		کنسول روس
۳۲۲	»	قتل مرحوم آخوندزاده
۳۲۳	»	قتل عظیم مجاهد
۳۲۳	»	شکست مجدد محمدعلی میرزا در ایران
۳۲۶	»	پایان کار مجلل‌السلطان در اردبیل
۳۲۷	»	جنگ روسیان با عشایر اردبیل
۳۳۳	»	سوء قصد نسبت بامیر تومان و قتل همسرا

فصل هفتم - آثار جنگ بین الملل اول در اردبیل

۳۳۵	»	اعلام شروع جنگ باشلیک روسها
۳۳۸	»	اقدامات آلمانیها برای تحریک شاهسونها
۳۳۹	»	آمدن عثمانیها با آذربایجان
۳۴۲	»	تشکیل مجدد فرقهٔ دموکرات در اردبیل
۳۴۴	»	پیدایش کمیتهٔ مساوات و مبارزهٔ آن با فرقهٔ دموکرات
۳۴۹	»	قتل حاج حسینقلی صراف
۳۵۱	»	فعالیت اتحاد اسلام و میرزا کوچکخان در اردبیل
۳۵۲	»	انتصاب امیرالسلطنه بحکومت اردبیل و مخالفت حاج باباخان باوی

۳۵۷	صفحه	جنگ حاج باباخان و امیر السلطنه حکمران اردبیل
۳۵۸	»	قحطی و مجاعه در اردبیل
۳۶۲	»	اقدام دموکراتها برای بهبود امر نان
۳۶۵	»	مصادره غله و برنجهای محترکین
۳۶۶	»	شیوع حصبه و تلفات سنگین آن
۳۶۷	»	توافق زعمای شهر برای خدمت بمردم
۳۷۰	»	اقدام عمال انگلیس برای شورانیدن عشایر اردبیل علیه عثمانیها
۳۷۳	»	فرار امیر السلطنه و حریری از اردبیل
۳۷۴	»	ورود عثمانیها به اردبیل
۳۷۸	»	حکومت مجدد امیر السلطنه و مبارزه با حاج باباخان
۳۸۰	»	رهائی حاج باباخان از دست رشیدخان طالشی
۳۸۱	»	سختگیری امیر السلطنه نسبت بمخالفان خود

فصل هشتم - اردبیل بعد از جنگ بین الملل اول

۳۸۴	»	آمدن بلشویکها به اردبیل
۳۸۹	»	کشمکشهای جدید در اردبیل
۳۹۱	»	تعقیب دموکراتها بوسیله آقامیرزا علی اکبر
۳۹۴	»	عزاداری در قلعه و آزادی زندانیان
۳۹۵	»	حکم جهاد آقامیرزا علی اکبر علیه بالشوکیها
۴۰۲	»	داستانی بنام کمیابی نفت
		اختلافیکه بر سر برگزاری مجلس ختم شادروان سید محمد طباطبائی
۴۰۳	»	در اردبیل پیداشد
۴۰۵	»	بصیر السلطنه حکمران جدید اردبیل
۴۰۸	»	حاج باباخان کیست
		دلاوریهای حاج باباخان در تبریز و مهاجرت او با آزادیخواهان
۴۱۰	»	آذربایجان
۴۱۲	»	انتصاب حاج باباخان بحکومت ابهر از طرف دولت کودتای ۱۲۹۹
۴۱۵	»	توطئه قتل حاج باباخان در زنجان

۴۱۸	صفحه	کلنل فیلاتیوف روسی و عنایت سردار سپه نسبت به حاجی باباخان
۴۲۱	»	ورود بصیر السلطنه ب اردبیل
۴۲۳	»	انتصاب مجدد امیر السلطنه بحکومت اردبیل
۴۲۶	»	دستگیری حاج باباخان
۴۲۸	»	چگونگی قتل حاج باباخان
۴۳۲	»	مقدمات حرکت قوای دولتی برای سرکوبی عشایر
۴۳۴	»	واقعه‌ای معروف به «پلیسون قرالماسی»
۴۳۷	»	ورود قشون دولتی و تحریکاتی علیه آزادیخواهان
۴۴۱	»	اقدامات قابل نکوهش زعمای اردبیل
۴۴۴	»	آمدن امیر لشکر عبداللہ خان طهماسبی ب اردبیل
۴۴۷	»	جنگ فولادلویها و قشون دولتی
۴۵۱	»	زوال قدرت آقامیرزا علی اکبر
۴۵۴	»	قتل امین العلماء
۴۵۷	»	دوستی امین العلماء با حضرت اشرف سردار سپه
۴۶۰	»	تبعید آقامیرزا علی اکبر و مراجعت و مرگ او
۴۶۲	»	پایان جلد اول
۴۶۷	»	فهرست مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است
۴۷۰	»	راهنمای اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

فهرست عکسها :

۳	»	نمای قلعه اصلی سیلان از دره حرم داغی
۲۱	»	قلعه اصلی سیلان
۶۷	»	نمای خارجی رواق بقعه شیخ صفی الدین
۷۴	»	صندوق تاریخی و گرانهای مقبره شیخ صفی الدین
۸۶	»	سردر ورودی بقعه شیخ صفی الدین
۱۳۹	»	نمای دیوار شمالی صحن بقعه شیخ صفی الدین
۱۴۳	»	گنبد معروف الله الله

آقای حاج میر صالح انواری در حال اقامه نماز عید فطر سال ۱۳۰۷

- | | | |
|-----------|---|--|
| ۱۷۰ | » | قمری |
| ۱۸۰ | » | آقامیرزا علی اکبر در حال اقامه نماز جماعت |
| ۱۸۲ | » | عکس اعلان منتشره در سال ۱۳۲۳ قمری در اردبیل |
| ۱۸۴ و ۱۸۵ | » | عکس گزارش حاکم اردبیل به محمدعلی میرزا ولیعهد |
| ۱۸۹ | » | میرزا عباس محسنی معروف به «شالمان اوف» |
| ۱۹۴ | » | عکس گزارش ولایتی اردبیل در سال ۱۳۲۶ قمری |
| ۱۹۷ | » | کر بلائی احمدعلاف |
| ۲۰۱ | » | انجمن ولایتی اردبیل در سال ۱۳۲۶ قمری |
| ۲۰۷ | » | شادروان ملا اماموردی مشکینی بر بالای دار |
| ۲۱۴ | » | حاج باباخان با جمعی از مجاهدان |
| ۲۱۷ | » | حاج ابراهیم خلیل خوئی |
| ۳۰۵ | » | رشید الملک حکمران اردبیل با افسران روسی |
| ۳۱۲ | » | نمونه‌ای از یادداشت‌های مرحوم محسنی |
| ۳۳۲ | » | میرزا علیخان امیر تومان |
| ۳۳۷ | » | جمعی از اعضای اصلی کمیته مجازات |
| ۳۴۳ | » | شادروان حاج سید باقر سیدین |
| ۳۵۵ | » | تنی چند از آزادپنخواهان اردبیل |
| ۳۶۳ | » | عکسی از خیریه اردبیل |
| ۳۶۸ | » | عکس توافقنامه بزرگان اردبیل برای خدمت بمردم |
| | | فرمان مدال جنگی ایکه از طرف پادشاه عثمانی به میرزا کوچکخان |
| ۳۷۲ | » | جنگلی داده شده است |
| ۳۸۸ | » | عکسی از چندتن از منتظرین ظهور امام زمان (ع) |
| | | نامه اهالی آستارا برای آقامیرزا علی اکبر درباره مبارزه |
| ۳۹۸ | » | بابلشویکها |
| ۴۱۴ | » | فرمان حکومت حاج باباخان بر ابهر زنجان |
| ۴۱۷ | » | حاج باباخان با جمعی از یاران خود |

۴۴۶	»	جمعی از تجار اردبیل
۴۴۹	»	امیر عشایر خلخال بر بالای دار
۴۵۰	»	جمعی از عشایر خلخال که بدست قوای دولتی دستگیر شده‌اند
۴۵۸	»	نامهٔ امین‌العلماء به حاجی باباخان
۴۶۰	»	آقامیرزا علی‌اکبر در میان جمعی از مریدان



فہرست نامہ

خواہشمند است قبل از مطالعه کتاب غلطیهای زیر را اصلاح فرمائید:

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۱	بعنوان	بعنوان
۱۱	۲	معمر	معمر
۱۲	۸	فرماندہ	فرماندہ
۱۶	۱۸	۲۵ شہریور	۶ بہمن
۱۸	۲۰	۳	۲
»	۲۲	۳	۱
»	۲۶	۱	۲
۵۷	سر صفحہ	گفتار ششم	گفتار ہفتم
۵۸	۲۵	ص ۲۸	ص ۲۸. توضیح : درد و بیٹی های باقی مانده از زبان آذری کلماتی ار فارسی و عربی ہم دیدہ میشود.
۵۹	سر صفحہ	گفتار ششم	گفتار ہفتم
»	۲۴	۱ -	۱ و ۲ -
»	۲۶	۲ -	۳ -
۶۱	سر صفحہ	گفتار ششم	گفتار ہفتم
۶۳	»	»	»
۶۵	۶	سنیدہ	سنیدہ
۱۰۱	۷	اندگی	اندگی
۱۱۰	۵	سفر	سفرہ
۱۱۲	۲۶	خواندمیشود	خوانندہ میشود
۱۱۳	۱۰	جامعہ	جامعہ
۱۱۵	۳	تبرک مینماید و نشانی	تبرک مینماید لذا آن شب را بنام آن پیامبر جاویدان « خضر نبی » می گفتند و نشانی
۱۳۰	۱۰	گشتہ و حال	گذشتہ و حال

بصورت مختلف	بصورت مختلف	۱۲	۱۳۳
درباره مسائل دینی واجتماعی	درباره مسائل	۱۹	»
اول مراسم و	اول و	۳	۱۵۱
اول عروسی	اول عروس	۱۸	۱۶۱
گردنه	گردانه	۴	۱۷۶
کهنترین	کهنترین	۱۱	»
مسگری	مسگری	۲۱	۱۸۳
بامبلغ	مبلغ	۲۵	۱۹۱
از	ار	۱۱	۱۹۴
نمیدانیم	نمیدانیم	۲۱	۱۹۸
اطراف	اطراف	۵	۲۱۳
نور	نوز	۲	۲۱۸
لاملك	لاملك	۱۶	۲۲۰
درورودی	درورودی	۱	۲۳۳
سی پاره ۲	سی پاره ۱	۴	۲۵۲
۲ -	۱ -	۱۹	»
۱	۲	۴	۲۵۴
۱	۲	۲۶	»
فتحعلیشاه	فتحعلیشاه	۲۳	۲۵۶
بطبقه	بطبقه	۱۵	۲۷۳
سقاخانه	سقاخانه	۹	۲۸۷
کلخوران	کلخوان	زیر عکس	۲۹۵
اسلحه	اسلحه	۹	۳۰۴
کنده	کند	۴	۳۱۶
می کند	می کنند	۱۴	»
به بردعه	بر بردعه	۱۶	۳۱۷
مشهودات	مشهودت	۱۶	۳۳۱
نظمیه	نظمیه	زیر عکس	۳۳۴
عباسقلیخان	عباسقلیخان	۹	۳۳۶
صاحبان	صاحبان	۲۰	»
حامل خویش	حامل و خویش	۲۶	»
درخاندان	درخاندان	۸	۳۳۸

تریبیتی	تریبی	۱	۳۴۷
ضد بیگانه	ضد ، بیگانه	۱۷	۳۵۵
جلوه گری	جلوه گیری	۲۰	»
مسیر	میسر	۱	۳۵۶
نمی توانند	نمی تواند	۲۶	۳۶۲
حب و بغض	حب و بغض	۳	۳۵۶
مصممیم	مصمیم	۱۸	۳۶۴

